


محمد صادق فخرالاسلام

بخش

إسلام و قرآن

از

أنيس الأعلام في نصرة الإسلام

با تحقیقات و تعلیقاتی از : سید عبدالرحیم خلخالی



ناشر

انتشارات مرتضوی



محمد صادق فخرالاسلام

بخش

إسلام و پرتو آن

از

أنيس الأعلام في نصرة الإسلام

نجاتی

با تحقیقات و تعلیقاتی از :

سید عبدالرحیم خلخالی

Beh

بسم الله الرحمن الرحيم

بشارتهای انبیای متقدمین است از نبوت آنسرور وظهور دولت اسلام

چون قسیسین در این باب تغلیط مینمایند عوام را لهذا مستحسن شمرده‌ام که قبل از ذکر بشارت و اخبار انبیاء در حق آن بزرگوار ده مقدمه تمهید نمایم بجهت ایضاح تااینکه ناظر این کتاب را بصیرت تامه حاصل شود .

مقدمهٔ اول :

اینکه انبیای بنی‌اسرائیل مثل اشعیا وارمیا ودانیال وحزقیال وعیسی وموسی علیهم‌السلام خبر دادند ازحوادثات آینده مثل حادثهٔ بخت‌نصر و قورش و اسکندر وخلفای او وحوادثات ارض ادوم و مصر ونینوا وبابل وخرابی‌اورشلیم وحوادثات یهودیان و زمین یهودیان وحوادثات بنی‌عمون و زمین ایشان و زمین قبیلهٔ مؤاب و زمین فلسطیان و شهرصور و عربستان واهالی افریقه و غیرهم پس بسیار بعید است که ازظهور وخروج محمد صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم احدی ازایشان خبر ندهد و حال آنکه در وقت ظهور مثل بقول صغیره بود بعدشجرهٔ عظیمه‌شد بطوریکه جمیع ارباب ملل ونحل پناه به‌امت او برده وپناه ازایشان میخواستند پس‌جبابره‌را منکسر

وسلطنت اکاسره را منهدم فرمود وقصور قیصر را خراب و مملکت او را کسراب فرمود و دین او در شرق وغرب عالم منتشر و برجمیع ادیان غالب و قاهرگردید وبامتداد دهر ممتد شد بحیثیتی که الیوم هزار وسیصد و دوازده سال ازهجرت آن بزرگوارگذشته است وانشاءالله تعالی تا آخر دهر ممتد خواهد بود واز میان امت او هزار هزار نفر از علمای ربانیین و حکمای متقین و اولیای صاحبان کرامات و مجاهدات‌وسلاطین عظام و وزرای فخام وخطبا وفصحاوبلغا وشعرا ظهورکرده‌اند واینحادثه از اعظم حوادث روزگار است واقل نبود اینحادثه از حادثه ارض ادوم و نینوا و غیرآنها پس چگونه عقل سلیم تجویز مینماید که انبیای سلف حوادثات ضعیفه را خبربدهند وحادثهٔ عظیمه را ترك نمایند پس حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم یا نبی صادق بود یا کاذب نعوذبالله در هرحال انبیـای سلف باید خبر بدهند! پس ازاینمقدمه کذب کشیشان ظاهر وآشکارگردیدکه از برای تغلیط عوام اهل اسلام‌گویند ذکرآنصاحب شرف درکتب انبیای سلف نمیباشد .

مقدمهٔ ثـانیه :

اینکه نبی متقدم وقتی‌که خبر میدهد از نبی متأخر خبر او مشروط نیست‌که بتفصیل تام خبر بدهدکه از فلان قبیله در فلان سال در فلان بلد فلان پیغمبر ظهور خواهد فرمود بلکه اغلب اوقات امثال این اخبار مجمل است در نزد عوام و جلی است بواسطه بعضی قرائن در نزد خواص و بساهست از برای خواص هم مخفی میماند ومصداق خبر را نمیدانند مگر بعد از ادعای نبی لاحق‌که نبی سابق ازظهور من خبر داده است وبسبب ظهور معجزات صدق او معلوم شود پس بعد از ظهور صدق آن نبی لاحق اخبار نبی سابق جلی میشود و لذلك خواص معاتب میشوند چنانچه عیسی علیه‌السلام علمای یهود را عتاب نموده .

درآیه ۵۲ ازباب ۱۱ از انجیل لوقا باین‌نحو ترقیم یافته است: وای برشما ای فقهاکه‌کلید مارا برداشته‌ایدکه خود داخل‌نمیشوید وداخلان‌راهم مانع میشوید.

و آیهٔ ۱۹ ازباب اول ازانجیل یوحنا باین‌نحو بیان‌گشته است :

و اینست شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویانرا فرستادند تا از او سؤال کنندکه تو کیستی؟* که‌معترف‌شدو انکار ننمود بلکه اقرارکرد که من مسیح نیستم * آنگاه از او سؤال کردند پس چه آیا تو ایلیا هستی؟گفت نیستم آیا تو آن‌نبی‌بزرگ‌معهودی جواب دادکه نی * آنگاه بدو کفتند پس کیستی تا بآن کسانیکه ما را فرستادند جواب بریم در حق خود چه میکوئی * کفت من صدای ندا کننده در بیابانم‌که راه خدا را راست‌کنید چنانچه اشعیای نبی کفت * پس از او سؤال کرده کفتند اکر تومسیح وایلیا وآن نبی نیستی پس برای چه تعمید میدهی انتهی .

لفظ نبی‌که درآیهٔ ۲۱ و ۲۵ واقع شده است در یونانی وسریانی وسوریت معرف بحرف‌تحریف است ومقصود ازاو نبی معهودیست ومقصود ازاو نبی است که موسی علیه‌السلام درباب ۱۸ از تورات مثنی و غیرآن ازاو خبر داده بنابرقول علمای مسیحیه‌کهنه ولاویین از علمای یهود و واقفین ازکتب بودند دانستند یحیی علیه‌السلام هم پیغمبر است لیکن شك داشتندکه آیا این مسیح است و یا ایلیا و یا نبی معهودکه موسی از او خبر داده بود .

پس ازاین تقریرات معلوم شدکه علامات این‌سه پیغمبر واضح نبود درکتب ایشان بحیثیتی‌که اشتباه ازبرای خواص باقی نماند فضلاً عن‌العوام فلذلك سؤال کردند از اوکه آیا تو مسیحی ؟ بعد از اینکه یحیی‌گفت من مسیح نیستم‌گفتندآیا توایلیائی؟ فرمود نی من ایلیانیستم عرض‌کردند پس تو آن نبی معهودی؟ فرمودند نی! نبی معهود هم نیستم.

پس اگرعلامات ظاهر و روشن بود جای سؤال‌وشك نبود بلکه ازاینعبارات ظاهر میشود که یحیی علیه‌السلام خود را هم نشناخت لهذا انکارکرد وگفت من ایلیا نیستم و حال‌آنکه عیسی علیه‌السلام درحق او شهادت میدهدکه ایلیاست .

و در آیهٔ ۱۴ از باب ۱۱ از انجیل متی قول عیسی درحق یحیی علیهما السلام به این نحو عیان و بیان گشته : و اگر خواهید قبول کنید همانست ایلیا که باید بیاید .

و در باب ۱۷ و آیهٔ ۱۰ از انجیل متی به این نحو ترقیم یافته است: شاگردانش از او پرسیدند (یعنی تلامذه مسیح از او) گفتند پس کاتبان چرا میگویند که باید اول ایلیا آید * او در جواب گفت البته ایلیا می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود * لیکن بشما میگویم که الحال ایلیا آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند بوی کردند بهمانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید * آنگاه شاگردانش یافتند که دربارهٔ یحیای تعمید دهنده بدیشان سخن میگفت .

پس از عبارات اخیره ظاهر میشود که علمای یهود یحیی را نشناختند که ایلیاست فلذلك کردند درحق او آنچه کردند! بلکه حواریون هم ندانستند که ایلیاست با وجود اینکه در زعم مسیحیین انبیا هستند و اعظم رتبه از موسی و از یحیی هم تعمید یافته بودند ومراراً او را دیده بودند ومجیء او قبل ازخدا ومسیح ایشان هم ضروری بود .

و در آیهٔ ۳۳ از باب اول از انجیل یوحنا قول یحیی باین طریق ترقیم یافته است: ومن او رانشناختم لیکن او که مرا فرستاد تا بآب تعمید دهم همان بمن گفت برهر کسی که بینی روح نازل شد براو قرار گرفت همانست او که بروح القدس تعمید میدهد انتهی .

ومعنی قول یحیی که گفت من او را نشناختم بنا برزعم قسیسین اینست که من ندانستم او مسیح موعود است .

پس از اینعبارت معلوم میشود که یحیی ع عیسی علیه السلام را بمعرفت تامه نشناخته بود که مسیح موعود اوست تا سی سال یعنی مادامیکه روح القدس برعیسی نازل نشده بود شاید ولادت مسیح از عذرا از علامات مختصه بعیسی نبوده است واگر نه یحیی او را میشناخت .

لیکن ما در اینموضع قطع نظر از اینها نموده و میگوئیم که یحیی اشرف

انبیای بنی اسرائیل است بنا برشهـادت مسیح ع چنانچـه درباب ۱۱ وآیه ۱۱ از انجیل متی مرقوم شده است[1] وحال‌آنکه عیسی علیه‌السلام خدا و رب یحیی است بنا بر زعم مسیحیین وآمدن او قبل ازمسیح هم ضروری بوده است وایلیا بودنش هم‌یقینی است بنا برشهادت انجیل‌چنانچه مذکورشد پس زمانیکه این نبی که اشرف انبیاست خود را نشناخت تا آخر عمر و همچنین خدا ورب خود را نشناخت تا مدت سی‌سال وکذلك حوارین که افضل ازموسی وسایرانبیای بنی‌اسرائیل هستند درحال حیات یحیی ندانستند که او ایلیاست پس رتبهٔ علما و عوام درنزد ایشان در معرفت نبی لاحق بخبر نبی سابق چه خواهد بود در وقتی که تردید در نبی لاحق داشته باشند .

و قیافا[2] رئیس‌الکهنه نبی بود بنا برشهادت یوحنای انجیلی چنانچه در آیه ۵۱ و باب ۱۱ از انجیل یوحنا خود یوحنا مرقوم نموده است و این پیغمبر یعنی قیافا رئیس‌الکهنه فتوی داد بقتل عیسی و او را تکفیر و اهانت نمود چنانچه در باب ۲۷ از انجیل متی مرقوم شده‌است واگرعلامات‌مسیح درکتب یهود مصرح به بود بحیثیتی که از برای احدی اشتباه باقی نمی‌ماند از برای این نبی که فتوی داد بقتل عیسی سزاوار نبود که خدای خود را تکفیر نماید وفتوی بقتل او بدهد .

پس معلوم است که این نبی خدای خود را نشناخته بود زیرا که علامات مخصوصهٔ او درکتب عهد عتیق مذکور نگردیده بود .

ومتی ولوقا درباب ۳ ومرقس ویوحنا درباب اول ازاناجیل خود خبر اشعیا را درحق یحیی‌علیهماالسلام نقل‌کرده‌اند وخود یحیی هم اقرار دارد که اینخبر در حق اوست بنابرروایت یوحنا واینخبر درآیه ۳ ازباب ۴۰ ازکتاب اشعیا باین‌نحو

۱ـ هرآینه بشما می‌گویم که اولاد زنان بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست .

۲ـ رئیس کاهنان یهود بسال ۲۸ - ۳۶ پیش ازمیلاد. انجیل یوحنا درآیهٔ مزبور گوید : یکی از ایشان قیافا نام‌که درآنسال رئیس کهنه بود بدیشان‌گفت شما ، هیچ نمی‌دانید وفکر نمی‌کنید که بجهت ما مفید است که یك شخص در راه قوم بمیرد .

عیان و بیان گشته است : قائلی فریاد میکند که راهی ازبرای خداوند در بیابان مهیا سازید وشاه راهیرا درصحرا ازبرای خدا مستقیم نمائید انتهی .

و در اینخبر چیزی ازحالات و صفات مختصه بیحیی ذکر نشده است نه از صفات و نه از زمان خروج و نه ازمکان ظهور بحیثیتی که رافع اشتباه باشد و اگر یحیی علیه‌السلام ادعا نمیکرد که خبر مذکور درحق اوست ومؤلفین عهد جدید هم تصدیق نمیکردند کسی ازعلمای مسیحیه وخواص ایشان نمیدانست که اینخبر درحق یحیی‌است فضلاً عن‌العوام زیراکه وصف نداء دربیان عمومیت دارد بالنسبه باکثر انبیای بنی‌اسرائیل که بعد ازاشعیا علیه‌السلام آمده‌اند بلکه این وصف درحق عیسی هم صادق است زیراکه او هم مثل یحیی ندا میکرد و میفرمود توبه کنید زیرا که ملکوت آسمان نزدیکست .

و در مقدمهٔ ششم خواهی دانست حال اخباراتیکه انجیلیون درحق عیسی ع نقل‌کرده‌اند از انبیای سلف در حق عیسی علیهم‌السلام و ما مدعی نیستیم که اخبار انبیای سلف درحق محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم که نصوص‌جلیه بود که قابل تأویل وتفسیرنبود بلکه میگوئیم بعضی ازآنها اسم حضرت را اظهارکردند وبعضی صفات آن سرور راکه معاند میتواند آنها را تأویل نماید .

مقدمهٔ سیم :

قول براینکه اهل‌کتاب منتظر نبی نبودند مگر مسیح و ایلیا را قول باطلی است اصلی ندارد بلکه منتظر نبی دیگر بودند غیر از مسیح و ایلیا چنانچه دانستی در مقدمهٔ ثانیه علمای یهودی که معاصر عیسی بودند سؤال‌کردند ازیحیی که آیا تو مسیحی انکارکردگفت من‌مسیح نیستم گفتند تو ایلیائی فرمود نی من ایلیا هم‌نیستم عرض کردند تو آن نبی معهودی فرمود نی من او نیستم پس معلوم میشود که نبی دیگررا هم مثل‌مسیح وایلیا منتظر بودندآمدن او مشهور هم‌بود بحیثیتی که احتیاج بذکر اسم نداشت بلکه اشاره در حق او کافی بود .

ودرآیه ۴۰ ازباب ۷ ازانجیل یوحنا بعداز نقل قول مسیح باین نحوترقیم یافته است : آنگاه بسیاری از آن گروه چون کلام او را شنیدند گفتند در حقیقت این شخص همان نبی است وبعضی گفتند او مسیح است وبعضی گفتند مگرمسیح ازجلیل خدا خواهد آمد انتهی .

بوضوح تمام ازاین کلام مفهوم میشود که آن نبی معهود غیراز مسیح است ولهذا او را با مسیح مقابل شمرده‌اند .

مقدمهٔ چهارم :

ادعای اینکه مسیح خاتم النبیین است ونبی بعداز اونخواهدآمد باطل است قطعاً زیراکه درمقدمه سیم دانستی که علمای اهل کتاب آمدن نبی معهودیراکه غیراز مسیح وایلیاست منتظر بودند وچون ببرهان آمدن او قبل‌از مسیح ثابت نشده است و عکس اوبثبوت پیوسته است پس لابد باید بعداز مسیح بیاید زیراکه اگر مسیحرا خاتم الانبیآء بدانیم کذب تورية وانجیل لازم می‌آید .

علاوه‌براین جماعت مسیحیه‌معتر فندبنبوت حوارین‌وپولس وبلکه غیرایشان هم‌ودرآیه ۲۷ ازباب ۱۱ ازکتاب اعمال باین نحو بیان گشته است : و درآن ایام انبیای چندی از اورشلیم بانطاکیه[1] آمدندکه یکی از ایشان اغابوس[2] نام برخاسته

۱ــ شهری‌است درترکیه درکنارنهرالعاصی (روراورونتس) ۳۰۳۸۵ تن‌جمعیت دارد انطاکیه را سلوکوس اول درحدود ۳۰۰ ق م بناکرد وبنام پدرش آنتیوخوس نامید واز مراکزمهم تجارتی گردید وشکوه وجلالش شهرت یافت .

درسال ۵۰۴ م بوسیله انوشیروان ویران شد واگرچه بوسیلهٔ یوستی نیانوس ازنوبنا گردید لیکن هیچگاه رونق اولیه را نیافت .

انطاکیه در تاریخ مسیحیت بسبب شوراهای دینی‌که درآنجا تشکیل شده اهمیت دارد دایرهالمعارف فارسی .

۲ــ وی را پیامبری خوانندکه در سال ۴۴ میلادی بعهد کلیدیوس چهارمین امپراطور روم زندگی‌میکرد واز قحطی بسیار شدیدی‌که سه سال (از سال ۹ـ۱۲ سلطنت‌کلیدیوس) بطول ←

بروح اخبار نمود که قحطی شدید درتمامی ربع مسکون خواهد شد و در آن ایام کلید یوس قیصر پدید آمد ودر باب ۲۱ وآیهٔ ۱۰ ازکتاب مذکور باین نحو رقم شده است : چون روزی چند درآنجا ماندیم نبی اغابوس‌نام از یهودیه رسید ونزد ما آمده کمربند پولس را کرفت و دستها وپاهای خود را بست کفت روح‌القدس میکوید که یهود دراورشلیم صاحب این کمربند را همینطوربسته واورا بدست امتها خواهند سپرد .

واین عبارت صریح است دراینکه اغابوس‌نبی بوده‌است وجماعت مسیحیه در اثبات این ادعای باطل‌گاهی بقول عیسی متمسك میشوندکه درآیه ۱۵ ازباب ۷ ازانجیل‌متی منقولست وآن اینست : اما از انبیای کذبه احترازکنید که بلباس میش در نزد شما میآیند ولی در باطن کرکان درنده میباشند .

و تمسك باین آیه بسیار عجیب است زیرا که عیسی فرمود از انبیای کذبه احترازکنید نه ازانبیای‌صادقه ولذلك قول خودرا مقید بکذبه نمود بلی اگرفرموده بود ازمطلق‌نبی که بعدازمن می‌آید احترازکنید بحسب ظاهر میشد باین آیه تمسك نمائی‌واگرچه‌آنوقت‌هم واجب‌التأویل بود درنزدمسیحیه بجهة‌ثبوت‌نبوت اشخاص مذکوره وانبیای‌کذبهٔ کثیره بعد از صعود مسیح در طبقهٔ اولی ظاهر شدند چنانچه از رسایل موجوده در عهد جدید این امرظاهر میشود .

و در باب ۱۱ وآیه ۱۲ از رسالهٔ ثانیه پولس باهل قرنش باین نحو مرقوم است : لیکن آنچه میکنم هم خواهم‌کرد تا ازجویندکان فرصت فرصت را منقطع سازم تا درآنچه افتخار میکنند مثل ما نیز یافت شوند ... زیرا که چندان رسولان کذبه عمله مکارکه برسولان مسیح صورت خود را تغییر میدهند .

پس مقدس النصاری با علی صوت ندا میکندکه رسولان‌کذبه وعملهٔ مکار در

→

انجامید خبرداد سکه‌هائی بنام‌کلیدیوس‌که دریك طرف‌آن عکس وی وطرف دیگرش‌نوشته‌ای منقوش است هنوز هم درموزه‌ها دیده میشود . اقتباس ازقاموس مقدس ص ۸۱ و ۷۳۴ .

زمان پولس ظاهر بودند وخود را برسولان مسیح تشبیه‌کرده بودند و آدم کلارك مفسر درشرح این مقام‌گفته است که این اشخاص کذباً مدعی رسالت بودند ازجناب مسیح و حال‌آنکه در واقع و نفس‌الامر از جناب مسیح موعظه نداشتند و اجتهاد در امور دین می‌کردند ولیکن مقصودشان نبود مگر جلب منفعت دنیویه .

و درآیهٔ اولی ازباب رابع از رسالهٔ یوحنا باین‌نحو ترقیم یافته است : ای حبیبان هرروح را قبول مکنید بلکه ارواح را بیازمائید که از خدا هستند یا نه زیرا که انبیای کذبه بسیار بجهان بیرون رفتند پس ظاهر عبارتین اینکه انبیای کذبه در عهد حوارین ظاهر بودند .

و درآیه ۹ ازباب ۸ ازکتاب‌اعمال باین‌نحو بیان‌گشته است: اما مردی‌شمعون نام قبل از آن درآن قریه بود که جادوگری مینمود واهل سامره را فریب میداد و خود را شخص‌بزرگ مینمود * بحدی‌که خورده وبزرگ‌گوش داده میگفتند این است قدرت عظیم خدا .

و در باب ۱۳ وآیه ۶ ازکتاب اعمال باین‌نحو رقم شده است : و چون در تمامی جزیرهٔ تاپپافس[1] کشتند درآنجا شخص یهودی راکه ساحر ونبی کاذب بود یافتندکه نام او باریشوع[2] بود انتهی .

وکذلك دجالهای کذابه ظاهر میشود و هر یکی ازآنهاکذباً مدعی میشوند که اومسیح است چنانچه خود عیسی علیه‌السلام خبر داده است و درآیهٔ ۲۴ وباب ۲۴ از انجیل متی باین‌نحو ترقیم یافته است : زیراکه مسیحان کاذب و انبیای‌کذبه ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اکر ممکن بودی برگزیدگانرا نیزگمراه‌کردندی.

پس مقصود مسیح(ع) تحذیرازاین انبیای‌کذبه ومسیحان‌کاذبست نه ازانبیای صادق ولذلك بعد ازقول مذکور درباب ۷ وآیهٔ ۱۶ انجیل متی فرمود : ایشانرا از

۱ــ محلی است در جزیرهٔ قبرس‌که اکنون آنرا پافو خوانند قاموس کتاب مقدس .
۲ــ مقصود علیمیای جادوگر معروف‌بودکه بدروغ ادعای پیامبری‌کرد. قاموس‌کتاب مقدس.

میوه‌های ایشان خواهید شناخت زیرا که انجیر را از خار و انگور را از خس نمی‌چینند و محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم از انبیای صادقین است ثمار او برصدق او دال است چنانچه درمقاصد متقدمه دانستی وطعن‌منکرین درحق آن سرور اعتبار ندارد چنانچه در فصل ثانی مذکور خواهد شد .

همه کس میداند که جماعت یهود منکر عیسی علیه‌السلام و مریم هستند و آن بزرگوار را در نبوت و رسالت تکذیب مینمایند و میگویند از ابتدای خلقت عالم تازمان خروج عیسی (ع) از او شریرتر بدنیا نیامده است وکذلك الوف ازحکما و وعلماکه از ابنای صنف قسیسین ومسیحیین بودند وبعد بجهت قبح ملت مسیحیه از دین مسیح برگشتند والان آن بزرگوار را انکار نموده واستهزاء مینمایند برملت او و رسایل کثیره ازبرای اثبات رأی خودشان در دین عیسی تألیف کرده‌اند مکتوبات ومؤلفات ایشان در اکناف واقطار عالم اشتهار تام دارد و یوماً فیوماً تابعین ایشان در دیار اروپا کثرت پیدا میکنند .

چنانچه انکار یهود واین علما وحکما در حق عیسی ع درنزد ما مسلمین غیر مقبول است فکذلك انکار اهل تثلیث خبیث در حق محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم در نزد ما غیرمقبول است .

مقدمهٔ پنجم :

اخباراتیکه مسیحیین درحق عیسی علیه‌السلام ازکتب عهد عتیق نقل مینمایند بنا برتفسیر وتأویلات یهود صادق نیست و لذلك جماعت یهود در انکار مسیح غلو دارندوعلمای مسیحیه ابداً دراین باب التفات بتفاسیروتأویلات یهود نمینمایند بلکه آن اخبار را تفسیر وتأویل مینمایند بحیثیتی که برعیسی علیه‌السلام صادق باشد و صاحب‌میزان‌الحق درفصل سیم ازباب‌اول درصفحهٔ ۴۶ از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۴۹ گفته است که معلمین قدیم از ملت مسیحیه این ادعای صحیح‌را نموده‌اند فقط که جماعت یهود تأویل نمودندآیاتی راکه مشعربود بیسوع‌مسیح بتأویلات‌غیرصحیحه

و غیرلایقه وخلاف آن واقع را درآن آیات بیان کرده‌اند انتهی .

و قول او این ادعای صحیحه را نمودند فقط غلط است یقیناً زیراکه معلمین قدما چنانچه این ادعا را نموده‌اند همچنین مدعی گردیدند که علمای یهود این کتب راتحریف نمودند بتحریفات لفظیه چنانچه درباب ثانی دانستی لیکن ما دراینمورد از این مرحله قطع نظر نموده و میگوئیم چنانچه تأویلات یهود درآیات مذکوره مردود و غیرصحیح و غیرلایق است در نزد مسیحیین فکذلك تأویلات مسیحیین در اخباریکه درحق‌محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم وارد است مردود و غیرمقبول است درنزد مسلمین وعنقریب خواهی دانست که اخباراتیکه ما نقل میکنیم در حق محمد صلی‌الله علیه‌و آله‌وسلم اظهر صدقاً است از اخباراتیکه انجیلیون درحق عیسی علیه‌السلام نقل کرده‌اند .

پس اگر ما التفات نکنیم بتأویلات فاسدهٔ مسیحیهٔ عیبی و عاری از برای ما نخواهدبود چنانچه جماعت یهود ادعامیکنند درحق بعضی اخباراتیکه درحق عیسی است بنا بر زعم مسیحیین که آن اخبار در حق مسیح منتظر یهود است ویا در حق غیر او ویا در حق هیچکس نیست ومسیحیون گویند آنها درحق عیسی است واعتنا بمخالفت یهود ابداً نمینمایند وکذلك ما ابداً اعتنا به‌مخالفت‌مسیحیین درحق بعضی اخباری که درحق محمد صلی‌الله‌علیه و آله وسلم است نخواهیم کرد اگرچه بگویند آن اخبار درحق عیسی است نه در حق محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم .

وایضاً عنقریب خواهی دانست که صدق آن اخبار درحق خاتم‌النبیین الیق واقوی است ازصدق آنها برمسیح علیه‌السلام بلکه هیچ علاقه بامسیح ندارد چنانچه عنقریب خواهی دانست پس ادعای ما احق و اولی از ادعای مسیحیین میباشد .

مقدمهٔ ششم :

بدانکه مؤلفین عهد جدید بنا براعتقاد مسیحیین صاحب وحی و الهام‌اند و اخباری در حق عیسی علیه‌السلام نقل کرده‌اند پس این نقل بنا برزعم مسیحیین از

روی وحی والهام خواهد بود پس بعضی از آن اخبار را دراین مقدمه نقل مینمائیم تا مخاطب حال اخبار منقولۀ ایشانرا درباب عیسی با حال اخبار منقولۀ ما در حق خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله وسلم مقابله نماید و از روی انصاف بگوید که اخبار ما در حق حضرت محمد(ص) اصدق است یااخبار صاحبان الهام در حق مسیح .

و اگر احدی از قسیسین از راه بغض و عناد خواسته باشد که متصدی تأویل اخباراتیکه ما نقل میکنیم در این مقصد گردد واجبست براو که اول توجیه نماید اخباراتیرا که مؤلفین عهد جدید درحق عیسی علیه‌السلام نقل‌کرده‌اند تا ظاهر شود ازبرای منصف‌لبیب حال اخباراتیکه جانبین نقل نموده‌اند ومقابله‌کنندآنها راباعتبار قوت وضعف واگرچشم بپوشد ازتوجیهات اخبارات عیسویه‌که ارباب انجیل‌آنها را نقل‌کرده‌اند و تأویل نماید اخبارات محمدیه راکه ما دراین مقصد نقل خواهیم کرد محمول برعجز وتعصب او خواهد بود .

خبر اول :

درباب اول از انجیل متی آیه ۲۲ بنا برترجمۀ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین‌نحو مرقوم شده است : اینك باکره آبستن شده پسرآورد و میخوانند نام او را عمانوئیل‌که تفسیرش اینست خدا با ما انتهی .

دانستی در غلط ۵۰ [۱] که آن غلط است یقیناً زیرا که باکره بودن حضرت مریم در وقت حمل غیر مسلم است درنزد یهود زیراکه قبل از ولادت عیسی ع در نکاح یوسف نجار بوده است بنا برتصریح انجیل ویهودیهائیکه معاصر عیسی علیه‌السلام بودند او را پسر یوسف نجار میدانستند بنا برتحریر انجیل درآیه ۵۵ ازباب ۱۳ از انجیل متی بنا برفارسیه مطبوعه لندن سنه ۱۸۸۷ باین‌نحو رقم یافته است : آیا این پسر نجار نمی‌باشد وآیا مادرش مسمی بمریم نیست وبرادرانش یعقوب، و یوسف وشمعون ویهودا! و درفارسیۀ مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین‌نحو رقم شده است:

۱ـ جزء دوم‌کلیسا وساختمانهای آن صفحه ۱۶۴ .

وآیا که نه‌این فرزند نجار است و نه‌مسمی بمریم مادر اوست و نه برادرانش یعقوب ویوشا وشمعون ویهودا !

و در عربیه مطبوعۀ بیروت سنه ۱۸۸۱ : **الیس هذا ابن النجار الیست امه تدعی مریم واخوته یعقوب ویوسی وسمعان ویهوذا** و عبارت عربیه مطبوعه بیروت سنه ۱۸۷۰ بعینه مثل همان عبارتست .

و در سریانیه مطبوعۀ سنه ۱۸۶۸ باین عبارت ترقیم یافته است :

لِی لِی اَهَا بَرُونِی دِنَجَّرِیمِی لِی لَا پِیشَا قِرِیثَا مَرْیَم الخ .

معنی همانست که مذکور شد آیه صریحست در اینکه پدرعیسی یوسف نجار ومادرش مریم چهار برادر هم دارد .

وآیه ۴۲ از باب ۶ از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است :

وَاَمِرْیوا لِی لِی اَهَا یَشُوع بَرُونِی دِیوسِپْ هُودِ اَخْنَا کِه یَدْیَخ لِیوُ وَ لِیّمِی بَسْ دَاخِی بِیمَرَالِی اَهَادِمِنْ شَمِیَا صِلِیلِی .

المعنی: وگفتند آیا این‌عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر ومادر او را می‌شناسیم پس چگونه او میگوید که از آسمان نازل شده‌ام و درفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ آیه مذکوره باینعبارت مرقوم است : گفتند که این شخص آیا عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر ومادرش را می‌شناسیم پس اوچگونه میگوید که از آسمان پائین آمده‌ام .

وآیه ۱۶ از باب اول ازانجیل متی به این‌نحو رقم شده است بنا برمطبوعۀ سنه ۱۸۸۷ : یوسف شوهرمریم که عیسی مسمی بمسیح از او متولد شد و درفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ ازباب اول از انجیل متی باین‌نحو رقم شده است :

یوسف شوهر مریم که عیسی مسمی بمسیح از اومتولد شد و در فارسیه

مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ آیه مذکوره باین‌نحو رقم‌شده‌است: یوسف:شوهرمریمست که عیسی‌المسمی بمسیح از او زائیده شد و درباب ۲ ازقول مریم بعیسی علیه‌السلام آیه ۴۸ از انجیل لوقا به این نحو رقم یافته است : چون او را دیدند مضطرب شدند پس مادرش بوی‌کفت ای‌فرزند چرابا ما چنین‌کردی اینك پدرت و من غمناك کشته تو را جستجو می‌کردیم انتهی .

پس‌آیات مرقومات صریحست دراینکه یوسف نجارشوهرمریم و پدرعیسی بوده است خودمریم هم اعتراف‌کرد بعیسی‌فرمود من و پدر توچنانچه درآیهٔ اخیرهٔ مذکور شد .

فائده: بدانکه این وجه الزامی است نه اعتقادی زیرا که ما مسلمین خلقت عیسی را مثل‌خلقت‌آدم علیهماالسلام می‌دانیم چنانچه‌آدم پدرومادر نداشت همچنین عیسی پدر نداشت قال‌الله عزوجل إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ [1]

برگردیم برسر سخن اول یعنی کلام الزامی بدانکه جماعت یهود تا امروز عیسی را پسریوسف نجار میدانند بل اشنع وعلامت‌آخری‌که مختص بعیسی باشد درآیه غیر مذکور است .

خبر ثانی :

خبریستکه درآیهٔ ۶ ازباب ثانی از انجیل متی مرقوم شده است : و تو ای بیت‌لحم در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرکز کوچکتر نیستی زیراکه ازتو پیشوایی بظهور خواهدآمدکه قوم من اسرائیل را رعایت نماید انتهی .

بدانکه این قول اشاره است به‌آیه ۲ ازباب ۵ ازکتاب میکا وعبارت متی با عبارت میکاموافق نیست واحد عبارتین غلط‌ومحرف است وعبارت میکا بنابرمطبوعهٔ

۱ـ در پیشگاه خدا داستان‌آفرینش عیسی بمانند داستان آفرینش آدم است‌که وی را ازخاك آفرید : سوره آل عمران ۳ آیه ۵۹ .

لندن سنه ۱۸۵۶ باین‌نحو رقم شده است : وتو ای بیت‌لحم افراثا[۱] اگرچه درمیان هزارهای یهوداکوچکی لیکن از برایم شخصی‌که دراسرائیل سلطنت خواهد نمود که خروج‌هایش از قدیم از ایام پیشین بوده است از تو بیرون خواهد آمد انتهی عبارت میکا .

و در ماتقدم گذشت که بجهت عدم تطابق عبارتین محققین ایشان تحریف ثانی را اختیارمینمایند یعنی عبارت میکا را محرف میدانند واین اختیاراز برای‌صون انجیل است از تحریف و این قول در نزد مخالف باطل است زیرا که تحریف اناجیل‌بثبوت پیوست درباب اول وثانی ازهمین‌کتاب[۲] .

خبر سیم :

آیه ۱۵ است ازباب ثانی از انجیل متی[۳] و دانستی که آن آیه علاقه با عیسی ندارد .

خبر چهارم :

خبریست‌که درآیه ۱۷ ازباب ۱۸ از انجیل متی مرقوم شده است[۴] .

خبر پنجم :

خبریست که در آیه ۲۳ ازباب مذکور منقول شده‌است . اخبارثلاثه بیشبهه غلط است چنانچه در فصل ثالث ازباب اول بوضوح تمام عیان وبیان‌گشت .

۱ـ اسم سابق بیت اللحم بوده اکنون هم آنرا افراتا بیت‌اللحم‌گویند تا از بیت اللحم سبط زبویون امتیاز داشته باشد . قاموس کتاب مقدس .

۲ـ به‌جزء دوم‌کلیسا ساخته‌های مراجعه شود .

۳ـ باب مزبور از تولد عیسی و رفتن مریم ویوسف بمصر خبر می‌دهد .

۴ـ باب ۱۸ از انجیل مزبور موعظه است و داستانی بیان نمی‌کند شاید مراد باب ۱۷ باشد که آیه ۱۸ آن خبر از معجزه وآیه ۲۳ خبراز کشته شدن پسرانسان می‌دهد .

خبر ششم :

آیه ۹ ازباب ۲۸ از انجیل متی باین نحو رقم شده است : آنگاه سخنی که بزبان ارمیای نبی گفته شد تمام گشت که سی پاره نقره را برداشتند بهای آن قیمت کرده شده که بعضی ازبنی‌اسرائیل براو قیمت گذاردند ولفظ ارمیا غلط است واز اغلاط مشهوره است در انجیل متی زیرا که این کلام درکتاب ارمیا وجودی ندارد بلکه درهیچ کتابی ازکتب عهد عتیق اینمضمون پیدا نمیشود باین الفاظی که متی گفته است بلی درآیه ۱۲ و ۱۳ ازباب ۱۱ ازکتاب زکریا عباراتیست که فی‌الجمله مناسبتی دارد با منقولات متی ولیکن درمیان عبارتین هیچ مناسبتی نیست ونمیشود گفت که متی عبارت خود را ازکتاب زکریا نقل نموده است[1]

و با قطع نظراز اختلاف عبارتین، عبارات زکریا علیه‌السلام علاقه ندارد با حادثه که متی نقل میکند لهذا اقوال علمای مسیحیه سلفاً وخلفاً در اینموضع در غایت اضطرابست .

واردکاتلك درکتاب خود که مسمی بکتاب اغلاط است که در سنه ۱۸۴۱ از میلاد مسیح بطبع رسیده‌است درصفحهٔ ۲۶ گفته است که مسترجویل درکتاب خود نوشته است که مرقس غلط فهمیده است که ابی‌تاررا درموضع اخ ملك نوشته است ومتی بغلط واقع شده است که ارمیا را در موضع زکریا نوشته است انتهی .

وهورن در صفحه ۳۸۵ و ۳۸۶ ازمجلد ثانی از تفسیر خود المطبوع در سنه ۱۸۲۲ ازمیلاد گفته است: در نقل متی اشکال عظیمی است زیرا که درکتاب ارمیا مثل اینمضمون وعبارات یافت نمیشود بلی قریب باینمضمون درآیه ۱۳ ازباب ۱۱ ازکتاب زکریا یافت میشود لیکن الفاظ متی با الفاظ زکریا مطابق نیست و بعضی محققین گفته‌اند که غلط درنسخه متی واقع شده است وکاتب لفظ ارمیا را درموضع

۱- پس درآنروز شکسته شد وآن ضعیفترین گله که منتظرمن می‌بودند فهمیدندکه این کلام خداوند است و بایشان گفتم اگر در نظرشما پسند آید مزد مرا بدهید والا ندهید پس بجهت مزد من سی پاره نقره و زن کردند ...

زکریا نوشته است یا اینکه لفظ ارمیا الحاقی است انتهی .

بعد شواهدالحاق را نوشته است پس از آن گفته است : ظن غالب اینکه عبارت متی بدون ذکر اسم بوده است باین نحو : آنکاه سخنی که بزبان نبی گفته شد تمام کشت الخ و مرجح این ظن آنستکه متی در منقولات خود دراغلب موارد اسم انبیا را ترك مینماید انتهی ودرصفحه ۶۲۵ ازمجلد اول ازتفسیر خودگفته است که صاحب انجیل در نسخهٔ اصلیه اسم نبی را ننوشته است وبعد بعضی کاتبین این لفظ را ادراج نموده‌اند انتهی .

ازعبارتین معلوم میشودکه مختاردرنزد هورن آنستکه این لفظ الحاقی است ودر تفسیر دوالی ورجردمینت در ذیل این آیه باین نحومرقوم است : الفاظیکه در اینجا منقول شد درکتاب ارمیانیست بلکه درآیه ۱۲ ازباب ۱۱ ازکتاب زکریاست و بعضی از توجیهات مفسر مذکور آنستکه ناقل در زمان اول در وقت استنساخ انجیل‌لفظ ارمیارا درموضع‌زکریا غلط نوشته است وبعدازآن این غلط داخل متن شد چنانچه پیرس نوشت و جواد بن ساباط در مقدمه‌کتاب خودکه المسمی‌ببراهین الساباطیه[1] است گفته است که من‌اینمسئله را ازبسیاری از قسیسین سؤال کردم پس طاممن کفت از اغلاط کاتب است و بیوکانان ومارطیروس وکیراکوس گفته‌اندکه متی بجهت اعتماد بحفظ خود بدون رجوع بکتاب نوشت لهذا در غلط واقع شد و بعضی قسیسین گفته‌اند شاید یکی از اسامی زکریا هم ارمیا باشد انتهی .

مؤلف گوید : که این غلط از متی صادرشده است کما هوالظاهرواردکاتلك وجوویل وبیوکانان ومارطیروس وکیراکوس‌وغیرایشان هم اعتراف دارنداحتمالات باقیه ضعیف است هورن هم اعتراف کرد که عبارت متی با عبارت زکریا مطابق نیست و حال‌کمال مناسبت را داردکه عبارات زکریا را محض زیادتی توضیح از

۱ـ البراهین السا باطیة فیما یستقیم به دعائم الملة المحمدیه و تنهدم به اساطین الشریعة المنسوخة العیسویة نوشتهٔ جواد بن ابراهیم بن محمد ساباط برای اطلاعات بیشتر بپاورقی صفحهٔ ۵۸ جزء سوم کلیسا و ساخته‌های آن مراجعه شود .

باب ۱۱ ذکر نمائیم از فارسیه مطبوعهٔ لندن سنه ۱۸۵۶ پس میگوئیم زکریا علیه السلام بعد از نقل حکایت دو عصا وچوپان در آیه ۱۲ گفته است :

پس بایشان گفتم که اگر در نظر شما خوش آید مزد مرا بدهید والا ندهید و ایشان سی پاره نقره جهت اجرتم وزن کردند وخداوند بمن فرمود که آنها را بکوزه گر بینداز قیمت عزیزیست که بایشان احتساب کرده شدم پس آن سی پاره نقره را گرفته آنها را در خانه خداوند بکوزه گر انداختم انتهی .

ظاهر کلام زکریا آنستکه بیان حال مینماید نه اینکه خبر از حوادثات آینده میدهد پس معلوم شد که این بشارت که متی نقل کرده است غلط است یقیناً دخلی بیهودای اسخر یوطی و حضرت مسیح ندارد .

خبر هفتم :

خبریست که مقدس النصاری پولس در آیه ۶ از باب اول از رساله عبرانیان نقل کرده است ودر فصل ۳ از باب اول ببسط تمام وشرح مالاکلام دانستی که آن بشارت درحق سلیمانست علاقه با عیسی علیه السلام ندارد[1] .

خبر هشتم :

آیه ۳۵ از باب ۱۳ از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است : تا تمام گردد کلامیکه بزبان نبی گفته شد دهان خود را بأمثال بازمیکنم بچیزهای مکنون از بنای عالم تنطق میکنم .

این اشاره است به آیه ۲ از باب ۷۸ از زبور داود علیه السلام لیکن این ادعای محض و تحکم صرف است و عبارات داود علیه السلام هیچ علاقه و ربطی با عیسی علیه السلام ندارد و عبارات داود بنا برفارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۹۱ باین نحو

۱ـ بصفحه ۲۹۰ ببعد از جزء سوم کلیسا و ساختههای آن مراجعه شود .

رقم شده است :

دهان خود را بمثل باز خواهم کرد بچیزهائیکه از بنای عالم مخفی بود تنطق خواهم نمود * که آنها را شنیده و دانسته‌ایم وپدران ما برای ما بیان کرده‌اند * ازفرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد تسبیحات خداوند رابرای نسل آینده بیان میکنیم و قوت و اعمال عجیبه راکه او کرده است * زیراکه شهادت در یعقوب برپا داشته وشریعتی دراسرائیل قرارداده وپدران ما را امر فرمود که آنها را بفرزندان خود تعلیم دهند * تا نسل آینده آنها را بدانند و فرزندانیکه میبایست مولود شوند تا ایشان برخیزند و آنها را بفرزندان خود بیان‌نمایند * وایشان بخداتوکل نمایند واعمال‌خدا رافراموش نکنند بلکه احکام او را نگاهدارند * ومثل پدران نسل گردنکش و فتنه‌انگیز نشوند نسلی‌که دل خود را راست نساختند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود * بنی‌افرائیم که مسلح وکمانکش بودند در روز جنگ روبرتافتند انتهی .

واین آیات صریحست دراینکه داود علیه‌السلام خود را میگوید ولذا ازنفس خودتعبیر بصیغه متکلم‌مینماید و حالاتیکه ازآباء شنیده است روایت مینماید تاباْبناء برسد برحسب عهد خدا تا روایات محفوظ بماند درمیان ایشان و از آیهٔ ۱۰ تاآیهٔ ۶۵ حالات وانعامات خدا و معجزات موسویه و شرارت بنی‌اسرائیل و عذابهائیکه بسبب آن شرارات بایشان رسید بیان میفرماید و درآیه ۶۵ میفرماید :

آنگاه خداوند مثل صاحب خواب بیدار شد مثل جباریکه ازشراب میخروشد * و دشمنان خود را بعقب زد و ایشانرا عار ابدی گردانید * وخیمه یوسفرا رد نموده سبط افرائیم را برانگیزید * لیکن سبط یهودا را برگزید واین کوه صهیون را که دوست میداشت * و قدس خود را مثل کوههای بلند بنا کرد مثل‌جهانیکه‌آنرا تا ابدالآباد بنیاد نهاد * وبندهٔ خود داود را برگزید و او را از آغالهای گوسفندان گرفت * از عقب

میشهای شیرده او رآآورد تا قوم اویعقوب ومیراث‌او اسرائیل را رعایت کند * پس ایشانرا بحسب کمال دل خود رعایت نمود وایشانرا بمهارت دستهای خویش هدایت کرد انتهی .

واین آیات اخیره هم‌واضح الدلالة است که این زبور درحق داود علیه‌السلام است وبهیچوجه ربطی وعلاقه با عیسی (ع) ندارد .

خبر نهم :

آیه ۱۴ ازباب ۴ ازانجیل متی باین نحو رقم شده است :

تا تمام کردد آنچه بزبان اشعیای نبی کفته شد * زمین زبولون و ارض نفتالیم[1] راه دریا آنطرف اردن جلیل امتها * قومیکه در ظلمت ساکن بودند نور عظیمی دیدند و برنشینندکان دیار و ظلّ موت نوری تابید انتهی .

و این اشاره است بآیه اول و دوم ازباب نهم ازکتاب اشعیا وعبارات اشعیا بفارسی اینست :

اما ظلمت ضیق که زمین ازآن کرفتار میشود نخواهد باقی ماند چنانیکه درایام نخستین زمین زبولون وارض نفتالی راتحقیر نموده‌آخر-الامر بهمانطور راه سمت دریا را بکنار اردن درجلیل قبائل‌معظم خواهد ساخت * قومیکه در ظلمت روانه شدند نور عظیمی را خواهند دید و ساکنان زمین سایه مرك برایشان نوری ساطع خواهد شد انتهی .

ما بین عبارتین اختلاف فاحشی است و یکی از آنها محرف است با قطع نظر ازتحریف گوئیم کلام اشعیا دلالت ندارد برظهور شخصی بلکه ظاهر عبارت

۱ـ سرزمین دو سبطین از بنی‌اسرائیل است که کنار همدیگر قرار داشتند ارض نفتالیم در قسمت شمالی‌اراضی اسرائیل تاکنارآبهای میروم واردن ودریای جلیل وسرزمین زبولون بین بحر روم و دریای جلیل قرار داشتند قاموس مقدس ص ۴۴۱ و ۸۸۵ .

آنست که اشعیا علیه‌السلام خبر میدهد که حال ساکنان ارض زبولون ونفتالی سقیم و خراب بود در زمان گذشته بعد حال ساکنان آنزمین خوب شد چنانچه عبارات ماضیهٔ او دال براین مطلب است .

و اگر فرض کنیم که مقصود از الفاظ ماضی مضارعست می‌گوئیم مراد از اشراق نور برایشان مرور صلحاست از زمین ایشان بازمصداق اینخبر عیسی علیه‌السلام نخواهد بود پس تنزیل اینخبر بعیسی علیه‌السلام فقط تحکم صرف است زیراکه بسیار ازاولیاء وصلحاء از آن زمین عبور نمودند بخصوص اصحاب حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم و اولیای امت آن بزرگوارکه بسبب ایشان ظلمت کفر و تثلیث از آن دیار مرتفع شد و بجهت ایشان نور توحید و تصدیق مسیح اشراق نمود .

خوفاً من‌التطویل دراین موضع به‌همینقدرها اکتفاشد این بود حال‌بشارتهای الهامیه ایشان معلوم است غیرالهامی بدتر و اسوء حالاً خواهد بود لهذا آنها را نقل نکردیم .

مقدمهٔ هفتم :

اهل کتاب سلفاً و خلفاً عادتشان جاریست براینکه اسماء را غالباً ترجمه می‌نمایند و در تراجم خود بدل اسماء معانی آنها را ایراد می‌نمایند و این خبط عظیم و منشأ فساد است اسماء را نباید ترجمه نمود خواه اسم مشتق باشد یا جامد بلکه باید خود اسم را نوشت تا اینکه مخاطب بداند ومقصود ازکلام را بفهمد .

وایضاً ازعادت ایشانست که‌گاهی چیزی رابطریق تفسیر درکلامی که کلام‌اله است در نزد ایشان زیاد می‌نمایند واشاره بامتیاز هم نمی‌کنند که کلام اصلی کدام است وتفسیر کدام است واین دو امر بمنزلهٔ امور عادیه است از برای ایشان و هر کسی تأمل کند در ترجمه‌های متداولهٔ ایشان در السنهٔ مختلفه حقیقت این امر از برای او منکشف می‌شود وشواهد کثیره ازبرای مدعای ماپیدا خواهد نمود ولیکن

ما بجهت ایضاح و اطلاع اهل اسلام برعادت ایشان بعضی شواهد این مدعا را در این موضع ذکر وبیان مینمائیم .

شاهد اول : درآیه ۱۴ ازباب ۱۶ ازسفر تکوین درنسخهٔ سریانی باین‌نحو رقم شده است :

بَتْ دَاهَا دِيلُونْ لِبِيرَا بِرْلَخِي رُوئِي هَابِيلْ قِدِشْ وِ بِيلْ بِرَتْ

المعنی ازآنسبب آن چشمه به بئری لحی روئی[1] خوانده شده اینك درمیان قادش وبارد واقع است و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین‌نحو رقم شده است : ازآن سبب آن چشمه به بئرلحی روئی خوانده شد و در عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۰ و سنه ۱۸۳۲ و سنه ۱۸۴۴ باین‌نحو ترجمه شده‌است **لذلك دعت اسم تلك البئر بئرالحی الناظر نی** الخ پس درسریانیه وعربیه وفارسیه بئر را ترجمه کرده‌اند از عبرانی و روئی را هم بناظرنی ترجمه کرده‌اند .

شاهد دوم : و درآیهٔ ۱۴ ازباب ۲۲ ازسفر تکوین بنابرفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو ترقیم یافته است : و ابراهیم اسم آن مکان را یهواه‌یراه[2] گذاشت الخ و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۹۷۸ مثل عبارت سابقه است و در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ هم‌اسم یهواه‌یراه راترجمه نکرده‌است چنانچه دونسخهٔفارسیه هم درست نوشته بودند ولیکن در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ باین‌نحو رقم شده است:

۱ـ لحی روئی چاه‌آبی بود در نزدیکی دشت شور جائیکه فرشتهٔ خدا به هاجر نمودار شد (قاموس مقدس) شاید منظور چاه زمزم‌باشدکه تاریخ‌نویسان اسلام گویند جبرئیل‌آن چاه را جاری‌کرد تا هاجر وفرزندش اسماعیل ازآن استفاده‌کنند وآن با عمق ۲۴ متر اکنون در مسجدالحرام جنوب شرقی کعبه قرار دارد وزائرین مسلمان خانهٔ خدا به‌آب آن چاه تبرك می‌جویند .

۲ـ ابراهیم محلی راکه مأمور شد فرزند خود اسحق را (بعقیده مسیحیان) درآن ذبح کند یهوه یری (خداوندمی‌نگرد) خواند (قاموس مقدس) فرزند قربانی حضرت ابراهیم بتصریح قرآن مجید اسماعیل بود و قربانگاه آن کوه منی است در شرق مکه‌که هرسال دهم ذیحجه بیش از یك ملیون رأس چهارپا درآن محل بوسیله مسلمانان قربانی می‌شود .

سمی ابراهیم اسم الموضع مکان‌اله ظاهرة و در ترجمه عربیه مطبوعه سنهٔ ۱۸۴۴ دعا اسم ذلك الموضع الرب یری و در سریانیه قدیم

وَقْرا اِبْراهام شمَه دِاتْرا هومَریا نِخزی الخ و در سریانیه جدید مثل قدیم است .

پس یهواه‌یراه را درعربیه اول یرحم‌اله ظاهرة ترجمه کرد و در عربیه ثانیه بالرب یری ترجمه نمود و در سریانیه قدیم و جدید به مریانخری تفسیر نمود معنی مریانخری یعنی خدا می‌بیند پس یهواه‌یراه را که اسم آنمکان بوده است درعبرانی ترجمه کرده‌اند .

شاهد سیم : آیه ۲۰ ازباب ۳۱ ازسفر تکوین بنابرفارسیه سنه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است : و یعقوب خود را از لابان بی‌خبر دزدید و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۵ وسنه ۱۸۴۴ باین‌نحورقم شده است : **فکتم یعقوب امره عن حمیه** پس لفظ لبان[1] را در این دو ترجمه عربی به حمی که پدر زن است ترجمه نموده است .

شاهد چهارم : درآیه ۱۰ ازباب ۴۹ از سفر تکوین بنا برفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین‌نحو رقم شده است : تا وقتی‌که شیلوه بیاید و در عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۵ و سنه ۱۸۴۴ باین‌نحو رقم شده است : **حتی یجیء الذی‌له‌الکل** ودر عربیه‌مطبوعه سنه ۱۸۱۱ **الی ان یجیء الذی هوله** پس‌یکی ازمترجمین‌لفظ شیلوه[2] راکه علم‌است ازبرای خاتم‌الانبیا چنانچه عنقریب خواهی دانست **به‌له‌الکل** ترجمه کرده است و دیگر به **هوله** وترجمهٔ هوله موافق است با ترجمه سریانیه زیراکه او

۱- پسر بتوئیل ونوهٔ ناحور است درعهد عتیق آمده است‌که وی دو دختر خود راحیل ولیئه را به نکاح یعقوب داد قاموس مقدس ص ۷۵۷ .

۲- اغلب مفسرین برآنند که شیلوه یعنی‌کسیکه حق دارد ... وبرخی دیگر لفظ شیلوه را بصلح وسلامتی تعبیر نموده‌اند و دیگران آیهٔ مرقومه را بدینگونه تفسیر کرده‌اند «تا بیاید کسیکه عصای سلطنت دارد» قاموس مقدس ص ۵۴۷ .

اینطور ترجمه کرده است مَنْ دِدِيْلِي وَهْ یعنی هو له ودرسریانیه جدید همان شیلوه است ومحقق مشهور ایشان لیکلرك این لفظ را بعاقبة ترجمه کرده است و درترجمه اردوکه در سنه ۱۸۲۵ طبع شده است لفظ شیلا واقع است و در ترجمهٔ لاطینیه ولیکیت الذی سیورسلو است یعنی آنی که بزودی فرستاده میشود .

پس لفظ شیلوه راکه علم بود ازبرای مبشر به‌بمعانی مختلفه ترجمه کرده‌اند

شاهد پنجم : درآیه ۱۴ ازباب ۳ ازسفر خروج بنا برفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین‌نحو ترقیم یافته است : وخدا بموسی گفت که من آن هستم که هستم و دیگر گفت به بنی‌اسرائیل چنین بگوکه اهیه یعنی من هستم مرا بشما فرستاده است و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ عبارتش مثل عبارت سابقه است بعینه و در عربیه مطبوعه ۱۸۷۰ باین‌نحو رقم شده است: **فقال‌اله لموسی اهیه‌الذی اهیه و قال هکذا تقول یعنی اسرائیل اهیه ارسلنی الیکم** و درترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۵ و سنه ۱۸۴۴ **فقال‌اله لموسی اهیه اشر اهیه** و در سریانیه قدیم و جدید **وَمِيْرِي الاهالِمُوشِي اَهِيَه اشر اَهِيَه** و درعربیه مطبوعه‌سنه ۱۸۱۱ **قال‌له‌الازلی الذی لایزال** پس لفظ اهیه اشراهیه را که بمنزلهٔ اسم ذاتست در فارسی به من‌آن هستم‌که هستم ترجمه‌کرده‌اند و در عربیه به الازلی الذی لایزال ترجمه شده است و در بعضی عربیه اشر را بالذی تفسیرکرده‌اند .

شاهد ششم : درآیه ۱۱ از باب ۸ ازسفر خروج باین‌نحو مرقوم شده است: وغوکها از تو واز خانه‌ات واز بندگانت و از قومت جدا شده بتنها در نهر خواهند ماند وعبارت فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ مثل عبارت سابقه است و درترجمهٔ عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ باین‌نحورقم شده است **تبقی فی‌النیل‌فقط** .

شاهد هفتم : درآیه ۱۵ از باب ۱۷ از سفر خروج در سریانی :

ܘܒܢܳܐ ܡܘܫܶܐ ܡܰܕܒܚܳܐ ܘܩܪܳܐ ܫܡܶܗ ܡܳܪܝܳܐ ܢܶܣܝ

و در سریانیه جدیده ܘܒܢܶܠܝ ܡܘܫܶܐ ܡܰܕܒܚܳܐ ܘܩܪܶܝܠܶܗ ܫܡܶܗ ܝܗܘܳܐ ܢܶܣܝ و در فارسیه مطبوعه‌سنه ۱۸۵۶ باین نحو مرقوم‌است: و موسی مذبحی را بنا کرد و اسمش را یهواه نسی نامید و عبارت ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ مثل فارسیه سابق است و در ترجمه عربیه‌مطبوعه‌سنه ۱۶۲۵ وسنه ۱۸۴۴ باین‌نحو ترقیم‌یافته‌است فابتنی موسی مذبحاً و دعا اسمه‌الرب عظمتی و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ وبنی مذبحاً و سماه‌الله‌علمی و در ترجمه اردو موافق این ترجمهٔ اخیره است .

پس گوئیم با قطع‌نظر از اختلاف یهواه نسی در لغت عبرانی بوضع موسی علم آن مذبح بودمترجم سریانی بمریانسی ترجمه‌کرد وحال سایر تراجم را می‌بینی که محتاج به بیان نیست .

شاهدهشتم: آیه ۲۳ از باب ۳۰ از سفر خروج در سریانی باین نحو رقم شده است : ܘܐܢܬ ܫܩܘܠ ܠܟ ܒܣܡܐ ܪܫܝܐ ܡܘܪܐ ܕܟܝܐ الخ در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است . که بجهت خود سر ادویه‌جاترا بگیر ازمر- صافی پانصد مثقال و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ و تو عطریات خاصه بگیر الخ و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۶۲۵ و سنهٔ ۱۸۴۴ باین نحو ترقیم یافته است: من معهٔ فائقه و درترجمه عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۱۱ من المسلك الخالص و درترجمه عربیهٔ مطبوعه سنه ۱۸۷۰ وانت تأخذلك افخرالاطیاب مراً قاطراً انتهی .

با قطع نظر از اختلاف اسم عبرانی را ترجمهٔ کرده‌اند هرکسی موافق میل خود یکی میگوید سر ادویه‌جاترا دیگری گوید عطریات خاصه و یکی گوید مشك خالص و آن دیگری ترجمه‌کرد با فخرالاطیاب .

شاهد نهم : درآیهٔ ۵ از باب ۳۴ از تورات مثنی باین‌نحو رقم شده است :

در سریانی وَ مِت تَمَّن مُوشِي عَبدِه دِمَريا يعنى موسى بندهٔ خدا در آنجا مرد

و در سریانیه جدید وَ مِتلِي تَما مُوشِي رِكادِ مَرّيا يعنى موسى نوكـر خدا آنجا مرد و درفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین‌نحو رقم شده‌است: پس‌موسی بنده خداوند در آنجا بزمین مؤاب موافق قول خداوند وفات کرد و در ترجمهٔ عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ باین‌نحو رقم شده است **فمات هناك موسى رسول‌اله** يعنى موسى پیغمبر خدا در آنجا وفات کرد .

پس این مترجمین اگر در بشارت محمدیه لفظ رسول‌الله را بلفظ دیگر مبدل نمایند هیچ استبعادی از ایشان ندارد و هکذا اگر لفظ محمد را ترجمه بحبیب یا پسندیده یا ستوده نمایند باز مستبعد نیست بجهت عادت اولاً وللعمناد ثانياً چنانچه عنقریب خواهی دانست که اینکار را هم کرده‌اند .

شاهد دهم : در آیه ۱۳ و باب ۱۰ ازکتاب یوشع در سریانیه باین‌نحو ترقیم یافته است : **هاوْ لِي لاكثِيبتا كُو كتابا دِيَشَر ؟** و درترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ باین‌نحو ترجمه شده‌است: آیا درکتاب یاشر این نوشته نشده است ؟ ! و در ترجمهٔ عربیه مطبوعه سنه ۱۸۴۴ باین‌نحو مسطور است **اليس هذا مكتوباً في سفر الابرار ؟ !** و در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ **اليس هومكتوباً في سفرالمستقيم ؟ !** و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۸ لفظ یا صار با صاد در موضع ابرار ومستقیم واقع شده است و در ترجمه اردو مطبوعه سنه ۱۸۲۵ لفظ یاشا واقع شده است در موضع یاشر .

حال نظر و تأمل‌کنید باختلاف ایشان در اسم مصنف کتاب یکی یاشا گفت و دیگری یاصار ویکی یاشر و دیگری درعربی ابرار مستقیم حال اگراین مترجمین اسم مبارك حضرترا تغییر بدهند چه استبعادی دارد از ایشان ؟!

شاهد یازدهم : در باب ۸ آیه اول ازکتاب اشعیا بنا بر ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ لندن سنهٔ ۱۸۵۶ باین نحو رقم شده است : پس خداوند بمن فرمود که از برای خود تیمار بزرکی بکیر و برآن با قلم انسانیان ماهیر شالال حاش بربنویس ماهیر شالال حاش بز نام بکذار و در ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۳۹ باین نحو رقم‌شده است: وخداوند مرا فرمود که لوح بزرکی بکیر و از قلم کننده کار درباب مهر شالال جاشز بنویس و او را مهر شالال جشز نام بنه و درترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۱۱ آیه مرقومه باین‌نحو مسطور گردیده است **وقال لی الرب خذلك مدرجاً صحیحاً صحیفة جدیدة کبیرة واکتب فیها بکتابة انسان حادلیضع نهب الغنائم لانه حضر ادع اسمه اغنم بسرعة و انهبوا تجده انتهی** اسم این پسر مهیر شالال حاشنر[1] یا جاشبز بوده است مترجمین موافق سلیقهٔ خود ترجمه کرده‌اند و در ترجمه او هم اختلاف دارند پس امثال این اشخاص اگر دربشارت محمدیه اسمی از اسماء آن بزرگوار راتبدیل نمایند یاکم وزیاد کنند چه استبعادی دارد ازایشان؟!

شاهد دوازدهم : آیه ۶ از باب ۹ ازکتاب هوشع در نسخهٔ عبرانیه باین نحو رقم شده است : **محمد لکث پام قیموش ییراشم هوه یاها یهم الخ**

یعنی محمد رسولخدا وقتی‌که آمد از شما اهل‌کتاب رضا نمیشود مگر بطلا و نقره (یعنی جزیه) ویا اسلام انتهی و درفارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۵۶ دربلده لندن باین‌نحو رقم شده است : زیرا که اینك بجهت خرابی میروند مصر ایشانرا جمع نموده موف ایشان رامدفون خواهد ساخت مکانهای مرغوب نقره ایشان علف‌کزنه وارث آنها خواهد شد و در چادرهای ایشان خارها خواهد روئید .

پس این‌مترجم یا عادةً ویا عناداً یا بجهت اجتماع امرین محمد را بمکانهای مرغوب‌ترجمه نموده است بلی‌حضرت‌محمد مرغوب هست خودش ومکان ولادتش و مکان هجرتش ولیکن اسم علم را نباید ترجمه کرد ولی عادت ایشانست چنانچه

[1]– پسر اشعیا بود .

بوضوح تمام در شواهد سابقه دانستی واز شواهد لاحقه هم خواهی دانست که اسم علم شخص را باسم مکان ترجمه کرده است .

شاهد سیزدهم : آیهٔ ۱۴ از باب ۱۱ از انجیل متی بنا بر نسخه مطبوعه بادوات آمریکا در سنه ۱۸۶۸ باین‌نحو ترقیم یافته است :

وَاِنْ بَسْ مَالُوخُونْ لِقَبُولِي اَهْيلِي اِيلِيَادِلِي هِدِيْرَالِتِيَا المعنی بنا بر ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۷ : واگر خواهید قبول کنید همانست الیاس که باید بیاید و در ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ باین‌نحو رقمشده است : وهرگاه که قبول نمائید این ایلیاست که آمدن وی ضروری بود و در عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۱ باین‌نحو رقمشده است : **وان اردتم ان تقبلوا فهذا هوايليا المزمع ان يأتي** وعبارت عربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ مثل عبارت سابق‌است و درترجمه عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۱۶ باین‌نحو رقم شده است **فان اردتم ان تقبلوا فهذا هو المزمع بالاتيان** انتهی .

باقطع نظر ازاختلاف این مترجم آخر لفظ ایلیا[۱] را تبدیل بهذا نمود یعنی اسم علم را مبدل باسم اشاره کرد پس امثال این مترجمین با دیانت اگر اسمی از اسمآء پیغمبر اعظم را مبدل نمایند باسم اشاره یا در موضع اسم معنی او را ذکر نمایند در بشارت محمدیه جای تعجب نیست از ایشان زیرا که بی‌داعیهٔ ضرورت این امر از ایشان صادر میشود فضلاً عن‌الضرورة .

شاهد چهاردهم : در آیه‌اولی ازباب ۴ ازانجیل‌یوحنا بنابرسریانیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۶۶ باین‌نحو رقم شده است: **اِيمَنْ دِهْتَنْخَا دِعْلِي يَشُوعْ دِشْمَعْلُونْ پِرِيشِي** الخ المعنی‌وچون‌یسوع‌دانست که‌فریسیان‌مطلع‌شده‌اندالخ ودرترجمهٔ فارسیه‌مطبوعهٔ سنه۱۸۸۷ باین‌نحو رقم‌شده‌است وچون‌خداوند دانست که‌فریسیان‌مطلع‌شده‌اند الخ

۱ــ در پاورقی صفحه ۴۰۰ - ۴۰۱ جزء اول کلیسا و ساختهای آن معرفی شده است .

و در ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ آیه مذکوره باین‌نحو رقمشده است : و چون خداوند حالی شدکه فریسیان شنیده‌اندکه عیسی بیش از یحیی شاگردان پیدا کرد وغسل میدهد.

پس این دو مترجم لفظ یسوع را که علم بود از برای عیسی علیه‌السلام تبدیل بلفظ خداوند نمودند که از الفاظ تعظیم است پس اگر اسمی از اسماء پیغمبر ما رامبدل بالفاظ تحقیرنمایند بجهت عادت وعنادجای تعجب نخواهدبود.

پس شواهد مذکوره دال براینست که حضرات مترجمین اسماء را ترجمه نموده و الفاظ دیگر در موضع آن ذکر مینمایند پس اگر در ترجمهای عهد عتیق و جدید لفظ محمد و احمد و فارقلیطا و پیرکلوطوس را پیدا نکردی شك نکن و نگو نیست زیرا که از نسخ اصلیه ایشان اطلاع نداری و در تراجم هم که معانی آنها یعنی‌اسماء را ذکر می‌نمایند پس اگراین حقیرمؤلف این‌کتاب اسمی یا صفات مخصوصهٔ آن بزرگوار را استخراج نمودم تعجب و تکذیب مکن ومگو قسیسین مسیحیة و احبار یهودیه قبول ندارند زیرا که آنها اهل امانت و دیانت نیستند نمی‌بینی که در سورهٔ مبارکه آل عمران در هفتاد آیه بجهت کتمان حق و تلبیس حق تعالی ایشان را مذمت می‌فرماید ازآن جمله می‌فرماید :

یا اهل‌الکتاب لم تلبسون‌الحق بالباطل و تکتمون‌الحق وانتم تعلمون [۱]

یعنی ای جماعت یهود ونصاری چرا مخلوط می‌سازید راستی را باکجی و ناراستی‌که تحریف تورات و انجیل است و اظهار باطل در صورت حق مینمائید و چرا می‌پوشانید سخن راست راکه نعمت حضرت مصطفی ونبوت اوست و حال آنکه شما می‌دانید آنچه کتمان آن می‌کنید پس‌کتمان ایشان اقسام دارد یك قسم همین است‌که ماگفتیم.

و حال بهتر اینکه از شواهد قسم اول بهمین قدرها اکتفا نموده و شواهد قسم ثانی را ذکر نمائیم.

۱ـ آل عمران ۳ : ۷۱.

قسم ثانی از شواهد

شاهد اول : در باب ۲۷ وآیه ۴۶ از انجیل متی باین نحو رقم شده است:
ونزدیك بساعت نه عیسی بآواز بلند صدا زد وگفت : **ایلی ایلی لم‌شبقتنی** یعنی
الهی الهی مرا چرا ترك کردی .

و در باب ۱۵ وآیه ۳۴ از انجیل مرقس باین نحو ترقیم یافته است : و در
ساعت نهم عیسی بآواز بلند ندا کرد گفت : **اِیلُوئِی اِیلُوئِی لِمَشَبَقْتَنِی**
پس لفظ یعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی یعنی الهی الهی مرا چرا ترك کردی
درکلام متی ویعنی الهی الهی چرا مرا واگذاردی درکلام مرقس الحاقی‌است یقیناً
زیراکه مسیح ع بالای دارکلام خود را ترجمه نکرد ازبرای خدا چونکه خدا عالم
بزبان عبری هم بود ومحتاج بترجمه نبود .

شاهد دوم : آیه ۱۷ از باب ۳ از انجیل مرقس باین نحو رقم یافته است:
یعقوب پسر زبدی ویوحنا برادر یعقوب این هردو را بوانرجس یعنی پسران رعد
نام‌گذارد پس‌لفظ پسران رعدنام‌گذارد ازکلام عیسی علیه‌السلام نیست‌بلکه الحاقی
است بی شبهه .

شاهد سیم : درآیه ۴۱ ازباب ۵ از انجیل‌مرقس باین نحو بیان‌گشته است: پس دست دختر راگرفته بوی‌گفت طلیثا قومی که معنی اینست ایدختر تورا میگویم برخیز پس‌لفظ‌که معنی‌اینست ایدختر تورا میگویم برخیزازعیسی‌علیه‌السلام نیست قطعاً بلکه الحاقی است .

شاهد چهارم : درآیه ۳۴ ازباب ۷ ازانجیل‌مرقس درترجمهٔ‌فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو رقم شده است : و بسوی آسمان نگریسته آهی‌کشید و بدو گفت افتح یعنی بازشود ودرترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین‌نحو عیان‌گشته است : وبه آسمان نگریسته آهی‌کشید ویراگفت اثفتح ودرترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۸۱ باین‌نحو رقم شده‌است : ورفع نظره نحوالسمآء وان‌قال له افثا ای انفتح و از اینعبارات مختلفه اگرچه صحت لفظ عبرانی معلوم نمیشودکه آیا افتح بود یا اثفتح و یا افثا بجهة اختلاف تراجم گویا منشأ اختلاف عدم صحت الفاظ اصولیه است لیکن همینقدرمعلوم میشود یقیناًکه لفظ یعنی باز شوالحاقی و ازکلام عیسی‌نیست وازاین اقوال اربعهٔ مسیح‌که ازشاهد اول تا اینجانقل شد معلوم میشود که عیسی علیه‌السلام بزبان عبرانی تکلم میفرمودکه لسان قومش بود قال‌الله تعالی: وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ[1] و بزبان یونانی و سریانی و غیرهما تکلم نمیفرمود واین قریب‌القیاس است زیراکه خودش عبرانی ومادرش عبرانیه ودرمیان عبرانیین هم نشوونما نموده بود پس نقل اقوال اودراین اناجیل بلغت یونانی ویا سریانی نقل‌بمعنی خواهد بود فعلیهذا اقوال اصلیه عیسی را احدی ازمسیحیین‌ندیده است. واین امرآخراست زاید بربودن‌اقوال اوبروی بروایات احاد .

شاهد پنجم : درآیه ۳۸ ازباب اول ازانجیل‌یوحنا باین‌نحورقمشده است: پس عیسی روگردانیده وآن دو نفر را دیدکه از عقب می‌آیند بدیشان گفت چه میخواهید بدوگفتند ربی یعنی ایمعلم درکجا منزل مینمائی ؟ انتهی .

پس قول اویعنی ایمعلم‌قول آن دو نفرنیست یقیناً .

۱ـ پیامبری را جزبزبان قوم خود نفرستادیم . سوره ابراهیم ۱۴ : ۴ .

شاهد ششم : درآیه ۴۲ ازباب مذکور بنابرنسخهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو رقم شده است او اول برادر خود شمعون را یافت باو کفت مسیحرا که ترجمه آن کرسطس است یافتم .

ودر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو بیان‌گشته است: ۴۱ ونخست برادر خود شمعون را دید اوراکفت‌گه ما مسیحرا که ترجمه آن کرسطس میباشد یافتیم ولفظی که ترجمه آن کرسطس است الحاقیست وازکلام اندرایوس[1] نیست بیشبهه .

فائدة : باب اول از انجیل یوحنا بنابر ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ پنجاه ویك آیه است وبنابرفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ پنجاه ودوآیه است وما این دوقول یوحنا را ازمطبوعه سنه ۱۸۸۷ نقل نمودیم پس اگر اختلاف در آیات پیدا بشود ناظراین‌کتاب حمل بخطای ما ننماید .

شاهد هفتم : درآیه ۴۲ ازباب اول از انجیل یوحنا قول عیسی ۴ در حق پطرس حواری بنابر ترجمه فارسیه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقمشده است : پس اورا بنزد عیسی برد عیسی دراونکریست وکفت توشمعون‌پسریونا هستی وتورا بکیپاس که ترجمه آن سنك است ندا خواهندکرد .

ودرترجمهٔ مطبوعه سنه ۱۸۸۷ باین نحو رقمشده است ۴۳ وچون اورا نزد عیسی آورد عیسی بدرنکریسته‌کفت توشمعون پسریونا هستی واکنون‌کیفا خوانده خواهی شدکه ترجمهٔ آن پطرس است .

پس لفظی‌که ترجمهٔ‌آن پطرس است بنابرثانی ولفظی‌که ترجمه‌آن سنگست بنابراول ازقول عیسی نیست‌بلکه الحاقیست‌بی‌شبهه خدا سنك بباراندبرسرخودشان وتحقیقاتشان‌که اگرشخص‌کلام اصلی را ندیده باشد تفسیر را ازمتن نمیتواند تمیز بدهد وزمانیکه حال ترجمها وتحقیقات ایشان درلقب خدا وخلیفه‌های ایشان ماذکر باشد پس چگونه اهل اسلام امیدواربشوند صحت بقای لفظ محمد و یا احمد و یا القاب خاصهٔ آنجناب را در ترجمهای ایشان .

۱ــ پسریونا وبرادرشمعون پطرس ویکی ازحواریون دوازده‌گانه است .

شاهد هشتم : در آیهٔ ثانیه از باب ۵ از انجیل یوحنا در حق برکه یعنی حوض بیت‌حسدا[1] باین‌نحو رقم شده است : و در اورشلیم نزد باب‌الضأن حوضی است که آنرا بعبری بیت‌حسدا میکویند که پنج‌رواق دارد و درترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین‌نحو بیان‌گشته است : و دراورشلیم در بازارکوسفند حوضی است که بعبرانی بیت‌حسدا خوانند که پنج رواق دارد و در ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۱۱ باین‌نحو بیان‌گشته است: تسمی بالعبرانیه بیت‌حصدا ای بیت‌الرحمة مترجم عربیه لفظ ای بیت‌الرحمه را از جانب خود الحاق نمود بطریق تفسیر در کلامیکه الهامی است بنابرزعم ایشان پس اگر در بشارت محمدیه صلی‌الله علیه و آله چیزی راکم و زیادکنند از جانب خود استبعادی از ایشان ندارد .

شاهد نهم : درآیه ۳۶ از باب ۹ ازکتاب اعمال باین‌نحو رقمشده است : ودر یافا[2] بود تلمیذی طاپلتا[3] نام که معنی آن غزال‌است انتهی‌لفظی که معنی آن غزال است الحاقی است .

شاهد دهم : درآیه ۸ از باب ۱۳ ازکتاب اعمال باین‌نحو رقم یافته است: اما علیما یعنی آن ساحریکه ترجمهٔ اسمش همچنین می‌باشد و در این کلام هم‌الحاق شده است مثل کلامهای سابق .

شاهد یازدهم: آیه ۲۲ از باب ۱۶ از رسالهٔ اولای پولس بقرناتیان باین عبارت مرقوم شده‌است : **اِن نشالا مَخِبْ لِمَرن یشوع مِشیخا هوِی مَخرِیما مرن**

۱ـ اورشلیم را دو حوض است ۱ـ بیت‌حسدا (خانه رحمت) ۲ـ حوض اسرائیل یا چشمهٔ ام‌الدراج، بیت‌حسدا را خواصی نقل‌کنندکه مشهورترین‌آن شفای امراض است‌که‌مردم بقصد شفا به‌آنجا میرفتند و صف‌کشیده درانتظار حرکت‌آب می‌ایستادند اقتباس ازقاموس مقدس .

۲ـ یافا شهریست قدیمی با ۷۱۰۰۰ نفر جمعیت در نزدیکی تل ابیت قراردارد یکی از مورخین رومانی گوید : این شهر قبل از طوفان بنا شده است جغرافیای سرزمین فلسطین و قاموس مقدس .

۳ـ طاپلتا زنی بود با رفتار نیکو جزء شاگردان عیسی بشمار میرفت قاموس مقدس .

اما المعنی بر وفق فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۷ : اگر کسی عیسای مسیح خداوند را دوست ندارد ملعون بادالرب اتی .

و در فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۷۸ اکر کسی عیسای مسیح خداوند را دوست ندارد محروم باد ماران آثا و در عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۱۱ : من لایحب الرب یسوع المسیح فلیکن مفروزاً مارن اتی ای‌الرب قدجاء .

با قطع نظر از اختلاف مترجمین مترجم عربیه بطریق تفسیر از جانب خود لفظ ای‌الرب قدجاء را ملحق ساخته است .

پس از شواهد مذکوره از برای ناظر لبیب ظاهر شد که جماعت مسیحیت عادتشان براین جاری شده است سلفاً و خلفاً که اسماء را ترجمه نموده الفاظ آخر درموضع آنها وضع مینمایند وهمچنین از جانب خود چیزی راکم و زیاد می‌نمایند درکلامیکه الهامیست بنا برزعم ایشان پس هیچ استبعادی ندارد از ایشان‌که اسمی از اسماء مبارکهٔ نبی‌صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم را ترجمه نموده الفاظ دیگر درموضع آن وضع نمایند وهکذا چیزی را بطریق تفسیر و غیر تفسیر علاوه نمایند بحیثیتی که مخل استدلال باشد بحسب‌ظاهر و بی‌شك وشبهه اهتمام ایشان دراین امر زیادتر است از اهتمامیکه در مقابل فرق خود دارند تقصیر در تحریف ننموده‌اند درمقابل ایشان چنانچه در باب ثانی از قول هورن دانستی .

و این امر هم واضح ومحقق است که بعضی تحریفات عمدیه از ارباب دین و دیانت ایشان صادر شده است و تحریف در نظر ایشان راجح بود بجهت تأیید مسئله مقبوله یا دفع اعتراض وارد مثلاً عمداً ترك کردند آیهٔ ۴۳ از باب ۲۲ از انجیل لوقا[1] را زیراکه بعضی ازاهل دیانت‌گمان‌کردند که تقویت ملك رب منافی الوهیت مسیح است وهمچنین در باب اول درآیه ۱۸ از انجیل متی این الفاظ را زیادکرده‌اند قبل ازآنیکه بهم‌آیند و درآیه ۲۵ از باب‌مذکور این الفاظ را: او تا پسر نخستین خود را بزائید از برای اینکه شك واقع نشود دربکارت دائمهٔ مریم

۱- و فرشته ازآسمان براو ظاهر شده او را تقویت می‌نمود .

علیهاسلام ولفظ دوازده را مبدل بیازده کردند در آیهٔ ۵۱ ازباب ۱۵ از رسالهٔ اولای پولس بقرناتیان در بعضی از نسخ که ارباب آنها ملتفت شده‌اند که از لفظ دوازده کذب پولس لازم میآید زیرا که یکی از دوازده یهودای اسخریوطی‌بود وپیش‌از آن مرده بود .

وبعضی الفاظ را ترك کرده‌اند در آیهٔ ۳۲ ازباب ۳ از انجیل مرقس زیرا که گفتند این الفاظ مؤید فرقهٔ ایرین است و بعضی از الفاظ را زیاد کردند در آیهٔ ۳۵ ازباب اول از انجیل لوقا درسریانیه وفارسیه وعربیه داتهیوپك وغیراینها از تراجم در مقابل فرقهٔ یونی کینس زیرا که این فرقه میگفت که عیسی علیه‌السلام دارای دو صفت نیست .

بدانکه این‌کلام را از هورن نقل نمودیم‌که محقق فرقهٔ پروتستنت است با فی‌الجمله توضیحی ازجانب این حقیر وبعضی الفاظ او که مخل بمقصود نبود مثل لفظ منقولات مرشدین و غیره حذف نمودیم پس زمانیکه عادت اهل دین و دیانت این باشد پس ظن تو درحق اهل غیردیانت چه خواهد بود.

بلی تحریف عمدی با تبدیل وزیاده و نقصان ازخصایل وخصایص ایشانست کلهم اجمعین من دون استثناء پس بعضی بشارتهائی که در اخبار وارد شده است از قبیل اخباریکه در مجلس مباهله نصارای نجران که علامهٔ مجلسی ره در بحـار و حیات القلوب[1] و همچنیـن بعضی اخبـاری‌که صدوق رحمة‌الله علیهما درکتاب

۱ـ بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار علیهم‌السلام کتـابیست جامع که پیش ازآن چنین‌کتابی نوشته‌نشده وبعداز آنهم نظیرش نیامده‌است اخبارکثیره‌را باتحقیقات لازمه وبیانات شافیه وشروح کافیه بیان‌کرده است این‌کتاب در ۲۶ جلد بقطع نیم ورقی از سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۵ درتهران بطبع رسیده و مؤلف این‌کتاب مرحوم علامهٔ بزرگ شیخ محمدباقر مجلسی متولد بسال ۱۰۳۷ قمری ومتوفی‌به‌۲۷رمضان ۱۱۱۰ قمری است وداستان مباهله درجلد ششم‌آن‌کتاب آمده است .

حیاة القلوب یکی دیگر ازتألیفات مرحوم مجلسی است که در سه جلد بزبان فارسی نگارش یافته است وداستان مباهله درباب ۴۷ ازجلد دوم همان‌کتاب آمده است واین‌کتاب مکرر بچاپ رسیده است .

امالی[۱] نقل نموده است حق وصدق است بی‌شبهه اگرچه‌آن‌اخبار الآن در کتابهای ایشان پیدا نمیشود .

وهمچنین بعضی اخباریکه قدمای علمای اهل سنت مثل قرطبی و فخررازی وغیرایشان وهکذا بعضی‌اخباریکه قدمای علمای ما نقل کرده‌اند حق وصدق‌اند اگر چه‌آن اخبار باکتب مقبوله در نزد علمای پروتستنت موافق نیست زیرا که اصلاح وتحریف از جانب ایشانست نه اینکه علمای اسلام خطاکرده باشند زیراکه اصلاح وتحریف تا امروزدرمیان ایشان جاریست درتراجم ورسایل ایشان .

آیا نمی‌بینی چه قدرتغییرو تحریف واقع شده است درنسخ میزان‌الحق زیرا که اول نسخه قدیمه میزانرا نوشت وچون صاحب استفسار رد براو نوشت قسیس فندر متنبه‌شد ونسخه قدیمه را اصلاح کرد پس دربعضی مواضع زیادکرد ودربعضی کم ودربعضی تبدیل بعد نسخه مصلحه طبع شد و این نسخه دوم میزانست و بعد قسیس فندرجواب استفسار را نوشت واو را مسمی بحل‌الاشکال نمود و بعد بعضی ازعلمای هندوستان ازشیعه وسنی رد برنسخه ثانیه میزان‌الحق نوشتند .

وبعد صاحب استبشاررد برحل‌الاشکال نوشت که درجواب استفساربود قسیس فندر نتوانست جواب صاحب استبشار را بدهد مع هذا دست ازحیله وتزویر خود برنداشته وآن نسخه‌ها را بازیاده ونقصان بزبان ترکی وسریانی‌ترجمه نمود ونسخه ترکیه و سریانیه با نسخ فارسیه وانگلیزیه موافق نیست بلکه بسیارتغییر و تحریف واختلاف با همدیگردارند .

حاصل کلام امثال این اصلاح و تغییرات و تحریفات و اختلافات در کتب وتراجم و رسایل ایشان تا امروز باقیست فردا را نمیدانم چه خاکی برسرخودشان خواهندکرد یقین میدانم وقتیکه این کتاب من بدست ایشان افتاد تغییروتحریف کلی درتفاسیر وتراجم خودشان خواهند واقع ساخت .

۱ــ امالی معروف به‌المجالس یا عرض المجالس نوشتۀمرحوم علامه صدوق ابی‌جعفرمحمدبن علی متوفی بسال ۲۸۱ ، این‌کتاب در۹۷ مجلس ترتیب یافته است .

پس هر بشارتیکه در حدیث معتبر یا کتب معتبر اهل اسلام دیدی انکار مکن بدانکه تغییر و تحریف ازجانب ایشانست .

مقدمهٔ هشتم :

اینکه پولس اگرچه درنزد اهل تثلیث در رتبهٔ حواریین است لیکن درنزد ما غیرمقبول میباشد واورا ازجملهٔ مؤمنین وصادقین نمیدانیم بلکه‌ازجمله منافقین ومعلم الزور و از جمله خدا عین است واز انبیاءکذبه است که بعداز عروج مسیح ظاهر شدند چنانچه در مقدمه چهارم[1] دانستی ومخرب دین مسیح(ع) همین‌خبیث است و جمیع محرمات را از برای معتقدین خود درملت مسیحیه مباح کرد نمی‌بینی چه الفاظ ناملایمی درحق‌مسیح(ع) وتوریة استعمال مینماید ازآنجمله حضرت‌مسیح را میگوید نعوذبالله ملعون است وقول اودرباب ۳ در رساله غلاطیان ازآیه۱۲ درحق مسیح وشریعت باین نحو مرقوم شده است : اما شریعت ازایمان نیست بلکه‌آنکه بآنها عمل میکند در آنها زیست مینماید ۱۳ مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما تحت لعنت شد چنانکه مکتوب است که ملعونست هرکه بردار آویخته شود .

ودرفارسیه سنه ۱۸۷۸ عبارت اوباین نحوترقیم یافته است: وشریعترا نسبتی بایمان نیست بلکه‌آنانیکه‌آنها را بجا آوردند ازآنها زندکانی خواهندیافت ومسیح ما را ازلعنت شریعت فدیه‌کشته است که بجای ما مورد لعنت شد ازآنجاکه نوشته شده است که ملعونست هرکسیکه از دار آویخته شده است انتهی .

وقول اوازآنجائیکه نوشته شده است که ملعونست هرکسیکه از دارآویخته شده است مشعر است بآیه ۲۲ و ۲۳ ازباب ۲۱ از توریة مثنی و آیه ۲۲ باین نحو رقم شده است : واکردرکسی خطائی مستلزم مرگ باشد واوکشته شود واورا بردار آویزان‌کنی ۲۳ نعش اودر شب بردار آویزان نماید بلکه اورا باید که درهمانروز

۱ــ صفحه ۲۱۳ جزء اول ازبخش‌کلیسا و ساخته‌های آن .

مدفون نمائی چون شخصی که بردار آویخته شد ملعون خداست تا اینکه زمینی که خداوند خدایت جهة ارثیت بتو میدهد ملوث نشود انتهی .

حال نظر و تأمل کنید دراین عبارات که هیچ مدخلیت بمسیح علیه السلام ندارد زیراکه حضرت مسیح خطا نداشت اگر بر فرض محال مصلوب هم شده باشد ناحق بوده است واگر این آیات درحق مسیح باشد نعوذ بالله لازم میآید که مسیح ملعون خدا وملوث زمین باشد وملعون خدا معلوم است که ازاهل نجات نیست ویهود هم مصاب بودند درقتل او زیراکه اگرمیماند زمین را ملوث میکرد نعوذ بالله از امثال این کفریات و مزخرفات .

خدایا بهزار هزار زبان استغفار مینمایم از استعمال الفاظ ناملایم در حق پیغمبران تو عجب دارم از جماعت مسیحیه که همچو شخصیرا پیغمبر و در رتبه حواریین میدانند .

بدانکه پولس در ابتدای امرموذی طبقه اولای از مسیحیین بود جهاراً حتی درقتل یکی از حواریین شرکت نمود ولیکن چون‌دید ایذای ظاهری منفعت معتدبه ندارد برسبیل نفاق داخل ملت مسیحی شد و ادعای رسالت و خلافت از جانب مسیح‌نمود وزهد ظاهری هم اظهار کرد وپطرس راکه خلیفهٔ بلافصل حضرت مسیح بود ازبعضی‌کارهای شرعی منع نمود بطورقهروغلبه چنانچه درکتاب اعمال مرقوم شده است[1] پس دراین حجاب کرد آنچه کرد و اهل‌تثلیث بجهة زهد ظاهری وافراغ

۱ـ شاؤل پولس در شهر طرسوس (قلیقیه) تولد یافته و ۳۷۰ سال در دنیا زندگی کرده است وی همواره درکسب علم و دانش کوشا بود و در موقع مناسب باورشلیم سفر کرد و سی سال ازمحضر غمالائیل کاهن بزرگ استفاده نمود (اعمال رسولان باب ۱۸ : ۳ و ۲۰ :۳۴ و رساله دوم تسالونیکیان باب ۳ : ۸) .

وی در آغاز یهودی متعصب و دشمن سرسخت حضرت مسیح بود و همیشه پیروان آن حضرت را آزارمیداد وخانه بخانه‌گشته مردان وزنان مسیحی را برکشیده بزندان می‌افکند (اعمال رسولان باب ۸ : ۳) تا درسفرشام ندائی شنید وسپس اظهار مسیحیت نمود (اعمال رسولان باب ۹ : ۹) بالاخره در زمره بزرگان و رهبران دینی نصرانیت قرار گرفت و ۱۵ ←

ذمه ایشان از جمیع تکالیف شرعیه او را قبول کرده‌اند چنانچه در قرن ثانی منتس را قبول کردندکه مرد زاهدی ومرتاضی بود و ادعا کرد که من فارقلیطای موعود هستم وجماعت مسیحیه بجهة زهد ظاهری و ریاضت او را قبول کرده‌اند[1] چنانچه ذکر او عنقریب خواهد آمد .

کتاب از ۲۷ کتاب مقدس‌کنونی مسیحیان را اونوشته است .

به اذعان‌کافه مسیحیان ارکان دین مسیحیت حاضر را پولس استوار ساخت و اساس تعلیمات خود را براساس ایمان قرار داد پولس گوید : ایمان بمسیح بدون هیچگونه عملی برای نجات کافیست وبسیاری ازمحرمات توراه ازجمله خوردن‌گوشت خوك ومیته وشراب‌را حلال‌کرد و ختنه را از پیروان کلیسا برداشت .

امان‌اله شفا درنامه‌ای ازسن‌پل ص ۳۲ گوید: پولس برای اینکه دین مستقلی بسازد وآنرا از یهودیت جدا کند حکایت : یکشنبه ، ختنه نکردن وغسل تعمید را پیش آورد والا مسیح علیه‌السلام هیچگونه حکمی‌وضع نکرد ومقررات خاصی برقرار ننمودکه چیز تازه‌ای بریهودیت اضافه کند .

پطرس همان یوحنای ماهیگیر است‌که بوسیله برادرش اندریاس با عیسی ملاقات نمود و دعوت آنحضرت را پذیرفت و در شمار حواریون در آمد به تصریح انجیل‌های چهارگانه در شب دستگیری حضرت عیسی سه‌بار پیش‌ازبانگ خروس او را تکذیب‌کرد واز وی تبری جست . قصص‌الانبیاء نجار ، قاموس مقدس .

اعمال رسولان در بیان سفر انطاکیه حواریون گوید : اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنای‌ملقب بمرقس را همراه نیز بردارد لیکن پولس چنین صلاح‌دانست‌که شخصی را که از پمفلیه از ایشان جـدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود با خود نبرد (باب ۱۵ : ۳۷-۳۸) و پولس در باب ۲ : ۱۱ از رساله خود بغلاطیان گوید : اما چون پطرس به انطاکیه آمد اورا روبرو مخالفت نمودم زیراکه مستوجب ملامت بود .

۱ـ منتس مردی بود مرتاض‌بسال۱۷۷ میلادی درآسیای صغیرادعاکردکه من همان فارقلیطا هستم که مسیح از آمدن آن خبر داده است . ولیم میور در باب سوم از کتاب لب‌التاریخ گوید : چون منتس مردی پرهیزکار و شدید الریاضه بود مردم رسالت او را بایمان زیاد پذیرفتند .

و علامهٔ مجلسی رحمةالله علیه در رسالهٔ حق‌الیقین[1] بسند معتبر از حضرت صادق علیه‌السلام نقل مینماید که در جهنم چاهی است که اهل جهنم از آن استفاده مینمایند وبعد میفرماید درآن‌چاه تابوتیست که درآن شش‌کس ازپیشینیان جا دارند و شش‌کس از این امت اما شش نفر اول پسر آدم است که برادر خود را کشت یعنی قابیل ونمرود که ابراهیم را درآتش انداخت وفرعون وسامری[2] که گوساله‌پرستی را دین‌خود کرد وآن‌کسی‌که یهود را بعدازپیغمبر ایشان‌گمراه کرد وپولس که مضل[3] النصاری است الحدیث.

بدانکه بقدرحاجت‌ازحدیث‌شریف‌نقل‌شدومحققین‌ازعلمای خاصه‌وعامه‌پولس منحوس را مردود میدانند ازآنجمله شهرستانی درکتاب ملل ونحل درمدح شمعون ومذمت پولس باین‌نحو مرقوم نموده است :

شمعون صفا افضل‌الحواریین است علماً و زهداً و ادباً الا اینکه پولس امر او را مشوش نمود وخود را شریك شمعون قرار داد و اوضاع علم اورا تغییر داد ومخلوطش نمود بکلام فلاسفه و خاطر او را وسوسه کرد بعضی کلمات از رسایل

۱ـ حق‌الیقین فی‌اصول‌الدین آخرین نوشتهٔ مرحوم مجلسی است در ۲۹۵ صفحه نیم ورقی چاپ شده‌است و روایت مزبور درفصل ۱۶ ازباب ۵ ص۲۳۵ آمده است .

۲ـ قابیل: فرزندآدم وحوا اول قابل بشری .

نمرود : لقب‌عام ملوك سریانی‌است دراینجا مقصود نمرودبن‌کنعان‌بن‌کوش بنیانگذار شهر بابل است. بابلیان بفرمان نمرود آتشی برافروختند وحضرت ابراهیم(ع) را درآتش افکندند بخواست خدا آن‌آتش به خلیل‌الله گلستان گشت. لغتنامه دهخدا .

فرعون: لقب‌عام پادشاهان مصر بود. هاکس گوید: اکثری ازعلماء آثار مصریه برآنند که فرعون معاصرموسی رامسس ثانی سومین‌پادشاه ازطبقه‌نوزدهم سلاطین‌مصر بوده. دهخدا

سامری ، موسی بن ظفر یاظلف معروف بسامری : قریب ومهتـر موسی علیه‌السلام! وی زرگری بودکه گوسالهٔ زرین مرصع بجواهر ساخته وخاك نعل براق جبرئیل‌علیه‌السلام را که در روز غرق فرعون بدست آورده بود در اندرون آن در دمید و بانگ ملایمی شبیه صدای گاو ازاو برآمد پس گفت آنچه گفت! وبدین‌حیله نه‌سبط ونیم از دوازده‌سبط اسرائیلی گوساله را پرستش کردند. دهخدا.

پولس دربارهٔ او مذمت نقل نموده است .

و قرطبی در کتاب خود درحق پولس درجواب بعض قسیسین درمسئلهٔ صوم باین نحو ترقیم نمـوده است : گوئیم این مرد یعنی پولس دین شما را فاسد کرد بصائر و اذهان شما راکور نمود و اوست که دین صحیح مسیح‌را تغییرداد که‌خبری ازآن دین صحیح نشنیده‌اید و براثری ازآن واقف نگشته‌اید وهمین پولس است که شما را ازقبله منصرف کرد وهر حرامی که درملت بوده است ازبرای‌شما حلال کرد و لذلك احکام او درمیان شما متداول وکثرت پیدا کرد انتهی .

وصاحب تخجیل من حرف الأنجیل درباب نهم ازکتاب‌خود دربیان فضایح نصاری در حق پولس باین نحو تحریر نموده است : این پولس ایشانرا از دین مسلوب نمود بلطایف حیل وخدعه زیرا که دید عقول ایشان قابل هرچیزی است که بسوی او القا میشود و این خبیث رسوم تورات را طمس ومحو نمود انتهی .

حاصل‌کلام: اخبارمستفیضه بل متواتره بالمعنی وکذالك اقوال تمامی علماء از شیعه وسنی دال برخبث این خبیث است پس‌کلام او در نزد ما مردود و رسایل او که منضم‌است بعهد جدید تماماً غیرمقبول‌وقول اورا بیك خردلی نمیخریم فلهذا در این‌مقصد اقوال او نقل نخواهدشد وقول او برما حجت نیست .

مقدمهٔ نهـم :

بعضی ازفضلا مثل‌صاحب اقامةالشهود فی‌ردالیهود[1] وصاحب هدایةالطالبین[2] و صاحب مفتاح النبوة[3] و غیرهم در باب اثبات نبوت خاصه بوحی کودك تمسك

۱ــ میرزا محمد رضا یزدی ازعلمای یهود بود بسال ۱۲۳۸ اسلام آورده و کتاب مزبور را در زمان فتحعلی‌شاه نوشته و درزمان سلطنت ناصرالدین‌شاه بفارسی ترجمه‌شده وبنام «منقول رضائی» موسوم گردیده است. الذریعه ج ۲ .

۲ــ نجم‌الدین بحری . کشف‌الظنون .

۳ــ حاج ملامحمدرضا کوثرعلیشاه متوفی بسال۱۲۴۷ این‌کتاب‌را دراثبات نبوت خاصه و رد نصاری نوشته‌است .

نموده واز کلمات او بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم استـدلال نموده‌اند و مجمل احوال او را از کتاب خود باین‌نحو مرقوم نموده‌اند :

یکی ازعلمای بنی‌اسرائیل که او را پنحاس میگفتند ومستجاب الدعوه بود و زوجه‌ای داشت راحیل‌نام و آن ضعیفه بسیار خداترس بود ومطیع و فرمانبردار شوهر و صاحب حسن و وجاهت تمام بود و پیوسته از خدا مسئلت مینمود که او را فرزندی کرامت فرماید و در این‌مسئلت تضرع وگریه و زاری بسیار میکرد تااینکه نوبتی پنحاس گریه‌وزاری اورا شنید وعجز وتضرع اورا درطلب‌فرزند دید دلش بر آن ضعیفه سوخته درطلب فرزند با آنزن همداستان‌گردید وتیر دعای ایشان بهدف اجابت رسید و اثر حمل در راحیل ظاهر گردید و بعد از ششماه از ابتدای حمل پسری نیکوسیرت پاکیزه صورت قدم بعرصهٔعالم نهاد وتولد آن‌مولود در روز پنجشنبه اول تشرین اول سال چهارصد وبیست ازخرابی بیت‌المقدس در مرتبهٔ ثانی[1] بود واین‌تاریخ سی‌وچهار سال مقدم است برولادت باسعادت حضرت خاتم‌الانبیاء محمد مصطفی صلی‌الله علیه وآله‌وسلم وبعضی‌هفتاد

۱ــ شهریست که یهود آنرا اورشلیم نامند از شهرهای اردن و پایتخت قسمت غربی آن‌کشور بشمار میرود ودرنظریهودیان ومسیحیان ومسلمانان‌مقدس ومورد احترام است‌این‌شهر درپنجاه میلی جنوب شرقی یافا برفراز تپه‌های خرم وسط منطقهٔکوهستانی دل‌انگیز و خوش‌آب‌وهوا وسالم قرار دارد وهیکل سلیمان در این‌شهر بوده وکنیسه قبر مقدس (القیامه) در این شهر است ومراکز مقدسهٔ دیگر مسیحی ازجمله‌کنیسهٔ جسمانیه ومریم در این‌شهر واقع است .

مسجد اقصی که از نظر مسلمانان دومین مسجد اسلامی و اولین قبلهٔ آنهاست باز در همین‌شهر قرار دارد، مرکز مؤتمر اسلامی ومبلغان مسیحی است. این‌شهر بسال ۱۴۰۰ قم تحت حکومت فراعنه درآمد وآنرا پایتخت خود قرار دادند و حضرت سلیمان درآن هیکل بنا نمود ... مسلمانان بسال ۶۳۷ م بدون جنگ آنرا بتصـرف خود درآوردند و امویان مسجد صخره و حرم را درآن بنا نهادند ودرجنگ فلسطین این‌شهر مرکز برخورد سهمگین نیروهای اردن ویهود شد ویهودیان برقسمت‌های تازه و نوسازآن دست یافتنـد و پایتخت را برخلاف قرار دولت‌آمریکا بدان منتقل‌ساختند. المرسوعةالعربیه و لغت‌نامه دهخدا .

وبعضی هشتادسال مقدم دانسته‌اند ولادت‌اورا برولادت باسعادت حضرت رسول (ص) وآن مولود را منجمان خطوفا نام نهادند و چون متولد شد بسجده افتاد وبعد سر ازسجده برداشت و قدری از احوالات آسمانها و چهار حیوان بیان‌کرد و پدرش پنحاس او را منع نمود بتندی باو گفت که خاموش‌باش پس نحمان خاموش ودوازده سال سخن نگفت وراحیل پیوسته گریه و زاری میکرد و میگفت کاش ما را فرزندی نبود زیرا که عاقبت فرزند ما لال وبیزبان شد روزی پنحاس از مدرسهٔ خود بازگشت داخل خانه‌شد وراحیل بطریقی که عادت‌او بود بخدمت پنحاس قیام‌نمود پاهای او را شست ونحمان را نیز نزد پدر آورده ودرمقام تضرع وزاری ایستاد والتماس کردکه پنحاس دعاکند تا خداوند عالم اورا گویا گرداند یا او را ازایشان بگیرد پنحاس گفت که تو خواهشمندی که نحمان سخن گوید اما چون گویاگردد سخنان‌چندی‌گوید که مردم ازآن خوف بردارند راحیل گفت التماس کن که خدا او را گویاگرداند وسخن مخفی ومجمل گوید پنحاس دهن بردهن نحمان‌گذاشته و او را قسم دادکه سخن‌نگوید مگر سخن مجمل که کسی نفهمد مگر دروقتی‌که آن سخنان بعمل آید و باین شرط اورا رخصت سخن‌گفتن داد چون آن‌کودك‌گویاشد پنج‌وحی موافق حروف ابجدگفت که تمامی‌آنها خبر از امور آینده است وبعد از انقضای وحی خبر دادکه شما مرا بدست خود دفن خواهیدکرد وبعد از چندی مرد و او را در قریهٔ کفربرعم[1] که ازقرای بیت المقدس است در مقبره‌ای که چهل نفر ازعلمای یهود درآنجا مدفون‌بودند دفن کردند الخ.

مؤلف حقیر گوید : این خبر کاذب است بوجوهی :

وجه‌اول : ازاین‌خبر معلوم میشودکه پدر ومادر او یهودی بودند یعنی دین

۱ـ شهری بود فلسطینی در شمال دریای جلیل و محل آن بطور دقیق مشخص‌نیست. بقاموس کتاب مقدس رجوع شود .

حضرت موسی را داشتند وحال آنکه بعداز ظهور عیسی علیه‌السلام کسی که دردین موسی باقی بماند از اهل کشف و کرامت نخواهد بود بلکه در زمرهٔ کفار وهالکین خواهد بود کیف لا وحال آنکه صریح خبر است که فرزند خود را در مقبرهٔ یهود دفن کردند .

وجه دوم : در هیچ آیه از آیات قرآنیه و همچنین در هیچ خبری از اخبار محمدیه صلی‌الله علیه و آله وسلم ذکری از او نشده است وحال آنکه اگرچنین امری سی وچهار یا هفتاد یا هشتاد سال قبل از تولد حضرت رسول (ص) واقع شده بود لااقل در یك خبری از اخبار آل محمد او را ذکر مینمودند ولو بنحو اجمال پس عدم ذکر او درقرآن و احادیث صحیحه دال برعدم نبوت اوست .

پس نبوت او ثابت نگردید و نفی نبوت نبی ثابت النبوة موجب کفر است فکذلك اثبات نبوت شخص منفی‌النبوة نیز کفراست واین پنج وحی کمتر نبود از نه کلمهٔ جناب مسیح که در سورهٔ مریم ذکرآن واقع گردیده است که در مهد از آنجناب صادر گردید[1] چطور شد که خداوند نه امر را از جناب مسیح بتمامه نقل فرمود ازبرای حبیب خود ویك کلمه از پنج وحی کودك نه درقرآن ونه دراحادیث نقل نگردید پس مشکوك‌النبوة و بلکه مشکوك الوجود است فعلیهذا نقل و استدلال بکلمات او جایز نخواهد بود .

وجه سیم : احدی‌ازقدمای‌علما ازشیعه‌وسنی ازمفسرین ومحدثین ومورخین وازکسانیکه رد بریهود و نصاری نوشته‌اند احوال او را ذکر نکرده‌اند و از کتاب او استدلال ننموده‌اند و همچنین مورخین یهود و مسیحیة احوال او را ننوشته‌اند هرکس مدعی است فعلیه‌البیان .

۱- «عیسی» گفت : من بندهٔ خدایم : ۱- برایم کتاب داد وپیامبرم گردانید، ۲- درهرحال خوشبختم نمود. ودر همه‌ی عمر ؛ ۳-نماز. ۴- زکوة. ۵- نیکی بپدرومادر سفارشم کرد. ۶- فرداندهی تیره‌بختم قرار نداد ـ درود برمن! ۷- بهنگام زاده شدن. ۸- روز مرگ . ۹- روزیکه زنده گشته سرازقبر برآرم. سوره مریم ۱۹ : ۳۰-۳۱ .

وجه چهارم : کسانیکه ازکتاب او استدلال کرده‌اند احوال او را از هیچ تاریخی واز هیچ‌حدیثی بیان نکرده‌اند بلکه ازکتاب منسوب بخود او نقل‌نموده‌اند و اصل قصهٔ او مشتمل براغلاط کثیره میباشد چنانچه برمتتبع مخفی نیست.

وجه پنجم : احدی ازیهود ونصاری اورا نبی وکتاب اورا الهامی‌نمیدانند وقول او را بیك پول نمیخرد لهذا خواندن و نوشتن‌کتاب او و استدلال نمودن ازکتاب او تضییع اوقات‌است مجملاً قول‌او درنزد اهل‌کتاب مثل‌قول پولس‌است درنزد ما فعلیهذا از اقوال او در این مقصد نقل نخواهدشد .

مقدمهٔ دهم :

اظهارادله وادل براهین برذکرآن سید اولین وآخرین درکتب انبیای سابقین سلام‌الله علیه وعلیهم اجمعین تصریح قرآن‌مجید است براینمطلب چنانکه میفرماید: اَلَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ [1] یعنی اهل کتاب میشناسند محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم را بواسطهٔ ذکراو درکتب ایشان چنانکه فرزندان خودرا میشناسند.

باز میفرماید در سوره الأعراف :

اَلَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ [2]

یعنی رحمت من مکتوبست ازبرای‌کسانی از اهل‌کتاب‌که متابعت و پیروی میکنند رسول پیغمبر امی‌ّرا که می‌یابند او را نوشته وثبت شده درتورات وانجیل واین رسول مردم را امر بمعروف و نهی ازمنکر میفرماید :

ونیز درجای دیگر ازقرآن مجید میفرماید یعنی در سورهٔ الصف :

۱ـ سورهٔ بقره ۲ : ۱۴۶ .

۲ـ آیهٔ ۱۵۷ .

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ [۱]

یعنی ای اهل کتاب یاد آورید آنچه‌را فرمود عیسی بن مریم که ای بنی اسرائیل من پیغمبر خدایم بسوی شما درحالتی که تصدیق کننده‌ام آنچه‌را که پیش از من آمد از تورات ومبشرم برسولی که بعدازمن میآید بشرع شامل و دین کامل که نام او احمد است وهکذا درغیر اینها از آیات قرآنی .

وجه دلالت این آیات بذکر آنصاحب مجدوشرف در کتب انبیای سلف آنست که هر ذی شعوری یقین میکند در وقتی که همه کتب انبیای سلف حاضر و موجود بودند عالمان و دانایان مجتمع و همه برمخالفت وابطال قول شخصی متفق الکلمه واز هرگوشه وکناری درصدد اظهار عیب و نقص و ابراز کذب او باشند و غایت بذل وجهد را در اطفای نور او نمایند و نهایت سعی در ابطال قول او نمایند و علاوه براین اکثر تابعین ومصدقین او نیز براحوال آن کتب مطلع ومستحضر باشند آن شخص درغایت اطمینان و نهایت جرأت درکتابی که بجهت صدق خود آورده علی رؤس الاشهاد برهمه میخواند درفقرات متعدده وآیات کثیره بآواز بلندگوید که نام من در فلان کتاب و فلان کتاب شما هست و پیغمبر شما بشارت بآمدن من داده وهمه مرا چون فرزندان خود می‌شناسند البته ذکر او در آن کتب میباشد وسخن او دراین مطلب صدق ومطابق واقع هست والا اودرنزد مخالف ومؤالف ومنافق وموافق رسوا وکذب او برهمه ظاهر میشد ومطلب مخالفین ثابت ومؤالفین ازمتابعت خود نادم میگردیدند و معلوم است هیچ عاقلی اقدام بچنین امری نمینماید و آنجناب اعقل العقلاء بود عندالکل .

قسیس فندرکه از اشد اعدای آنحضرت است درشرح بعضی اخبار حضرت میگوید این از کثرت عقل آنسرور است نه از روی وحی والهام .

۱- آیهٔ ۶ .

وعلاوه براین اگر این ادعا مطابق واقع نمیبود باید ایشان تکذیب اونمایند وگویند کجاست نام تو این‌تورات واینهم انجیل درچه‌جای از آنها اسم‌تو مکتوب است اگرچنین چیزی می‌بود البته بنقل متواتر بما میرسید و اگر اهل اسلام نقل نمیکردند باید طوایف دیگر نقل کنند و دست بدست بدهند و آنرا مستمسك خود نمایند ومحتاج به مزخرفات چندی‌که آنرا بزعم باطل خود رد بردین‌اسلام میدانند نباشند چنانچه قسیس فندر در بعضی از مؤلفات خود بهمین دلیل متمسك میشود .

مصنف‌گوید : این دلیل درغایت قوت و نهایت متانت است .

بشارتهای اسلامی در عهدین

وچون این‌مطالب‌را دریافت نمودی و از برای ما هم فراغتی ازبیان مقدمات حاصل شد پس میگوئیم : اخباریکه در حق محمد صلی الله علیه وآله و سلم واقع گردیده باوجود تحریف در کتب سماویه الان هم بکثرت پیدا میشود و هر کسی طریقهٔ اخبار نبی سابق از نبی لاحق را بداند بهمانطوریکه در مقدمهٔ دوم گذشت بعد بنظر انصاف در اخباری که ما نقل مینمائیم نظرکند و آنها را مقابله کند با اخباریکه انجیلیون در حق مسیح (ع) نقل نموده‌اند و بعضی از آنها را در مقدمهٔ ششم دانستی جزم مینماید براینکه اخبارمحمدیه درغایت قوت است و اگرچه اخبار وارده ازانبیای سابقه سلام‌الله علیهم درحق پیغمبر ما غیرمحصور است ولیکن چون بنای ما در این کتاب براختصار است لهذا بذکر بیست وپنج بشارت ازکتب معتبره سماویه مقدسه درنزد علمای پروتستنت و غیرهم اکتفا واختصار می نمائیم :

بشارت اول :

محمد (ص) یا عیسی (ع)

آیهٔ ۱۵ ازباب ۱۸ از تورات مثنی بروفق سوریت بااین‌نحو رقم شده است:

نَبِینا مِن کووخ مِن اخون و توخ اخ دِیی‌بِت مقیم الوخ

مریا الهخ اِلِه شمعیتون اخ کل دِتلِب لوخ مِن لِکس مریا الهخ

بخورب بیوما دِکنشالی مرالی مزبدن لِشمعیا قلاد مریا الهی دمن

داها نورا کورالی زدعن مِدری ولی‌متن ※ ومری مریا الی صپای

ابدلون مندی دهم زملون ※ بنیابت مقمن الی من کواداخن وتیه

اخ دیوخ وات یین همزمنی بیومه وبت همسزامه کل دپقدنی ※

وهویا نشاد لاشمع لهمزمنی بهمزبشمی اانابت طلبا منه ※ انیا نبیا

دقشدر لهمزومی همزمن بشمی مندی دلیون پقیدوه لهمرومی و

دهمز بشهاد الهی خینی هرمات هو نبیا ※ وان امرت بلبوخ داخی

یدعخ خبرا دلیلی همزموه مریا ※ دهمز نبیا بشماد مریا ولاهوی

خبرا ولااتی هویلی خبرا دلیلی همزموه مریا بقشدر تا همزموه

لی نبیا لازدعت منوه .

و در ترجمهٔ عربیه مطبوعهٔ بیروت در سنهٔ ۱۸۷۰ کلمات مرقومه باین نحو ترجمه شده‌اند :

یقیم لك الرب الهك نبیاً من اخوتك مثلی له تسمعون ❁ حسب کل ماطلبت من‌الرب الهك فی هورب یوم الاجتماع قائلاً لااعود اسمع صوت الرب الهی ولا اری هذه‌النار العظیمة ایضاً لئلا اموت ❁ قال لی الرب قداحسنوا فی ماتکلموا ❁ اقیم لهم نبیاً من وسط اخوتهم مثلك و اجعل کلامی فی فمه و یکلمهم بکل ما اوصیه به ❁ ویکون ان‌الانسان الذی لایسمع‌لکلامی‌الذی یتکلم به باسمی انا اطالبه تا آخرباب .

و ترجمهٔ فارسیهٔ کلمات مزبوره موافق نسخهٔ مطبوعهٔ لندن در سنه ۱۸۵۶ المسیحیه مطابق سنهٔ ۱۲۷۲ الهجریه :

خداوند خدایت ازمیان شما ازبرادرانت پیغمبری را مثل من مبعوث میکرداند اورا بشنوید * موافق هرآنچه که ازخداوند خدایت درهورب در روز جمعیت درخواستی هنکام کفتنت که قول خداوند خدای خود را دیکر نشنوم واین‌آتش عظیم را دیکر نبینم مبادا که بمیرم * و خداوند بمن فرمود آنچه که کفته نیك * ازبرای ایشان پیغمبری را مثل‌تو ازمیان برادران‌ایشان مبعوث خواهم‌کرد وکلام خودرا بدهانش خواهم‌کذاشت تا هرآنچه که باو امر میفرمایم بایشان برساند * و واقع میشود شخصی که‌کلمات مراکه او باسم من بکوید نشنود من ازاو تفتیش میکنم * اما پیغمبری که متکبرانه در اسم من سخنی‌که بکفتنش امر بفرموده‌ام بکوید ویا باسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر باید البته بمیرد * و اکر در دلت بکوئی کلامی که خداوند نکفته است چکونه بدانیسم * چنانچه پیغمبری چیزی بنام خداوند بکوید و آنچیز واقع نشود و بانجام نرسد این امریست‌که خداوند نفرموده‌است بلکه آن پیغمبرآنرا از روی غرور

کفته است از او مترس انتهی .

این بشارت بشارت یوشع علیه‌السلام نیست چنانچه مزعوم یهود است و بشارت عیسی علیه‌السلام‌هم نیست چنانچه زعم علمای پروتستنت است بلکه بشارت محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم است بده وجه :

وجه اول: دانستی درمقدمهٔ سیم جماعت یهودی که معاصر عیسی‌علیه‌السلام بودند منتظر قدوم نبی دیگر نیز بوده‌اند که مبشربه بود در این باب وآن مبشربه درنزد ایشان غیر ازعیسی (ع) بود پس مبشربه یوشع و عیسی علیه‌السلام نخواهند بود[1] .

وجه ثانی : اینکه لفظ مثل تو در بشارت واقع شده است ویوشع وعیسی علیهما السلام مثل موسی علیه‌السلام نبودند .

اما اولاً بجهت بودن ایشان از بنی‌اسرائیل و جایز نیست که احدی از بنی‌اسرائیل مبعوث بشود که مثل موسی باشد بحکم آیه ۱۰ از باب ۳۴ از توریهٔ مثنی و ترجمهٔ آیه اینست : پیغمبری مثل موسی از میان بنی‌اسرائیل مبعوث نخواهد شد که خداوند باموسی روبرو تکلم می‌فرمود واما ثانیاً پس‌مماثلت نیست مابین‌یوشع وموسی علیهماسلام زیرا که موسی (ع) صاحب شرع جدید است که مشتمل است بر اوامر ونواهی و یوشع چنین نبود بلکه تابع بود و هکذا مماثلت نیست مابین موسی وعیسی (ع) زیرا که :

اولاً : عیسی الله و رب است بنا برزعم نصاری وموسی علیه‌السلام بنده و پیغمبر خداست ومعلوم است که مابین رب ومربوب مماثلتی نیست .

دوم : عیسی‌علیه‌السلام ملعون‌شد نعوذبالله بجهت شفاعت‌خلق چنانچه درباب ۳ وآیهٔ ۱۳ از رسالهٔ پولس باهل غلاطیه نوشته شده است[2] وموسی (ع) ملعون‌نشد

۱ـ بصفحه ۶ همین کتاب مراجعه شود .

۲ـ مسیح ما را ازلعنت شریعت فداکرد چونکه در راه ما لعنت شد چنـانکه مکتوب است ملعونست هرکه بر دار آویخته شود .

بجهت شفاعت خلق .

سیم: عیسی‌علیه‌السلام داخل‌جهنم شد بعدازموت چنانچه درعقیدهٔ اهل‌تثلیث مرقوم شده است یعنی درعقیدهٔ سیم ایشان[1] وموسی علیه‌السلام بجهنم نرفت .

چهارم : عیسی علیه السلام مصلوب شد بنا براعتقاد نصاری تا کفاره باشد از برای امت خود و موسی علیه‌السلام مصلوب نشد بجهت کفاره .

پنجم : شریعت موسی مشتمل است برحدودات و تعزیرات و احکام غسل و طهارت ومحرمات ازمأکولات ومشروبات بخلاف شرع عیسی علیه‌السلام که فارغ از این احکام است بنا برشهادت انجیل موجود الآن.

ششم : موسی علیه‌السلام رئیس و مطاع بود در میان قوم خود و نافذالامر بود وعیسی چنین نبود یعنی ریاست ومطابعت ونفوذ امر نداشت .

وجه سیم: آنکه دراین بشارت لفظ ازمیان برادران ایشان واقع شده است بی‌شك وشبهه اسباط اثنی‌عشر موجود بودند درنزد آنبزرگوار و اگر مقصود این بود که مبشربه از ایشان باشد میگفت از شما و نمی‌فرمود ازمیـان برادرهای ایشان پس معنی حقیقی ازمیان این لفظ آنستکه مبشربه علاقهٔ صلبی وبطنی با بنی‌اسرائیل نداشته باشد چنانچه لفظ برادر با این استعمـال حقیقی در وعدهٔ خداوند هاجر را در حق اسمعیل علیه‌السلام استعمال شده است .

در آیهٔ ۱۲ از باب ۱۶ از سفر تکوین و عبارت آیهٔ مذکوره بنا بر فارسیهٔ مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۵۶ باین نحو است : و او مرد وحشی خواهد بود که دست او بضد هرکس و دست هرکس بضد او باشد و در حضور تمامی برادرانش ساکن خواهد بود .

و بهمان استعمال در آیهٔ ۱۸ ازباب ۲۵ از سفر تکوین درحق اسمعیل (ع) استعمال شده‌است بهمان معنی: وبسکن او درحضور تمامی برادرانش افتاد ومراد

۱- بصفحه ۲۸۷-۲۸۶ جزء اول از بخش کلیسا و ساختمانهای آن و درعهد جدید باعمال رسولان باب ۲ : ۲۷ و رسالهٔ اول پطرس باب ۳ : ۱۹ مراجعه شود .

از برادران اسمعیل در آیه سابق بنی‌اسرائیل‌اند و در آیهٔ لاحق بنی‌عیسو و اسحق و غیر ایشان از ابنای ابراهیم علیهم‌السلام .

درآیهٔ ۱۴ ازباب ۲۰ ازسفر عدد باین‌نحو ترقیم یافته است: پس موسی از قادیش[1] نزد ملك ادوم[2] ایلچیان فرستادکه برادر تو اسرائیل چنین میگوید : که هر مصیبتی که برما واقع شد میدانی .

و درباب ثانی آیهٔ ثانیه از تورات مثنی باین نحو رقم شـده است : و خدا مرا خطاب کرد و قوم را امر فرموده ایشانرا بگو که شما بر سر حد برادران خود بنی‌عیس که در سیعیر[3] ساکنند راهگذریدکه ایشان ازشمامیترسند پس بسیار احتیاط نمائید * پس چونکه از برادران خود بنی‌عیسو که در سیعیر ساکن بودند الخ و مراد از برادران بنی اسرائیل بنی عیسو اند و بی‌شبهه که استعمال لفظ برادر بنی اسـرائیل در بعضی از ایشان چنانچه در بعضی از مواضع تورات آمده است استعمال مجازیست واستعمال لفظ در معنی مجازی مادامی‌که حقیقت متعذر نیست جایز نخواهد بود قطعاً ویوشع وعیسی علیه‌السلام ازبنی‌اسرائیلند پس مصداق این بشارت ایشان نخواهند بود بی‌شبهه .

وجه چهارم : دراین بشارت لفظ بعداز این مبعوث خواهد شد واقع شده

۱ــ محلی است برحدود جنوبی کنعان‌که آنرا مریبه قادش و مریبوت قادش نیز خوانند . تلخیص از قاموس مقدس ص ۶۸۱ .

۲ــ از زبان عبری گرفته شده است بمعنای سرخ‌رنگ چون شنهای سرخ‌رنگ درآن وادی بیش ازشنهای دیگر رنگ‌است وآن‌محلی است میان دریای مرداب وخلیج عقبه و وادی عربه تادشت عربستان وبعضی ازحکمرانان آن‌سرزمین ادیتاس لقب داشتند (قاموس‌مقدس) وآنرا وادی موسی نیز خوانند (المنجد) واکنون‌آنرا **البترا** گویندکه مرکزآن انعاط است واین سرزمین با آثار باستانی‌خود شهرت دارد .

۳ــ بنی‌عیس همان ادومیان هستند ازنسل ادوم بن‌اسحق که عیسو لقب داشت واین‌قوم مردمان زورآور وقوی بودند ودرکوه‌سعیر درشرق عربهٔ زندگی‌میکردند (قاموس) وتفصیل‌آن گذشت

است ویوشع حاضر بود درنزد موسی وداخل بود در بنی‌اسرائیل نبوت هم‌داشت در همان زمان پس چگونه مصداق این بشارت میشود.

وجه پنجم: در این بشــارت واقع شده است لفظ کلام خود را بدهانش خواهم‌گذاشت واین مشعر باینست که آن نبی کتابی از برای او نازل می‌شود وآن نبی باید امیّ وحافظ کلام باشد واین بر یوشع صادق نیست بجهت انتفای امرین در او زیراکه امیّ نبود کتابی هم از برای او نازل نشد.

وجه ششم : در این بشارت واقع شده است که اگر کسی کلام آن پیغمبر را نشنود خدا از او انتقام می‌کشد و این امر از برای تعظیم این نبی مبشر به ذکر شده است و این مابه‌الامتیاز نبی مبشر به‌است از انبیای دیگر پس جایز نیست که مراد ازانتقام منکر عذاب اخروی باشد وهمچنین عقوبات دنیویه که از غیب میرسد بمنکرین زیراکه این انتقام مختص‌بانکار نبیی دون نبیی نیست بلکه عمومیت دارد بالنسبه بجمیع انبیآء زیراکه منکر هرنبیی لامحاله درآخرت معذب وعقوبات غیبیه دنیویه هم باو میرسد پس مراد از انتقام انتقام تشریعی است.

پس ازین کلام ظاهر میشود که نبی مبشــربه از جانب خدا مأمور می‌شود بانتقام ازمنکرین خود و این در حق عیسی علیه‌السلام صادق نیست زیرا که شرع او خالی از احکام وحدود وقصاص وتعزیرات وجهاد است.

وجه هفتم: درآیه ۱۹ ازباب ۳ ازکتاب اعمال باین‌نحو ترقیم یافته است.

پس‌توبه وانابه‌کنید تاکناهان شمامحو گرددوتا اوقات‌استراحت از حضور خداوند برسد * وعیسای مسیحراکه از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد * که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد کل اشیآء که خدا از بدو عالم بزبان جمیع انبیای مقدس خود ازآن اخبار نمود* زیرا موسی باجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من از برادران شما مبعوث خواهد کرد کلام او را بشنوید در هرچه بشما تکلم کند * و هرنفسی که آن نبی را نشنود ازقوم منقطع کردد * وجمیع انبیآء نیز

از شمـوئیل و آنانی که بعد از او تکلـم کردند از ایام آن نبی اخبار نموده‌اند انتهی.

پس اینعبارات بالصراحه دال براینست که نبی موعود غیر ازمسیح است که مسیحرا باید آسمان قبول کند تازمان ظهور آن نبی برسد وهر کسی تعصب باطل را ترك کند از مسیحیین و تأمل نماید در عبارت پطرس ظاهر می‌شود از برای او که قول پطرس کافی است درابطال ادعای علمای پروتستنت که میگویند این بشارت درحق مسیح است و وجوه هفتگانه که مذکور شد باکمل وجه درحق محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم صادق است.

در امور کثیره مماثلتی هست مابین آنحضـرت و موسی علیهاسلام بخلاف عیسی ع .

اول: عبدالله و رسول‌الله است مثل موسی وعیسی عبدالله و رسول‌الله نیست بلکه الله است بنا برزعم مسیحیین.

دوم: ذوالوالدین است مثل موسی بخلاف عیسی .

سیم: صاحب نکاح و اولاد است مثل موسی بخلاف عیسی.

چهارم: شرع شریفش مشتمـل بر سیاسات مدنیه است مثل موسی بخلاف شرع عیسی.

پنجم: مأمور بجهاد است کموسی وعیسی چنین نیست.

ششم: درشرع شریفش طهارت شرط است در وقت عبادت کموسی بخلاف عیسی .

هفتم: وجوب غسل است از برای جنب و حایض و نفسا درشرع مقدسش مثل موسی بخلاف عیسی.

هشتم: طهارت ثوب از نجاسات یعنی از بول مشروطست در شرع شریفش مثل موسی بخلاف عیسی .

نهم : غیر مذبوح و قرابین اوثان حرام است در شرع شریفش مثل موسی

بخلاف عیسی.

دهم: شرع شریفش مشتمل است بعبادات بدنیه و ریاضات جسمانیه مثل موسی بخلاف عیسی.

یازدهم: در شرع انورش حدی ازبرای زانی و زانیه مقرر است مثل موسی بخلاف عیسی.

دوازدهم: حدود وتعزیرات وقصاص معین است درشرع اقدسش مثل موسی بخلاف عیسی.

سیزدهم: قادر بود براجرای حدودالله مثل موسی بخلاف عیسی.

چهاردهم: تحریم ربا است درشرع انورش مثل موسی بخلاف عیسی.

پانزدهم: امر فرمود انکار نمایندکسیراکه دعوت بغیرالله مینماید مثل موسی بخلاف عیسی زیراکه تابعینش گویند دعوت بألوهیت خود نمود وغیرالله است یقیناً.

شانزدهم: دعوت او بتوحید خالص است مثل موسی بخلاف عیسی زیراکه تابعینش گویندکه دعوت بتثلیث نمود.

هفدهم: امت خود را امرفرمودکه او راعبدالله ورسول‌الله بگویند مثل موسی بخلاف عیسی زیراکه تابعینش گویندکه گفت مرا ابن‌الله والله بگوئید نعوذبالله.

هجدهم: در فراش خود وفات فرمود مثل موسی بخلاف عیسی که تابعینش گویندکه مصلوب شد.

نونزدهم: مدفون شد مثل موسی بطریق شرع خود بخلاف عیسی که بطریق یهودکفن و دفن شد بنا برقول تابعینش.

بیستم: مظهر رحمة است مثل موسی بخلاف عیسی که تابعینش گویند مظهر لعنت شد نعوذبالله وهکذا مماثلتی است در سایر امورکه ظاهرمیشود در وقت تأمل در شرع شریف ایشان و لذلک قال‌الله عزوجل فی کلام المجید فی‌سورةالمبارکة المزمل: إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا[1] المعنی بدرستیکه

۱- آیهٔ ۱۵.

ما فرستادیم بسوی شما « ای اهل مکه » پیغمبر عظیم‌الشـأن یعنی محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم درحالتیکه گواه است براقوال و افعال شما همچنانیکه فرستادیم بسوی فرعون رسولی یعنی موسی.

و آن حضرت (ص) از اخوهٔ بنی‌اسرائیل بود زیراکه از بنی‌اسمعیل است و خداوند عالم کتابی از برای او فرستاد و امی بود و خدا کلام خود را در دهان او قرار داد یعنی وحی را در زبان معجز بیانش قرار داد و نطق او بوحی بوده است کما قال‌الله عزوجل فی‌سورةالنجم وماینطق عن‌الهوی ان هوالا وحی یوحی[1] یعنی محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم سخن نگفت از روی نفس ومیل طبع یعنی نطق او بقرآن وجمیع احکام ایمان بود بهوا وخواهش نفس نیست بلکه منطوق او وحی است که بسوی او فرستاده شد.

ومأمور بجهاد ونبی بالسیف بود وخداوند عالم ازبرای خاطر او انتقام کشید از صنادید قریش وعنوق اکاسره راکسر نمود وقصور قیصر راخراب فرمود لاجله وظهور فرمود قبل از نزول مسیح ازآسمان واز برای آسمان بودکه مسیحرا قبول کند تا زمان ظهورآن نور تا همه چیز را باصل خود برگرداند چنانچه پطرس خبر داد و محو بفرماید شرك و تثلیث و عبادت اوثانرا وکسی شك نکند ازکثرت اهل تثلیث در این زمان‌آخر زیراکه صادق مصدق واین نبی مطلق ما راخبر داد بتفصیل تام ازکثرت ایشان درآخرالزمان وانشاءالله وقت زوال ایشان قریب است‌که مهدی صلوات‌الله علیه ظهوربفرماید انشاءالله عنقریب ظاهرخواهد شدآن نور حق وجمیع ادیان دین واحد میشود تشریك وتثلیث از روی زمین زایل میشود.

اللهم‌اجعلنی من‌شیعته واعوانه وانصاره وخدامه ومن‌المجاهدین بین یدیه آمین یارب‌العالمین[2].

وجه هشتم: اینکه تصریح شده است دربشارت مزبوره که اگرآن نبی نبی

۱ــ آیهٔ ۳ .

۲ــ اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه و اجعلنا من اعوانه وانصاره .

حق واقعی نباشد و امور را منتسب بخدا نماید و حال آنکه از جانب خدا نبوده است خدا او را میکشد پس اگر محمد صلی‌الله علیهٔ و آله و سلم نبی صادق نبود خدا او را می‌کشت بموجب همین وعده قال‌الله عزوجل فی سورة الحاقه:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ [1] الترجمه و اگر افترا کند محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم بدروغ ببندد برما بعضی سخنانی را چنانچه زعم شماست یعنی یهود و نصاری و مشرکین هر آینه میگیریم از وی دست راست را پس میبریم از او رگ دل او راکه متصل است بگردن.

و این تصور اهلاك اوست یعنی میگیریم او را بقدرت و میکشیم و حال آنکه خدا او را نکشت بلکه در حق او فرمود وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ [2] یعنی خدا تو را از شر مردم حفظ میفرماید و خدا بوعده خود وفا فرمود و احدی برقتل او قادر نشد حتی لقی بالرفیق الاعلی صلی‌الله علیه و آله و سلم و عیسی علیه‌السلام مقتول و مصلوب شد بنابراعتقاد یهود و نصاری پس اگر این بشارت درحق او باشد لازم میآید که نبی کاذب باشد نه صادق چنانچه مزعوم یهود است والعیاذبالله.

وجه نهم: اینکه خداوند عالم علامت نبی کاذب را بیان فرمود که اخبار غیبیه مستقبله او صادق نمیشود و محمد صلی‌الله‌علیه و آله وسلم اخبار فرمود ازامور کثیرهٔ مستقبله چنانچه شصت خبر ازاخبار غیبیه آن سرور را درمقصد اول دانستی [3] و در ابواب آتیه ایضاً خواهی دانست وصدق او در همه آن اخبار ظاهر شد چنانچه دیدی پس نبی صادق است نه کاذب.

وجه دهم: علمای یهود تسلیم کردند که آن بزرگوار مبشربه است درتورات ولیکن بعضی از ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و بعضی درکفرخود باقی ماندند

۱ـ آیهٔ ۴۵.

۲ـ سورهٔ مائده ۶۷.

۳ـ صفحه ۲۴۸ تا ۲۷۰ جزء اول از بخش اسلام وپرتو آن.

کالقسیسین چنانچه قیافا[1] رئیس‌الکهنه نبی بود بنا برزعم یوحنا و دانست که عیسی مسیح موعود است ولیکن ایمان نیاورد بلکه فتوی داد بکفر وقتل مسیح نعوذبالله چنانچه یوحنا درباب ۱۱ و ۱۸ از انجیل خود مرقوم نموده است .

مخریق حبر وعالم مشهور ازعلمای یهود بودکثیرالمال والنخل بود پیغمبر را میشناخت باوصافیکه در تورات خوانده بود ولیکن الفت دین آباء براو غالب شد وبهمان حالت کفر بود تا جنك احد رسید وآن روز شنبه بود پس مخریق گفت ای معشر یهود والله شما میدانید که نصرت محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم برشما فرض است چرا نصرت نمیکنید؟ گفتند امروز روز شنبه است گفت شنبه در اسلام نیست پس سلاح جنگ را پوشید و در احد خدمت پیغمبر مشرف شد و بقوم خود وصیت نمود که اگر من امروز کشته شوم مال من ازمحمد صلی‌الله علیه وآله وسلم است پس جهاد کرد در راه خدا تاشهید شد پس رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود مخریق هیچ نماز نخواند و ببهشت رفت و عامهٔصدقات رسول‌الله (ص) در مدینه از مال اوست.

و در خبر دیگر وارد است که حضرت آمدند بیکـی از مدارس یهود پس فرمود اعلم شما را میخواهم عبدالله صوریا را بآن سرور نشان دادند حضرت باو خلوت نمود واو را بدین خود وانعامات خدا درحق بنی‌اسرائیل واطعامات ایشانرا از منّ وسلوی و اضلال ایشانرا از غمام او را قسم داد آیا میدانی من پیغمبر خدا هستم؟ عرض کرد بحق خدا میدانم و قوم هم آنچه من میدانم میدانند زیرا که نعت و صفات شما مبین است در تورات ولیکن قوم حسد میکنند حضرت فرمود تو را چه مانع میشود ؟ عرض کرد خلاف قوم را مکروه میدارم شاید قوم مسلمان شوند من هم اسلام را قبول خواهم کرد.

۱ــ برای اطلاعات بیشتر به پاورقی صفحه ۲۰۱ جزء دوم از بخش کلیسا و ساختهای آن مراجعه فرمائید .

واز صفیه بنت حی[1] رضی‌الله عنها منقولست : زمانیکه رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلم وارد مدینه شدند و درقبانزول فرمودند پدرم حی‌بن‌اخطب وعمویم ابویاسربن اخطب خدمت حضرت مشرف شدند اول صبح و وقت غروب آفتاب با کسالت وبطالت وهم و غم مراجعت نمودند و من مختفیة رفتم پیش ایشان بلکه سبب حزن‌ایشانرا بدانم واز کثرت‌هم بمن‌ملتفت نشدند وشنیدم عمویم ابایاسر بپدرم گفت: یعنی این‌همانست یعنی مبشربه در تورات ؟ گفت بلی والله .

گفت اورا میشناسی ؟ گفت کسی نیست که تورات را بخواند واورا نشناسد.

گفت نفس خود را با او درچه مقام می‌بینی ؟ گفت درمقام عداوت الخبر و عبدالله سلام ازاعلم علمای یهود بود درسال اول‌ازهجرت بعدازاینکه مسائل چندی از حضرت رسول (ص) سئوال کرد و حضرت او را جواب داد خودش با پدرش رب‌شیلوم بشرف اسلام مشرف شدند و تفصیل احوال ایشان در کتب معتبرهٔ اهل اسلام ازتواریخ وتفاسیر واحادیث‌مذکورومشهوراست ودر کتاب عیصیحیم نوشته شده است عبدالله وپدرش رب‌شیلوم هردو بدین محمد (ص) رفتند .

و اینحقیر مصنف کتاب‌گوید : در همین مقصد خواهی دانست احوال مرا وهمچنین درمقدمهٔ کتاب دانستی شهادت میدهم بینی وبین‌الله که حضرت محمد مصطفی همان نبی مبشربه است در تورات و انجیل وسایر کتب سماویه والا داعی نبود که دست ازمنصب قسیسی بردارم که تالی منصب سلطنت است وبیایم خود را بمشقت غربت ومفارقت وطن واحباب وآباء وامهات بیندازم .

رضیت بالله رباً وبالاسلام دیناً وبمحمد نبیاً وبالقرآن کتاباًوبالکعبة قبلة وبعلی و احدی عشر من ولده ائمة اللهم احینی مسلماً و امتنی مسلماً و احشرنی مع‌المسلمین المؤمنین‌آمین یارب العالمین و احفظنی من حسد

۱ـ صفیه دختر حی‌خزرجی ازاولاد هارون برادرموسی علیهماالسلام، درجنگ خیبر باسارت مسلمانان درآمد پیامبر اکرم او را حجاب پوشانید و آزادش نمود و بنکاح خود درآورد گویند آزادی وی را مهرش قرار داد. اسدالغابة .

الحاسدین و بغی‌الظالمین! فتلك عشرة كاملة .

و اگر کسی گوید اخوهٔ بنی اسرائیل منحصر نیست به بنی‌اسمعیل زیرا که بنی‌عیسو ــ و بنی‌ابنـاء قطورا زوجهٔ ابراهیم[1] هم اخوهٔ بنی‌اسرائیلند .

جواب گویم بلی لیکن ازایشان کسی ظاهر نشد که موصوف بصفات مذکوره باشد وخدا درحق‌ایشان وعده نداده بود بخلاف‌بنی‌اسمعیل که درحق ایشان خداوند با برهیم وهاجر وعده داده بود .

با قطع نظرازهمه‌اینها بنوعیسو مصداق اینخبر نمیشوند بمقتضای دعای‌اسحق که در باب ۲۷ از سفرتکوین مسطور است[2] بدانکه علمای پروتستنت در این مقام اعتراضاتی دارند که صاحب میزان الحق درکتاب خودکه مسمی بحل‌الاشکال است درجواب استفسار آنها را نقل نموده است .

اول : اینکه درآیه ۱۵ ازباب ۱۸ ازتورات مثنی باین نحورقم شده است: خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبری مثل من مبعوث میگرداند اورا بشنوید .

پس گفته است که لفظ ازمیان‌شما بدلالت ظاهره دال‌براینست که این‌نبی‌موعود از بنی‌اسرائیل است نه از بنی‌اسمعیل .

ثانی : اینکه عیسی علیه السلام این بشارترا منتسب بخود نمود پس فرمود درآیه ۴۶ ازباب ۵ از انجیل یوحنا : زیرا اگر موسی را تصدیق میکردید مرا نیز تصدیق میکردید چونکه اودربارهٔ من نوشته است ...

در جواب گوئیم : که این لفظ منافی مقصود ما نیست زیراکه‌آنحضرت چون از مکه بمدینه هجرت فرمود ودرمدینه طیبه امر اوکامل شد ودین‌آن بزرگوار

۱ــ بنی‌عیسو بنام ادومیان معرفی شدند. قطوره همسر ابراهیم خلیل است‌که حضرت ابراهیم بعداز مرگ ساری باوی ازدواج کرد وقطورا ابراهیم را شش‌پسر بدنیا آورد .

۲ــ دراین‌باب گوید: اسحق می‌خواست دم مرگ فرزندش عیسو را برکت دهد ولی‌یعقوب بحیله برکت را ازوی گرفت .

از آنجا منتشر گردید وحول وحوش مدینه هم بلاد بنی اسرائیل بود مثل خیبر وبنی قنیقاع وبنی نضیر وغیر ایشان پس ازمیان ایشان برخواست حقیقةً زیرا که از بنی اخوهٔ ایشان بود و از میان ایشان برخاست .

علاوه قول او از برادرانت بدل است ازقول او از میان شما و بدل اشتمالی است بنابر رأی ابن حاجب و تابعین او که ایشان ملابسةً غیر کلیه وجزئیه را در تحقیق این بدل کافی میدانند مثل جاءنی زید اخوه وجاءنی زید غلامه وبدل اضرابیست بنابر رأی ابن مالک[1] .

بهر تقدیر وقتی که بدل ذکر شد مبدل منه در حکم سقوط و غیرمقصود است درکلام و دلیل براینکه غیر مقصود است موسی علیه‌السلام چون اعادت نمود این وعده را ازکلام الٓهی درآیهٔ ۱۸ لفظ ازمیان شما دراو پیدا نمیشود وپطرس حواری هم این قول را نقل کرده است لفظ ازمیان شما را ذکر ننموده است چنانچه دروجه هفتم دانستی وهکذا استفانوس هم نقل کرده است قول مذکور را و در نقل او هم این لفظ یافت نمیشود و عبارت استفانوس در آیهٔ ۳۷ از باب ۷ از کتاب اعمال بنا برفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحو رقمشده است : واین همان موسی است که بنی‌اسرائیل را کفت خداوند پیغمبری‌را ازبرادران شما مانندمن‌مبعوث خواهد نمود آنچه کوید بشنوید انتهی پس سقوط این‌قول در اینمواضع دلیل است که در کلام مقصود نبود پس احتمال بدلیت قویست[2] :

۱ـ عثمان پسرعمر مکنی به ابی‌عمر ومشتهر به‌ابن حاجب ازعلمای قرن ششم بود، دراوائل زندگانی اصول عربیه وفنون ادبیه را ازشاطبی وابن‌البناء فراگرفت. حافظ قرآن بود. از کثرت مهارت به‌علامه مشهور گردید کتابهای زیادی نوشته است‌که مشهورترین‌آنها مالی‌ـ بن حاجب است . محمدبن عبداله‌بن مالك دمشقی ادیب، صرفی، نحوی، لغوی و شاعربود درفنون قرائت واصول وفروع لغت نهایت مهارت داشت کتابهای زیادی نوشته ازجمله الفیة در نحو است .

۲ـ مکشوف بادکه درکثیر تراجم فارسیه لفظ میان را برعبارت پطرس و استفانوس عمداً افزوده‌اند ازجمله در فارسیه مطبوعه سنهٔ ۱۸۵۶ و سنه ۱۸۹۵ و سنه ۱۸۷۸ و غیره و لکن ←

و صاحب استفسار گوید :

لفظ ازمیان شما الحاقی‌است تحریفاً زیاد شده‌است ودلیل این‌مدعا سه امر است :

امر اول: مخاطبین درآنموضع جمیع بنی‌اسرائیل بودند نه‌بعض ایشان پس قول او از میان شما خطاب بجمیـع قوم است پس لفظ از برادرانت لغو محض و بیمعنی خواهد بود لیکن لفظ از برادرانت در موضع دیگر هم مذکور شده است پس او صحیح و لفظ از میان شما الحاقی وتحریف خواهد بود .

امر دوم : موسی علیه‌السـلام چون کلام خدا را از برای اثبات قول خود نقل فرمود لفظ از میان شما در او پیدا نمیشود و جایز نیست که کلام موسی مخالف کلام خدا باشد .

امر سیم : اینکه حواریین هروقتی این‌کلام را نقل مینمایند لفظ ازمیان شما درکلام ایشان پیدا نمیشود .

و اگرگوئید : محرف چون‌تحریف نمود چرا تمامی‌کلام را تحریف‌نکرد؟

جواب‌گوئیم: که ما درمحاکمات عدالت دائماً می‌بینیم که قبالجات محرفه تحریف الفاظ محرفه ثابت میشود در او از مواضـع دیگر غالباً واینکه شهود زور مأخوذ وگرفتار میشوند ازبیانات ایشان پس وجه وجیه در این باب آنستکه عادةالله جاریست بر اظهار خیانت خائن بمقتضای رحمت خود پس بمقتضای این عادت چیزی از خائن صادر میشود که بسبب او خیانت خائن ظاهر میگردد .

→ خیانت ایشان مخفی ومسطور نیست ودر عربیه مطبوعهٔ بیروت سنه ۱۸۷۰ درست نوشته است اصل عبارت اینست : « دن بیانقم لوخن ماریا اله من اخی خون اخوتی » انتهـی بعبارت استفانوس آیه ۳۷ باب ۷ اعمال رسولان وعبارت پطرس‌آیهٔ ۲۲ باب ۳ اعمال « دن بیانقم لوخن ماریا من اخی خون اخوتی » انتهی جزاهم‌الله که از تحریف جزئی مقصود کلی را تقویت کرده‌اند ولکن کله نداریم زیراکه تحریف عادت ایشان است. از مؤلف

علاوه هیچ ملتی در عالم پیدا نمیشود که اهل او تمامی خائن باشند پس خائنینی که کتب عهدین را تحریف کرده‌اند ملاحظه ازجانب متدینین داشتند لهذا تمام کلام را تحریف و تبدیل ننموده‌اند انتهی نقلاً بالمعنی

مؤلف گوید: این جواب بالنسبه بعادت اهل کتاب بسیار مناسب و خوب و ومرغوبست چنانچه درسابق دانستی ودر جواب از اعتراض ثانی گوئیم آیهٔ انجیل باین نحو: مرقوم شده است: زیرا اگرموسی را تصدیق میکردید مرا نیز تصدیق میکردید چونکه او دربارهٔ من نوشته است انتهی تومی‌بینی عیسی نفرمود که موسی در فلان موضع درحق من نوشته است بلکه مفهوم ازکلام آنست که موسی درحق او نوشته است واگراشاره ازعیسی درموضعی ازمواضع توراة پیدا بشود این کلام صادق خواهد بود و ما این امررا مسلم داریم که موسی درحق عیسی علیهماالسلام نوشته است چنانچه در ذیل بشارتهای آینده خواهی دانست و لیکن انکار مینمائیم که قول‌عیسی اشاره باشد بهمین‌بشارت بجهة وجوهی که دانستی.

وخود این معترض یعنی قسیس فندر در فصل سیم ازباب ثانی ازمیزان‌الحق مدعی‌است که آیهٔ ۱۵ ازباب۳ ازسفرتکوین اشاره‌بعیسی علیه‌السلام‌است همین‌قدر درتصحیح قول عیسی علیه‌السلام کافی است بلی اگر عیسی گفته بودکه موسی(ع) دراسفار خمسهٔ تورات اشاره بهیچ پیغمبری ازپیغمبران ننموده‌است الأ بمن ادعای قسیس‌فندرصحیح‌بود وچون‌عیسی‌علیه‌السلام چنین‌نفرمود پس‌قول‌قسیس‌باطل‌است.

بدانکه علاوه بر دو دلیل مذکور قسیس درصفحهٔ ۱۰۹ و۱۸۰ از فصل اول ازباب سیم ازمیزان الحق ازنسخهٔ مطبوعهٔ سنهٔ۱۸۶۲ که آخر نسخهای میزان است و ناسخ جمیع نسخهای دیگر است دلیل دیگر نیز ذکر نموده است که بشارت مذکوره درحق جناب‌عیسی میباشد نه درحق‌حضرت رسول‌صلی‌الله علیه وآله وسلم بحکم بعضی ازآیات که قسیس درموضع مسطور آنها را نقل نموده است ازتوراة که مبشربه باید از اولاد اسحق باشد نه از اولاد اسمعیل.

لیکن آیاتی که قسیس آنها را ذکر نموده است بوجه من‌الوجوه دلالت بر

مدعای قسیس ندارد بلکه صریحند در اینکه خداوند با جناب ابراهیم و اسحق و یعقوب عهد مینماید که ارض کنعان[1] را بوراثت دائمی بذریهٔ شماخواهم داد چنانچه هر کسی معنی تورات را بفهمد ابداً تأمل نخواهدکرد در آنچه ماگفتیم بلکه بدون توقف حکم ببطلان قول قسیس خواهدنمود لهذا ذکر آنها را بتفصیل دراینموضع لازم ندانستیم .

بشارت دوم :

پیامبری از میان عرب

آیهٔ ۲۱ ازباب ۳۲ ازتورات مثنی باین‌نحو عیان وبیان گشته است :

اَنِی قَنْ مٰاوِرِلِی بَقَیرت بلاٰ اَلَه قَنْ مَکِربِی لی بِبِسٰاطِی لُوِیَنِی وَ آنَا یَتْ مٰادِیرِنُونْ بِقَیرتْ بِلاٰتاٰیپا بِمِلّتْ شِیدْ نَتابِتْمَکرنبُونْ .

المعنی: ایشان مرا بآنچه که غیرخدا بود بغیرت آوردند وبا باطیل خودشان مرا خشمناك گردانیدند پس ایشانرا بغیرقومی بغیرت میآورم وبگروه نادان ایشانرا خشمناك خواهم‌گردانید .

مراد ازگروه نادان عربند زیراکه ایشان درغایت جهل وضلالت بودند قبل‌از بعثت خاتم الانبیآء صلی‌الله علیه وآله وسلم وعلمی درنزدایشان نبود نه‌ازعلوم عقلیه ونه از علوم شرعیه وچیزی بلد نبودند غیراز عبادت اوثان واصنام و غارت وقطع‌ ارحام وحقیرترین ناس بودند درنزد بنی‌اسرائیل بجهت بودن ایشان از اولاد هاجر جاریه .

۱ـ سرزمین‌کنعان همان زمینی راگویندکه ذریهٔ‌کنعان درآنجا سکونت داشتند حدود اصلی آن ازطرف‌شمال ازطریق‌حمات شمال‌لبنان ازطرف مشرق دشت‌سوریه وازجنوب بدشت‌العرب است و چون فلسطینیان در غرب آن مسکن داشتند تماماً بساحل دریای متوسط امتداد نمی‌یافت. قاموس مقدس ص ۷۴۰ .

پس مقصود از این آیه اینستکه بنی‌اسرائیل خدا را بغیرت آوردند بجهت عبادت معبودهای باطله خدا هم فرمود ایشانرا بغیرت می‌آورم باصطفاء کسانیکه در نزد ایشان حقیر و جاهل بوده‌اند پس خداوند بوعده خود وفا فرمود و نبی‌اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم را ازعرب مبعوث فرمود پس آنسرور عرب وغیرعرب را بصراط مستقیم هدایت فرمود .

قال‌الله عزوجل فی‌سورة الجمعه : هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَإِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ[۱]

یعنی‌اوست آن کسی که مبعوث فرمود درمیان امیین رسولی ازایشان میخواند آنرسول امی برامتها کلام خداوند را وپاك میسازد آنها را از دنس و خبث عقاید واخلاق وتعلیم‌ایشان‌میدهد قرآن واحکام شریعت ومعالم دین‌را وبدرستی که عربان قبل‌از نزول قرآن درغایت جهل وضلالت بودند .

ومراد ازقوم‌نادان یونانیین نیستند چنانچه ازظاهر کلام مقدس‌النصاری‌پولس درباب دهم ازرسالۀ رومیه[۲] مفهوم ومعلوم میگردد زیراکه اهل‌یونان زیاده‌برسیصد سال قبل‌از ظهور عیسی علیه السلام فائق بودند براهل عالم درتمامی علوم وفنون وجمیع حکمای مشهور از ایشان بودند مثل سقراط وبقراط وفیثاغورث وافلاطون وارسطاطالیس وارشیمدس وپلیناس واقلیدس و جالینوس و غیرهم که ائمة الهیات وریاضیات وطبیعیات وفروع آنها بوده‌اند قبل‌از عیسی ودر عهد عیسی علیه‌السلام اهل‌یونان درغایت درجۀ‌کمال درفنون خود بوده‌اند ووقوف تمامی ازاحکام‌تورات وقصصهای آن وسایر کتب‌عهد عتیق داشته‌اندبواسطه‌ترجمه سبتواجنت که دویست وپنجاه وشش سال قبل‌از مسیح علیه السلام درلسان یونانی ظاهر شد لیکن معتقد بملت موسویه نبوده‌اند و متفحص بودند در اشیاء حکمیه جدیده‌چنانچه مقدس-

---

۱- آیه دوم .

۲- دراین‌باب یهود را بخاطر بی‌ایمانی مذمت می‌کند وسپس می‌گوید همه باید بخدا ایمان بیاورند زیراکه دریهود ویونانی‌تفاوتی‌نیست که همان خداوند خداوند همه است‌باب ۱۰ : ۹.

النصاری درباب اول ازرساله اولی باهل فرنتس گفته‌است وآیه مذکوره باین نحو بیان شده‌است: ۲۲ چرنکه یهود آیتی میخواهند ویونانیان طالب حکمت هستند ۲۳ لیکن ما بمسیح مصلوب وعظ میکنیم که یهودرا لغزش ویونانیانرا جهالتست انتهی.

پس کلام مقدس النصاری دررساله رومیه‌یا مؤول است ویا مردود ودرسابق دانستی که قول پولس در نزد مسلمین ساقط از درجهٔ اعتبار است زیرا که مسلمین او را ازخدّاعین و کذابین میدانند .

بشارت سیم :

پیامبری برگزیده درکوه پاران

درباب ۳۳ و آیه ۴ از تورات مثنی در بیان محل بعثت خاتم الانبیاء چنین میفرماید .

وَیُومُر اَدُونَایَ مِسِّنَای بَاوِزَراحْ مِسِعِیرْ لَامُوا هُوِ فِیعَ مَهَرپارانْ مِئِر بِبُوتْ مِمِنادِشْ دات لَامُوا .

یعنی خداوند از سینا برآمد و از سعیر برایشان تجلی کرد و از کوه پاران درخشنده شد وبا هزار هزاران مقدسان ورود نمود وازدست راستش بایشان شریعت آتشین رسید انتهی .

حاصل مقصود از این آیه آنکه آمدن خداوند از سینا دادن تورات است بموسی علیه السلام واشراق ازسیعیر اعطائی انجیل است بعیسی ودرخشندگی از کوه پاران نزول قرآنست بحضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله و سلم زیراکه پاران کوهی است ازکوههای مکه بی‌شبهه .

شاهد مدعا در باب ۲۱ از سفر تکوین ازآیه ۲۰ تا ۲۲ در بیان حال اسمعیل علیه السلام چنین میفرماید : وخدا با پسر بود یعنی با اسمعیل که نشو ونما نمود و

دربیابان ساکن شد و تیرانداز گردید ودربیابان پاران ساکن شد ومادرش ازبرایش از دیار مصر زنی‌گرفت و بی‌شك سکون اسمعیل علیه‌السلام درمکه بوده است.

پس مقصود خداوند ازاین‌آیه نمودن محل‌بعثت سه پیغمبر است یعنی‌جناب موسی علیه‌السلام ازکوه سینا و عیسی علیه‌السلام ازکوه سیعیر و حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم از پاران.

و این نحو استدلال بر نبوت حضرت خاتم الانبیاء در مجلس مأمون خلیفهٔ عباسی از جناب رضا علیه‌السلام منقول گردیده است یعنی ابن‌بابویه «ره» در کتاب عیون اخبار و احمدبن ابیطالب طبرسی دراحتجاج وعلامهٔ مجلسی درمجلد چهارم از بحارالانوار درضمن‌حدیث مطول این‌نحو استدلال‌را ازحضرت رضا علیه‌السلام نقل نموده‌اند.

و صحیح نیست که بگوئیم مقصود از آیه ظهور ناراست از طور سیناء و انتشار او درآن دوموضع زیرا هرگاه خداوند آتشی‌درمکانی خلق‌بفرماید نمیگویند خداوند از آنمکان آمد مگر اینکه با این واقعه نزول وحی در آنموضع بشود یا عقوبتی نازل‌گردد آنوقت مجازاً می‌شودگفت ویومر ادونای و اهل‌کتاب اتفاق دارندکه مراد ازصدرآیهٔ نزول‌وحی است بحضرت موسی‌علیه‌السلام پس لابد است که در سیعیر وپاران همین طور باشد واز این دوموضع هم‌کسی مبعوث نشد مگر جناب عیسی وحضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله وسلم.

بشارت چهارم:

ماد ماد ـ طاب طاب

درباب ۱۷ ازسفر تکوین وآیهٔ ۲۰ در حق اسمعیل علیه السلام و تعیین اسم حضرت رسول (ص) و بشارت دوازده امام (ع) بعد از بشارتهای چندی بحضرت ابراهیم (ع) چنین میفرماید:

وَلِيشمِعيل شمعتخ هِنّي برِيختي اُتُودِ هفرِتي اُتُودِهربتي اُتُو بِمادماد شِنيِم اسار نِسي اِم وَانَاتِيتوا لَكُوىَ كادِل تم :

بالعبرانيه و بالسريانيه دعا ال اسمعيل شِمعتك هابركتهِ واسكيته واكبرته طاب طاب ترِع سردود بنين توليدي واتليوح لِغامارِبا .

یعنی یا ابراهیم دعای تو را در حق اسمعیل شنیدم اینك او را برکت دادم و او را بارور و بزرگ گردانیده بماد ماد و دوازده امام که از نسل او خواهد بود واو را امت عظیمی خواهم نمود انتهی.

مخفی نماندکه مراد از ماد ماد درعبرانی حضرت محمد است و طاب طاب هم درسریانی مقصود آنحضرتست یعنی این دو اسم ازاسماء مقدسه حضرت محمد است چنانچه عنقریب مذکور خواهد شد و همچنین مقصود از شنیم اسار نسی‌ام دوازده امام است زیراکه شنیم اسار یعنی اثنی‌عشر نسی‌ام هم یعنی امام رور بان هم بمعنی امام است چنانچه انشاءالله در مبحث امامت این تفصیل خواهدآمد.

پس مقصود ازاین بشارت خبردادن است حضرت ابراهیم را بوجود مبارك حضرت محمد و دوازده امام سلام‌الله علیه اجمعین.

قال‌الله عزوجل نقلاً عن‌ابراهیم :

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [1]

حاصل مفاد آیهٔ مبارکه اینکه خداوندا مبعوث بفرما در میان ایشان یعنی اهل مکه رسولی از ایشان که تلاوت بفرماید از برای ایشان آیات تو را و تعلیم بدهد بایشان کتاب‌وحکمت را و تزکیه نمایدایشانرا ازاخلاق ردیه وعقایدفاسده بدرستیکه توئی عزیز وحکیم و در دو موضع ازاین سوره یعنی از سورهٔ تورات اسم مبارك

۱ـ سورهٔ بقره ۲ : ۱۲۹ .

حضرت خاتم‌الانبیاء با عدد مستعمل یهود استخـراج میشود یکی از لفظ بماد ماد که درسه موضع آنسوره واقع گردیده است زیراکه بمادماد درنزد ایشان نود ودو تاست زیراکه با دوتاست ومیم چهل والف یك و دال چهار ومیم ثانیه هم چهل و الف یك و دال ثانیه هم چهار پس مجموع نود ودو میشود وکذلك میم از محمد چهل وحا هشت ومیم ثانیه چهل ودال چهار مجموع نود ودو[1] .

وموضع ثانی ازلفظ لغوی غدول پس‌لام درنزد یهود سی تاست وغین سه زیراکه درموضع‌جیم است «جیم وصاد ندارند» واوشش ویا ده و غین ایضاً سه و دال چهار واو شش‌لام سی پس مجموع اینهم نود ودو است واکثر ادلهٔ اخباریهود بحروف جمل کبیر است وآن حرف ابجد است .

حضرت سلیمان ع چون بیت‌المقدس را بناکرد احبار یهود حکم کردندکه این بنا چهارصد و ده سال باقی وبعد خراب خواهد شد و همین‌طور هم شد و این استدلال را ازلفظ بزات[2] استخراج کردند .

واگرکسی اعتراض نماید باین دلیل‌که با درلفظ بمادماد ازنفس‌کلمه نیست بلکه از اداتست و حرفیست‌که ازبرای صله مذکورگردیده است و هرگاه خواسته باشیم اسم محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم را استخراج نمائیم محتاج میشویم بباء ثانیه وبگوئیم به بمادماد .

جواب گوئیم از مشهوراتست در نزد ادبای یهود که چون دو باء در یك کلمه جمع شود یکی از دوباء را از نفس کلمه حذف مینمایند وآنکه از نفس‌کلمه است باقی میگذارند و این امر شایع است در نزد ایشان در مواضع غیرمحصوره

۱ـ مصنف رحمه‌الله چند سطر جلوتر اسم پیامبر اسلام را ماد ماد دانسته بزودی هم خواهدآمد واینجا در حساب حروف بمادماد را محسوب می‌دارد بطوریکه تنها مادماد بیش از نود نخواهد بود از این‌رو این استدلال را نمی‌توان تمام دانست.

۲ـ در ابجدکبیر ب = ۲ ، ز = ۷ ، الف = او ت = ۴۰۰ است که مجموع آن ۴۱۰ خواهد بود.

و هر کسی که فی‌الجمله اطلاع داشته باشد درعلم ادبیهٔ یهود این مسئله از برای او کالشمس فی‌وسط السماء ظاهر و روشن خواهد گردید که از غایت اشتهار محتاج بدلیل نیست.

و فخررازی در مجلد اول ازتفسیر کبیرش ازابن‌عباس رضی‌الله‌عنه نقل کرده است که ابویاسربن اخطب یهودی خدمت رسول‌الله رسید که آن بزرگوار سوره مبارکهٔ‌بقره‌راتلاوت‌میفرمود: **الم‌ذلك‌الکتاب لاریب‌فیه...** پس‌ازآن‌برادرابویاسر حیّ‌بن اخطب و اکعب‌بن‌الاشرف‌آمدند ازآن بزرگوار سؤال‌کردند ازالم وگفتند تو را بخدائیکه غیر از او خدائی نیست‌آیا این حق است **الم** ازآسمان ازبرای تو آمده است پس پیغمبر فرمودند بلی اینطور نازل شده است پس حی عرض کرد اگر تو صادق باشی من مدت این امت را میدانم چند سال خواهد بود.

پس ازآن‌گفت چگونه ما داخل بدین مردی بشویم که این حروف بحساب جمل دلالت دارد براینکه منتهای مدت این امت هفتاد ویکسال خواهد بود.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم خندیدند پس‌حیّ‌عرض‌کرد غیراز اینحروف داری؟ حضرت فرمودند بلی **المص** حی عرض‌کرد این‌اکثر از اولست واین یکصد وشصت ویکسالست غیر ازاین‌هم هست؟ حضرت فرمودند بلی **الر** حی عرض‌کرد این اکثر از اول و دوم است پس ما شهادت میدهیم اگر تو صادق‌باشی که امت تو مالك نمیشود مگر دویست وسی ویکسال را.

بعد عرض کرد غیر ازاینهم هست حضرت‌فرمودند بلی **المر** پس حی‌گفت **فنحن نشهد انا من‌الذین لایؤمنون** ما نمیدانیم‌کدام یك ازاقوال تو را بگیریم؟

پس ابویاسرگفت و اما من پس شهادت میدهم براینکـه پیغمبران ما ما را خبر دادند ازملك این امت وبیان نکردندکه چندسال خواهد بود واگر محمدصادق باشد در این اقوال من می‌بینم همهٔ اینها از برای او جمع خواهد شد پس جماعت یهود برخاستند وگفتند یا محمد امر تو برما مشتبه شد نمیدانیم قلیل را بگیریم یا کثیر را.

پس ازاین حدیث شریف معلوم میشود که اکثر دلایل یهود با حروف جمل است لهذا خداوند بهمان طریق ازبرای ایشان فرستاد و ممکنست که لفظ به ماد ماد منقوص اسم محمد باشد .

ودرکافی درباب ولادت امام‌موسی‌کاظم علیه‌السلام مرد نصرانی ازامام‌موسی کاظم (ع) سؤال کرد از معنی حم **والکتاب المبین انا انزلناه فی‌لیلة مبارکة** حضرت فرمودند حم منقوص اسم محمد است صلی‌الله علیه و آله و سلم در کتاب هود علیه‌السلام پس ممکنست که ماد ماد هم منقوص اسم‌آنحضرت باشد .

حاصل کلام : بماد ماد و طاب طاب از اسامی مبارکهٔ آنحضرتند بی‌شبهه علامهٔ مجلسی درتذکرةالائمة میفرماید اسم‌آنحضرت بطریق صحیح بماد ماد است و هم طاب طاب است وقاضی عیاض در شفا مینویسد که ازجملهٔ اسامی آنحضرت ماد ماد است ولفظ ماد ماد درعبرانی در سه موضع درهمین سوره ذکر شده است ومترجم سریانی ماد ماد را به طاب طاب ترجمه‌کرده است آنهم اسم آنحضرتست بنا برتصریح علماء .

بشارت پنجم :

شیـلوه و پیروانش

ایضاً در تعیین اسم حضرت و تعییـن وقت بعثت آن بزرگوار است آیهٔ ۱۰ ازباب ۴۹ ازسفر تکوین باین نحو رقم یافته است :

لُو یاسُر شِمطِ مِی‌یِهُودَا اُومْ حُوقِقْ مِیبِنْ وَغْلا وَعَدْکِی یَبُوشِیلُوه وِلُو یِیقهَتْ عَمِیم .

و فی السریـانیه : لِعَابِرِ قِطْیا مِنْ‌یِهُودَا وَ خُطْرَا مِنْ اَرالِخْ بَاقلته هَلْ دِاَتِی شِیلُوه وَالِه مُاصِیْتَا دِتَایِبِی .

یعنی عصای سلطنت از یهودا وفرمانفرمائی ازمیان پاهایش نهضت نخواهند نمود تا وقتی‌که شیلوه بیایدکه با او امتها جمع خواهند شد .

مخفی نماند که اهل‌کتاب از یهود و نصاری در ترجمه این لفظ اختلاف کثیری دارند .

وصاحب رسالهٔ هادیه آیه‌را باین‌نحو ترجمه‌کرده است: که حاکم ازیهودا زایل نمیشود و راسم ازمیان پاهای او تا آمدن شیلوه .

وبعدگفته است دراین‌آیه دلالتی‌است بربعثت خاتم‌الانبیاء (ص) بعدازتمامی حکم موسی وعیسی زیراکه مراد ازحاکم موسی‌است بجهت بودن‌او بعدازیعقوب زیرا که بعداز یعقوب پیغمبر صاحب شرع نیامد تا زمان موسی مگر موسی و مراد از راسم عیسی علیه‌السلام است زیرا که بعد از موسی تا زمان عیسی صاحب شرع نیامد مگر جناب عیسی و بعد ازآن دو بزرگوار صاحب شرع نیامد مگر حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم .

پس معلوم میشود مراد از قول یعقوب که می فرماید شیلوه مراد حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم است .

واما مراد از قول اوکه با او امتها جمع خواهند شد این علامت صریحه و دلالت واضحه است‌که مراد ازاین‌آیه آن بزرگوار است زیرا که امتها جمع‌نشدند مگر با آنبزرگوار وجناب داود را دراین میانه ذکرنفرمود زیراکه داود احکام‌ندارد واز تابعین موسی علیهماالسلام است ومقصود ازخبر جناب یعقوب ذکر صاحبان احکام است انتهی‌کلامه ملخصاً .

مؤلف حقیر گوید : مراد ازحاکم موسی‌است زیراکه شریعت آنبزرگوار جبریه و انتقامیه بود و مقصود از راسم عیسی علیه‌السلام است زیرا که شریعت او جبریه و انتقامیه نبود .

و اگر از عصا سلطنت دنیویه مراد باشد و از راسم هم حکم دنیوی چنانچه از رسایل قسیسین از فرقهٔ پروتستنت و بعضی تراجم ایشان مفهوم میشود صحیح

نیست که مراد از شیلوه مسیح یهود باشد چنانچه مزعوم ایشانست و نه عیسی (ع) چنانچه مزعوم نصاری است .

و اما اول پس ظاهر است زیرا که سلطنت دنیویه و حاکم دنیوی زیاده از دو هزار سال از آل‌یهود زایل‌گردیده است یعنی از زمان بخت نصر و تاکنون کسی حسیس مسیح یهود را نشنیده است .

واما ثانی زیرا که سلطنت و حکومت از آل یهـود زایل گردید به مقدار ششصد سال قبل ازظهور عیسی (ع) یعنی درعهد بخت نصر و او جلا داد بنی‌یهود را بسوی بابل و مدت شصت و سه سال در بابل بودند نه مدت هفتاد سال چنانچه بعضی از علمای پروتستنت میگویند ازبرای‌تغلیط عوام چنانچه درباب اول گذشت.

وپس ازواقعهٔ بخت نصر درعهد انتیکوس واقع شد بریهودا آنچه واقع‌شد و او عزل کرد اونیاس حبر یهودرا ومنصب اورا فروخت ببرادر او یاسون به‌سیصد وشصت وزنه طلا که هرسال این مبلغ را ازبابت خراج تقدیم نماید پس‌ازآن او را عزل نمود و منصب او را فروخت ببرادر دیگر مینـالاوس به ششصد و شصت وزنه طلا پس ازآن خبر موت انتیوکس شایع شد و یاسون طالب منصب کهانت گردید و وارد اورشلیم شد باهزارنفر وکشت هرکس راکه دشمن خود می‌دانست وازقضا خبر موت انتیوکس کذب بوده پس انتیوکس بر اورشلیم هجوم‌آور شد درسنهٔ ۱۷۰ قبل ازمیلاد مسیح وچهل هزارنفر ازاهل اورشلیم راکشت وچهل‌هزار نفر را اسیر کرد .

و درفصل ۲۰ از جزو ثانی از مرشدالطالبین دربیان جدول‌تاریخی درصفحهٔ ۴۸۱ ازنسخه مطبوعهٔ سنه ۱۸۵۲ ازمیلاد باین نحو رقم شده است : سلطان مسطور اورشلیم را نهب نمود وهشتاد هزار نفر را هم کشت انتهی‌کلامه .

وهرچه درهیکل بود از امتعهٔ نفیسه همه را غارت‌نمود که قیمت اشیاء منهوبه هشتصد وزنه طلابود وگرازماده‌ای‌آورد وبالای مذبح‌یهود ازبرای اهانت سوزانید و بعد بسوی انطاکیه مراجعت‌کرد و پیلیپس را که یکی از اراذل بود حاکم نصب

نمود برجماعت یهود .

و در رحلت چهارمش بمصر ابولونیوس را با بیست هزار لشگر فرستاد و لشگریانرا امرکردکه اورشلیم‌را خراب‌کنند ورجال را سرببرند ونسوان وصبیانرا اسیر نمایند پس لشگر متوجه اورشلیم گردید و در وقتی که جماعت یهود مجتمع بودند ازبرای صلوة سبت علی حین عقلة لشگر بر سر ایشان ریخته شده و همه را کشتند مگرقلیلی‌که در جبال مختفی ودرمغارها پنهان‌گردیدند و اموال شهررا غارت و مدینه را آتش زدند وحصارهای اورا منهدم ومنازل‌را خراب وبعد قلعهٔ بعدازاین هدم بالای‌کوه اکرا ازمصالح خانهای مخروبه بناکردند و عساکر برجمیع نواحی هیکل ازآن قلعه مشرف بودند و هرکس نزدیك به هیکل می‌آمد اورا می‌کشتنـد پس ازآن انتیوکس اثانیوث را فرستاد تا یهود را عبادت اصنام یونانیه یاد بدهند وهرکس امتثال این امر را ننماید کشته شود پس اثانیوث باورشلیم آمد و بعضی از یهودکه کافر بودند او را مساعدت نمودند و ذبیحه یومیه را باطل‌نمود وجمیع طاعات دین یهود را عموماً وخصوصاً نسخ نمود وهرچه ازنسخ عهد عتیق پیداکرد بعداز فحص تمام همه را سوزانید وصورت مشتری را درهیکل ومذبح یهود جاداد وهرکسی‌که مخالف امر انتیوکس بود او راکشت ومیتاثیاس‌کاهن باپنج پسرش از این داهیه نجات یافتند وفرار نمودند بسوی وطن خود وهمهٔ این‌امور قبل‌ازجناب عیسی بوده است چنانچه درتواریخ ایشان تصریح بمطالب مذکور شده است پس چگونه مصداق این‌خبر عیسی خواهد بود !

و اگرگویند: مراد ازبقای سلطنت وحکومت امتیازقوم است چنانچه بعضی از ایشان الان میگویند .

جواب‌گوئیم : این امر باقی بود تاظهور حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم وجماعت یهود در اقطار عرب صاحبان حصـون و املاك بودند و احدی از سلاطین روی زمین را اطاعت نمی‌نمودند مثل‌یهودهای خیبر وغیرهم بلکه سلطنت مختصری هم در خیبر داشتند وبعدازظهور محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم خیبر از

برای آنبزرگوار بدست خیبر گشـای حضرت علی بن ابیطالب سلام‌الله علیه مفتوح گردید وامتیاز کلیهً ازایشان برداشته شد فضربت **علیهم الذلة والمسکنه** درجمیع اقالیم بعداز ظهور حضرت محمد (ص) مطیع غیرگردیدند پس اولی والیق اینکه مراد از شیلوه خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله وسلم است نه مسیح‌یهود ونه عیسی بن مریم. پس ثابت‌گردید اینکه شیسلوه هم از اسامی آنبزرگوار است و یعقوب علیه‌السلام آمدن آنبزرگوار را بشارت داده است .

ایضاً اگرمقصود ازشیلوه مسیح الیهود ویا مسیح‌النصاری باشدکلام صحیح نخواهد بود چرا که مسیح‌الیهود و مسیح‌النصاری از اولاد یهودا میباشند وسلطنت ایشان مؤکد سلطنت اولاد یهودا خواهد بود نه‌مانع .

بشارت ششم :

پیامبر موعود زبور

در زبور ۴۵ جناب داود علیه‌السلام باین‌نحو رقم یافته است :

مُوْن بَعْلِی لِبِّی صُباِی یِمِرُونْ آنا پَلِمَخْتِی لَمِلْکانِشاْنِیّ قَلِمِیْلِی
بِکَتْ بَنا پِرْپِشْ بُوْش شِپِیْراوِتْ مِنْ بَنِیّ نَشادِرِیْتا لُاَشِپِقَتْ بِسِپْ وَتُمْ
بُتْ دِاه قَمْ بارِخْلُوخْ لِعالَمْ خُلُوْصْ سَیْپِخْ عَلْ عِطْما یا کَمْبَرا خِقْرِخْ
وَزْارِیِپُو تُوخْ وَبِزْارِیِپُو تُوْخْ مَنْ تِی رِکُوبْ بُوْتْ هَجَتْ دِصَرْصَطُوتا
وَیَکِخُو تاوَزْدِی قُوتاوَبِتْ مَلْپَلِخْ مِنْدِیانِی صَوانِی یَمِینُوخْ کِیْرُوخْ
حَرِپِیْنا طایِبِّی دِخُوتُوْخْ بِدْنِپْلِی بِلْبادِ دِشْمِنِّی دَمَلْکاتُر وَ نُوسُوکْ
یا آلهَ لِابَتْ آبَدِیْن یِلِی قَطِیْاد وِ ز قَطِیادِ مَلْکُوتَکْ مُوخِلِبْسُوخْ
زِدِیقُوتا وَسِنِلُوخْ بِیْشُو تابُوتْ دِاهاقَمْ مِشِخْلُوخْ اَلهَ اَلهِخْ بِمِشِخادِ

خدوتا زودا من خبرا وتوخ مورا واهلوت قسیا کلی جولوخ من
هکلی دکرم پیلادمنی قم مخدی لوخ بناتی دملکی کومیوقری
دیوخ ینا کلیتا لاملکتا بیمینوخ بدحبادِ اق پیرشمعی یابرتا و
خزی دمکیپی نتح ومنیشی طاییخ وپلت دبیخ دبتشوت ملکا پشرخ
سبب دهو یلی مرخ وسکود الهوبرت دصور بپشکش پتخ بت مجعی
دولتمندی دتاییا وکله خقروه لی برت دملکا لکوی من زقریاتی
ددهبا لیشتوه بجولی رنکی رنکی بت پیشی مولیی بخدوتا و
پصختابت اوری کو عمارت بملکا مبدل دبب وتوخ بت هوی بنو
توخمت بت لون لرشنی بکله ادعابت متخر شموخ بکلدورا ودورا
بوت داها تاییی بت شاکرلوخ لابد ابدین .

المعنی : موافق فارسیه مطبوعه دارالسلطنه لندن بدارالطباعه دلیمواتس سنه ۱۸۵۶ المسیحیه مطابق سنه۱۲۷۲ الهجریه وایضاً موافق فارسیه مطبوعهٔ سنه۱۸۷۸:

دل من سخن نیکو را جاری مینماید افعالم را بملك عرضه میدارم زبانم قلم زود نویسنده ایست ۲ از فرزندان آدم زیباتری بلاغت بلبهای تو ریخته است چونکه خدا تورا ابداً برکت داده است ۳ ای پهلوان شمشیر ترا که حلال وجاه تو است بکمرت به‌بند ۴ و با عظمت خود برخوردار شده سوار بشود بسبب حقیقت وحلم وعدالت که دست‌راست تو چیزهای مهیب را بتو نشان میدهد ۵ تیـرهای تو بر قومهائی که از دل دشمن ملك‌اند تا آنکه در زیر تو افتاده شوند تیز است ۶ ایخدا تخت‌تو تاابدالآباد است عصای مملکت تو عصای عدالتست ۷ عدالت‌را دوست

میداری و شرارت را بغض مینمائی از آن سبب خداء خدایت تو را بروغن شادمانی زیاده از مصاحبانت مسح نمود ۸ تمامی لباسهایت ازمر و عود و سلیخه (معطر) است که تورا ازسرای عاج ارمن مسرور ساخته است ۹ درمیان زنان باوقارت دختران ملوك هستند بدست راست تو ملکه بطلای اوفیر می‌ایستد ۱۰ ای دختر بشنو و ببین و گوش خود و افراد ارقوم خود و خانه پدرت را فراموش کن ۱۱ تا آنکه ملك از حسن تو اشتیاقمند باشد چونکه آقای تو است باو کرنش نما ۱۲ و دختر صور با پیشکش میآید و دولتمندان قوم بطلب تو ملتمس اند ۱۳ دختر ملك در خلوت خانه‌اش تماماً محلی است و لباس او از زر قلاب دوزیست ۱۴ بلباس قلاب دوز بملك آورده میشود دختران دوشیزه که از مصاحبانش هستند ازعقب او بتو آورده میشوند ۱۵ بلکه بسرور وخرمی آورده شده بقصر ملك داخل خواهندشد ۱۶ درجای پدرانت فرزندانت خواهند بود تا ایشانرا در تمامی زمین سرور نصب نمائی ۱۷ اسم تورا پشت درپشت مذکور میکردانم از آن سبب قومها تو را تا ابدالآباد تعریف خواهند نمود انتهی .

این امر مسلم است درنزد اهل کتاب از یهود و نصاری که جناب داود (ع) در این زبور بشارت می‌دهد ظهور پیغمبری را که بعداز او خواهد بود وتا امروز در نزد یهود ظاهر نشده است پیغمبری که موصوف ومنعوت باشد بصفات مذکوره در این زبور وعلمای پروتستنت ادعا مینمایند که این پیغمبر عیسی علیه‌السلام است و اهل اسلام گویندکه این پیغمبر حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم است.

و مؤلف حقیر گوید : اوصاف مذکوره در این زبور ازبرای نبی مبشربه اینهاست که بترتیب ذکر می‌شود :

اول : آن نبی احسن‌ناس است .

دوم : افضل‌البشر است .

سیم : بلاغت ازلباسهایش میریزد .
چهارم : مبارکست ابدالآباد .
پنجم : شمشیر خود را بکمر بسته است .
ششم : پهلوان پرقوتیست .
هفتم : باحق وصدق وعدالت و حلم است .
هشتم : دست راست او عجایب مینماید .
نهم : تیر او تیز است بر دشمنان .
دهم : جمیع قبایل در تحت او مغلوب و مقهورند .
یازدهم : عدالت را دوست میدارد وشرارت را بغض می‌نماید .
دوازدهم : بنات ملوك درخانهٔ او خدمتکار می‌شوند .
سیزدهم : تحف وهدایا بسوی او فرستاده می‌شود .
چهاردهم : اغنیا مطیع ومنقاد او می‌شوند .
پانزدهم : فرزندان او رئیس روی زمین می‌شوند عوض پدران .
شانزدهم : اسم مبارك او پشت در پشت مذکور میگردد .
هفدهم : قوم وطوایف ابدالآباد او را مدح وتعریف مینمایند.

و این اوصاف بتمـامها بر اکمل و جه در محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم یافت می‌شوند .

اما اول: پس علامهٔ مجلسی در عین‌الحیات از حضرت امیرالمومنین (ع) نقل نموده‌است که حضرت رسول (ص) درهرمجلسی که می‌نشستند نوری ازجانب چپ آنحضرت ساطع ولامع بودکه مردم می‌دیدند .

ایضاً منقولست که یکی از زنان آنحضرت در شب تاری سوزنی گم کرده بود آنحضرت که داخل حجرهٔ او شد بنور روی آنحضرت‌آن سوزن‌را یافت .

ابوهریره گفت :

مارایت شیئاً احسن من‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وآله کان‌الشمس تجری

فی‌وجهه واذا ضحك یتلالأ في الجدار[۱] او درحین هجرت ازمکه بمدینه در خیمهٔ ام معبد رضی‌الله عنها مهمان شد ومعجزات کثیره درآنمنزل ازآنسرور ظهور وبروز نمود بعد از رفتن آنحضرت شوهر ام معبد که آمد آنحضـرت را از برای خویش وصف نمود ازجمله وصفهای او این بود: اجمل الناس من بعید واحلمهم واحسنهم من قریب[۲] ودرمنهج الصادقین ازجابربن عبدالله انصاری نقل میکند درذیل تفسیر آیهٔ مَا هٰذَا بَشَرًا إِنْ هٰذَآ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ [۳] که حضرت رسالت فرمود که جبرئـیل برمن فرود آمد وگفت یا محمد خدایتعالی تو را سلام می‌رساند و می‌گوید ای‌حبیب من حسن روی ترا از نور عرش مقرر کرده‌ام و حسن روی یوسف را از نور کرسی و هیچ مخلوقی نیکتر از تو نیافریده‌ام .

واما دوم : پس حقتعالی درکلام مجیدش فرمود: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ [۴] واهل تفسیر گفته‌اند ازقول الله عزوجل ورفع بعضهم درجات [۵] محمد صلی الله علیه و آله‌وسلم است که خداوند اورا تفضیل داده‌است برجمیع انبیاء علیه‌السلام ازوجوه متعدده ازآنجمله قول‌الله عزوجل وَمَآ أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ [۶] پس چون آنحضرت رحمت است ازبرای کل اهل عالم پس لازم است که افضل باشد ازکل اهل عالم .

وجه دوم : آنکه امت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم افضل‌الامم است پس واجبست آنحضرت هم افضل‌الانبیاء باشد .

بیان اول: قول‌الله تعالی كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ [۷]

۱ـ کسی را زیباتر ازپیغمبر اسلام (ص) ندیدم! جمالش بمانند خورشید می‌درخشید بهنگام خندیدن پرتو نور (دندانش) دیوارها را روشن می‌کرد .

۲ـ زیباترین مردم ازدور و خوشخو و خوشروترین آنان ازنزدیك بود .

۳ـ این بشر نیست! جز فرشتهٔ زیبا نتواند بود. سورهٔ یوسف ۱۲ : ۳۱ .

۴ـ اینانند فرستادگان! برخی‌را ازبرخی برتری دادیم. سورهٔ بقره ۲ : ۵۲ .

۵ـ مقام برخی را بالابردیم. سورهٔ بقره ۲ : ۲۵۲ .

۶ـ از راه رحمت ترا بجهانیان فرستادیم. سورهٔ انبیاء ۲۱ : ۱۰۷ .

۷ـ بهترین گروه بودید که برای مردم بر گزیده شدید. سورهٔ آل‌عمران ۳ : ۱۱۰ .

بیان ثانی : این امت این فضیلت را نیافت مگر بجهت متابعت محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم. قال الله تعالی : قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ [1] فضیلت تابع موجب فضیلت متبوع است .

وجه سوم: آنکه قول الله عزوجل :

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ [2]

حاصل مفاد آیهٔ مبارکه اینکه خداوند اخذ میثاق نموده است از جمیع پیغمبران که همه ایمان بیاورند به پیغمبر آخرالزمان و او را نصرت نمایند .

پس حاصل مقصود اینکه جمیع پیغمبران امت او هستند ومسلم است که نبی افضل از امت خودش است وهرکس زیادتی اطلاع را خواسته باشد رجوع کند بکتب اهل اسلام بخصوص تفسیر کبیر فخرالرازی در ذیل تفسیر **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض** .

قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلم: **انا سید ولد آدم یوم القیامة ولافخر** یعنی منم آقای فرزندان آدم تا روز قیامت و اینرا فخراً از برای نفس خود نمیگویم بلکه ازبابت تحدث بنعمت خداست .

و اما سیم : پس غیرمحتاج است به بیان حتی موافق ومخالف اقرار دارند بفصاحت وبلاغت کلام آنبزرگوار رواة در وصف کلام آنبزرگوار گفته‌اند :

کان اصدق الناس لهجةً وافصح الناس کلاماً فکان من الفصاحة بالمحل الافضل و الموضع الاکمل

حتی انس وجن اگر جمع بشوند مثل انا اعطینای او را نمیتوانند بیاورند

۱ـ بگو : اگر خدا را دوست دارید پیرو من باشید تا خدا شما را دوست دارد. سورهٔ آل‌عمران ۳ : ۳۱ .

۲ـ برآنچه ازکتاب وحکمت بشما آورده‌ام خدا از پیامبرانش پیمان گرفت ، سپس فرستادهٔ گواه دهنده بسوی شما آمد تا باو ایمان آورید و اورا یاری کنید. سورهٔ آل‌عمران ۳:۳۱ .

که سه آیه است قال الله تعالی جلّ ذکره :

ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله الایه[۱] و تا امروز که یکهزار و سیصد ودوازده سال از هجرت گذشته کسی نتوانسته یکسوره ازقرآن آنبزرگوار را بیاورد تفصیل مسئله در باب ششم خواهدآمد انشاءالله تعالی .

و اما چهارم: آنکه‌فقال‌الله عزوجل: اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ[۲] وهزار هزار ازمردم درصلوات‌خمسه وغیرصلوات‌خمسه صلوات وبرکات میفرستند برآنبزرگوار اللهم صل وسلم وزد وبارك علی محمد وآل‌محمد.

و اما پنجم: پس ظاهر است خود رسـول‌الله فرمود انا رسول بالسیف جهاد با مشرکین از اعظم اجزای شرع شریفش است .

و اما ششم : پس قوت جسمانیه آنبزرگوار بروجه کمال بود چنانچه ثابت گردیده است از احادیث و تواریخ که رکانه[۳] خلوت کرد با رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم دربعضی ازشعاب مکه قبل ازاسلام حضرت فرمودند یا رکانه آیا ازخدا نمیترسی دعوت مرا بسوی توحید و اسلام قبول نمیکنی؟ عرض کرد اگر میدانشتم دعوت شما حق است شما را متابعت میکردم حضرت فرمود اگر ترا بزمین بزنم خواهی دانست که قول من حق است؟ عرض کرد بلی. پس حضرت او راگرفت و بقوت بازو او را بزمین خوابانید پس عرض کرد یامحمد دوباره پس حضرت ایضاً او را گرفت و بزمیـن زد پس عرض کرد یا محمد(ص) این بسیار عجیب است حضرت فرمودند اگر ازخدا بترسی وامرمرا متابعت نمائی ازاین اعجب‌تر خواهی

۱ـ اگر ازآنچه به بندهٔ خود فرستاده‌ایم در شك هستید یك سوره همانند او را بیاورید . سورهٔ بقره ۲ : ۲۳ .

۲ـ خدا و فرشتگانش پیامبر را درود می‌فرستند. احزاب ۳۳ : ۵۶ .

۳ـ پسر عبد یزیدبن هاشم‌بن مطلب ا ابن‌اثیر در اسدالغابه‌گوید : گرچه رکانه با مصارعه واحضار شجر ایمان نیاورد ولی بعد مسلمان شد وبه‌مدینه آمد وپیامبر اسلام درجنگ خیبر اورا سهمی قرار دادند. گویند رکانه درزمان خلافت عثمان ویا بسال۴۲ هجری وفات نمود.

دید عرض کرد ازاین اعجب‌تر چه‌چیز است که شما مرا بزمین بزنید ودرمصارعت برمن غالب باشید حضرت فرمودند این‌شجر را ازبرای تو صدا میکنم پس‌حضرت آندرخت را دعوت کرد و آنشجر بجانب آنحضرت آمد و پیش روی او ایستاد پس دوباره حضرت آندرخت را امر بانصراف فرمود و شجر بمکان خود برگشت. پس رکانه بسـوی قوم خود مراجعـت کرد و گفت یا بنی عبد مناف اسحر از محمدندیدم ومشهودات خود را نقل‌نمود و این‌رکانه پهلوان ومصارع مشهوری‌بود.

واما شجاعت آنسرور : امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام فرمودند :

وانا کنا اذاحمی البأس واحمرت‌الحدق اتقیا برسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلم فما یکون احد اقرب الی‌العدو منه ولقد رأیتنی یوم بدر ونحن نلوذ برسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وهو اقربنـا الی‌العدو وکان من اشد الناس یومئذٍ باساً .

حاصل مقصود اینکه چون تنور حرب گرم میشـد وحدقها سرخ رسول‌الله را وقایه قرار میدادیم ازبرای خود و احدی نزدیکتر به دشمن نبود ازآنسرور ودر جنگ بدر بآن بزرگوار پناه میبردیم در آنروزشدت وصولت او ازهمه بیشتر بود .

عبدالله عمر[1] گفت : **مارأیت اشجع و لاانجـد ولااجود من رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم** فیا سبحان الله عجب شجاعتی است اشجع ناس که علی‌بن‌ابیطالب (ع) بالاتفاق ازمخالف ومؤالف می‌فرماید پناه‌ما درجنگ رسول‌الله بوده است آری والله پناه کل خلایق عندالشدائد دردنیا وآخرت آنبزرگوار است بجان خود قسم است علمای پروتستنت در انکار نبوت آنبزرگوار محاربه با خدا و رسول مینمایند .

و امـا هفتم : پس امانت و صدق و عدالت از صفات جبلیهٔ آنحضرتست

۱ـ ازجمله افرادی است که زیاد در محضر پیامبر بوده است. گویندکه هرجا حضرت نماز می‌گزاردند عبداله عمر نیز تأسی می‌کرد ونماز می‌خواند و دربیشتر جنگها شرکت داشته است. اسدالغابة .

صلی‌الله علیه و آله وسلم نضربن الحارث[1] بجماعت قریش گفت :

محمد (ص) کان فیکم غلاماً حدثاً ارضاکم فیکم واصدقکم حدیثاً و اعظمکم امانةً حتی اذا رأیتم فی صدغیه الشیب و جآءکم بما جآءکم قلتم انه ساحر لاوالله ماهو بساحر .

حاصل مفاد این کلمات آنکه آنحضرت درمیان‌شما بزرگ شد وهمه شماها از او راضی بودید و اصدق شماها بود حدیثاً و اعظم شماها بود امانةً تا اینکه پیری را درصدغیه او ملاحظه نمودید وآورد بسوی شماآنچه‌آورد گفتید ساحراست لاوالله ساحر نیست .

حرقل سؤال کرد ازحال نبی صلی‌الله علیه وآله وسلم از اباسفیان. گفت آیا آنحضرت را قبل از ادعای نبوت متهم بکذب مینمودید ؟ گفت نه بلکه درمیان ماها اصدق ناس بود .

و اما هشتم : پس در بدر و همچنین در حنین[2] قبضهٔ خاکی بروی کفار رمی‌فرمودند واحدی از مشرکین نماند مگراینکه مشغول بچشمش بود پس منهزم گردیدند و مسلمین از ایشان متمکن‌شده بعضی ازکفار قتیل وبرخی اسیرگردیدند.

پس امثال این امور ازعجایب هدایت یمین آنبزرگوار است .

و اما نهم: پس اولاد اسمعیل علیه السلام ارثاً عن ابیهم تیرانداز بوده‌اند غیرمحتاج است به‌بیان .

آیهٔ ۲۰ ازباب ۲۱ ازسفر تکوین درباب تیراندازی اسمعیل چنین میفرماید :

۱ـ ازصحابه‌های پیشین پیامبر اکرم (ص) است که درهمهٔ جنگها ملازم رکاب‌آنحضرت بود. ابن‌قداح گوید : نضر در قادسیه‌کشته شد درحالیکه او را فرزندی نبود. اسدالغابة.

۲ـ بدر قریه‌ایست درجنوب غربی مدینه‌که در رمضان سال دوم هجرت مسلمانان دراین‌محل با مشرکین جنگیدند و پیروز شدند و بدینوسیله حکومت اسلام محکم‌تر شد و از آن پس دین اسلام رواج بیشتری یافت، حنین بیابانی است میان مکه وطائف دراین مکان جنگی بین مسلمانان وکفار بادیه‌نشین اتفاق افتاد نخست مسلمانان شکست حوردند ، بار دیگر بجنگ روآوردند وپیروز شدند و غنایم زیادی بدست‌آوردند .

وخدا باپسر بود یعنی بااسمعیل که نشو ونما نمود ودربیابان‌ساکن‌شد وتیرانداز کردید .
وحضرت رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم مکرر میفرمود که روم از برای شما مفتوح خواهد گردید و خدا از برای شما کافی است و عجـز بهم نرسانید از تیراندازی .
وایضاً میفرمود: **ارموا بنی‌اسمعیل فان اباکم کان رامیاً** یعنی تیراندازی کنید ای پسران اسمعیل بدرستی که پدر شما تیرانداز بود وهم وارد گردیده است که حضرت پیغمبـر میفرمود : **من تعلم‌الرمی ثم ترکه فلیس منا** یعنی هرکسی تیراندازی را تعلیم بگیرد پس‌از آن ترك نماید پس تارك آن ازما نیست .
حاصل کلام سبق و رمایه جزویست از اجزاء شرع آن بزرگوار نمی‌بینی که فقها باب علیحده در کتب فقهیه از برای سبق و رمایه معیـن کرده‌اند و فرمودند برد وباخت در همه‌چیز حرام است مگر در سبق و رمایه بشرایط مقرره درفقه خود۔ پیغمبر رامی و هکذا اولاد طیبین آنبزرگوار صلوات‌الله علیهم اجمعین رامی‌بودند.
علامهٔ مجلسی ره درباب هفتم وفصل دوم از کتـاب جلاء العیون بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل فرموده است که حضرت صادق (ع) فرمودند :

چون با پدرم امام محمد باقر(ع) به‌هشام بن عبدالملك وارد شدیم آن‌ملعون برتخت پادشاهی خود نشسته بود ولشگرخودرا مکمل ومسلح دو صف در مقابل خود بازداشته بود آماج خانه را در برابرخود ترتیب داده بود وبزرگان قومش در حضور او تیر می‌انداختند چون در ساحت خانهٔ او داخل شدیم پدرم درپیش میرفت و من در عقب او میرفتم چون نزدیك آن لعین رسیدیم باپدرم گفت که با بزرگان قوم خود تیر بیندازید پدرم گفت که من پیر شده‌ام و اکنون از من تیراندازی نمی‌آید اگر مرا معاف بدارید بهتر است آنملعون سوگند یاد کرد که بحق آن خداوندیکه ما را بدین‌خود وپیغمبرخود عزیزگردانیده که ترا معاف‌نمیدارم پس‌بیکی

از مشایخ بنی‌امیه اشاره کرد که کمان و تیر خود را باو ده تا بیندازد پس پدرم کمانرا با یك تیر از آنمرد گرفت و در زه کمـان گذاشت و بقوت امامت کشید و برمیان نشانه زد پس تیر دیگر گرفت و برفاق تیر اول زد که آنرا با پیکان بدو نیم کرد و درمیان نشانه محکم شد تا اینکه چندتیر چنان پیاپی افکند که هرتیری برفاق تیر سابق آمد و اورا بدو نیم کرد و هرتیری که آنحضرت می‌افکند کانه برجگر هشام می‌نشست ورنگ شومش متغیر میشد تا اینکه در تیر نهم بیتاب شـد و گفت نیك انداختی ای ابوجعفر و تو ماهرترین عرب وعجمی در تیراندازی انتهی .

بدانکه موضع حاجت را ازحدیث ذکرکردیم پس ثابت شدکه این وصف درحق حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم است .

واما دهم : پس مردم فوج فوج داخل دین خدا درحال‌حیات آنبزرگوار گردیدند ومنقاد حکم آنسرور شدند قال‌الله عزوجل : **یدخلون فی‌دین‌الله افواجاً**[1]

واما یازدهم : پس از اوصاف مشهورهٔ آنحضرتست حتی معاند هم اقرار و اعتراف دارد چنانچه در ماتقدم دانستی .

واما دوازدهم : پس بنات ملوك وامراء خدمتکار مسلمین گردیدند درطبقهٔ اولی از آنجمله جناب شهربانو رضی‌الله عنها دختر یزدجرد کسرای فارس مفتخر بود بخدمت حضرت سیدالشهداء حسین‌بن علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام .

واما سیزدهم وچهاردهم: زیرا که نجاشی پادشاه حبشه و منذربن ساوا ملك‌البحرین و ملك عمان منقاد و مسلم گردیدند و هرقیل قیصر روم هدیه فرستاد خدمت آنحضرت و مرقومش ملك‌القبط سه کنیز و غلام اسود و بغلهٔ شهبا و حمار اشهب وفرس وثیاب و غیراینها بعنوان هدیه ارسال حضـور مبارك حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله و سلم کرد .

۱ــ سورهٔ نصر ۱۱۰ آیهٔ ۲ .

و اما پانزدهم : پس بعضی از اولاد امام حسن علیه‌السلام بخلافت رسیدند در اقالیم مختلفه از حجاز و یمن و مصر و مغرب و شام و فارس و هند وغیراینها و بمرتبهٔ سلطنت و امارت عالیه رسیدند والی‌الآن ایضاً در دیار یمن و حجاز و غیراینها امرا وحکام از نسل حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم یافت میشوند.
و از اولاد حضرت حسین علیه‌السلام سلاطین ذوی‌العز و الاقتدار بهمرسید یعنی سلاطین صفویه انارالله براهینهم .

وعنقریبست که انشاءالله حضرت **مهدی عجل‌الله فرجه** از نسل حضرت رسول (ص) ظاهر شود و خلیفة الله باشد در تمامی روی زمین و تمامی ادیان دین واحد خواهد بود درعهد شریف آنبزرگوار و جناب عیسی نازل و از جمله اعوان آنسرور خواهد بود .

واما شانزدهم وهفدهم: الوف الوف پشت اندر پشت دراوقات صلوات خمسه بصورت رفیع در اقالیم مختلفه ندا میکنندکه : **اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول‌الله** وصلوات میفرستند دراوقات‌مذکوره‌غیرمحصورین از مصلین وقرآء منشور آنبزرگوار را حفظ مینمایند و مداحین درکوچه و بازار و منابر ومساجد مدح‌خود و اولادش‌را میخوانند وعلماء وسلاطین و وزراء بخدمتش میرسند و از پشت در سلام میکنند وبخاك روضهٔ مقدسش رویهای خودشانرا متبرك مینمایند و امیدوار بشفاعتش هستند **اللهم ارزقنی زیارته ولاتحرمنی شفاعته واجعل ایامی‌الآتیة‌خیراًمن‌ماضیة واحفظنی‌من‌شرالحساد یاارحم‌الراحمین.**
و اینخبر در حق عیسی علیه‌السلام صادق نیست و این اوصاف در حضرت عیسی پیدا نمیشود یقیناً و ادعای علمای پروتستنت در این باب باطلست بی شبهه زیرا که ایشان ادعا مینمایندکه خبر مندرج درباب ۵۳ ازکتاب اشعیا درحق عیسی علیه‌السلام است ودرآنخبر باین نحو مرقوم گردیده است :

زیرا که درحضورش مثل نهالی میروید ومثل ریشه در زمین خشك شده ویرا نه منظری و نه زیبائیست وقتیکه باو مینگریم نمایشی ندارد که

باو رغبت داشته باشیم ۳ خوار و درمیان آدمیان مردود صاحب غمها و شناسندهٔ دردها مثل کسی که از او روکردان میشدند وحقیرشده که او را بحساب نیاوردیم ۴ اما ما او را بطوری بحساب آوردیم که ازخدا کوفتی ومضروب ومبتلا است انتهی .

و این اوصاف ضد اوصافی است که در زبور مذکورگردید زیرا که بنا بر اقرار خود اهل کتاب حضرت عیسی منظری و زیبائی ندارد و حال آنکه در زبور مذکورگردید که باید احسن ناس باشد وجهاً وهمچنین صادق نیست برحضرت عیسی که صاحب قوت وشوکت باشد وهمچنین متقلد بسیف هم نبود تیر تیزی هم نداشت و اغنیا ازبرای او منقاد نگردیدند و هدایا هم بسوی او نفرستادند بلکه بنا بر زعم نصاری عیسی علیه السلام را گرفتند و اهانتش کردند و استهزایش نمودند و بتازیانه او را زدند وتاجی از خار بافته برسرش گذاشتند وبالآخره بدارش کشیدند .

و حضرت عیسی زن و فرزند نداشت پس دخول بنات ملوك در خانهٔ او درست نیست و فرزندی هم نداشت که در جای پدر و در روی زمین بنشیند و ریاست نماید .

فائدة : ترجمهٔ آیه ۷ مطابق است با اصل انجیل وهمچنین مطابق است با تراجم فارسیه که ازمؤلفات خود علمای پروتستنت است وهکذا مطابق است با نقل مقدس النصاری زیرا که این آیه را درباب اول ازرسالهٔ عبرانیه خود نقل کرده است و بهمانطوری است که ما نقل وترجمه نمودیم وهمچنین مطابقست با ترجمه عربیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۲۱ وسنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۴ وهمچنین مطبوعه سنهٔ ۱۸۷۰ و هکذا فارسیهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۱۶ و۱۸۲۸ وسنه ۱۸۴۱ وسنه ۱۸۷۸ وسنه ۱۸۵۶ وسنه ۱۸۹۱ همچنین با ترجمهٔ اردو مطبوعهٔ سنه ۱۸۳۹ و سنه ۱۸۴۰ و سنه ۱۸۴۱ و همچنین با اصل سریانیه مطبوعه سنه ۱۸۶۸ و همچنین سنه ۱۸۸۶ و سنه ۱۸۶۴ .

حاصل کلام : اصل انجیل همانطوریست که ما ترجمه نمودیم که عدالت را دوست میداری وشرارت را بغض مینمائی ازآنسبب خدا خدایت ترا بروغن شادمانی

زیاده از مصاحبانت مسح نموده‌است پس ترجمه‌ای‌که مخالف ترجمهٔما باشد غلط است یقیناً و کافیست بر ردآن الزاماً کلام مقدس‌النصاری وتو دانستی درمقدمهٔباب سیم‌که لفظ الله و رب و امثال ذلك اطلاق شده است برعوام فضلاً عن‌الخواص و آیهٔ ۶ از زبور ۸۲ باین نحو رقم شده است: من‌کفتم‌که شما خدایانید وجمیع‌شما فرزندان حضرت اعلی انتهی .

پس وارد نمیشود قول‌صاحب مفتاح‌الاسرار‌که درآیه باین‌نحو واقع‌گردیده است : عدالت را دوست میداری و شرارت را بغض مینمائی ازآن سبب ای خدا خدایت تو را بروغن شادمانی زیاده ازمصاحبانت مسح نموده! بشخص دیگر غیر از مسیح گفته نمیشود ای خدا خدایت ترا مسح نموده الخ .

اولاً ترجمهٔ او صحیح نیست یقیناً غلط اندازی بلکه بیدینـی نموده است اضطراراً واین ترجمه مخالف زبور و مخالف پولس است وهرگاه ما قطـع نظر نمائیم ازعدم صحت ترجمه بازگوئیم این ادعا صریح‌البطلانست زیرا که لفظ الله در اینموضع بمعنی مجازیست نه حقیقی بدلیـل قول او خدایت زیرا که خدای حقیقی خدا ندارد پس زمانی‌که بمعنی مجازی شد اطلاق میشود برحضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم چنانچه اطلاق میشود بجناب عیسی علیه‌السلام .

بشارت هفتم :

ذوالفقـار در زبور

در زبور ۴۹ باین‌نحو عیان وبیان گشته است :

حَلیلُویا زَمُورُ مارْیا زِمرْتا خَدْتا تِشْبُوخْ تُوكُو جماعَتْ

دِزِدِقِی خَدِیْ یِسْرَئیل بِبَرْیِنُوه بَنَی صَهیُون پِسْخِی بِملکَی شَبخی

لِشِمِّی بِرقَدا بِتَبْ وَكِنارا زَمْرِي اِلِي سَبَبْ دِكِي بَسْمِلِه مَريا بِطَايِبُوهْ

مِکَشیرْ مَسکینی بِپرْقَنا پَصْخِی زَدیقی بایقَسرا مَقوخی عَلْ شِویَتْ
رَموُیاتی دِالَهَ بِبلوی وَسَیپ بِتری پوُمَنی بایدی لِعبدا تعلابِتایِبی
تَعلِم یاتی بِملتی لِسارا مَلکی بِشِل یاتی وَ بِخَبینی بِکذی دِپرزَلْ
لِعوعَدَ دوان دِبل کِتوِت سِقلِی لِکلی زَدلِقو حَلیلویا انتهی .

المعنی : خداوند را تهلیل نمائید سرود تازه را بخداوند بسرائید چه مدح او در جماعت مقدسانست اسرائیل بخالق خود مسرور باشد و پسران صیون ازپادشاه خود مبتهج باشند اسم او را بسرنا تهلیل نمایند او را با دف و بربط تزمیر نمایند چونکه خداوند ازقوم خود راضی است متواضعانرا بنجات‌خود معزز خواهد ساخت مقدسان درجلال مبتهج باشند وبر بسترخود بخروشند تکبیرات خدا در دهان ایشان و شمشیر دو دمه در دست ایشان باشد تاآنکه از امتها انتقام کشیده قومها را تنبیه نمایند وملوك ایشانرا با زنجیرها وعزیزان ایشانرا با قیدهای آهنین ببندند وبر ایشان حکم مکتوبی را اجرا دارند چه عزت تمامی مقدسانش همین است خداوند را تهلیل نمایند انتهی .

مؤلف حقیر گوید : مبشربه در این مزمور حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است وصاحب شمشیر دو دمه وصی او علی‌بن ابیطالب علیه السلام است ومصداق این اوصاف آن‌بزرگوار وتابعان آن‌بزرگوارند مبشربه سلیمان علیه‌السلام نیست زیرا که مملکت او وسعتی پیدا نکرد بر مملکت پدرش داود علیه السلام بنا برزعم اهل‌کتاب ودیگر آنکه جناب سلیمان مرتد و عابد صنم شد در آخر عمر بنا برزعم اهل‌کتاب نعوذبالله من ذلك‌الاعتقاد الفاسد .

وعیسی علیه‌السلام هم مبشربه نیست زیراکه بنابراعتقاد تابعینش اسیر وذلیل ومصلوب‌گردید وهمچنین اکثر حواریون دردست کفار اسیر ومقتول‌گردیدند .

بشارت هشتم :

پیامبر و فرزند دادگسترش

در مزمور ۷۲ باین‌نحو عیان وبیان گشته است :

یا اله دوانوخ لملکاهل و زدیقو توخ لبرون بملکابت داین

طیموخ بزدیقوت و مسکینخ بدیوان بت طاعنی طوراني شلم

لطایب و روميا تی بزدیقو تابت دین مسکینی دطایپابت یرق

لبنوتی دیقر وبت طاخ طخ لظالم بدزدعی منوخ عالم شمش وقم

ساهرا دورا ودوری بت ضالی اخ مطرا عال کلة خصیدا اخ

قشقشیا تی شمختا عال آرعابد ماجیبن بیومنوه زدلقا و بوشیووا

وشلم هل دلت ساهرا و بدخاکم من یم هل یم و من نهر هل

مرزنی دارعا قموبت کی بی امراد دبیابان و دشمنوعا پرابت

لکخی ملکی دترشیش و دکرزتی پشکش بت مادری الی ملکی

دشبا و دسبادیاری بت مقربی وبت مکبی ریشة الوه کله ملکی

کله طایبی بت عوبدی اله حلمت سبب دبت یاصی یقردعابت ها-

ور و مسکین ودلت ها یرا الا اله بت عابت رخمی عال مسکینه و پقر

وکنبی دیقری بت برق من ذوا الماية و من ناحق بت برق کنه و

بدهو مرطمادمه بعینه وبت خیه وبت بهبل قتوه من دهبه دشبه

وبت ساله بدية بدايمو تا كله يومه بت برخلي بتهوله برشيووه
ددحلا بارعا بربشه دطوراني بت شعشع آخ لبناطون ته و بت
پقيحي من مدينة آخ كله دارغابت هوي شمو لعالم قم شمشه بت
مجين شمو وبت پشي بريخي بيوه كلي طايبي بتشبخي الوه بريخلي
موريا الاه الاه دسرايل ابدنه دعلبجي بوياني بنوشو و بريخلي
شمشه دايقار ولعالم وريشه مليتا ايقاره كله ارعا امن وامن يملي
صلوات ددادد بروني خاين .

المعنی: ای‌خدا شرع و احکام خود بملك وعدالت خود را به ملکزاده عطا فرما تا اینکه قوم‌ترا بعدالت وفقراء ترا بانصاف حکم نماید بقوم‌کوهها سلامت وکریوها عدالت برساند فقیران قوم‌را حکم نماید وپسران مسکینانرا نجات‌دهد وظالم را بشکند تا باقی‌ماندن آفتاب وماه دور بدور از تو بترسند برگیاه بریده شده مثل باران ومانندامطار که‌زمین‌را سیراب‌میگرداند خواهدبارید ودر روزهایش صدیقان شکوفه خواهد نمود و زیادتی سلامتی تا باقی‌ماندن ماه خواهدبود ازدریا تا بدریا وازنهر تا باقصی زمین سلطنت خواهدنمود صحرانشینان درحضورش خم خواهند شد ودشمنانش خاکرا خواهند بوسید ملوك طرشیش وجریره‌ها هدیه‌هارا خواهندآورد وپادشاهان شبا وسبا پیشکشها تقریب خواهندنمود بلکه تمامی‌ملوك بااو کرنش خواهند نمود وتمامی امم اورا بندگی خواهندکرد زیرا فقیررا وقتی که فریادمیکند ومسکینی که نصرت‌کننده‌ندارد خلاصی خواهدداد وبذلیل‌ومحتاج ترحم خواهدفرمود وجانهای مسکینانرا نجات خواهدداد جان ایشانرا ازظلم‌وستم نجات خواهدداد وهم درنظرش خون‌ایشان قیمتی خواهدبود و زنده مانده از شبا

باو بخشیده خواهدشد واز برایش همیشه دعاکرده خواهدشد وباو هر روزی برکتی خواسته خواهد شد در زمین بسرکوهها مشت غله کاشته میشود که محصول آن مثل اسنان متحرك شده اهل شهـرها مثل گیاه زمین شکوفه خواهند نمود اسم او ابداً بماند اسمش مثل آفتاب باقی‌بماند دراو مردمان برکت خواهند یافت وتمامی قبایل اورا خجسته خواهندگفت که خداوندا خدا خدای‌اسرائیل مبارك‌بادکه بتنهائی عجایبات را مینماید بلکه اسم ذوالجلال‌او ابداً مبارك‌باد وتمامی زمین ازجلالش پرشود آمین وآمین دعای داود پسریشی تمام شد انتهی .

بدانکه : اختلاف نیست در میان علمای اهل کتاب که داود علیه السلام در این مزمور ازشخصی‌که بعد خواهدآمد خبر میدهد و لیکن از غایت جهل بمراتب انبیاء علیهم‌السلام‌گویند مراد ازملك خود حضرت داود است واز ملکزاده حضرت سلیمانست واین ادعا بالقطع والیقین باطل است زیرا که داود علیه‌السلام صاحب شرع و احکام نبوده تا اینکه‌گوید ایخدا شرع واحکام خود را بملك وعدالت خود را بملك‌زاده عطا فرما .

و دیگر اینکه پیغمبر خدا دروقت دعا وتضرع درحضور ملك‌الملوك حقیقی وخالق‌کل موجودات خود را خطاب بملك نمیکند بلکه آنجناب درجمیع اوقات بخصوص در وقت دعاکمال خضوع وخشوع و تذلل را دارد روی خاك می‌نشیند ومیخوابد شاهد این‌مدعا آیهٔ ۱۶ از باب ۱۲ ازکتاب شموئیل ثانی باین نحو رقم یافته است :

> و داود خدا را بخصوص آن کودك تضـرع نموده و داود روزه کرفته و باندرون رفته و بیتوته کرده بر روی زمین خوابید * ومشایخ خانه‌اش برخاسته بقصد اینکه او را از روی زمین برخیـزانند آمدند اما برنخاست و با ایشان نان بخورد بلکه هفت شبانه روز روزه کرفت و روی خاك دعاکرد .

وآیهٔ۱۴ ازباب۶ ازکتاب‌مسطور دربیان حال داود علیه‌السلام درحین آوردن

صندوق خداوند باین نحو رقم یافته است :

و داود باقوت تمام درحضورخداوند هروله[1] میکرد وداود ایفودی کتان[2] ملبس بود... پس داود برگردید تا اینکه خانه خود را دعای خیر نماید و میکل دختر شاؤل[3] باستقبال داود بیرون آمده گفت که پادشاه اسرائیل امروز چه‌عزیزاست که امروزخویشتن‌را درنظرکنیزکان بندکانش برهنه نمود بطوریکه یکی ازکم مغزان خویشتن‌را بیحیا برهنه نماید * وداود بمیکل گفت که این‌کار درحضورخداوندبود که مرا ازپدر وتمامی خانواده‌اش ترجیح داد وبرگزید تااینکه مرا پیشوای قوم‌خداوندااسرائیل نماید بآنجهت بحضور خداوند شادمانی کردم * وازاین زیادتر خود را حقیر خواهم ودرنظرخود ادنی‌شده درپیش کنیزکان که دربارۀ آنها گفتی محترم خواهم شد انتهی .

۱ـ درچاپ‌جدید بجای‌هروله‌کلمه رقص‌آمده‌مینویسند داود با تمام‌قوت بحضورخداوند رقص میکرد چاپ لندن بسال ۱۹۶۶ .

۲ـ ایفود یاافود: لباسی که ازکتان ساده بافته‌میشد مگر افودکاهن بزرگ که مطرز برنگهای گوناگون بوده صاحب دوقطعه بودکه یکی سینه ودیگری پشت را می‌پوشاند وبرکتفهای‌آن دوسنگ‌جزع نصب‌شده که برهریك اسامی شش سبط ازاسباط اسرائیل منقوش بود واز پائین زناری داشت که ازطلای خالص ولاجورد وارغوان وکتان نازك تافته زینت یافته‌بود اما افود ساده را سایر خدام بیت‌الله نیز دربر می‌کردند. قاموس مقدس ص۹۰ و دوبار این‌اسم درعهد عتیق‌آمده است (شموئیل‌دوم ۲:۱۸ و اول تواریخ‌الایام ۱۵ : ۸) وبار سوم ازآن به ردا نام برده شده (سفرخروج ۲۸ : ۴) .

۳ـ میکال دومین دختر شاؤل بود که بنوشتۀ شموئیل اول ۱۸ : ۲۷ داود ویرا زیاد دوست میداشت و میخواست با وی ازدواج‌کند ولی پدرش با این وصلت مخالف بود میکال را بفلطی تزویج نمود ، سموئیل دوم ۳ : ۱۴ مینویسد: داود طالب وی شده از ایشبوشت پسر شاؤل خواستگار گشت وایشبوشت میکال را ازفلطی بازگرفته بداود سپرد وفلطی محزون گشته واز کثرت محبتی‌که با میکال داشت همی‌گریست (سموئیل‌اول ۳ : ۱۶) ولی‌محبت میکال نسبت بداود سردشده بعداوت‌مبدل گردید. ولی ازنظراسلامی ساحت مقدس انبیاء ازاین قبایح منزه و مبراست **واذکر عبدنا داود ذاالاید انه اواب** سورۀ ص ۳۸ : ۱۷ .

پس ازاین کلمات بوضوح تمـام معلوم و مفهوم میشود که داود علیه‌السلام خودرا حقیر میشمارد وبالصراحة وعده‌میدهدکه خودرا درنظر خداوند ادنی وحقیر خواهم نمود تا درنظر خلق محترم‌شوم پس چنین شخص دروقت دعا خودرا ملك نمیگوید .

ومقصود ازملکزاده هم سلیمان نیست زیراکه ظلم در عهـد او شکسته نشد زیرا که بنابراعتقاد اهل‌کتاب خودآنبزرگوار مرتدوعابد صنم‌شد وازبرای اصنام معابد بناکرد و زنهایش درخانه‌اش عبادت صنم مینمودندکدام‌ظلمی است‌که بالاتر ازاین باشد؟! کسی‌که اعظم ظلمها درخانهٔاو باشد او را ظالم شکن نمیگویند و هم مملکتش بنابراعتقاد اهل‌کتاب وسیعترنبود ازمملکت پدرش‌داود تا اینکه ازدریا تا بدریا ازنهر تا باقصای زمین سلطنت‌کرده باشند .

و واضحست‌که عیسی علیه‌السلام هم دارای این‌صفات نبوده است زیرا که یکروز هم سلطنت ننمود خانه هم نداشت بلکه یهود براو سلطنت نمودند و او را گرفته اهانتش نمودند واستهزاء بآنبزرگوارکردند و بدارش کشیـدند بنا بر اعتقاد اهل‌کتاب .

فاذا قررذلك پس‌گوئیم مقصود از ملك صاحب احکام ملك المـلوك حقیقی هردوجهان رسول‌ملك‌المنان محمدبن‌عبدالله‌سیدپیغمبران صلی‌الله‌علیه‌وآله وملکزاده هم مهدی صاحب‌الزمان فرزنددلبندآنبزرگواراست وانشاءالله تعالی عنقریب ظهور خواهد فرمود وروی زمین‌را پرازعدالت خواهدنمود بعدازاینکه‌مملو ازظلم‌وجور شده‌باشد وعنق‌ظلام را خواهدشکست وبابقای ماه‌وآفتاب دوربدور خوف وخشیت الهی درقلوب ودلها خواهدماند زیراکه ظلم وشرك وکفرکلیة ازروی‌زمین مرتفع میشود درزمان‌آنبزرگوار وتمامی ادیان دین‌واحد ازبرای‌خدا خواهدشد واز برای قلوب مرده مثل‌بارانی ازبرای‌گیاه بریده خواهدبود ازدریا تابدریا وازنهرتاباقصای زمین سلطنت خواهدنمود وتمامی‌اقوام زبان ثنارا بمدح وصلوات وبرکات ازبرای او خواهندگشود وزمین برکات خودرا ظاهر خواهدنمود وبا بقای ماه‌وآفتاب اسم

جدّ بزرگوارش وخودش باقی خواهدماند انشاءالله تعالی. شرح این مزمور درباب امامت مفصل خواهد آمد .

حاصل کلام : شبهه نیست دراینکه این مزمور درحق حضرت خاتم‌الانبیاء و فرزند دلبندش حضرت مهدی است صلواة الله علیه و علی آبائه المعصومین الاخیار مادام‌الفلک الدوار .

بشـارت نهم :

پیامبر اشرف مخلوقات

درباب ۴۲ از کتاب اشعیا علیه‌السلام باین‌نحو عیان وبیان‌گشته است « علی وفق‌السریانیه » :

هارِیکی دُبِق بِیّوه کُنِی بِسَمِلْ کَنّی مُوتِبلِی رُوخِی اُلُوه

دِوْان لِمِلّتِی بِث پُالِط لِیَمَقوِخ وَلِی مارِم وَلِی مَشمِع بِعالُولا وَزیلَ

طَخطِیخا لِشامِط وَقیطُودِپ تُلَت دِلازَبُونْ لِماچهیلَ بَصرَصُوتابِت

پُالِت دِوْانَ لِهَوِی زَبُونَ وَاپَلش شِمِیْطا هَلْ دِمّتِب بارْعا دِوْانْ وَ

لِشَرْعَتُوه کَزِرَتِی بِث سَهرِی هَتّخ بِمَرِیلِی الله مَریا بَرِینَ دِشمی وَ

مَتخَنی رَقعِی بَنْ دِارْعا وَسِنْ سِیلُوه یِبِن دِنَپس لِتابَ دِعالُو وَروخا

لِاَنِی دِخَندِرِی بِیُوه آنامَریاقِم قارِ نُوخ بِزَدیقُو تاوِبِث دُبقِن بایَدوخ

وَبِت نَطِرنُوخ وَبِت یِبنُوخ لَقوَل دِتایِپا لِبَهراد مِلتی لِپ تَخ

تَمِنِی سِفِی لِپالُوطِی مِنْ خَبُوشیا مِنْ بِث اَسیرِی عَمرانی دِخوِی

لَنِونْ مَرْیاهِنا وِیلِی شِمّی وَ اِیقارِی لِخِینَ لِیمِنْ وَ تُوشبُوختِی

لِصالِمِی قِنِی هانِیلُونْ وَختِی اَنا مادِعُودُونِ مِنْ قَمْ دِماجِینِی بِث

مشمع نوخون زمور لمريازمرت خدت تشبوختوه من مرزدمر رعا
صليانی ديم وباليوتوه كزراتی وعمرانی بت مرمی بری ومدينة
متوت دكی تيب بيی قوسدبت شبخی عمرانی دقی من ريش
دكردانی مقوجی بت مت بی لمريا ايقارا وتشبوختو بكزراتی
ماهعی مروا اخ كن باراتی پالط اخ نش دپ لاشی بت مرعش
غيرت بت مقوخ اوپدجی عال دشمنوه بت پيش زور بنا شيليلی
من عالم بت شتقن بت دپقن كنی اخ هاصلانتابت چرچربت ملخد
وبت نپخ معو بد الی بت مخرب طورانی ورميانی دكل كلی بت
مبرز وبت عبد نهروتی لبرزی ونمزی بت مبرز وبت لبل سمی
باورخ دله دعلون وبجاداواتی دلادعلون بت محذرنون بت عبد
خوی قم لبهرا وبيچيلی لدروت انی ابدلون الی ولاشبقلی الی
لبارانخبی نخيت انی دپيشی بهيبی بصلماديری دامری لتكمی
اختون يتن الله انتهی :

المعنى موافق فارسيه مطبوعهٔ لندن سنه ١٨٥٦ :

اينك بندهٔ من كه اورا تكيه ميدهم وبر گزيدهٔ من كه جانم از او راضی است روح خودرا براو می افكنم تا از برای طوايف حكم را صادر سازد * فرياد نكرده وآواز خودرا بلند ننموده آنرا در كوچها مسموع نخواهد كرد * نی شكاف شده را نخواهد شكست وفتيلهٔ بی نوررا منطفی نخواهد ساخت تا حكم براستی صادر كرداند * غفلت نكرده تعجيل نخواهد نمود تا آنكه حكم را برزمين قرار دهد وجزاير منتظر شريعتش

باشند * خداوند خدا خالق آسمانها و کسترندهٔ آنها آنکه زمین و آنچه
که از آن میروید پهن میسازد و نفس بقومی که در آن است و روح
برکسانیکه درآن سالکند میدهد چنین میفرماید * من که خداوندم دست
توراکرفته تو را نکاه خواهم داشت وتو را بجای عهد قوم و نورطوایف
خواهم داد * تا آنکه چشمان کوران را کشوده اسیرانرا از زندان و
نشینندکان تاریکی را ازحبس خانه بیرون آوری * خداوند منم اسم من
همانست جلال خود را بغیر و ستایش خود را به بتان تراشیده شده
نمیدهم * اینك واقعات نخستین بوجودآمدند ومن حوادثات جدیدیکه
هنوز بعرصه ظهور نیامده‌اند بیان‌کرده مسموع شما میکردانم * ای هبوط
کنندکان بدریا ومملویش وای جزایر وساکنان‌آنها بخداوند سرود جدید
و ستایش ویرا از اقصای زمین بسرائید * بیابان و شهرهایش و قریهای
مسکون قیدار آواز خود را بلند سازند و متمکنان در صخره ترنم نموده
از سر کوهها کلبانك زنند * وصف عظمت بخداوند نموده حمد او را
در جزایر آشکار نمایند * خداوند مثل صاحب شجاعت بیرون میآید و
مانند مرد جنکی غیرت خود را بحرکت آورده خروش نموده نعره
خواهد زد وبردشمنان خود غالب خواهد شد * مدتی‌ساکت وخاموش
بوده خود را ضبط کردم اکنون مثل زن زاینده فریاد میکنم و یکباره دم
زده نفس میکشم * کوهها وکویرها را خراب کرده همکی کیاههایش
را خشك میسازم ونهرها را بجزایر مبدل‌کرده برکها را خشك میکردانم
کوران رابراهی‌که عارف نیستند رهبری‌نموده ایشانرا بطریقیکه‌بیخبرند
هدایت خواهم‌کرد در حضور ایشان ظلمت را بنور وکجیها را براستیها
مبدل خواهم ساخت از برای ایشان این چیزها را عمل نموده ایشان را
ترك نخواهم نمود * کسانی که با صناف تراشیده شده اعتماد نموده
وبریخته شده‌ها میکویند‌که خدایان ما شمائید بعقب‌برکشته بسیارشرمسار

خواهند کردید انتهی.

مؤلف حقیر گوید : انصاف اینستکه از برای عاقل فهیم همان آیات مسطوره در اثبات نبوت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله کافی است زیرا که عبارات آن صریح و غیر محتمل الخلاف است و نص صریح است در این که این شخص.

اولاً : بندهٔ پسندیده و برگزیدهٔ خداست همه کس میداند که از جمله القاب شریفهٔ آن سرور مصطفی است و نسبت بتمامی بندگان نیك مانند روح است وسایرین مانند بدن وتفاوت میان بدن وجان از زمین است تا آسمان.

دوم : اینکه صاحب شریعت جدید است.

سیم : آنکه او صاحب شریعت عامه است نسبت بهمه عالم حتی درجزیرها نیز باید بهمان شریعت رفتار نمایند.

چهارم : آنکه باید حلیم و بردبار وحکیم وخوش رفتار باشد چنانچه درباره حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم در قرآن مجید وارد شده که :

اِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيمٍ [1] .

و ایضاً در حدیث است که شخصی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد خلق پیغمبر را ازبرای من توصیف کن حضرت فرمود تو آن نعمتهائیکه خدا در دنیا به بندگانش داده از برای من عد کن تا من خلق پیغمبر را از برای تو بیان کنم آن مرد سائل عرض کرد چگونه من میتوانم نعمتهای خدا را بشمارم وحال آنکه خدا میفرماید اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا [2] حاصل مفاد آیه مبارکه اینکه اگر خواسته باشید نعمتهای خدا را بشمارید از احصای آن عاجز خواهید بود حضرت فرمودند درصورتیکه تو ازوصف قلیل عاجزی چگونه من میتوانم عظیم را وصف نمایم زیرا که خدا در باب نعمتهای دنیا فرموده است قل متاع الدنیا قلیل و در باب

۱ـ ترا خلقی است بزرگ سوره قلم ۶۷ : ۴ .

۲ـ سوره ابراهیم ۱۴ : ۳۳ .

خلق پیغمبر فرموده است: اِنَّكَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ .

و شیخ بهائی زید بهاؤه در اربعین بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمدبن بابویه قمی رضی‌الله‌عنه نقل نموده است او هم از حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمدبن محمدبن عیسی ازمحمدبن یحیی الخزاز ازموسی‌بن اسمعیل المروزی ازاسمعیل پدر او ازامام موسی‌کاظم‌علیه‌السلام ازآباء بزرگوار آنحضرت از امیرالمؤمنین علیه وعلیهم سلام‌الله‌الملك‌المبین که آن حضرت فرمود:

ان یهودیاً کان‌له علی رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله دنانیر اقتضاها فقال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یایهودی ماعندی مااعطیك قال فانی‌لاافارقك یا محمد حتی‌تقضینی فقال صلی‌الله‌علیه وآله اذاً اجلس معك فجلس علیه السلام معه حتی صلی فی ذلك‌الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وکان اصحاب‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یحددونه ویتواعدونه فنظر رسول‌الله‌صلی‌الله علیه‌وآله وسلم الیهم فقال ماالذی تصنعون به‌فقالوا یا رسول‌الله یهودی یحبسك‌فقال صلی‌الله علیه‌وآله لم‌یبعثنی‌ربی عزوجل بان‌اظلم معاهداً ولاغیره فلما علی‌النهار قال‌الیهودی اشهدان لااله الاالله واشهدان محمداً عبده ورسوله شطر مالی فی‌سبیل‌الله اماوالله مافعلت بك‌الذی فعلت الا لانظر الی نعتك فی‌التوریة فانی قرأت نعتك فی‌التوریة: محمدبن‌عبدالله مولده بمکه ومهاجره بطیبة لیس‌بفظ ولاغلیظ ولاسخاب‌ولامترنن بالفحش ولاقول‌الخناء واشهدان‌لااله‌الاالله وانك رسول الله وهذا مالی‌فاحکم فیه بما انزل‌الله وکان‌الیهودی کثیر المال ثم‌قال علی علیه‌السلام‌کان‌فراش رسول‌الله‌عباه وکانت مرفقته عدماً حشوهالیف وثنیت له ذات‌لیلة فلما اصبح قال منعنی‌الفراش اللیلة الصلوة فامر صلی‌الله علیه وآله ان تجعل بطاق واحدة .

خلاصهٔ کلام معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آنکه بدرستی که یهودیرا نزد رسول خدا صلی‌الله علیه و آله دینار چندی بود وقتی تقاضای آن وجه ازحضرت نمود حضرت فرمود ای یهودی نزد من چیزی نیست که بتو دهم کنایه از

آنکه چندروزی صبر کن که چیزی بهم‌رسد یهودی گفت بدرستی که مفارقت نجویم از تو یا محمد تا حق مرا ادا کنی حضرت فرمود اینك با تو می‌نشینم تا وقتی که تو رضا بآن داشته باشی و در نزد او نشست تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر وعصر ومغرب وعشاء وصبح راگذاردند اصحاب چون آن حال را مشاهده کردند در مقام تهدید و وعید یهودی درآمدند پس نظر مبارك حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم برایشان افتاد فرمود چه اراده دارید با این و میخواهید با او چکنید ؟ گفتند یا رسول‌الله یهودی درمقام حبس تو شده است چون توانیم آنرا گذرانید فرمود که خدای من عزوجل مرا نفرستاده است بخلق خود که معاهد و غیرمعاهد را ظلم نمایم پس چون آفتاب بلندشد وحضرت هم‌چنان در آن مقام بود که یهودی زبان بکلمهٔ طیبهٔ اسلام گشوده وگفت **اشهدان لااله الاالله واشهدان محمدا عبده و رسوله** اینك شطر مال من مبذول راه خداست بخدا قسم که من مرتکب این عمل نشدم و در مقام حبس تو درنیامدم مگر بواسطهٔ اینکه بخاطر آوردم و به‌بینم وصف تو را که در تورات دیده‌ام که یقین ازبرای من برحقیقت حالات تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش تو را در تورات خوانده‌ام که محمدبن‌عبدالله مولد او مکهٔ معظمه خواهد بود ومکان هجرت او ازمکه بمدینهٔ طیبه، نه بدخلق خواهد بود و نه سنگین دل و نه تندخو و نه بلندآواز و درشت‌گو وبه‌مقام ایذای کسی بدشنام وبسخنان ناخوش نخواهد بود.

اینك من شهادت میدهم بوحدانیت خدا وحقیقت نبوت و رسالت تو و این است مال من حکم کن دراو بآنچه خدا فرموده است ویهودی مذکور صاحب مال ومکنت وجمعیت وثروت بود.

بعدازآن امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌فرمود که فراش‌رسول‌الله یعنی‌جامهٔ خواب مقدس‌نبوی عبای‌آنحضرت‌بود وبالشی که بآن‌تکیه‌میفرمود ازپوست‌بوده وحشو آن از لیف خرما شبی ازشبها برسبیل اتفاق عبای مذکور را دولاکرده فراش حضرت ساخته بودند چون صباح شد و از خواب بیدار شدند بر زبان مبارك آوردند که

امشب آسایش جامهٔ خواب مانع آمد مرا از قیام بنماز شب پس امر کرد که دیگر چنین نکنند و بهمان انداختن یك لا اکتفا نمایند انتهی .

مصنف این کتاب گوید: وصف این مرد اسرائیلی حضرترا بسیار مناسبست با باب مذکور که از کتاب اشعیا علیه‌السلام منقول گردید و در باب اول دانستیکه اطلاق لفظ تورات برتمامی کتب عهد عتیق برسبیل مجاز جایز است فعلیهذا دور نیست که اسرائیلی این اوصاف را از همین باب نقل کرده باشد واسم حضرت را با محل ولادت ومکان هجرترا تحریف کرده باشند.

پنجم: بنحو فقر سلوك نماید ومرتبه‌ای برای‌خود قرارندهد ودستگیر ضعیفان وبینوایان باشد وپشت‌پا بافتادگان نزند.

ششم: آنکه شریعت او صراط مستقیم و حق و الهیه باشد و راست‌تر از آن شریعت شریعت دیگر نباشد بلکه سایر شرایع بالنسبه بآن شریعت منحرف باشند اگرچه بالقیاس باحوال امم سالفه مستقیم بوده‌اند.

هفتم: آنکه جهادکننده باشد و در دعوای با کفار و مخالفین خود استوار بود و در مجاهدت فی‌سبیل‌الله ثابت‌قدم باشد و از مخالف نگریزد تا اینکه تبلیغ رسالت و اثبات شریعت خود کند وجناب عیسی علیه‌السلام مأمور بجهاد نبود و دائماً از دشمنان درفرار بود پس مصداق این بشارت عیسی علیه‌السلام نیست یقیناً.

هشتم : اینکه صاحب‌کتاب باشد.

نهم: اینکه شریعت او سهلهٔ سمحه باشد .

دهم : آنکه بکتاب وشریعت او امیدواری عام حاصل شود و مانند شرایع وکتب انبیای سالف مشکل ومرموز نباشد.

برمتتبع ومطلع ازسیرهٔ رضیه وآداب مرضیه وشریعت محمدیه صلی‌الله علیه وآله وسلم واضح ولایح است که مجموع این اوصاف درآن جناب جمع بوده و او را در این اوصاف با همه انبیای سالفه فرق بین است وهیچیك از انبیاء ولاسیما پیغمبران بنی‌اسرائیل دراین صفات مذکوره بدرجهٔ آن حضرت نبوده‌اند بلکه جنبه

حلال برایشان غالب بود وحلم وبردباری ایشان در تحمل ناملایمیهای امت علی‌-الظاهر کم بود.

چنانکه درخصوص مقدمهٔ قارون بمنصهٔ ظهور رسید که هرچه استدعای عفو نمود از جناب موسی مفید نیفتاد و حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله اشقیاء دندان مبارك او را شهید و اغلب اصحاب مکرم او را کشتند معذلك آنجناب در مقام معذرت واستدعای مغفرت و بکلمهٔ **اهد قومی انهم لایعلمون** تکلم میفرمود وهکذا سایر اوصاف‌که در این باب مذکور گردید اختصاص بآن جناب دارد.

ومقصود ازتسبیح جدید شرع شریف آن بزرگوار است وتعمیم آن برسکان اقاصی‌زمین واهل جزایر واهل مدن وبراری اشاره است بعموم‌نبوت‌آن بزرگوار.

قال‌الله عزوجل : تَبَارَكَ ٱلَّذِی نَزَّلَ ٱلْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِۦ لِيَكُونَ لِلْعَـٰلَمِينَ نَذِيرًا [۱]

وایضاً قال‌الله عزوجل : قُلْ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّى رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا [۲]

ولفظ قیداراقوی شاهدیست‌که مراد ازتمامی این‌بشارتها محمدصلی‌الله‌علیه وآله وسلم است زیراکه حضرت خاتم‌الانبیاء از اولاد قیداربن اسمعیل[۳] است.

وقول‌او ازسرکوهها‌گلبانك‌زنند اشاره‌است بعبادت‌مخصوصه که‌در‌ایام حج در منی وعرفات بجاآورده می‌شوند که هزار هزار از مردم درکوه عرفات صدا را بدعا ولبیك بلند مینمایند.

حاصل: هیچ شبهه نیست‌که تمامی این اوصاف دربارهٔ آن حضرتست وآیه ۱۶ اشاره بحال عربست زیرا که غیر واقف بودند از احکام الهیه و مشغول عبادت صنم بودند ومبتلا بودند بانواع رسوم قبیحهٔ جاهلیه **قال‌الله تعالی فی‌حقهم**.

وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ [۴]

۱ـ خجسته‌آنکه بندهٔ خود رافرقان فرستاد تا جهانیان‌را بترساند. سوره فرقان ۲۵ : ۱ .

۲ـ بگو : ای مردم من فرستادهٔ خدا بسوی همهٔ شماهاهستم. سوره اعراف ۷ : ۱۵۸ .

۳ـ قیدار یاقیذار دومین پسر حضرت اسماعیل پدر قریش مشهورترین قوم عرب بوده است. اقتباس از تاریخ انبیاء نجار ، قاموس‌کتاب مقدس.

۴ـ سورهٔ آل عمران ۳ : ۱۶۴ .

و قول او درآخرآیه ۱۶ ایشانرا ترك نخواهم نمود مشعر باینستکه امت آن بزرگوار امت مرحومه هستند مغضوب علیهم وضالین نیستند.

و قول او درآیه ۱۷ (کسانیکه باصنام تراشیده شده اعتماد نموده و بریخته شده‌ها میکویندکه خدایان ما شمائید بعقب برکشته بسیار شرمسار خواهند کردید) مشعراست بحصول خزی وخذلان بعابدین‌صنم واوثان مثل مشرکین عرب وعابدین صلیب وصورت قدیسین وقدیسات که مذلت تمام ازبرای اینهاحاصل خواهدگردید وخدا بوعده خود هم وفافرمود زیراکه مشرکین عرب وقیصر روم وکسرای فارس تقصیری نکرده‌وکسری‌باقی‌نگذاشتند دراطفاء نوراحمدی‌وتخریب‌شرع‌محمدی(ص) لیکن از این سعی حاصل نشد از برای ایشان مگر خزی تام و عاقبةالامر اثر شرك در اقلیم عرب نماند و دولت‌کسری از ایران زایل شد وحکومت اهل‌صلیب ازشام زایل گشت و در اقالیم دیگر در بعضیها مطلقاً کفر زایل شد و از بعضی‌کم گردید وانشاءالله عنقریب مهدی ع ظاهر خواهد شد وتوحید در تمامی اقالیم منتشر وکفر وعبادت صلیب وقول بتثلیث از عالم بالکلیه منعدم خواهدگردید.

اللهم‌اجعلنا من‌اعوانه وانصاره‌وارزقنا الشرف الی خدمت ابن‌الرسول المقبول بحق محمد وآله .

بشارت دهم :

پیامبر مبعوث از مکه

در باب ۵۴ ازکتاب اشعیا علیه‌السلام باین‌نحو عیان وبیان گشته است :

شَبِحْ یا اَقِرتادِ لاهو صِیلاصوخ بِشبوخا ومقوِخ دِلادِبقِلا

حِبلِی سَبَب دِرابنا بِنوِنی دِموشِرمِن بِنونی دِمری کُبرا بِمریِلی

هَرِیا مَبتِی دُکتا دِچدرکی و پردی دِمشکِنکی مدخی لاخسکِی

مَرْيِخِي تَلْپكِي وَسِكَكِي مَقْوِيْ سبب دِيَمِينا وشمل بِت ترعِي بِي
وزرعكِي ملتِي بِدْيارِتْ وَمِدِنتِي خربِي بِت عبدِي امِي لازدعِيات
سَبَبْ دِلِي تَيشت شرمند و لِهَـوِيت مِخِتِپا و لِيِشت شرمِسر سبب
دِنْخِپت بِخموتخ بِت منشِيت ولوم ازملِوتخ بِتخِرت مِدرِي سَبَبْ
دِكبرخ يِلِي برِينخ مَرْيا سِبوت شِمو وپرقتخ قدِيشادِسو ليل اله
بِكلِي ارعابِت پِيش قِرما سبب اخ بِختاشِبقِنا ومرِي عذاب درو خاقم
قاري لخ مريا و بخت و جو نقوتا سبب دِبِت پيش مسلِت بِمَريلِي
الهخ بِطپ طهتا رِغورتا قم شِبقنخ وبِرخمِي كوري بِلجمعنخ و
بِتِيخت بِكرب دولِدنِي پِتِي طپ طهتامِنخ تا آخر بابهٔ مذكوره

الترجمه موافق فارسيه مطبوعه لندن سنه۱۸۵۶ ·

ای عنیمهٔ نازائیده ترنم نما وای آنکه درد زه نمیکشی کلبانك زده شادمان‌باش زیراخداوندمیفرمایدکه پسران‌متروکه ازاولادمنکوحه زیاده‌اند * مکان‌خیمه‌ات را وسیع کردان‌وبیدریغ پردهای مسکنهایت را بکستران طنابهایترا درازکرده وتدهایت را محکم ساز * زیرا که بطرف جنوب وشمال خروج‌نموده ذریهٔ تو وارث قبایل‌خواهندشد و شهرهای ویرانرا مسکون خواهند کردانید * مترس زیرا که شرمنده نخواهی‌شد ومشوش مباش زیرا که رسوا نخواهی‌کردید علت اینکه شرمندکی جوانیت‌را فراموش‌کرده سرزنش بیوکیت‌را باردیکر بیاد نخواهی‌آورد * چونکه آفریننده‌ات‌که اسمش خداوند لشکرهاست

بمنزلهٔ شوهر تست و قدوس اسرائیل که بخدای تمامی زمین مسمی است رهادهندهٔ تست * زیرا که خداوند تو را مثل زن متروکه و رنجیده جان ومثل زن عهد شباب که رانده شده بود دعوت نموده است کلام خدایت اینست * تو را زمان اندك واکذاشتم اما برحمتهای عظیم تو را جمع خواهم کرد * رهاننده‌ات خداوند میفرماید که روی خود را آنی بشدت غضب از تو پوشانیدم اما برحمت ابدی تو را مرحمت خواهم فرمود * زیرا که این برای من مثل آبهای نوح است چون بنهجی که سوکند یاد نمودم که آبهای نوح بار دیکر برزمین جاری نخواهد شد بهمین نهج سوکند یاد نمودم که با تو غضبناك نشده تو را عتاب نخواهم کرد * هر چند کوهها نهضت نمایند و کریوها متحرك شوند لیکن رحمت من از تو نهضت ننموده عهد سلامتی من متحرك نخواهد شد خداوند که رحمن تو است چنین میفرماید * ای مصیبت رسیده که بدون یافتن تسلی کرفتار کردباد میباشی اینك من سنکهایت را با شنجرف میخوابانم و بنیان تو را با فیروزه تأسیس مینمایم * و برجهایت از یاقوت و دروازهایت را از شب چراغ و تمامی حدودت را از سنکهای مرغوب میسازم * و همکی فرزندانت از خداوند متعلم شده سلامت پسرانت زیاده خواهد شد * بصداقت ثابت خواهی شد و ازظلم دور شده که نخواهی ترسید وهم از آشفتکی که بتو نزدیکی نخواهد نمود * اینك کسیکه از من بیکانه است با تو متمکن نخواهد شد و هرکسیکه با تو متمکن است با تو خواهد افتاد * اینك من حدادی که با دم زغال را بآتش می‌افروزد و آلتی موافق هنرش بیرون می‌آورد آفریدم وجباری که بخراب کردن مشغول است نیز آفریدم * هر آلتی که بضد تو ساخته شده است هیچ کارکر نخواهد شد و هرزبانیکه برای محاکمه بتومقاومت مینماید تکذیب خواهد نمود میراث بندکان خداوند اینست وخداوندمیفرماید صداقت ایشان ازجانب من است.

مصنف کتاب گوید : مراد از عقیمه در آیه اول مکه معظمه است زیرا که هیچ پیغمبری بعد از اسمعیل علیه‌السلام ازمکه ظاهر و مبعوث نگردید و وحی در آنجا نازل نشد تا زمان خاتم‌الانبیاء علیه‌الصلوة وعلیه‌السلام بخلاف اورشلیم زیرا که پیغمبران کثیر از آن مکان مقدس ظاهر و مبعوث گردیدند و وحی هم بکثرت در آنجا نازل شد.

مراد از بنوالوحشت اولاد هاجر رضی‌الله عنها میباشد زیراکه او را ازخانه بیرون کردند و بمنزلهٔ مطلقه بود و در بیابان مسکن گرفته بود ولذلك درحق اسمعیل علیه‌السلام در وعدهٔ خداوند عزوجل در وعدهٔ بهاجر درآیه ۱۲ از باب ۱۶ ازسفر تکوین چنین میفرماید : و او مرد وحشی خواهد بود یعنی اسمعیل پس مقصود از پسران متروکه اولادهاجرند ومراد ازاولاد منکوحه اولاد سارا پس فضیلتی ازبرای زمین مکه حاصل شد بسبب حصول فضیلت ازبرای اهل آن وخداوند بوعدهٔ خود وفا فرمودکه محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم راکه افضل‌البشر بلکه افضل کل اهل عالم است خاتم وسید پیغمبرانست ازاولاد هاجر و ازمکه معظمه مبعوث گردانید. الله جل‌شأنه مکه معظمه را خطاب نموده و اورا امر به‌تسبیح وتحلیل وانشاء شکر فرموده زیراکه بسیاری از اولاد هاجر افضل بودند از اولاد سارا .

مقصوداز آیه ۱۶ که میفرمایداینك من‌حدادی‌که بادم زغال راباآتش می‌افروزد وآلتی موافق هنرش بیرون میآورد آفریده‌ام الخ خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله و سلم است زیرا که آن بزرگوار ازبرای قتل مشرکین با شمشیر امیرالمؤمنین مثل آتشی بودکه به نیستان افتاده باشد ووسعتی ازبرای مکهٔ معظمه حاصل‌شد ازبرکت این نبی بقسمی‌که از برای هیچکدام ازمعابد دنیا حاصل نگردید زیراکه معبدی در دنیا پیدا نمی‌شود که مثل کعبه باشد از ظهور خاتم‌النبیین تا بحال و تعظیمی‌که از برای او حاصل میشود از ذبح قرابین وتوجه بسوی آن در اوقات صلوات ازبرای جمیع مسلمین غرباً وشرقاً وعدم استقبال واستدبار بسوی‌آن درحین بول وغایط در هرجای‌عالم که میخواهند باشند ازابتدای بعثت تاکنون‌که یکهزاروسیصد ودوازده

سال ازهجرت گذشته درحق این مکان مقدس مقرر است و از برای اورشلیم نصف این تعظیم وتکریم حاصل نشد مگر دومرتبه یکی درعهد سلیمان علیه‌السلام زمانیکه فارغ شد ازبنای بیت‌المقدس ومرتبهٔ دیگر درسال هجدهم از سلطنت یوشیا وتعظیم مکهٔ معظمه تا آخرالدهر انشاءالله باقی وبرقرار خواهد بود چنانچه خداوند وعده داده است بقول خود.

مترس که شرمنده نخواهی شد ومشوش مباش زیراکه رسوا نخواهی گردید علت اینکه شرمندگی جوانیت را فراموش کردی وسرزنش بیوه‌گیت را بار دیگر بیاد نخواهی‌آورد[1] .

وهکذا درآیهٔ ۸ میفرماید اما برحمت ابدی تو را مرحمت خواهم فرمود و در آیهٔ ۹ میفرماید (سوکند یاد نموده‌ام که با تو غضبناك نشده تو را عتاب نخواهم کرد) .

و درآیهٔ ۱۰ میفرماید (رحمت من از تو نهضت ننموده عهد سلامتی من متحرك نخواهد شد خداوند رحمن تو است) .

وموافق همان وعده خاتم‌الانبیاء که ازآن مکان مقدس مبعوث گردید امت او در اندك زمانی بعدازهجرت شرق وغرب را مالك وامم را وارث وشهرها را تعمیر نموده‌اند ومثل این‌غلبه درمدت قلیله ازعهدآدم تازمان خاتم علیهما‌السلام مسموع نگردیده است واین است مفاد قول خداکه فرمود ذریهٔ تو وارث قبایل خواهند شد وشهرهای ویران را مسکون خواهندگردانید وسلاطین اسلام وعلماء وامراء وامناء خلفاً‌وسلفاً اجتهاد تامه درتعظیم وتکریم بنای‌کعبه ومسجدالحرام وتزیین آنها بحفرا آباروبرکه‌ها واجرای‌چشمه‌ها درمکه ونواحی‌آن‌داشته ودارند وانشاءالله این‌تعظیم وتکریم زیاد میشود در زمان ظهور حضرت مهدی عجل‌الله فرجه.

و وفا فرمود بوعدهٔ خودکه درآیه۱۵ (اینك کسیکه از من بیکانه است با تو متمکن‌نخواهد شد) زیراکه هرشخص مخالفی که بضدمکه نهضت نمود خدا ذلیلش

١ـ آیهٔ ۴ از باب ۵۴ کتاب اشعیا.

فرمودچنانچه درمسئله اصحاب فیل روایتی وارد شده است که ابرهةبن‌صباح‌الاشرم ملك یمن ازقبل اصهمةالنجاشی کنیسـایی بناکرد در صنعا و او را مسمی بقلیس نمود وخواست حاج رامنصرف نمایدبجانب آن‌کنیسا وقسم‌خورد که‌کعبه راخراب نماید پس با لشگر عظیمی بجانب کعبه توجه نمود واسودبن مقصـود را چرخچی لشگر خودکرد بابیست هزارکس پیش فرستاد وگفت برو مردان و زنان ایشان را بگیر واحدی ازایشان را مکش تامن بیایم‌که میخواهم ایشانراعذابی بکنم‌که احدی ازعالمیان را چنین عذابی نکرده باشند وفیلی همراه داشتندکه اسم او محمود بود وبسیار فیل‌قوی وعظیم‌الجثه بود وفیلهای دیگر هم همراه داشتند.

چون‌بحوالی مکه رسیدنداموال اهل مکه راغارت‌کردند وجناب‌عبدالمطلب خواست صلح‌نماید قبول‌نکردند پس بافیل متوجه حرم‌گردیدند وچون عبدالمطلب بمکه‌برگشت قوم‌خودراگفت برکوه‌ابوقبیس بالاروید وخود بپردهٔ‌کعبه درآویخت و بنورمحمدی صلی‌الله علیه وآله وسلم توسل جست و بدرگاه حقتعالی تضرع و زاری نمود ناگهان صدای هاتفی را شنید واو را ندیدگفت دعای تو مستجاب‌گردید وبمطلب خود رسیدی بواسطهٔ نوری‌که درجبین تو است.

پس رو بقوم خود آورد وگفت بشارت باد شما را که نور جبین خود را دیدم که بلند شد و از برکت آن نجات یافتید و در اینسخن بودند که دیدند غبار لشگرکفار بلند شد وچون غبار فرونشست فیلها دیدندکه سروپای آنها را پوشانیده بودند ومانندکوه درپیش لشگر خود بازداشته بودند پس چون بحد حرم رسیدند فیلها ایستادند چندانکه فیلبانان ایشانرا زجرکردند قدم درحرم ننهادند وچون روی آنها را ازحرم برمیگردانیدند تند می‌دویدند.

اسودگفت جادوکرده‌اند فیلهای شما را وخبر بسوی ابرهه فرستادکه چنین واقعه رویداده است ابرهه چون اینخبر شنید خوف او زیاد شد و در این بین گروه چندی ازمرغان دیدندکه مانند ابر بربالای ایشان صف‌کشیدند وآن طیورشبیه بودند

به پرستوك[۱] و هریکی از مرغها سه سنگ برداشته بودند یکی در منقار و دو تا در پاها و آن سنگها ازعدس کوچکتر واز نخود بزرگترنبود وچون لشگر را نظر براین مرغان افتاد بترسیدند وگفتند چیست اینمرغان‌که هرگز مانند آنها ندیده‌ایم؟ اسود گفت برشما باکی‌نیست مرغ چندند‌که روزی برای‌جوجهای خود می‌برند پس‌کمان خود را طلبید وتیری در هوا بجانب ایشان افکند.

آن مرغان بفریادآمدند ومنادی نداکرد ازآسمان‌که ای مرغان اطاعت‌کننده اطاعت پروردگارخود بکنید درآنچه بآن مأمور شده‌اید بدرستی‌که غضب خداوند جبار براین‌کفار غدار شدید شده پس مرغان سنگها را انداختند وسنك اول برسر حناطه آمد وخود او را شکافت و در مغز سرش پنهان شد و از دبرش بیرون رفت وبزمین فرو رفت و او برخاك افتاد پس‌آن لشگر ازجانب راست و چپ پراکنده شدند ومرغان ازپی ایشان میرفتند وسنك برسرایشان می‌افکندند تا اینکه همه هلاك شدند واسود نیز هلاك شد وابرهه فرارکرد ناگهان دراثنای راه دست راستش افتاد پس دست چپش افتاد پس چون بمنزل خود رسید و قصه را نقل کرد سرش افتاد ابویکسوم وزیر ابرهه فرارکرد ویك مرغی هم با او همراه شد و چون بحضور نجاشی رسید وقصه را ازبرای او نقل‌کرد چون قصه را بآخر رسانید آن مرغی‌که همراه بود سنگی برسرش انداخت و در حضور نجاشی افتاد مرد[۲] .

بدانکه : این قضیه ازجمله متواترات و منصوص علیه قرآنست[۳] و در روز ولادت حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله وسلم واقع‌گردید چنانچه درحدیث

۱ــ پرنده‌ایست‌تخم‌گذار‌که درهوا زندگی می‌کند او دامنقاریست مانندکبوتران وپنجه‌ایست بمانند پنجهٔ سگ . بعضی‌ها گویند پرنده‌ایست سبز رنگ از لجنزار برخیزد و بعضی‌ها او دا وطواط (شبپره) دانند اقتباس از مجمع‌البحرین.

۲ــ ازبیان این واقعه هم مشخص می‌شودکه نجاشی لقب عام پادشاهان یمن بود نه‌اسم خاص یکی ازآنان .

۳ــ **الم‌ترکیف فعل‌ربك‌باصحاب‌الفیل الم‌یجعل‌کیدهم فی‌تضلیل وارسل‌علیهم طیراً ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل فجعلهم‌کعصف مأکول.** سوره فیل ۱۰۵ ، ۱ ــ ۵ .

واردگردیده است درحین‌نزول قرآن بودندکسانیکه این‌قضیه را برأی‌العین مشاهده نموده‌بودند وبحسب وعده مذکور دجال اعور داخل مکه نخواهد شد بلکه خائب وخاسرخواهدبرگشت کمانطقت به‌الاخبار عن آل‌الاطهار وصرحت به‌العلماءالاخیار.

بشارت یازدهم :

پیامبر عربی

در باب ۶۵ از کتاب اشعیا باین‌نحو عیان وبیان‌گشته است :

نِدْرَشْتی لِلُوا شَالُو نِمْصِیتی لِلُو بِقْشُونی امَرتی هِنِّنی هِنِّنی اِلْ گُوی لُو قُرَا بِشْمِی

پِرَسْتِی یَادَیْ کُلْ هَیُّوم اِلْ عَم سُورِیر هَهُولِخیم هَدِّرِخ لُوطُوب اَحَرْ مَحْشِبُوتِیهِم

هَعَم هَمَّحْعیسیم اُوتی عَل پَانَی تَامِید زُبْحیم بَگَنُّوت وُمْقَطْریم عَل هَلْبنیم

هَیُّشْبیم بَقْبَریم وَبَنْصُوریم یالینُو هَاُکِلیم بَشَر هَحَزیر وُپْرَق پِگُولیم کِلِیهِم

هَاُمْریم قَرَب اِلِیخا اَل تِیگَش بی کی قْدَشْتیخا اِلِّه عاشان بَاَپّی اِش یُوقِدِت کُلْ هَیُّوم

هِنِّه کْتُوبا لِفانای لُوا اِحِشِه کی اِمْ شِلَّمْتی وَشِلَّمْتی عَل حِیقام.

المعنی بکسانیکه مرا طلب ننمودند جواب دادم و بآنانیکه مراجستجو نکردند حاضرشدم وبقومیکه‌باسم‌من خوانده نشدند گفتم که اینك من‌اینك‌من * تمامی روزها دستهای‌خود رابقوم‌عاصی که موافق خیالاتشان در راه غیرمرضی رفتار می‌نمودند منبسط‌ساختم * قومیکه

در پیش رویم همیشه مرا غضبناك میکنند که در باغات ذبح نموده بالای آجرها بخور میسوزانند * آنانیکه درمیان قبرها ساکن شده در بتخانه‌ها بیتوته مینمایند و گوشت خوك میخورند و شوربای متنجس درظروفشان موجود است * کسانیکه میگویند بنزدخود باش وبما نزدیك میا که من از تو مقدس ترم اینان در دماغم مثل دود آتشی که همه روزه سوزانست میباشند * اینك درحضورم مرقوم است که من خاموش نمانده سزامیدهم بلکه ببغل ایشان جزا را مینهم انتهی .

مراد ازکسانیکه مرا طلب ننموده‌اند جواب دادم الخ عربند زیرا که ایشان غیرواقف بودند ازمعرفت ذات وصفات وشرایع الهیه ازخدا سؤال نمیکردند وطالب حق نبودند چنانچه در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران[1] در بیـان حال ایشان قریب بهمین مضمون وارد گردیده است :

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

حاصل مفاد آیه مبارکه خداوند عزوجـل منت گذاشت برمؤمنین زمانی که مبعوث فرمود درمیان‌ایشان رسولی ازخودشان آیات خدارا برایشان تلاوت‌مینماید وازعقاید خبیثه واخلاق خسیسه ایشانرا پاك وتطهیر مینمایدکتاب وحکمت‌را تعلیم ایشان میفرماید بدرستیکه بودند ایشان (یعنی‌عربان) قبل‌ازبعثت نبی درضلال مبین.

وجایز نیست که مراد ازجماعت مذکوره یونانیین باشند بهمان علتی که در بشارت ثانیه دانستی و وصف مذکور درآیهٔ ثانیه وثالثه بریهود و نصاری صادق و ناطق است و اوصاف مذکوره درآیهٔ رابعه‌الصق باحال نصاری‌است چنانچه‌وصف مذکور درآیهٔ پنجم اولی والیق بحال‌یهود است الله جل‌شأنه ایشانرا ردنمود وامت محمدیه را اختیار فرمود .

۱- آیهٔ ۱۶۴ .

بشارت دوازدهم :
مبعوث درعهد ساسانیان

درباب ثانی ازکتاب دانیال دربیان حال رؤیا باین نحو ترقیم یافته است :

وبخت نصردرسال دوم سلطنتش خوابها را دیدکه از آنها روحش مشوش شد خوابش از او رفع شد * پس ملك فرمود که دانشمندان و منجمان وفال کیران و کلدانیان را جهة تعبیر نمودن آن خوابها بملك احضار نمایند که ایشان آمده درحضورملك ایستادند * وملك بایشان کفت که خوابیرا دیدم وروحم بجهة دانستن خواب مشوش است * وکلدانیان بزبان ارمی بملك عرض کردند که ای ملك عمرت ابدی باشد باین بندکانت خوابرا بکو که ما تعبیرش را خواهیم کفت * ملك جواب داد بکلدانیان کفت فرمانی که ازمن صادر کردیده اینست که اکرخواب وتعبیرش را بمن اعلام ننمائید پاره پاره خواهید شد و خانهای شما بمزبله تبدیل کرده خواهد شد * اما اکرخواب وتعبیرش را بمن اعلام نمائید از من بخششها وانعامها واکرامهای عظیم را خواهید کرفت پس خواب وتعبیرش را بمن اعلام نمائید * وایشان نوبت دوم جواب داده کفتند که ملك بیندکانش خواب را اعلام نماید که ما تعبیرش را اعلام خواهیم نمود * وملك درجواب کفت بیقین میدانم که دفع الوقت میکنید چونکه می بینید که فرمان ازمن صادرشد * پس اکر خوابرا بمن اعلام ننمائید ازبرای شما فرمان یکی است ازاینکه کلمات دروغ وفاسد را جهة کفتن بمن آماده ساخته اید تا بوقتی که زمان تغییر یابد پس خوابرا بمن بکوئید تا اینکه بدانم تعبیرش را بمن اعلام توانیدکرد * وکلدانیان درحضورملك جواب داده کفتند که بروی زمین کسی نیست که مطلب ملك را اعلام تواند کرد وباین سبب هیچ ملك وسرور وسلطان مثل اینمطلب را از هیچیك ازدانشمندان ومنجمان وکلدانیان سؤال ننموده است * ومطلبی که ملك

سؤال مینماید بحدی مشکل است که سوای خدایانی که مسکن‌های ایشان با انسانیان نباشد احدی نیست که آنرا بملك اعلام نماید * باین‌سبب ملك بشدت غضبناك وخشمناك کردید فرمود که همکی دانشمندان بابل را هلاك سازند پس فرمان صادرشد که دانشمندان را مقتول سازند ودانیال و رفیقانش را جهة کشتن تجسس کردند * آنکاه دانیال بحکمت وفطانت باریوك رئیس جلادان ملك که خصوص قتل حکمای بابل بیرون رفته بود جواب داد * بلکه باریوك ضابط ملك جوابداد کفت که ازچه سبب است که این فرمان غیظ آمیز از ملك صـادر کردیده‌است؟ آنکاه اریوك بدانیال مطلبرا اعلام نمود * پس دانیال داخل‌شده ازملك درخواست‌نمود که اورا مهلت دهد تا اینکه بملك تعبیر را آشکار سازد * آنکاه دانیال بخانه‌اش رفته مطلبرا بحنیناه و میشائل وعزریا رفیقانش اعلام نمود * تا اینکه مرحمتها را از خدای آسمانها دربارهٔ این راز استدعانمایند مباداکه دانیال با سایررفیقانش با حکمای بابل هلاك کردند * آنکاه آن رازبدانیال دررؤیای‌شبانه مکشوف شد پس دانیال بخدای آسمانهـا وصف تبارك داد * ودانیال متکلم شد کفت که اسم خدا دهربد هرمتبارك باد زیراکه حکمت و جبروت از آن ویست * وتغییر دهندهٔ اوقات وازمنه ومعزول کننده ملوك و نصب کنندهٔ ملوك اوست حکمت را بحکما ودانش را بدانایان‌فهیم میدهد * چیزهای عمیق ومستور را اوکشف مینماید آنچه که درتاریکی است میداند ونور با اوباقی است * ای خدای‌آبای من تورا شکروحمد مینمایم که حکمت وقوترا بمن دادی و حال آنچـه که از تو درخواست کردیم بمن اعلام فرمودی چونکـه مطلب ملك را بما اعلام نموده * بنابراین دانیال نزد اریوك که ملك اورا بجهة هلاك‌نمودن حکمای‌بابل مأمورداشته‌بود داخل شد بملك داخل شده ویرا چنین کفته که حکمای بابل را هلاك مساز ومرا بحضورملك آور که تعبیر را بملك اعلام نمـایم * آنکاه اریوك بتعجیل

دانیال رابحضورملك آورده ویرا چنین کفت که ازپسران اسیریهودا کسیرا یافتم که تعبیر را بملك اعلام تواند نمود * پس ملك متکلم شده بدانیال که اسمش بلطشصر" است .

مصنف گوید : این اسم خـدای بخت نصر بوده است از باب اخلاص او را بجناب دانیال داد انتهی .

کفت آیا باعلام نمودن من بخوابی که دیده‌ام وتعبیرش قادری * ودانیال درحضورملك جواب دادکفت رازیکه ملك سؤال نموده حکما ومنجمان وخردمندان وفال‌کیران‌قادر نیستند که‌آن را بملك اعلام‌نمایند * اما درآسمانها خدائیست که‌کشف کنندهٔ رازهاست وبه بخت نصر ملك آنچه که درایام آخرین واقع میشود اعلام دهنده است خواب توورؤیای سرتو که بربسترت بوده اینست * نسبت بتوایملك در بسترت بتو افکار برآمد که بعدازین چه واقع خواهد شد ومکشوف سازنده رازها تو را بآنچه‌که میشود اعلام‌کرداننده است * نسبت بمن این رازنه جهة ازدیاد حکمتم ازتمامی ذی‌حیاتان برمن کشف‌کردیده است بلکه سبب اینست که تعبیربملك اعلام شود بافکارقلبت عارف‌کردی * دیدی واینك تمثال بزرك که ضیااش افزون و نمایشش مهیب بود در برابرت می‌ایستاد * واین تمثال سرش ازطلای نیکو وسینه‌اش وبازوهایش ازنقره و شکمش ورانهایش ازبرنج * وساقهایش ازآهن وپاهایش قسمی ازآهن وقسمی ازکل بود * ملاحظه کردی‌که تا سنکی بدون دستها جدا شده آن تمثال را برپاهای آهن وکلیش زد و آنها را سحق نمود * آنکاه آهن وکل وبرنج ونقره وطلا باهم سحق شدند ومثل‌کاه خرمن تابستانی‌کردیده باد آنها را بحدی برداشت‌که اثری ازآنها پیدا نشد وسنکی‌که تمثال را زد بکوه بزرك مبدل‌شد تمامی زمین را مملو"ساخت * خواب همین است وتعبیرش را درحضور ملك بیان خواهم‌کرد * تو ایملك ملك‌الملوکی

چونکه خدای آسمانها تو را مملکت وقدرت وقوت و عزت داده است و در هرجائیکه بنی‌آدم سکونت دارند حیوانات صحـرا ومرغان هوا را بدست توتسلیم نموده است وتو را برهمکی آنها مسلط کردانیده است آن‌سر طلاتوئی * و بعداز تومملکت دیکریکه ازتو پست‌تراست خواهد برخاست و مملکت سیمین دیکری از برنج که برتمامی زمین سلطنت خواهد نمود * و مملکت چهارمین مثل آهن سخت خواهد بود زیرا چنانیکه آهن هرچیزیرا سحق ومغلوب میسازد وهمچنان این نیزمثل آهنی که همکی آنها را منکسر میسازد وشکسته خواهدکردانید * و چنانیکه پاها و انکشتها دیدی که قسمی از کل کوزه‌کری و قسمی از آهن است لهذا این مملکت تقسیم خواهد شد اما سختی آهن قدری درآن خواهد ماند چونکه آهن راباکل کوزه‌کری دیدیکه ممزوج‌است * وازآنجائیکه انکشتان پاهایش قسمی از آهن و قسمی از کل بود پس آن مملکت نیز قطعه‌ای‌قوی وقطعه‌ای از آن ضعیف‌خواهدبود * وچنانکه‌آهن‌را دیدیکه باکل‌کوزه‌کری ممزوج‌است همچنان‌ایشان‌خویشتن رابنسل‌آدمی‌ممزوج خواهندکرد اما بهمدیکر نخواهند چسبید به نهجی‌که آهن بکل ممزوج نمیکردد .

وَبِيُومَنَی بِاَنِیّ مَلَکِیَ بِتْ مَقِمّ آلَهَ دِشْمَیَا مَلْکُوتْ دِلْعَالَمِینَ لِیِشَ خِرِپِتَا وَمَلْکُوتَ لِتَایِپَا خِینَا لِیِشَ شِبِقتَابِتْ دَقدِقّ وَبِتْ تَلقِّ کُلّ اَنِیّ مَلَکُوتِیِ وَهِیَ بِتْ کَلِیَ لِعَالَمّ .

یعنی و درایام آن ملوك خدای‌آسمان مملکتی را که هرکز زایل نشود برپا خواهد داشت واین مملکت بقوم دیکر واکذاشته نخواهدشد بلکه تمامی این مملکتها را سحق ومغلوب کرداند و

آن ابداً برقرار خواهد بود * وچنانکه سنکرا دیدی که بیواسطهٔ دستها از کوه جدا شده آهن و برنج و گل و نقره و طلا را سحق نمود لهذا خدای کبیر ملك را بآنچه که بعد از این واقع میشود اعلام نموده است وخواب متین و تعبیرش صحیح است * آنگاه بخت نصر ملك برروی خود افتاده دانیال را سجده نمود وامر فرمود که هدیها و بخورهای خوشبو باو بریزند تا آخر .

مصنف حقیر گوید : مراد ازمملکت اولی سلطنت بخت نصراست بنص خود حضرت دانیال و مراد ازمملکت ثانیه مملکت مدینیین وفارس است چنانچه درباب پنجم ازآیه ۲۵ تا ۲۹ ازکتاب خود دانیال علیه‌السلام مرقوم است وترجمهٔ آیات مذکورات اینست : نوشته که تحریر گردید اینست که منی منی ثقل او فرسین[1] * و تفسیر کلام اینست منی : خدا مملکت را شمرده است و آنرا بانجام رسانیده است * ثقل : در میزان سنجیده شده کم یافته شده * فرس : مملکت تقسیم کرده شده است وعداین وفارس داده شده است انتهی .

این مملکت دراول ظهورضعیف بود نسبت بسلطنت کلدانیین تا اینکه قوت پیدا کرد در زمان قورش[2] ملك ایران که باعتقاد قسیسین کیخسرو است که پانصد وسی وشش سال قبل از میلاد مسیح برارض بابل مسلط شد .

ومرادازمملکت‌ثالثه سلطنت‌اسکندر بن‌فیلاقوس‌رومی[3] است که ۳۰۳سال‌قبل

۱ـ درکتاب دانیال رایج گوید : منامنا ثقیل وفرسین .

۲ـ کورش پسر چیش پش ، سردودمان هخامنشیان است از سال ۵۵۹-۵۲۹ قبل از میلاد حکـومت کرده است. در دوران سلطنت خود سرزمینهـای زیادی (بابل ، لودیا ...) را جزو ایران نمود وی از طرف شمال شرقی تا رود سیحون « سیردریا » پیش رفت ودرکنار آن رود شهری بنام خود بنا نمود . واز سوی مشرق وجنوب تا رود سند تاخت و در زد و خورد با یکی از قبایل سکالی درشمال ایران زخمی برداشت وکشته شد وشهرت وی درسلوك ونیکرفتاری وی با مردم بود (برهان قاطع ص ۱۷۲۶) .

۳ـ اسکندر کبیر ملقب بذی القرنین پسر و جانشین فیلپ یا فیلپوس شهریار مقدونیة بود ←

از میلاد مسیح برایران مسلط شد وسلطنت فارس را این سلطان منقسم کرد برملوك طوایف .

ومراد ازملکوت چهارم سلطنت ساسانیانست گاهی قوی بود گاهی ضعیف بود ودرعهد نوشین روان[1] محمد بن عبدالله صلی‌الله وعلیه وآله وسلم متولد شد وخداوند عزوجل سلطنت ظاهریه وباطنیه‌را بآن بزرگوار مرحمت‌فرمود تابعین او درمدت قلیلی برشرق وغرب عالم مسلط‌گردیدند وسلطنت ساسانیان بالکلیه بظهور دولت اسلام منقرض‌گردیدکه این رؤیا متعلق بآن دیار بوده است .

پس مراد از سلطنت ابدیه همین سلطنت است‌که بکس دیگر داده نخواهد شد ظاهراً وباطناً برقرار خواهد بود وکمال این سلطنت عنقریب در زمان امام همام مهدی صاحب الزمان عجل‌الله فرجه تکمیل خواهد پذیرفت و ایکن بمدت قلیلی قبل از ظهـور آن بزرگوار وهنی وضعفی برسلطنت اسلام وارد خواهـد گردید چنانچه الان علاماتش مشهود است بعد بظهـور آنبزرگوار وهن و ضعف مرتفع خواهد گردید و تمامی ادیان دین واحد خواهنـد شد پس سنگی که از کوه بدون واسطهٔ دستها جدا شد وبرپای آن تمثال خورد آهن وگل و برنج و نقره و طلا را

← بسال ۳۵۶ متولد و بسال ۳۲۴ پیش از میلاد وفات یافته است وی بعد از پدر بسال ۳۳۶ قبل ازمیلاد بسلطنت رسید ودرمدت ۱۲ سال شام ویهودیه ومصررا متصرف شد وشهراسکندریه را بنا نهاد و بسوی امپراطوری ایران تاخت ودر آسیای صغیر برآنان غلبـه کرد (بسال ۳۳۴ قبل از میلاد) ودر عراق عرصه را به داریوش سوم تنگ‌گرفت ودر اردبیل بآن پیروز گشت وتا آبهای هندوستان پیش رفت ودر ۳۲ سالگی از شدت مستی جان تسلیم نمود . از مطالب بالاکه خلاصه‌ای از تواریخ بود روشن شد که سال پیروزی اسکندر به ایران ۳۳۴ پیش ازمیلاد بود وتاریخ متن یا ازسهوکاتب است یااشتباه مؤلف رحمه الله .

۱ـ خسروانوشیروان (پادشاه جاودان) بزرگترین پادشاه ساسانی‌که بسال ۹۱ قبل‌ازهجرت متولد شده و ۴۳ قبل از هجرت وفات یافته است ودردوران حکومتش ایرانیان بیمن لشگر کشیدند و در حبشه جنگیدند و در ترکستان پیروز شدند شهرت وی بدادگستری و یاری دانشمندان است .

سحق کرد بعد بکوه بزرگ مبدل شد تمامی زمین را مملو ساخت ظاهرش حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله وباطنش فرزند رشیدش مهـدی صاحب الزمان صلوات‌الله علیهم است .

بشـارت سیزدهم:

حکومت مقدسین

درباب ۷ از کتاب‌دانیال درنمایش‌چهارحیوان باین‌نحو عیان‌و بیان‌گشته‌است:

و درسال اول بلشصترملك بابل دانیال خوابیرا و دیده شده‌های سرش بربسترش را دید بعدخوابرا نوشت واجمال سخنها را بیان‌کرد * دانیال متکلم شده کفت در دیده شده‌های شبـانه‌ام رؤیا را دیدم و اینك چهارباد هوا بردریای عظیم هجوم‌آور شدند * و چهار حیوان بزرك‌که نمایش‌آنها ازهمدیکر تفاوتی داشتند از دریا بیرون آمدند * اولین مثل شیروبالهای عقاب ویرا بود و تاکنده شدن بالهایش نکریستم‌که از زمین برداشته شـده مانند آدمی بر پایها ایستاد و قلب انسـانی باو داده شد * و اینك حیوان ثانوی غیریرا که مشابه خرس بود و بیك جانب می‌ایستـاد و درمیـان دندانهـای دهانش سه استخـوان پهـلو بوده ویرا چنین کفته میشد که برخیز وکوشت بسیاریرا بخور * بعد از آن نکریستم واینك دیکری مثل ببرکه برپشتش ویرا چهاربال مرغ بود واین حیوان را چهارسر وسلطنت‌بوی داده شد * بعد ازآن در دیدنیهای شبانه نکریستم واینك حیوان چهارمین سهمکین و مهیب و بسیار قوی و ویرا دندانهای‌بزرك آهنین بود می‌خورد وپاره‌پاره‌میکرد وباقی‌مانده راباپایهایش پایمال مینمود ونمایشش از تمامی حیوانات پیشین از وی تفاوتی داشت و ویرا ده شاخ بود * وحینی‌که باین شاخها ملاحظه می‌کردم اینك در

میان شاخها شاخ کوچك غیری بر آمده و در برابرش شد شاخهای اولین از وی کنده شدند واینك‌دراین‌شاخ چشمانی‌مانندچشمان آدمی ودهانی که بحرفهای بزرك‌متکلم‌شد* تاکذاشتن کرسی‌هانکریستم که صاحب روزهای قدیم نشست لباسش مثل برف وموی سرش مانند پشم پاك بوده کرسیش مثل آتش شعله‌ور وتکرهایش مانند آتش سوزان بود * ازحضورش نهر آتشین صادرشده بیرون‌آمد هزاران هزار باوخدمت می‌نمودند و ده هزار هزار درحضورش می‌ایستادند دیوان برپا شد وکتابها کشوده کردید * آنکاه نظر بصدای‌سخنان بزرکانه‌ای که این‌شاخ میراند ملاحظه کردم وتا بشکسته‌شدن این حیوان وهلاك‌شدن جسمش وتسلیم شدنش بآتش‌سوزان می‌نکریستم * و سلطنت سایر حیوانات از آنها رفع شد و درازی عمر بآنها داده‌شد تابزمان معینی * در رؤیای شبانه نکریستم واینك درابرهای آسمانی شخصی مانند فرزند انسان می‌آمد ونزد صاحب روزهای قدیم نزدیکی نموده بحضورش آورده شد * وباو سلطنت وعظمت و مملکت داده شد تاآنکه تمامی قومها وامتها وزبانها او راخدمت نمایند سلطنتش سلطنت ابدیست که درنکذرد ومملکتش فانی نخواهدکردید * روح من که دانیالم درمیان‌بدنم ملول کردید ورؤیای‌سرم مرا مشوش کردانید بیکی از حاضران تقرب جسته دربارهٔ اینهمه حقیقت از وی سؤال نمودم که اوبمن‌متکلم‌شده تعبیر این قصه‌ها را بمن اعلام نمودکه این چهار حیوان بزرك چهار ملکند که از زمین خواهند برخاست اما مقدسین خدای متعال مملکت راخواهندکرفت وبه‌مملکت‌تا بابد وابدالاباد مالك‌خواهند شد آنکاه در باره حیوان چهارمین حقیقت راخواستم بدانم که نمایشش ازتمامی آنهاتفاوت‌داشته‌بسیارمهیب بود ودندانهایش ازآهن وناخنهایش از برنج بوده میخورد وپاره پاره میکرد و باقی مانده را بپاهایش پایمال

مینمود وهمچنان در بارهٔ ده شاخهای سرش واز آن دیکری که بر آمد که
دربرابرش آن‌سه افتاد یعنی ازبرای‌آن شاخی که‌ویرا چشمان بوده‌دهانش
سخنان‌بزرک‌میراند ونمایشش‌ازهمسرانش بزرکتربود وحینی که‌ملاحظه
نمودم این شاخ با مقدسین جنک نموده برایشان غالب‌آمد تابوقت‌آمدن
صاحب روزهای قدیم واجرای حکم برای مقدسین خدای‌متعال ورسیدن
زمانیکه مقدسین مالك‌مملکت کردیدند واوچنین کفت که‌حیوان چهارمین
بر زمین مملکت‌چهارم خواهد بود که ازتمامی ممالك‌تفاوت داشته‌همکی
زمین را خواهد خورد وآنرا پاره پاره کرده پایمال‌خواهد نمود وده‌شاخ
ازین مملکت ده ملك‌اند که خواهند برخاست و بعد از آنها دیکری که
از پیشینیانش تفاوت دارد برخاسته سه ملك را پست خواهد ساخت و بر
ضدخدای متعال سخنانرارانده مقدسین متعال را مندرس‌خواهد کرد و بفکر
تغییردادن‌زمانهاوشریعتهاخواهدافتاد که‌آنهامدت‌یکزمان وزمانهاونیم‌زمان
بدست‌وی‌تسلیم‌خواهدشدپس‌دیوان‌نشسته‌سلطنتش‌برخاسته‌خواهدشد که تا
بآخرمستأصل‌وفانی‌خواهدکردیدومملکت‌وسلطنت‌وعظمت‌مملکت درزیر
تمامی آسمان بقوم مقدسین خدای متعال تسلیم خواهد شد که مملکتش
مملکت دائمی است وتمامی مملکتها ویرا خدمت نموده اطاعت خواهند
کردآخر سخن‌تابابنجاست نسبت بمن که‌دانیال‌افکارم مرابشدت‌مضطرب
ساخته‌کونه‌ام‌درمن متغیرکردید نهایت قصه را درقلبم نکاه‌داشتم انتهی .

مصنف این کتاب کوید : تمامی مفسرین یهود اتفاق دارند براینکه مراد از
نمایش این چهار حیوان همان نمایش صنم است وما درآنجا مشخـص نمودیم که
مقصود چهار سلطنت است یعنی‌سلطنت بابل وسلطنت کیانیان سیم سلطنت اسکندر
رومی چهارم سلطنت ملوك طوایف است که آخر ایشان بساسانیان منتهی میشود که
در عهد نوشین روان خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله و سلم متولد شد و مقصود از

سلطنت مقدسین در کلام جناب دانیال وملك معبر ظهور دولت اسلام است که سلطنت چهارم بسبب ظهور دولت اسلام منقرض گردید وعلمای یهود ونصاری غیراز اینکه ما گفتیم هرچه گفته‌اند ازراه تعصب وعدم دیانتست وتکمیل دولت مقدسین در عهد شریف حضرت مهدی عجل‌الله فرجه خواهدبود وآنهم قریب است واکثر علائمش الان مشهود است پس سلطنت دائمی سلطنت اسلام است .

بشارت چهاردهم :

پیامبر ویاران مقدسش

یهودای حواری در رسالهٔ عامهٔ خود نقل کرده است خبری را که اخنوخ رسول یعنی ادریس علیه‌السلام که بآن تکلم نموده است که هفتم بود از آدم علیه‌السلام واز عروج آن بزرگوار تا میلاد مسیح علیه‌السلام سه هزار و هفده سال بوده‌است[1] بنا برزعم مورخین و قسیسین نصاری وما دراین موضع نقل میکنیم عبارت یهودرا ازسریانیهٔ مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۸۶ وعبارت او درآیهٔ ۱۴ باین نحو ترقیم یافته است :

اِیْنَ نُوبِیلِی اُوپْ عَلْ دِاَنِّی هاوِقیلِی دِیلِی دِشَبْعَ مِنْ‌آدَمَ خُنُوخْ گَد اَمِرْها بِعِیلِی مَرْیا بِرَبْواتِی دِقَدِیشِی ۱۵ دِعبِد دِینْوانْ عَلْ کُلْ دَمَنْ حِسْ لِکُلِّه کَپُورِه بُوتْ کُلِّی پِلْ خَنَّیْ دِکَپُورُوتا دِبْلازِدُوعْتَ بِاَلَهْ اِبْلِوُنْ دَبُوتْ کُلَّی هِمْزِمنی قِشْیِ ۱۶ آنَیْ دِهُمِزْمْلُونْ خَطایِ کَپُورِی انتهی .

الترجمه : لیکن خنوخ که هفتم از آدم بود درباره همین اشخاص خبر داد گفت اینك خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود آمد * تا برهمه داوری نماید وجمیع بیدینان را ملزم سازد برهمه‌کارهای بی‌دینی که ایشان کرده‌اند و بر تمامی

۱ـ بپاورقی صفحه اول جزء اول ازکلیسا و ساخته‌های آن مراجعه شود .

سخنان زشت که عاصیان بی‌دین بخلاف او گفته‌اند * ایننـد گله‌مندان وهمهمه کنان الخ.

و در مقدمه باب سیم دانستی که استعمال لفظ مریا یعنی رب بمعنی مخدوم وغیره شایع و ذایع است در کتب عهدین پس حاجت باعاده نیست اما لفظ قدیشی که بمعنی مقدس است اطلاق میشود درعهدین برمؤمن موجود درزمین بنحوشیوع آیهٔ اولی از باب ۵ ازکتاب ایوب علیه السلام باین نحو عیان و بیان گشته است : تمنا اینکه بخوانی اکر ازبرایت استجابت کننده باشد امابکدامیك از مقدسان توجه خواهی نمود .

پس مراد از مقدسان در این موضع مؤمنین‌اند که موجود بوده‌اند در روی زمین واما درنزد علمای پروتستنت پس ظاهر است و اما درنزد علمای کاتلك زیرا که مطهر ایشان که موضع آلام ارواح صالحین است تااینکه نجات ازبرای ایشان حاصل بشود بمغفرت پاپ بعدازعیسی علیه‌السلام پیدا شده‌است واضح‌است چنین مطهری در زمان ایوب علیه‌السلام نبوده است .

و آیهٔ ثانیه از باب اول ازر سالهٔ اولی باهل قرنتس چنان عیان وبیان گشته است : بکلیسای خداکه درقرنتس است از مقدسین درمسیح عیسی که برای قداست خوانده شده‌اند الخ.

پس مراد از مقدسین مؤمنین بمسیحند که موجود بودند در قرنتس .

و آیهٔ ۱۳ از باب۱۲ از رسالهٔ پولس باهل روم باین نحو ترقیم یافته‌است: مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید ودر غریب نوازی سعی کنید.

وآیهٔ ۲۵ و۲۶ ازباب۱۵ ازهمین رساله مرقوم گشته است : لیکن الان عازم اورشلیم هستم تا مقدسین را خدمت کنم زیراکه اهل‌مکادونیه واخائیه مصلحت‌دیدند که زکاتی برای مفلسین ومقدسین اورشلیم بفرستند .

وآیهٔ اولی از باب اول از رسالهٔ پولس بفیلیپیان باین نحو بیان گشته‌است: پولس و تیموتاؤس غلامان عیسای مسیح که در فیلیپی میباشند با اسقفان و شماسان

پس مراد از مقدسین در این مواضع مؤمنین موجودین بودند .

ودر آیهٔ ۱۰ از رسالهٔاولی بتیموتاؤس باین‌نحو رقم یافته‌است: که دراعمال صالح نیك نام باشد اکر فرزندانرا پرورده وغربا را مهمانی نموده وپاهای مقدسین را شسته وزحمت کشانرا اعانت نموده الخ‌پس مراد ازمقدسین دراینجا هم مؤمنین موجودین در روی زمین بودند بدو وجه:

وجه‌اول: اینکه‌مقدسین‌موجود درآسمان ارواحندپاندارند که محتاج بشست‌و شو شود .

وجه‌دوم: چون مقصود ازاین باب بیان حال شمامسه است وازبرای ایشانهم عروج بآسمان ممکن نیست.

وچون دانستی استعمال لفظ مریا وقدیش که به معنی رب ومقدس است‌پس گوئیم مراد از رب محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و مراد از هزاران هزار مقدس اهل بیت واصحاب کبار وتابعین آن بزرگوارند وتعبیر ازمجیء او بفعل ماضی چون آمدن آن بزرگوار امر یقینی است لهذا تیلی گفت پس محمد صلی الله علیه وآله وسلم باهزاران هزار مقدس آمد وبر همه داوری‌نمود وجمیع بیدینان را ملزم ساخت وهمه کفار بر حال خود گریه کردند.

اما مشرکین بجهةعدم تسلیم توحید ورسالت‌رسل مطلقا وعبادت ایشان‌اصنام واوثان را.

و یهود گریه‌کردند بجهة تفریط ایشان در حق عیسی و مریم علیهم‌السلام و بعضی عقاید واهیه واهل‌تثلیث گریه‌کردند بجهةتفریط ایشان درتوحید خدا وافراط ایشان درحق عیسی علیه‌السلام واکثر ایشان‌گریه‌کردند بجهةعبادت صلیب وتماثیل وعقاید واهیهٔ خود .

۱ـ شمامس جمع شامس‌کلمه‌ایست سریانی بمعنای خادم ازمقامات‌کلیسائی پائین‌تر ازقسیس المنجد چاپ ۱۵ ص ۴۱۳

بشارت پانزدهم :

بشارت از ملکوت آسمانها

درباب سیم از انجیل متی باین نحو ترقیم یافته است :

بَاَنّی یومی تَلِي یوخَنَّا معمِدنا ومِکرِزوا بِخَربِي دِهود و امِر توبون سَبَبْ دِقُربن تِله ملکوت بِشمیّ.

المعنی : و درآن ایام یحیای تعمید دهنده دربیابان یهودیه ظاهرشد وموعظه کرده میکفت * توبه کنید زیراکه ملکوت آسمان نزدیك است .

و درباب ۳ ازانجیل متی باین نحو رقم شده است :

وَکَد شِمعِلی یشوع دِیوخَنَّا پِشلی سِبی شونیلی لِکلیل مِن دایك شوریلی لِمکروزی ولِمر توبون سَبَبْ دِقُربن ملکوت دشمیّ و بخدار و یشوع بِکُلّه کِلیلا و مَلوپی وبجَماعتی ومکروزی مشخدت دملکوت الخ.

المعنی : و چون عیسی‌شنیدکه یحیی کرفتار شده‌است بجلیل روانه شد...

۱۷ ازآن هنکام عیسی بموعظه شروع کرد وکفت توبه‌کنید زیراکه ملکوت‌آسمان نزدیکست... ۲۳ وعیسی درتمامی‌جلیل‌میکشت ودرکنایس ایشان تعلیم‌داده‌وبشارت ملکوت موعظه همی نمود الخ.

و درباب ۶ از انجیل‌متی دربیان نمازیکه عیسی علیه‌السلام تعلیم تلامذه‌نمود درآیهٔ ۱۰ باین‌نحو رقم‌یافته: **اَتْیَا مَلکوتَخ** یعنی ایخدا ملکوت تو بیاید .

وچون عیسی علیه‌السلام حوارین را فرستاد ببلاد اسرائیلیه از برای دعوت و وعظ وصایای چندی بایشان فرمود وازجمله وصایا این‌بودکه درآیهٔ۷ ازهمین‌باب مرقوم است **وَکَد ازلیتم مَکرزون وَ مورُقرِبَن ملکوت دِشمیّ** یعنی و دراثنای راه موعظه‌کنان کوئیدکه ملکوت‌آسمان نزدیکست .

و درباب ۹ از انجیل لوقا باین نحو بیان گردیده است :

وَقْرِيلِي يَشُوعْ لَتْرِعْسَرْ تَلْمِيذُهْ دِيهِبْلِي قَتَي خَيلْ وَحُكُمْ عَلْ كُلِّي شِيدِي وَمَرعِي لِبَسُومِي وَشُدْرِيلِي لِمَكْرُوزِي مَلْكُوتْ دَالَهْ وَلَبَسُومِي مِرعِي.

الترجمه : پس دوازده شاکرد خودرا طلبیده بایشان قدرت واقتدار برجمیع دیوها و شفادادن امراض عطا فرمود * و ایشـانرا فرستاد تا بملکوت خدا موعظه کنند و مریضانرا صحت بخشند .

و درباب ۱۰ از انجیل لوقا باین نحو ترقیم یافته است: وبعدازاین امور مسیح هفتاد نفر دیکر را نیز تعیین فرمود وایشانرا جفت جفت پیش روی خود بهرشهری وموضعی که خود عزیمت آن داشته فرستاد... ۸ و درهر شهری که رفتیـد و شما را پذیرفتند ازآنچه پیش شما کذاردند بخورید * ومریضان آنجارا شفادهید وبدیشان کوئید ملکوت خدا بشما نزدیك است * لیکن درهرشهری که رفتید وشمارا قبول نکردند به کوچه‌های آنشهر بیرون‌شده بکوئید * حتی خاکی که ازشهرشما برمانشسته است برشمامی افشانیم لیکن اینرابدانید که ملکوت خدا نزدیك شما شده است انتهی.

ازاین آیات وعباراتیکه مرقوم افتاد ظاهر و روشن گردید که یحیی وعیسی علیه السلام وحواریین وهفتاد تلمیذ مبشر بودند بملکوت سموات وعیسی علیه‌السلام بالفاظی بشارت داد که یحیی علیه السلام بآن الفاظ بشارت میداد .

پس معلوم میشود که این ملکوت چنانچـه در عهد یحیی علیه السلام ظاهر نشده بود فکذلك درعهد عیسی علیه السلام ظاهرنبود وهمچنین درعهد حواریین و هفتادتلمیذ بلکه هرکدام ازجناب یحیی وعیسی وحواریین وهفتادتلمیذ باین ملکوت بشارت میدادند وازفضل اومخبر بودند وفضل اورا مترجی ومتمنی بودند .

پس مراد از ملکوت سموات طریقت نجاتی که از شرع عیسی ظاهر شد نیست یقیناً والا عیسی علیه‌السلام وحواریین وتلامذه نمی‌گفتند که ملکوت سموات نزدیك شده است بلکه میگفتند ظاهر شده است والان موجود است وعیسی علیه ـ

السلام تلامذه را تعلیم نمیفرمود که درنماز بگویند که ملکوت تو بیاید زیرا که این طریقت بعداز ادعای حضرت عیسی نبوت را ظاهرشده وآمده بود .

پس مقصود ازین ملکوت که جناب یحیی وعیسی علیه السلام وحواریون و تلامذه بلکه کل عالم مأمور بودند که بمجیء او بشارت بدهند طریقت نجاتیستکه بسبب ظهور شرع شریف حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله و سلم ظاهرشد و از برای اهل عالم مقرر گردید پس آن بزرگواران این طریقهٔ جلیله را بشارت میدادند .

ولفظ ملکوت سموات بحسب ظـاهر دال برآنست که این ملکوت باید در صورت سلطنت باشد نه درصورت فقرومسکنت واینکه محاربه وجدال با مخالفین از برای ترویج آن ملکوت ثابت باشد و اینکه مبنای قوانین آن لابد باید کتاب سماوی باشد وهمهٔ این امورصادق است برشرع شریف محمدیه .

وآنچه علمای‌مسیحیه‌گفته‌اند که مراد ازاینملکوت شیوع ملت مسیحیه است درجمیع عالم واحاطه‌آنست برکل دنیا بعدازنزول عیسی علیه السلام تأویلی است ضعیف خلاف ظاهرهم هست ورد میکند آنرا تمثیلات منقوله از عیسی علیه‌السلام در باب تمثیلات از انجیل متی یعنی باب ۱۳ مثـلاً فرمود در آیهٔ ۲۴ ملکـوت آسمان مردیرا ماندکه تخم نیکو در زمین خود زراعت کرد و در آیهٔ ۳۱ فرمود : ملکوت آسمان مثل دانهٔ خردلی است که شخصی گرفته درمزرعه خویش بکشت و بعد درآیهٔ ۳۳ فرمود: ملکوت‌آسمان خمیرمایه‌ای را ماندکه زنی آنراگرفته درسه کیل خمیرپنهان‌کرد تا تمام مخمرگشت .

پس ملکوت آسمانرا تشبیه فرمودند بانسان زارع نه بنمو زراعت و درو کردن آن و کذلك تشبیه فرمودند بحبه خردل نه بدرخت و بزرك شدن آن وایضاً تشبیه فرمودند بخمیرمایه نه بتخمیرجمیع آرد .

وکذارد میکند این تأویل را قول عیسی علیه السلام بعدازبیان تمثیل منقول

درباب ۲۱ ازانجیل متی یعنی درآیهٔ ۴۳ ازباب مزبور که فرمود : از اینجهت شما را میکویم که ملکوت خدا از شما کرفته شده بامتی که میوه‌اش را بیـاورند عطا خواهد شد .

این قول بوضوح تمام دلالت دارد بر اینکه مراد از ملکوت سموات خود شرع و طریقةالنجاة است نه شیوع واحاطهٔآن به کل دنیا و الا شیوع و احاطه را ازقوم نزع نمودن و بقوم دیگر دادن معنی نخواهد داشت پس انصاف آنست که مقصود از این ملکوت همان مملکت مقدسین است که جناب دانیال علیه‌السلام در نمایش صنم و نمایش چهار حیوان از آن خبـر داد پس مصداق این ملکوت و آن مملکت نبوت حضرت خاتم‌النبیین وسیدالمرسلین است .

بشارت شانزدهم :
نجات با ملکوت آسمانی

درباب ۱۳ از انجیل متی ازآیهٔ ۳۱ باین نحو رقم شده است :

مَثَلَ خِیْنَ مُوتِیْلِی اَلَهْ وَمرِیْ که دَمِیَ مَلْکوُتَ دشمَیَ لَدَنْدَکْتْ دِخَردَلْ دِشقِیلِلیِ دَرْعَیلِی بحَقْلِی وَهَیْ بُوشْ ذعُورْتَل مِنْ کُلَهْ بَرْزَرْعَیْ اِیْنَ اِیْمَنَ دِکُورُوَسِلْ بُوشْ کُورْتِلْ مِن کُلَهْ یَرَقِی که هُوِیْ اِیْلَنْ اَخْ دَاْبی طَیْرِیْ دِشمَیَ شَرِیْ بِپَعُونَ .

التـرجمه : بار دیکر مثلی برای ایشان زده کفت ملکوت آسمان مثل دانهٔ خردلی است که شخصی کرفته در مزرعهٔ خویش بکشت * و هرچند از سایر دانها کوچکتر است ولی چون نمو کند بزرکترین بقول است و درختی میشود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه‌هایش آشیانه می کیرند انتهی .

پس ملکوت آسمان طریقةالنجاتی است که بسبب ظهور شرع حضرت‌محمد

صلی‌الله علیه و آله وسلم ظاهر شد زیرا که درمیان قومی نشو و نمـا نمود که حقیر بودند در نزد اهل عالم بجهت بودن ایشان از اهل بوادی غالباً و غیر واقف بودند ازعلوم و صناعات ومحروم بودند ازلذات جسمانیات بخصوص در نزد یهود زیرا که از اولاد هاجر بودند پس الله جل شأنه خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله و سلم را ازمیان ایشان مبعوث فرمود .

و شریعت آنجناب در ابتدای امر بمنزلهٔ حبهٔ خردل و اصغر الشـرایع بود بحسب ظاهر لیکن عمومیت داشت نسبت به‌کل اهل عالم در مدت قلیلی نموکرد و اکبر شرایع شد شرق وغرب را احاطه‌کرد حتی‌کسانی که مطیع هیچ شرعی از شرایع نبودند بذیل شریعت آنجناب تشبث نمودند .

بشارت هفدهم :

پیشروان رستاخیز

در مدح شرع وامت حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله و سلم جناب عیسی علیه‌السلام درباب ۲۰ از انجیل متی چنین می‌فرماید :

سبب دپی دمی ملکوت دشمی لنش مردیت دپلطلی بمور بش ددبقو فعلی قکرمه ۲ وقطعلی ام فعلی من دی نربیوم و شدربلی لکرمه ۳ وپلطلی بساعت دطلا وخزبلی خینی دکلی بشوق باطیلی ۴ ومری الله زیهون اپ اختون لکرم دمندی دیلی واجب بت یبنوخون ۵ وانی زل وپلطلی مدری بساعت داشت ودعتچه وعبدلی وهتخه ۶ و اخ بساعت دخد عسر پلطلی وموچخلی خینی بکلی باطیلی ومری الله قمودی کلتیون لخه کله یوم باطیلی ۷ امری اله دنش لادبقلی

اِلَّنْ مِرِی اِلَّهِ زِیمُونْ اُوپْ اَخْتُونْ لِکَرَمْ وَ مِنـدِی دِیلِی وُاجِبْ بِتْ شَقْلِتُونْ ۸ اِینَ کَتْ دِیلِی دَمْشْ مِرِی مَرَدکَرْم لِناظِـرُه قِرِی فَعلِی وَ هَلُونْ حَقِی وَشَرِی مِنْ خَارَایْ وَهَلقَمِی ۹ وَ تِیلُونْ اَنی داخْ سَاعَتْ دَخَدعَسَرْ شَقِلُونْ دِینَارْ دِینَارَ ۱۰ وَ کَدْ تِیلُونْ قَمی خَشبِلُونْ دِزودِبِتْ شَقلِیُوه وَشَقلُونْ دِینَارْ دِینَارَ اُوپْ اَنی ۱۱ وَ کَدْ شَقلُونْ طُورْطِملُونْ عَلْ مَرَدْ بِلَتّ ۱۲ وَ اَمرِی اَنی خَارَایْ خَمسَاعَتْ پْلِخلُونْ وَعبیدلُوخْ بَرَابَرْ عَمَّنْ دِطِعنَنْ یقرِه دِیُومْ وَخِمه ۱۳ اِینْ هَوجُوبلِی وَ مِرِی لَخْ مِنَّه خَوْرِی نَاحَقّ لِیُونْ بِعبَدْ بِیُوخْ اِوبْدِینَار قطعلُوخْ عمی ۱۴ شَقُولْ دِبُوخْ وَ سِی اِینَ بِعایُونْ دِلدِه خارایا یِمنْ اَخْ دِاُوپْ اِلُوخْ ۱۵ نِیلِلْ بِنَسْتُورْ اِلّی دمِندی دِبْمِلِی عُبْدِ بِدَقّ یَنْ عَینُوخْ. پِشْتِلْ سَبَبْ دَانَاطِابُونْ ۱۶ هَتخ بِتْ هَوِیْ خارایْ قَمی وَقَمی خلوای سَبَبْ دِرَابِنَا قِرِیْ وَخَچِینْ کُبِیْ •

المعنی : زیرا که ملکوت آسمان صاحب خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا بجهت تاکستان خود عمله اجرت نماید * پس با عمله روزی یك دینار قرار داده ایشانرا بتاکستان خود فرستاد * و قریب بساعت سیم بیرون رفته بعضی دیگر را دربازار بیکار ایستاده دید * ایشانرا نیز گفت شما هم بتاکستان شوید و آنچه حق شماست بشما میدهم پس رفتند * باز قریب بساعت ششم و نهم رفته همچنین کرد * و قریب بساعت یازدهم رفته چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت ایشانرا گفت ازبهرچه تمام روز اینجا بیکار ایستاده‌اید * گفتندش هیچ کس ما را اجرت نکرد بدیشان فرمود شما نیز به تاکستان بروید و حق خویشرا خواهید یافت * و چون وقت شام رسید صاحب تاکستان بناظر خود فرمود مزدوران را طلبیده

ازآخرین کرفته تا اولین مزد ایشانرا اداکن * پس اصحاب یازده ساعت آمده هر نفری دیناری یافتند * واولین آمده کمان بردند که بیشتر خواهند یافت ولی ایشان نیز هرنفری دیناری یافتند * اما چون کرفتند بصاحب خانه شکایت نموده * کفتند که این آخرین یکساعت کار کردند و ایشانرا با ماکه متحمل سختی و حرارت روز کردیده‌ایم مساوی ساخته * درجواب یکی از ایشـان فرمود ای رفیق برتو ظلمی نکرده‌ام مکر بدیناری با من قرار ندادی * حق خود را کرفته برو میخواهم بدین آخری مثل تو دهم * آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم مکر چشم‌تو بداست ازآنروکه من‌نیکوهستم* بنابراین **اولین آخرین وآخرین‌اولین** خواهند شد زیرا که خوانده‌شدکان بسیارند وبرکزیدکان کم انتهی .

مصنف این کتاب گوید : آخرین امت‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم‌اند که ایشان مقدم‌خواهندبود دراجر پس‌ایشان آخرینندکه اولین‌خواهند بوددرروزقیامت.

قال‌النبی صلی‌الله علیه وآله‌وسلم: **نحن‌الآخرون السابقون** یعنی مائیم امت آخرکه سبقت خواهیم جست برجمیع امم .

وقال ایضاً. **ان‌الجنة حرمت علی الانبیاء کلهم حتی ادخلها وحـرمت علی‌الامم حتی تدخلها امتی** یعنی بدرستی جنت حرام است بر تمامی پیغمبران تا من داخل‌آن نشوم وحرام است بر جمیع امم تا امت من داخل‌آن نشوند .

وایضاً درخبر دیگر در مرض موت پیغمبر جبرئیل از جانب رب جلیل نزول اجلال فرمود وعرض‌کرد یا احمد بهشت حرام است برهمهٔ پیغمبران و امت ایشان تا تو و امت تو داخل نشوید موافق‌آیهٔ ۸ ناظر خودرا طلبیــده و خواهد فرمود از آخرین گرفته مزد ایشانرا ادا کن و موافق آیهٔ ۱۶ اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد .

و فخرالرازی در تفسیر اناانزلناه نوشت که روز قیامت شخصی اسرائیلی را میآورندکه چهارصدسال خدا را عبادت‌کرده است وشخصی را ازاین‌امت میآورند

که چهل سال عبادت نموده است وثواب چهل ساله این اکثرخواهد بود ازثواب چهارصد سالهٔ آن اسرائیلی عرض‌میکند خدایا تو عدلی ثواب آنرا ازخود زیادتر می‌بینم خطاب میرسد که شمابنی‌اسرائیل ازعقوبت دنیاترسیده مرا عبادت میکردید وامت محمد ایمن بودند ازعقوبت دنیویه لقوله. وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ [1] پس خلوص ایشان درعبادت اکثربود لهذا ایشان اکثرثواباً هستند .

مصنف گوید : خدا را بشهادت میطلبم که همین یك بشارت در اثبات نبوت خاتم الانبیاء واینکه شرع او مستمر است تا روز قیامت وامت اواخرام‌اند ازبرای اهل انصاف کافی و وافی است وحمد میکنم خدا راکه مرا ملهم نمود باین نحواستدلال که احدی از علما را ندیدم و بکتاب او برنخوردم که باین آیات استدلال‌نماید برحقانیت این دین و افضلیت این امت ازجمیع امم قال‌الله عزوجل: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ الایة [2]

وایضاً بهزارهزارزبان خدارا شکرمینمایم که مرا هدایت‌کرد وتوفیق عنایت فرمود که در سلك آخرامم منسلك گردیده‌ام وان شاءالله در روز قیامت از اولین خواهم بود بموجب فرمایشات خود عیسی(ع) واز درگاه احدیث مسئلت مینمایم که همه قسیسین واهل تثلیث را بتوحید خالص هدایت بفرماید اللهم ثبتنی علی الدین القـویم والصراط المستقیم بمحمـد وآله الطـاهرین برحمتك یا ارحم الراحمین

بشارت هجدهم :
بنیان اساسی ادیان

درباب ۲۱ ازانجیل متی باین نحو رقم یافته است .

و مثل دیگر بشنوید صاحب خانهٔ بود تاکستانی غرس نمود خطیرهٔ گردش کشید و خرخشتی درآنجا کند وبرجی بنا نمود پس آنرا بدهقانان

۱– خدا مردمانی را که تو درمیانشان هستی عذاب نمیکند. سورهٔ انفال ۸ : ۳۳ .
۲– بهترین گروه بودیدکه ازمیان مردم برگزیده شدید. سورهٔ آل عمران ۳ : ۱۱۰ .

سپرد عازم سفر شد * و چون موسم میوه نزدیك شد ملازمان خود را
نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های باغ را بردارند * اما دهقانان ملازمانش
را گرفته یکیرا زدند دیگریرا کشتند و سیمی را سنگسار نمودند * باز
ملازمان دیگر بیشتر از اولین فرستاد بدیشان نیز همانطور سلوك نمودند
بالآخره پسرخود را نزد ایشان فرستاد گفت پسرمرا حرمت خواهند داشت
اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند این وارث است بیائید او
را بکشیم تا میراثشرا ببریم * آنگاه او را گرفته بیرون تاکستان افکنده
کشتند * پس چون صاحب تاکستان آید بدهقانان چه خواهد کرد *
گفتند البته آن بدکاران را بسختی هلاك خواهد کرد و باغ را بباغبانان
دیگر خواهد سپرد که میوه‌هایش را درموسم بدو تسلیم نمایند * عیسی
بدیشان گفت مگردر کتب هرگزنخوانده‌اید اینکه سنگیرا که معمارانش
رد نموده‌اند همان سر زاویه شد این از جانب خداوند آمد و در نظر ما
عجیب است * ازاینجهة شما را میگویم که ملکوت خدا از شما گرفته
شده با متی که میوه‌اش را بیاورند عطا خواهد شد * وهرکه برآن سنگ
افتد منکسرشود واگربرکسی افتد نرمش سازد * وچون رؤسای کهنه و
فریسیان امثالش را شنیدند دریافتند که دربارهٔ ایشان میگوید انتهی .

مصنف این کتاب گوید : خانه‌کنایه ازخداست و باغ کنایه ازشریعت‌است
وخطیره گردش کشیدن وخرخشت درآن کندن وبرجی درآن بنا نمودن کنایه از
بیان محرمات ومباحات وفرایض ومندوبات واوامر ونواهی است و دهقانان طغیان
کننده کنایه از یهود است چنانچه رؤسای کهنه وفریسیان دریافتند که دربارهٔ ایشان
میگوید ، فرستادن ملازمان وغلامان کنایه ازپیغمبران و انبیاء علیهم‌السلام است که
یکیرا زدند ودیگریرا کشتند وسیمیرا سنگسار نمودند وفرستادن پسر کنایه ازآمدن
عیسی علیه السلام است بنابراعتقاد خود مسیحیین و جماعت یهود او را هم کشتند
بنابر زعم اهل تثلیث وآن سنگی که معمارانش رد نمودند همان سرزاویه شد کنایه

از جناب محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم است و امتی که میوه‌اش را بیاورند کنایه از امت آنجناب است وسنگی که هرکس برآن‌افتد منکسرشود واگر برکسی افتد نرمش سازد جناب خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله وسلم است .

وآنچه ادعا کردند علمای مسیحیه بزعم خودکه آن حجر عبارت از عیسی علیه‌السلام است پس ادعائی است غیرصحیح وقولی است باطل بوجوهی :

وجه اول : اینکه داود علیه‌السلام در زبور ۱۸ فرمود : ۲۲ سنگی را که معماران رد کردند همان سر زاویه شده است ۲۳ این ازجانب خداوند شد ودرنظر ما عجیب است انتهی .

پس اگر این سنگ عبارت ازعیسی علیه‌السلام باشد و حال آنکه از یهود و آل یهودا و ازآل داود علیه‌السلام‌است چه‌جای تعجب است درنظریهود عموماً که عیسی علیه‌السلام سر زاویه باشد سیما درنظر داود علیه‌السلام خصوصاً که مزعوم مسیحیین اینکه داود علیه السلام در مزامیر خود عیسی علیه‌السلام را بغایت تعظیم معظم میشمارد ومعتقد الوهیت است درحق او بخلاف آل اسمعیل زیراکه جماعت یهود اولاد اسمعیل را بغایت تحقیر حقیر می پنداشتند پس یکی از اولاد اسمعیل اگر سر زاویه باشد یعنی خاتم‌الانبیاء باشد این امر عجیب وغریب‌بود درنظرایشان.

وجه ثانی : اینکه دروصف این‌سنك واقع شده است‌که هرکه برآن‌سنك افتد منکسر شود واگربرکسی افتد نرمش‌سازد واین وصف درحق عیسی‌علیه‌السلام صادق نیست بلکه بمراحل این وصف از عیسی علیه‌السلام بعید است زیراکه خود عیسی علیه‌السلام فرمود : اکرکسی کلام مرا بشنود و ایمـان نیاورد من او را جزا نخواهم داد زیرا که من نیامده‌ام تا عالم‌را جزا بدهم بلکه تا جهان‌را نجات بخشم چنانچه درآیهٔ ۴۷ ازباب ۱۲ از انجیل یوحنا مرقوم شده است .

و صدق این وصف برمحمد صلی‌الله علیه وآله وسلم محتاج به بیان نیست زیراکه آنجناب مأموربود به تنبیه فجار وترضیض اشرار وجهاد باکفار با ذوالفقار

حیدر کرار علیهما السلام من ملك الغفار وهر که براو بیفتد منکسرشود واگر بر کسی افتد نرمش سازد .

وجه ثالث : اینکه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم :

مثلی و مثل الانبیاء کمثل قصر احسن بنیانه ترك منه موضع لبنة فطاف به النظار یتعجبون من حسن بنیانه الاموضع تلك اللبنة ختم بی البنیان و ختم بی الرسل .

حاصل مفاد حدیث شریف اینکه مثل من و مثل پیغمبران قصر خوش بنیانی است که موضع یك خشت در او خالی باشد نظر کننده که اطراف آن قصر را طواف مینماید ازحسن آن بنا متعجب میشود مگر جای همان یك خشتی راکه خالی میبیند آن بنیان با من ختم شد و پیغمبران بامن ختم گردید .

مقصود اینکه من خاتم الانبیاء هستم ولانبی بعدی قال الله عزوجل:

مَاكَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ [1] و چون نبوت آن بزرگوار بدلایل سابقه ثابت گردید پس اگر باقوال شریفهٔ آن سرور استدلال شود در این بشارت ضرری ندارد .

وجه رابع: متبادر از کلام مسیح علیه السلام اینکه این حجر غیر ازخودش است.

بشارت نونزدهم :

پیامبری با عصای پیروزی

درباب ثانی ازمکاشفات یوحنای لاهوتی باین نحو ترقیم یافته است :

دَهَابِدِكَايِبْ وَهَابْ دِنَاطِرْهَلْ خَرْتَا لِپخِلْنِی دِیِّ بِتْ يَبِنْ قَتوه هُكُم هَلْ طَايِپِی ۲۷ وَبِتْ مَارِعِی لُوْنْ بِخُطْرا اَوَاخْ مَنْ دِكُوزِچِی ۲۸

۱ـ محمد (ص) پدر هیچکدام ازمردان شما نیست بلکه فرستادهٔ خدا وآخر پیامبران است.
سورهٔ احزاب ۳۳ : ۴۰

بِتْ پِشْیِ طُوخِطْنِی اَخْ دِاُوپْ اَنَا قُوبِلّیِ مِنْ بَبِی وَبِتّ یِبِنْقَتِی لِکَوکَبَ دِمُورِش .

الترجمه : وهر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نکاه دارد او را بر امت‌ها اقتدار خواهم بخشید * تا ایشانرا بعصای آهنین رعایت کند وچون کوزه‌های کوزه‌کر خورد خواهد شد چنانکه من نیز ازپدر خود یافتم * وستارهٔ صبح باو بخشیده خواهد شد * آنکه کوش دارد بشنود که روح به‌کلیساها چه می‌کوید انتهی .

ومراد ازغالبی که خدا اورا سلطنت‌داده است برامم تا ایشانرا بعصای‌آهنین رعایت کند حضرت محمد صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم است چنانچه خداوند جلّ ذکره درحق آنجناب فرموده است : وَيَنْصُرَكَ اللّٰهُ نَصْراً عَزِيزاً [1] یعنی: و یاری دهد تو را خدا یا ریثی که در عزت وغالبیت باشد و سطیح کاهن[2] آنجناب‌را بصاحب هراوه مسمی نموده است .

محمدبن بابویه قمی درکتاب اکمال‌الدین واتمام‌النعمه[3] وعلامه مجلسی در بحار وسایر علمای‌اخیار ومحدثین ابرار رحمة‌الله‌علیهم باسناد خود روایت‌کرده‌اند که درشب ولادت باسعادت حضرت رسالت پناه ایوان‌کسری[4] بلرزید و چهارده

۱ـ خدا ترا یاری بیمانندی‌کند. سورهٔ فتح ۴۸ : ۳ .

۲ـ نام کاهنی درعرب جاهلی که دربدن او استخوانی جزاستخوان سرنبود ومسائل‌را ازپیش خبر میداد وکلمات خود را مسجع می‌گفت ازگفتار معروف او خبر ازآمدن پیامبر اسلام بود. سبك‌شناسی ج۲ ص۲۳۲ .

۳ـ یا کمال‌الدین و تمام‌النعمة فی‌غیبة‌الحجة و مایتعلق بها نوشتهٔ مرحوم محمد بن بابویه الذریعه ج ۲ .

۴ـ مشهورترین بنایی‌که پادشاهان ساسانی ساخته‌اند هنوز ویرانهٔ‌آن درمحلهٔ اسپانبر مداین موجب حیرت سیاحان است و حیرت واعجاب بینندگان بعلت عظمت وشکوه وضخامت اضلاع آن است گویند حضرت علی امیرمؤمنان (ع) در همین ایوان نماز بجا آوردند و مسلمانان آنرا مسجد اختیارکردند. فرهنگ فارسی دکتر معین .

کنکرهٔ آن ریخت ودریاچهٔساوه[1] فرورفت وآتشکدهٔ فارس[2] که میپرستیدند خاموش شد و حال‌آنکه هزار سال بود خاموش نشده بود ومؤبد مؤبدان یعنی اعلم علمای فارس در خواب دیدکه شتر صعب چندی میکشند اسبان عربی را تا اینکه از دجله عبور نمودند و در بلاد اینها منتشر گردیدند.

چون کسری نیزاین احوال غریبه رامشاهده نمود تاج برسرگذاشته وبرتخت خود نشست و امرا وارکان دولت خود را جمع کرده وایشانرا خبرداد بآنچه دیده بود پس در اثنای اینحال نامه رسید مشتمل براحوال خاموش شدن آتشکدهٔ فارس پس غم واندوه کسری مضاعف شد ومؤبد مؤبدان گفت ای پادشاه من نیز خواب غریبی دیده‌ام پادشاه‌گفت اینخواب تعبیرش چیست ؟ گفت میباید حادثه در ناحیهٔ مغرب واقع شده‌باشد پس کسری نامهٔ بنعمان‌بن‌منذر[3] پادشاه عرب نوشت که عالمی از علمای عرب را بسوی من بفرست که میخواهم مسئله غامضی از او سؤال کنم چون نامه بنعمان رسید عبدالمسیح‌بن عمرو غسانی را فرستاد چون حاضر شد و وقایع را به‌او نقل‌کرد عبدالمسیح‌گفت مراعلم این‌خواب واسرار این واقعه نیست ولیکن خالوی من‌سطیح‌که در شام میباشد تعبیر این غرایب را میداند کسری‌گفت

۱ـ نام شهر مشهور ومعروف در عراق و دریاچهٔ درآن بود که هرسال یك کس درآن غرق می‌کردند تا ازسیلاب ایمن می‌بودند درشب ولادت سرور کائنات آب آن بخشکید . لغتنامهٔ دهخدا نقل از برهان وآنندراج .

۲ـ پارسیان را هفت آتشکدهٔ معتبر بود بعدد هفت کوکب سیار ونام آنها بدین قرار بود : آذرمهر، آذرنوش، آذر بهرام، آذرآیین ، آذرحزین ، آذر برزین ، آذر زردشت لغتنامه دهخدا .

۳ـ مکنی به‌ابوقاموس ومعروف بنعمان ثالث از پادشاهان مشهور حیره درعهد جاهلیت است وی به سال ۵۹۲ میلادی بعد ازپدرش بامر انوشیروان به امارت رسید و ۲۲ سال پادشاهی کرد و در عهد سلطنت خسرو پرویز بامر شهریار ساسانی زیر پای فیل افکنده شد و هلاك گردید فرهنگ فارسی معین. خاقانی دربارهٔاش گوید:

از اسب پیاده شو برنطع زمین رخ نه زیر پی‌پیلش بین شهمات شده نعمان

برو از او سؤال کن و برای من خبری بیاور.

چون عبدالمسیح به‌مجلس سطیح حاضر شد اومشرف بر موت شده بود سلام کرد و جوابی نشنید پس شعری چند خوانده مشتمل براینکه از راه دور آمده‌ام برای سؤالی از نزد بزرگی وتعب بسیاری کشیده‌ام واکنون از جواب ناامیدم.

سطیح چون اشعار او را شنید دیده‌های خود راگشود و گفت :

عبدالمسیح علی جمل یسیح وقداوفی علی‌الضریح بعثك ملك ساسان لاتجارس من‌الایوان‌وخمود لنیران ورویاءالمؤبدان رای‌ابلاً صعا باتقود خیلا عر باقدقطعت‌الدجله وانتشرت فی‌بلادهـا فقال یاعبدالمسیح‌اذاکثرت التلاوة وبعث صاحب‌الهراوه وغاض بحیرة ساوه وفاض وادسماوه فلیست بابل للفارس مقاما ولاالشام للسطیح مناما یملك منهم ملوکا و ملکات علی عدالشرفات‌کل ماهوآت آت .

یعنی‌عبدالمسیح برشتری سوارشده وطی مراحل نموده وبسوی سطیح آمده درهنگامیکه نزدیکست که منتقل‌گردد بضریح و اورا فرستاده است پادشاه بنی‌ساسان برای لرزیدن ایوان و منطفی‌شدن نیران وخواب دیدن مؤبدان وخشك شدن دریاچهٔ ساوه‌ای عبدالمسیح وقتیکه بسیارشود تلاوت قرآن ومبعوث‌گردد پیغمبر آخرالزمان که عصای پیوسته در دست داشته باشد و رودخانه سماوه پرشود وبحیره ساوه خشکشود ملك شام و عجم ازتصرف ملوك‌ایشان بدررود وبعددکنکرهای قصرکسری‌که ریخته است پادشاهان ایشان پادشاهی خواهند کرد و بعد از آن پادشاهی ایشان زایل خواهد شد و هرچه شدنیست البته واقع میشود .

اینراگفت و دار فانیرا وداع کرد پس عبدالمسیح سوار شده بسرعت تمام خود را بپادشاه عجم رسانیده وسخنان سطیح را نقل‌کرد کسری‌گفت تا چهارده نفر پادشاهی کنند زمان بسیاری خواهد گذشت پس ده کس ایشان در مدت چهار سال منقرض شدند وباقی ایشان تا امارت عثمان پادشاهی کردند و مستأصل شدند انتهی.

وستارهٔ صبح عبارت ازقرآن است قال‌الله تعالی فی‌سورةالنساء :
وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا [۱] و فی سورة التغابن فامنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا [۲]
وصاحب صولت‌الضیغم علی‌اعداءبن مریم بعد ازنقل این‌بشارت‌گوید :

گفتم‌بقسیسی یعنی دیت وولیم دروقت مناظره که صاحب‌عصای آهنین محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم است واز استماع اینخبرمضطرب گردیدند وگفتندکه این امرمتعلق بکلیسای طیاتیراست پس‌لابد بایدظهور چنین شخص درآنجا باشد و محمد صلی‌الله علیه‌وآله وسلم بطیاتیر نرفته گفتم این‌کلیسا درکدام ناحیه است رجوع بکتاب لغة نمودند وگفتند در ارض‌روم نزدیك باستنبول‌گفتم اصحاب‌آنبزرگوار درخلافت عمر بآنجا رفتند وآن بلادرافتح نمودند وبعد از صحابه مسلمین هم‌بآن بلاد مسلط بودند در اکثر اوقات الان هم آن بلاد در ید تصرف مسلمین است.

پس این خبر صریح است درحق حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله علیه وآله وسلم انتهی‌کلامه ملخصاً .

بشارت بیستم:
احمد ومحمد (ص)

درباب تعیین اسم مبارك حضرت رسول ص دراواخر انجیل یوحنای‌حواری که محبوب مسیح بوده است این بشارت را نقل نموده است و ما این بشارت را اولاً بزبان سوریت و سریانی وکلدانی نقل مینمائیم بعد ترجمهٔ فارسی او را هم مینویسیم پس ازآن دربحر استدلال خوض مینمائیم واز روی قواعدعلمیه مسیحیین وانصاف تکلم‌مینمائیم تاحجت باشد برایشان‌پس‌میگوئیم بالله‌التوفیق وعلیه‌التکلان.

در باب ۱۴ از انجیل یوحنا ازآیه ۱۵ باین‌نحو رقم‌گردیده است:

۱ـ نورآشکاری بسوی شما فرستادیم. سوره‌نساء ۴ : ۱۷۴ .

۲ـ بخدا وپیامبرش ونوریکه فرستادیم ایمان بیاورید. سورهٔ تغابن ۶۴ : ۸ .

اِیْنَ مَخْیِبِیتُونْ لِی پُقْدَنِی نِطُورْ ۱۶ وَ اَنَا بِتْ طَالِبْنْ مِنْ بَبِی وَخِیِنَ پَارْقَلِیطَا بِتْ یَبِلْ لُوخُونْ دَپِیْشْ عَمُوخُونْ هَلْ اَبَدْ ۱۷ رُوخَا دِسَرَسْتُوتَا هَوْدِ عَالْمَا لِمَاصِی لِقَبُولِی سَبَبْ دِلَیلِی خِزْیُوهْ دِلِیلِی دِعْیُوهْ اِیْنَ اَخْتُونْ کِدْیَا دِعْتُونْ لِهْ دِلِکْسِ لُوخُونْ بِعْمَارِلِی وَبِیُوخُونْ بِتْ هَوِی .

یعنی : اکر مرا دوست می‌دارید وصایای مرا نکاه دارید * و من از پدر سؤال میکنم که فارقلیطا را (یعنی احمد و محمد را) بسوی شما بفرستد تا همیشه با شما باشد * و او روح حق است که جهان نمیتوانند او راقبول کنند زیرا که او رانمی‌بینند و نمی‌شناسند اماشما او را میشناسید زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود.

و در آیهٔ ۲۵ از همین باب در حق فارقلیطای موعود باین‌نحو مسطور گردیده است :

اَنِی هُمزِمْلِی عَمُوخُونْ کَتْ لِکْسِلُوخُونْ یِوِنْ اِیْنَ هَوْ پَارْقَلِیطَا رُوخَادِ قُدْسَ هَوْبِتْ شَادِرْبَبِی بِشْمِیَ هَوْبِتْ مَلِپْ لُوخُونْ کُلْ مِنْدِیْ وَهَوْبِتْ مَتْخِرُوخُونْ کُلْ مِنْدِیْ دِمِرُونْ اَلُوخُونْ .

یعنی : این سخنانرا بشما کفته‌ام وقتی که با شما بودم * لیکن فارقلیطای روح‌حق (یعنی احمد ومحمد) که وعظ کننده بحق وداعی الی الحق است که پدر او را به اسم من میفرستد یعنی با تصدیق من که او مصدق من خواهد بود و هرچیزی را بشما تعلیم خواهد داد و آنچه بشما کفته‌ام بیاد شما خواهد آورد.

و درآیهٔ ۲۹ ازباب مذکور :

وَ آدَیَ مِرّیِ اِلُوخُوْنْ هالالاوَیَ دایْمَنْ دوْیالی هِمی نْیتُونْ مِعَدّیَ لی هَمزمِنْ اموْخُونْ دابا سَبَبْ دِیْتِیلی کوُراداَه عالَما وَ بی لِتْلهْ مِنْدیِ .

الترجمه : و الان قبل از وقوع بشما گفتم تا وقتی‌که واقع کردد ایمان آورید مقصـــود اینکه قبل ازآمدن فارقلیطا من به‌آمدن او شما را خبر دادم که بعدازآمدن معتذر نکردیدکه ما ندانستیم * بعدازاین بسیار با شما نخواهم گفت که رئیس این‌جهان می‌آید و درمن چیزی ندارد.

بشـارت بیست ویکم :

فارقلیطا شاهد عیسی

درآیهٔ ۲۶ و باب ۱۵ از انجیل یوحنا باین‌نحو رقم یافته است :

اِیْنَ اِیْمَنْ دَاتی پارْقَلیطا هَوْدِ آناشادُورِوُنْ لِکْسِـلُوخُونْ مِنْ لِکِسْ بَبی رُوخا دِسَرَسْتوُتا هَوْدِ مِنْ لِکِسْ بَبیّ پالـِتْ هَوْیِتْ یَبِلْ سَهْدُوتَ بَسْ دِبَبیّ اُوپ اَخْتوُخُونْ سَهْدیْتَ دِمِنْ شَرْیِتَ عامّی تُونْ انتهی.

لیکن چون فارقلیطا آمد که او را از جانب پدر نزد شما میفرستم روح حق‌که از پدر صادر میکردد او برمن شهادت خواهد داد * و شما نیز شاهد هستید زیراکه از ابتدا با من بوده‌اید انتهی .

مقصود از فارقلیطا احمد است که بر حقانیت حضرت عیسی شهادت داد .

بشارت بیست و دویم :

فارقلیطا بعداز عیسی

درباب ۱۶ از انجیل یوحنا باین‌نحو رقم یافته است درسریانیه قدیم :

اِلّا اِینَ شَرِرَ اَمَرْنَلُوخُونْ دِپَقَخْ لُوخُونْ دِاْیِنَ اِزِلْ اِنْ کَیرْ اِینَ لاَاَزِلْنَ پَارَقْلیطا لاَ آتِی لَوْتُخُونْ اِینَ دِیِنَ اَزِلْ اِشَادِرِیْ لَوْتُخُونْ وَ مِدْاَتْ هَوْنَکْسِیُوهْ لِعَالَمْ عَلْ خِطِیْتَا وَعَلْ زَدِیْقُوتَا وَ عَلْ دِیِنْ عَلْ خِطِیْتَا مِهَیْمِنِ بِیّ عَلْ زَدِیْقُوتَا دِیِنْ دَلْوَتْ اَبِی اَزِلْ نَ وَلاَتُپْ خَزِنْ اِنْتُمْ لِیْ عَلْ دِیِنَ دِیِنَ دِاَرْکُونَ دِعَالَمْ هَنَ دِنْهَوْتُپْ سَکِیّ اِتْلِی لِمِئْمَرْ لُوخُونْ اِلاَلاَمِشْکِخِیْنْ نَتُونْ لِمَخْدِهَشْ مِدْاَتْ دِیِنْ رُوخَا دَشْرَارَاهَوْ نَدْ بِرُوخُونْ شَرَّاْلاَکِیْر نَمِلِلْ مِنْ رِعْیَا نِپِشْ اَلْاَکُلْ دِنْشَمِعْ هَوْ نِمَلِلْ وَ وَعْدِدَتْ نَوْدَعْخُونْ وَهَوْنِشَبْخَنْ مِطِلْ دِمْنِدِیلِی نَسِبْ وَنَخْوخُون .

و در سوریت سریانی کلمات مسطوره باین‌نحو مرقوم‌گشته‌اند :

اِلّا اَنْسَرَسْتُوتَا بِمَرُونِ اَلّوُخُونْ دِصْپَایِلاَقْتُوخُونْ دِاَنَاَزِنْ سَبَبْ دِاَنْ اَنْلاَ اَزِنْ پَارَقْلیطا لِی اَتِی لِکْسِلُوخُونْ اِینَ اِنْ اَزِنْ بِتْشَادِرِنَه لِکْسِلُوخُونْ ۷ وَاِیْمَنْ دِاَتِی هَوْبِتْ مَنْخِسْ لِه لِعَالَمَابُوتْ خِطِیْتَا وَ بُوتْ زَدِیْقُوتَ وَبُوتْ دِیْوَانْ ۹ بُوتْ خَطِیَتْ دِلِیِنْ هَمُّونِی بِبِیّ ۱۰ اِینَ بُوتْ زَدِیْقُوتْ دِلِکِسْ بَبِی بِیزَلُونْ وَمِدْرِی لِخزَتُونْ لِیّ ۱۱ اِینَ بُوتْ دِیْوَانْ دِکُورَادَاه عَالمَا دِیَّنْلِی ۱۲ مِدْرِی رَابَا اِتْلِّی لِمَرَ اَلّوُخُون اِلّاَلِی مَاصِیعُونْ لِدَوَقْ اَدِیّ ۱۳ اِینَ اَیْمَنْ دِاَتِی هَوْرُوخَا دِسَرَسْتُوتَا

هَوْبِتْ تَكْبِرْ رَوْخُونْ بِكْلِهْ سَرْ دَسْعُوتَا سَبَبْ دِلِي هَمْزِمْ مِنْ كَنِهْ الاَكُل دِشَمِعْ هَوْبِتْ هَمْزِمْ تَمِنْدِ يَنِي دَاتِي بِتْ مَادِعْ لَوْخُونْ ۱۴ هَوْبِتْ خَاقِرِي سَبَبْ دِمِنْ دِيِّي بِتْ شَقِلْ وَ مَخْزِيْ لَوْخُونْ ۱۵ كُلْ مِنْدِي دَاتِ لِبَبِي دِيِيـلِي بُوتْ دَاهَ مِرِي الَوْخُونْ دِمِنْ دِيِّيـى بِتْ شَقِل وَ نَخْرِيلُوخُونْ انتهى .

الترجمه : و من بشما راست میکویم که رفتن من برای شما مفید است چه اکر نروم فارقلیطا یعنی احمد نزد شما نیاید واما اکر بروم او را نزد شما میفرستم * وچون او آید جهان را بر کناه و عدالت وداوری توبیخ خواهد نمود * اما بر کناه زیراکه برمن ایمان نیاوردند * واما برعدالت از آن سبب که نزد پدر میروم و دیکر مرا نخواهید دید * و برداوری ازآن روکه برئیس اینجهان حکم شده است * وبسیار چیزهای دیکر نیز دارم بشما بکـویم لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید * ولیکن چون اوروح راست آید شما را بجمیع راستی راهنمائی خواهد کرد زیراکه ازخود تکلم نمی کند بلکهٔ بآنچه شنیده است سخن میکوید واز امور آینده بشما خبرخواهد داد * واومرا تمجید خواهد نمود زیرا که ازآنچه آن منست خواهد کرفت وبشماخبرخواهدداد* هرچه از آن پدر است ازمن است از اینجهة کفتم که ازآنچه آن منست میکیرد و بشما خبر میدهد انتهی .

مؤلف غفرالله تعالی‌له گوید : قبل از خوض در بحر تحقیق و استدلال لابدیم از تقدیم دوامر .

امر اول :

اینکه در ماسبق ذکر و بیان یافت که اهل‌کتاب از سلف و خلف عادت ایشان براین امر جاریشده است‌که غالباً اسم را ولوکان علماً ترجمه مینمایند واسم ظاهر را تبدیل بضمیر وضمیر را بظاهرمیکنند وکذلك دراسم اشاره .

وایضاً معلوم ومحقق نمودیم که جناب عیسی علیه السلام بلغة عبرانی تکلم میفرمودند نه بیونانی وسریانی وغیره زیراکه پدر مصنوعی او عبرانی و والدهٔ ما جده‌اش عبرانیه ودر میان عبرانیین نشو ونما نموده واز برای ایشان وعظ میفرمود فعلیهذا نباید بلغت یونانی وسریانی وغیرهما تکلم نماید و خود اهل‌کتاب نیز مقرّ ومعترفند باینمسئله وگویند مدتی بعدازصعود حضرت عیسی(ع) روح‌القدس معانیرا بقلوب حواریین‌القاء نمود وایشانرا مخیرنمود که هرکسی درمیان هرقومی که هست بایشان درلغت ایشان انجیل خود را تمام نماید .

پس متی بالفاظ خود در لغت عبرانی انجیل خود را نوشت و سایرین در یونانی فعلیهذا شکی وشبهه‌ای باقی‌نمیماند دراینکه صاحب انجیل‌رابع اسم مبشر به را بزبان یونانی ترجمه نموده است برحسب عادتیکه دارند اصل لفظی که جناب عیسی علیه السلام باو تکلم نمود ازمیان رفته وجماعت نصاری اثری از آنها ندیدند وخبری‌نشنیدند و (برنابا) درانجیل خود تصریح‌نمود براینکه لفظ محمد (ص) بود بطور نبوة (یعنی محمد رسول‌الله) چنانکه عنقریب نقل آن خواهد آمد انشاءالله .

و خداوند در قرآن شریف نقل فرمود از حضرت عیسی علیه السلام که آن لفظ احمد بوده حیث قال :

یا بنی‌اسرائیل انی رسول‌الله الیکم مصدقاً لمابین یدی من‌التوریة ومبشراً برسول یاتی من بعدی سمه احمد [۱] .

ومحمد واحمد لفظاً ومعنی شیٔ واحد میباشند ویمکن ان یقال که حضرت

۱– ای بنی‌اسرائیل من فرستاده خدایم بسوی شما گواهی دهنده بآنچه پیش من هست از تورات وبشارت دهنده‌ام ازآمدن پیامبری بعدازمن که‌نامش احمد است. سوره صف ۶۱ : ۶

عیسی (ع) گاهی لفظ محمد و گاهی احمد را استعمال میفرمود و صاحب انجیل رابع لفظ حضـرت عیسی علیه السـلام را در یونانی بدین نحـو ترجمه نمود : περι κλυτος (پریقلیطوس) که معنی این لفظ محمد درعربی وستوده درفارسی میباشد .

درجزء حدیث مباهله در خطاب الله تعالی بحضرت عیسی علیه‌السلام بنا بروایت شمعون حواری بدین‌نحو مذکور گردیده است :

وقال ان‌الله جل‌جلاله اوحی الیه فخذ یابن امتی کتابی بقوة ثم فسره لاهل‌سوریا بلسانهم واخبرهم انی‌اناالله لااله الا اناالحی القموم البدیع الـدائم الذی لاحول ولاازول انی بعثت رسلی و نزلت‌کتبی رحمةً ونوراً وعصمة لخلقی ثم انی باعث بذلك نجیب رسالتی احمد صفوتی‌وخیرتی من بریتی‌البار قلیطا عبدی ارسله فی‌خلو من‌الزمان ابتعثه بمولده فاران من‌مقام ابراهیم انزل‌علیه توریة حدیثة افتح بها اعینا عمیاً واذانا صماً و قلوباً غلفاً طوبی لمن شهـد ایامه وسمع کلامه فامن به واتبع‌النورالذی جآء به فاذا ذکرت یا عیسی ذلك النبی فصل علیه فانی وملائکتی نصلی‌علیه.

یعنی‌ای‌پسر کنیزمن بگیر کتاب‌مرا وبراهل‌سوریاترجمانی کن که‌منم‌خداو ندیکه جزمن‌خدائی‌نیست منم زنده که نمیرم وقایم بذات‌خویشم وعالمیانرابی اصلی وماده ایجاد کردم‌منم‌دائمی که‌زوال‌ندارم‌وازحالی‌بحالی‌نشوم برانگیختم‌پیمبرانراو کتابهای خودرا ازدر رحمت وهدایت‌مردمان فرستادم همانا‌خواهم‌فرستاد برگزیدۀ پیغمبران احمد راکه اورابرگزیدم ازجمله‌خلایق فارقلیطارا که‌دوست من وبندۀ‌منست خواهم فرستاد آنگاه که جهان تهی باشد از هدایت‌کننده و مبعوث خواهم کرد در محل ولادت اوکوه فاران در مقام پدرش ابراهیم و خواهم فرستاد شرع تازه (چه توریة

بمعنی شرع است) که بگشایم بدان چشمهای کور وگوشهای کر را و دلهای نادانرا خوشا حال کسیکه دریابد زمان اورا وبشنود سخن او را وایمان آورد بدو ومتابعت شریعت او کند ای عیسی چون یاد او کنی صلوات براوفرست که من وفرشتگان براو صلوات میفرستیم .

مؤلف گوید : **قوله تعالی فخذ یابن امتی کتابی بقوة ثم فسره لاهل سوریا بلسانهم** مراد از اهل سوریا اهل شامات میباشند که زبان ایشان سریا نیست واز این حدیث شریف معلوم میشود که حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام مأمور شد باوصف اینکه لسان او عبرانی بوده انجیل خود را بلغت سریانی برای سریانیان تفسیر نماید .

و صاحب کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتب والفنون بدین نحو نوشته است در بیان لفظ الانجیل : **کتاب انزل‌الله سبحانه وتعالی علی عیسی‌بن‌مریم علیهما السلام و ذکر فی‌المواهب انه انزل باللغة السریانیه وفی‌النجاری فی‌قصة ورقة بن نوفل مایدل علی انه کان بالعبرانیه انتهی بالفاظه ملخصاً .**

وجمع بین‌القولین باین نحو خواهد بود که اصل نزول انجیل بلغة عبرانی بوده تفسیر وبیانش بلغةسریانی چه قوله‌تعالی فسره لاهل سوریا بلسانهم مشعر باین قول‌است وچون اصل‌ازمیان رفت بیانش بلغت سریانی باقی ماند **هذا هوالاصح عندی** ولهذا غالب منقولات‌ما در این کتاب بلغت سریانی است وخود قسیسین نیز تسلیم دارند الا اینکه‌گویند (فارقلیط) مشتق از (پاراقلیطوس) میباشد که معنی آن معزی ومعین و وکیل‌است نه از (پریقلیطوس) که معنی آن احمد ومحمد است و عربهااشتباه کردند ودلیل‌ایشان بردعوی‌خود عناد وتعصب است واین دعویرا بعداز ظهوراسلام اختراع وجعل‌نمودند وقبل‌از ظهوراسلام این‌گفتگو ابداً درمیان نبود.

ودر مجلد اول در بیان حال پراختلال مؤلف سبق بیان یافت که استاد حقیر کتبی راکه قبل از ظهور اسلام تألیف شده بودند ارائه نمود که صریحاً در آنها

نوشته شده بود که (پریقلیطوس) بمعنی احمد ومحمد میباشد و آن نبی است که در آخرالزمان مبعوث خواهد شد ومصدق عیسی است[1] .

و یکی از قسیسین رسالهٔ کوچکی در تحقیق معنی این لفظ نوشته است و مقصودش از تألیف رساله این بود که اهل اسلام را متنبه نماید ازسبب وقوع ایشان درغلط ازلفظ فارقلیطا وملخص کلام او در اینمقام اینست که :

این لفظ معرب ازلفظ یونانیست پس اگرگوئیم که این لفظ درلغت یونانی پاراقلیطوس بود بمعنی معزی و معین و وکیل خواهد بود و اگر گوئیم که اصل این لفظ پریقلیطوس بود قریب بمعنی محمد و احمد خواهد بود و هرکسیکه از علمای اسلام باین بشـارت استدلال نموده است چنین فهمیده است که اصل لفظ پریقلیطوس بوده که معنی آن قریب بمحمد واحمد است پس ادعاکردندکه جناب عیسی علیه السلام ازآمدن محمد واحمد خبر داده است لکن صحیح آنکه این لفظ پاراقلیطوس است انتهی کلامه ملخصاً .

و صاحب ینابیع در صفحهٔ ۱۵۱ و ۱۵۲ از نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۹۹ رقاه عام پریس لاهور بدین نحوعیان وبیان نموده است اهل اسلام برآنند که حضرت عیسی (ع) شاگردان خود را امرفرمود که منتظرآمدن نبی دیگرمسمی باحمد باشند و در اثبات آن گمان آیهٔ از قرآن پیش میآورندکه درسورهٔ صف یعنی سورهٔ ۶۱ آیه ۶ یافت میشود و آن اینست :

و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی‌اسرائیل انی رسول‌الله الیکم مصدقاً لما یدی من التوریه ومبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد

ترجمه وچون گفت عیسی پسر مریم ای بنی‌اسرائیل بدرستیکه من فرستاده خدا بسوی شمایم تصدیق‌کننده مرآنچه را میانهٔ دودست منست از توریة وبشارت دهنده برسولی‌که خواهد آمد بعداز من‌که اسمش احمد است .

و البته این آیهٔ اشاره مینماید آنچه دربارهٔ فارقلیط παρακλητος

در انجیل یوحنا باب ۱۴ آیه ۱۶ و ۲۶ و باب ۱۵ آیهٔ ۲۶ و باب ۱۶ آیهٔ ۷ مکتوبست .

اصل آن اشتباه اهل عرب اینست که اهل عرب معنی این لفظ παρακλητος یعنی (فارقلیط) را ندانسته گمان بردندکه ترجمهٔ آن احمد میباشد اگرچه هرآینه معنی آن لفظ یونانی تسلی دهنده است اما لفظ دیگر در زبان یونانی هست که بماسمع اجنبیان صدایش از صدای παρακλητος (پاراقلیطوس) چندان تفاوتی ندارد یعنی περι κλυτος (پریقلیطوس) که معنی آن لفظ بی‌نهایت نامدار ویا بسیار ستوده میباشد .

و میتوان گفت که شخصی ازاهل عرب که زبان یونانی را بخوبی ندانست از آن سبب اشتباه کرده گمان بردکه معنی پاراقلیطوس یافارقلیط احمد است انتهی بالفاظه ملخصاً .

اقول : عجبست از حال این قسیس بعد از اینکه صریحاً اقرار و اعتراف نمود براینکه پریقلیطوس بمعنی ستوده میباشد وآن معنی لفظ شریف محمد است کماقیل (محمد ستوده امین استوار الخ) قول او میتوان گفت الخ دلالت میکند براینکه قسیس برهانی ندارد برمدعای خود مگر تعند و تعصب و اگرنه هیچ عاقل منصفی وهم بلابرهان خود را برخصمآء خود حجت قرارنمیدهد وجواب انشاءالله تعالی خواهد آمد عنقریب .

اکنون برویم برسر مطلب وگوئیم : که تفاوت بین‌اللفظین بسیار کم است περι κλυτος (پریقلیطوس) παρακλητος (پاراقلیطوس) چنانکه می‌بینی و حروف یونانی هم متشابه همدیگرند پس تبدیل شدن پریقلیطوس به پاراقلیطوس در بعضی نسخ ازکاتب و یا معاند قریب‌القیاس است .

بعد اهل تثلیث که منکر رسالت حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه و آله وسلم بودند ترجیح‌دادند این نسخه‌را برنسخهٔ‌دیگر وهر کسیکه تأمل کند درباب‌اول‌وثانی از مجلد اول از همین کتاب ومقدمه سابعه ازمقصد ششم ازهمین باب وبنظرانصاف نظر نماید از روی جزم و یقین خواهد دانست که این امر از اهل دین و دیانت از مثلثین بعید نیست بلکه در نزد ایشان ازمستحبات دینیه است .

امر دوم :

اینکه ادعا کردند بعضی قبل از ظهور محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم که ایشان مصادیق لفظ فارقلیطا میباشند مثل منتس مسیحی که در قرن دوم از قرون مسیحیه بود ومتقی ومرتاض بود درعهد خود ودر سنه ۱۷۷ ازمیلاد درآسیای صغیر مدعی رسالت گردید وگفت من همان فارقیطا هستم که عیسی علیه السلام آمدن او را خبرداد وجمع کثیری اورا متابعت نمودند دراین‌قول چنانچه دربعضی‌ازتواریخ مذکور است .

ولیم میور حال اورا وحال تابعین او را درقسم ثانی ازباب ثالث از تاریخ خود که در سال ۱۸۴۸ از میلاد مطبوع گردیده است باین نحو ذکر کرده است :

بعضی گفته‌اند که منتس مدعی گردید که من فارقلیطا هستم یعنی معزی روح القدس و چون مرد متقی و شدیدالریاضه بود لذلك مردم او را قبول نمودند برسالت بقبولی زاید انتهی کلامه[1] .

از این کلام معلوم میشود که در قرون اولای مسیحیه منتظر فارقلیطا بوده‌اند لذلك مردم مدعی بودند که ایشان مصادیق این لفظند ومسیحیین هم این ادعا را از ایشان قبول میکردند لاجل الانتظار .

۱– کلمه «یعنی روح‌القدس» از تفسیرهائی است که مورخ اضافه کرده است منتس که مردی مرتاض بود بسال ۱۷۷ میلادی در آسیای صغیر ادعا کرد که من همان فارقلیطا هستم که مسیح ازآمدن آن خبر داده است .

و صاحب لب‌التاریخ گفته است که یهود و مسیحیین از معاصرین حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم منتظر بودند نبیی را یعنی نبی موعود را پس از این امر نفع عظیمی از برای محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم حاصل شد زیرا که مدعی گردید من همان نبی موعودم انتهی کلامه ملخصاً .

پس‌از کلام اینمورخ هم معلوم میشود که اهل‌کتاب در زمان ظهور نبی‌خاتم صلی‌الله علیه‌و آله وسلم منتظر بودند ظهور پیغمبری‌را وهذا هوالحق زیرا که نجاشی ملك الحبشه چون نامهٔ شریفهٔ آنجناب باو رسیدگفت اشهدبالله این همان نبی‌است که‌اهل کتاب انتظاراورامیکشند وجواب‌عرض کرد کتاب حضرترا ودرجواب‌نوشت: **اشهد انك رسول الله صادق و مصدق و قد بایعتك و بایعت ابن عمك (ای جعفربن ابیطالب) واسلمت علی یدیه لله رب‌العالمین** حاصل مقصود اینکه اقرار کرد بنبوت حضرت وبیعت کرد و در دست جعفر طیار رضی‌الله عنه بشرف اسلام مشرف شد .

پس این نجاشی که نصرانی بود اسلام را قبول کرد ومقوقس ملك‌القبط[1] درجواب فرمان آنجناب عرض کرد : **لمحمدبن‌عبدالله من‌المقوقس عظیم‌القبط سلام علیك اما بعد فقد قرأت کتابك و فهمت ما ذکرت فیه وما تدع الیه وقد علمت ان نبیاً بقی وقدکنت اظن انه یخرج بالشام وقد اکرمت رسولك انتهی** حاصل‌مفاداینکه کتاب‌شمارا قراءت‌کردم ومندرجات آنرافهمیدم ودعوت‌شما را هم دانستم ومن میدانستم پیغمبری باقی مانده است‌که باید بیاید و لیکن مظنون من این بودکه ازشام خواهد خروج نمود و رسول تورا گرامی داشتم .

این مقوقس اگرچه بسعادت اسلام مشرف نشد و لیکن درکتاب خود اقرار کردکه من میدانم پیغمبری باقی مانده است و بایست بیاید و این مقوقس نصرانی بوده است واین دو ملك درآنوقت ازشوکت دنیویهٔ آنجناب نمیترسیدند .

۱- نامی است که عرب بقبرس فرماندار اسکندریه داده‌اند . فرهنگ فارسی معین .
و در نامه نوشت : می‌دانستم که بعداز عیسی (ع) پیغمبری مبعوث خواهد شد ولی گمان نمی‌بردم که از میان اعراب برخیزد بلکه می‌پنداشتم که از شامات ظهور خواهد کرد .

و جارودبن العلی با قوم خود آمد خدمت رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلم وگفت والله‌ازجانب حق‌آمده‌ای و بصدق‌نطق فرموده‌ای وقسم بخدائیکه تورا بحق به پیغمبری فرستاده است که صفات تورا درانجیل پیدا کرده‌ام وبقدوم توابن‌البتول بشارت داده است **فطولت التحية لك و الشكر لمن اكرمك لااثر بعد العين ولاشك بعدالیقین** دست خود را دراز کن‌تا بیعت‌کنم **فانا اشهدان لااله الاالله وانك محمد رسول‌الله** پس جارود با قومش ایمان‌آوردند واین جارود ازعلمای نصاری بوده اقرار کرد باینکه ابن‌البتول یعنی عیسی علیه السلام آمدن آن سرور را بشارت داده است .

پس از این دلایل معلوم شد که حضرات مسیحیین منتظر بودند خروج نبی مبشربه را[1].

پس چون اینمطالب را دریافت نمودی گوئیم : لفظ عبرانی که عیسی علیه السلام بآن تکلم نموده است الان مفقود است لفظ سریانی که الان موجود است ترجمهٔ آنست لیکن مادر اینموضع بحث از اصل را ترك نموده و از لفظ سریانی ویونانی تکلم نموده و میگوئیم که این لفظ در سریانی و سوریت بمعنی احمد است بی‌شبهه وعنقریب درکیفیت اسلام حقیرمذکور خواهدگردید واما لفظ یونانی اگراصل آن پیرکلوطوس باشد پس امردراوظاهراست‌که عیسی علیه‌السلام در حق محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم بشارتی داده است بلفظی‌که معنی آن محمد واحمد است واین امراگرچه قریب‌القیاس‌است بلحاظ عادت ایشان‌بلکه متعین‌است باعتقاد مصنف حقیر .

لیکن مادر این مورد ازهمهٔ این دلایل قطع نظرنموده ومیگوئیم : اصل‌این لفظ دریونانی پاراکلی طوس بوده چنانچه شما ادعا مینمائید بازمنافی استدلال ما نخواهد بود زیراکه معنی آن تسلی دهنده ومعین و وکیل است بنابر بیان صاحب الرساله وترجمهای فارسیه وعربیهٔ ایشان و یا شافع است بنابر بعضی تراجم عربیه

۱– در میان مسیحیان مدعیان چندی پیدا شدند و ادعای نور جدید والهام کردند . از جمله هرماس از اهل روم ، وبعدها در ایران از میان مسیحیان ایرانی نژاد که هزاران پیرو مسیحی بودند ، مانی نقاش تنصراختیار کرد و بجائی رسید که اورا رئیس القسیسین نامیدند با بت پرستان ویهود مباحثاتی نمود ولی بعدها مذهب جدیدی همچو عقیده زردشت ←

از آنجمله ترجمهٔ عربیه مطبوعه سنهٔ ۱۸۱۷ و همهٔ اینمعانی برمحمد صلی‌الله علیه وآله وسلم باتم وجه صادقند .

وما الان دراین‌موضع اولاً بیان میکنیم ومیگوئیم مراد ازفارقلیطا نبی‌مبشر به است یعنی محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم نه روح نازل برتلامذهٔ عیسی علیه‌السلام در یوم‌الدار چنانچه ذکر او درباب ثانی ازکتاب اعمال آمده است و ثانیاً شبهات علمای مسیحیه را ذکرکرده و جواب آنها را میگوئیم .

واما دربیان مدعای اول‌پس چهارده دلیل‌بروفق عدد چهارده معصوم سلام‌الله علیهم ذکر مینمائیم .

دلیل اول : عیسی علیه‌السلام درآیهٔ ۱۵ ازباب ۱۴ فرمود: اگرمرا دوست دارید وصایای مرا نگاه‌دارید... بعد خبر داد از آمدن فارقلیطا و مقصود عیسی(ع) از این‌کلام آنستکه سامعین اعتقاد نمایند که‌آنچه القا میشود بسوی ایشان بعد از عیسی‌ضروری وواجب‌الرعایةاست پس‌اگرمقصودازفارقلیطا روح‌نازل دریوم‌الدار[1] بوده ذکر این‌فقره محتاج‌الیه نبود زیراکه مظنون نبودکه حواریون استبعاد نمایند نزول روح را برایشان درمرتبه ثانیه زیراکه ایشان مستفیض بودند از روح‌القدس قبل ازاین بلکه مجال استبعاد نیست ایضاً زیرا زمانیکه روح‌القدس نازل میشود در قلب کسی و حلول میکند در اولا محاله بطور واضح آثار آن ظاهر میشود پس انکار مؤثر متصور نمیشود و ظهور روح در نزد ایشان درصورتی نخواهد بود که مظنهٔ استبعاد باشد .

پس حقیقت امر اینستکه مسیح علیه السلام از تجربه و نور نبوت میدانست

← اختراع کردوخود را فارقلیط موعود نامید : ص۲۵۲ نزاع‌مزگانی چاپ‌انتشارات نورجهان افست ازنسخه‌ای که در سال ۱۹۳۰ بقلم جمال الدین مسیحی نوشته شده است وص۲۰۳ تاریخ کلیسا نوشته میلر چاپ آوگوست پریس در لیپسک آلمان بسال ۱۹۳۱ .

۱ـ یوم‌الدار همان روز پنطیکاست معروفست که بعقیدهٔ مسیحیان درآنروز روح‌القدس بشدت هرچه تمام‌تر بمانند وزش بادی بحواریون نازل شد « اعمال رسولان باب ۲ : ۱ـ۱۲ » و فارقلیطای موعود را هم بهمان معنی تفسیر کرده‌اند ، برای توضیح بیشتر بپاورقی صفحه ۱۳ جزء اول کلیسا و ساخته‌های آن مراجعه شود .

که بسیاری ازامت او نبی مبشربه را انکارخواهندکرد دروقت ظهورش لهذا امر را اولاً مؤکد نمود باین فقره پس ازآن خبر داد ازآمدن فارقلیطا وفرمود . اگرمرا دوست میدارید فارقلیطا را قبول کنید و از جملهٔ واضحاتست که اگر روح القدس برقلب کسی نازل‌بشود مسدد ومؤید او باشد درجمیع امور وآثارغریبه وعجیبه از شخص صادربشود دراینصورت جای‌انکارباقی نخواهد بود وهمه‌کس طالب چنین امری خواهد بود .

دلیل دوم : آنکه درآیهٔ ۱۶[1] فرمود: من‌ازپدرسؤال میکنم‌فارقلیطای دیکر بشما عطا خواهدکرد الخ روح نازل دریوم‌الدار باتحاد حقیقی متحد است با اب مطلقاً درنزد مثلثین وبا این نظر بلاهوت اوپس درحق اوصادق نمیگردد فارقلیطای دیگربخلاف نبی مبشربه‌که این قول درحق اوبی‌تکلف صادق است .

دلیل سیم : آنکه وکالت وشفاعت از خواص نبوتست نه از خواص روح نازل متحد با خدا پس‌این دومعنی برروح صادق‌نیست وبرنبی مبشربه صادق است بدون هیچ تکلفی .

دلیل چهارم : آنکه درآیهٔ ۲۶ ازباب ۱۴ فرمود : وآنچه بشما کفتم بیاد شما خواهد آورد . و از رسالهٔ از رسایل عهـد جدید ثابت نمیشود که حواریون فرمایشات حضرت عیسی را فراموش کرده باشند و روح نازل در یوم‌الدار بخاطر ایشان بیاورد .

دلیل پنجم : آنکه درآیهٔ ۲۹ ازباب ۱۵ ازانجیل یوحنا عیسی علیه السلام فرمود : والان قبل از وقوع بشماکفتم تا وقتیکه واقع کردد ایمان آورید ! و این قول دال برآنست‌که مراد از فارقلیطا روح نیست زیراکه دردلیل اول دانستی عدم ایمان مظنون نبود از حواریون وقت نزول روح بلکه مجال استبعاد هم نبود پس اینقول محتاج‌الیه نبوده است وازشأن حکیم عاقل نیست‌که بکلام فضول بیمصرفی

[1] ـ باب ۱۴ انجیل یوحنا .

تکلم نماید فضلاً ازشأن پیغمبر عظیم‌الشأن .

پس اگرمراد ازاین قول نبی مبشربه باشد این کلام درمحل خود ودرغایت حسن خواهد بود ازبرای تأکید مرتبه ثانیه .

دلیل ششم : آنکه عیسی علیه السلام درآیهٔ ۲۶ فرمود[۱] : او برمن شهادت خواهد داد ! و روح نازل در یوم‌الدار از برای عیسی شهادت نداد در محضر هیچ احدی زیراکه تلامذه‌ای که برایشان نازل‌شد محتاج بشهادت نبودند زیراکه معرفت تامه قبل‌از نزول روح درحق مسیح علیه السلام داشتند پس شهادت درمحضر ایشان فائده نداشت ومنکرینی که محتاج بشهادت بودند این روح درمحضرایشان شهادت نداد .

بخلاف حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم که آنجناب ازبرای عیسی ع شهادت داد وتصدیقش فرمود وبریئش نمود ازادعای الوهیت و ربوبیت که ازاشدّ انواع کفر وضلالتست ومادرش را بری نمود از تهمت زنا و ذکر براءت ایشان در مواضع متعدده درقرآن مجید آمده است ودراحادیث درمواضع غیرمحصوره .

دلیل هفتم : آنکه در آیهٔ ۲۷[۲] عیسی علیه السلام فرمود : **اوپ اختون سهدیتون دمن شریت عمیتون** یعنی وشما نیز شاهد هستید زیراکه ازابتدا بامن بوده‌اید این قول واضح الدلاله است که شهادت حواریون غیر از شهادت فارقلیطاست .

پس اگر مراد از فارقلیطا روح نازل یوم‌الدار بوده است مغایرت ما بین شهادتین نخواهدبود زیراکه روح مذکور بشهادت‌مستقلی که غیرازشهادت حواریون باشد شهادتی‌نداد بلکه شهادت حواریون عین شهادت روح مذکوراست بلاتفاوت زیراکه روح با وجود اینکه اله بوده علی زعمهم وبا خدا باتحاد حقیقی‌متحد است

۲ـ باب ۱۵ انجیل یوحنا .

۳ـ باب ۱۵ انجیل یوحنا .

بری است ازنزول وحلول واستقرار وشکل که ازعوارض جسم وجسمانیاتست مثل وزیدن باد شدیدی روح برحواریون نازل شد و بزبانهایی منقسم شد مثل زبانهای آتش بدیشان ظاهرگشت وبرهریکی از حواریون قرارگرفت پس حال حواریون در آنوقت مثل حال کسی بودکه اثری ازاجنه در او باشد پس چنانچه قول جن با قول مجنون متحداست درحالت جنون فکذلك شهادت روح باشهادت حواریین .

پس این قول صحیح نخواهد شد بخلاف اینکه مراد از فارقلیطانبی‌مبشربه باشدکه شهادت اوغیرازشهادت حواریونست بالقطع والیقین .

فائدة : ترجمهٔ صحیحی از برای آیهٔ ۲۷ ازباب ۱۵ از انجیل یوحنا همین بودکه ما نوشتیم مطابق است با سریانیه مطبوعه سنهٔ ۱۸۸۶ یعنی لفظ اوپ اختون را داردکه بمعنی‌شما ایضاً است وکذلك با سریانیه مطبوعه سنهٔ ۱۸۶۸ وباسریانیه قدیمه مطبوعه سنهٔ ۱۸۶۴ .

ودرعربیه مطبوعه سنه۱۸۱۷ وتشهدون‌انتم دارد وهمچنین در ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۶۰ و تشهدون انتم ایضاً و در عربیه مطبـوعهٔ بیروت سنهٔ ۱۸۸۱ و همچنین درعربیه مطبوعه سنهٔ ۱۸۷۰ .

ودرترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنهٔ ۱۸۱۶ وسنهٔ ۱۸۲۸ وسنهٔ ۱۸۴۱ وسنهٔ ۱۸۸۲ وسنهٔ ۱۸۸۷ وسنهٔ ۱۸۷۸ وهکذا سایرتراجم‌که بالسنهٔ مختلفه نوشته شده است الا اینکه دربعضی ازتراجم فارسیه وعربیه لفظ ایضاً را ازعربی ونیز را ازفارسی عمداً سقط کرده‌اند ازآنجمله درعربیه مطبوعه سنهٔ ۱۸۲۱ وسنهٔ ۱۸۳۱ وسنهٔ ۱۸۴۴ ولیکن خیانت ایشان برارباب بصیرت مخفی نیست .

خدا هدایت‌کند ایشانراکه ازاین لفظ جزئی مقصودکلی را تفویت‌کرده‌اند

دلیل هشتم : آنکه عیسی علیه السلام فرمود : اگر من نروم فارقلیطا نزد شما نیاید ! پس معلق نمود آمدن روح را برفتن خود واین روح درنزد اهل‌کتاب برحواریون نازل‌شده بود درحضورعیسی‌علیه‌السلام (یعنی‌با بودن عیسی‌علیه‌السلام)

زمانیکه خواست ایشانرا بفرستد ببلاد اسـرائیلیه پس نزوح روح مشروط برفتن جناب مسیح نبوده است .

پس مراد از فارقلیطا روح نازل در یوم الدار نخواهد بود بلکه مراد از فارقلیطا شخص دیگر است که احدی ازحواریین در زمان عیسی علیه‌السلام بحسب ظاهر از آن بزرگوار مستفیض نشده بود و آمدن او موقوف بود برفتن عیسی (ع) و این صفت درحق خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه و آله وسلم صادق است زیراکه بعداز رفتن عیسی علیه‌السلام آمد و آمدن آنجناب موقوف بود برفتن عیسی علیه‌السلام زیرا که وجـود رسولین صـاحب شریعتین عامتین مستقلتیـن در زمان واحد غیرجایز است .

بخلاف اینکه یکی ازرسولین مطیع شرع دیگری باشد یا هرکدام از رسل مطیع یك شریعت باشند در اینصورت وجود دو رسول یا اکثر در زمان و مکان واحد جایز است چنانچه در زمان مابین موسی و عیسی علیهماالسلام رسل متعدده بودند و همه مطیع شرع موسی علیه‌السلام بودند .

تفسیرآیه باینکه قبل از مسیح علیه‌السلام روح‌القدس ضعیف نازل شده بود در زمان حواریون با قوت نازل شد غلط است چراکه روح‌القدس درنزد مسیحیین خداست. اولاً نسبت نزول‌وصعود وحرکت وسکون‌بخدا غلط است وثانیاً نسبت ضعف وقوت بخدا خلاف است و یك‌ذره از خدا درکسی حلول نماید کافی است ازبرای تأئید او یك انبار خدا لازم ندارد .

الحاصل : تفسیر فارقلیطا بروح نازل در یوم الدار موجب هزارگونه کفر و فساد است .

دلیل نهم : آنکه عیسی علیه‌السلام فرمود در آیهٔ ۸ ازباب ۱۶ :

هَوْبِتْ مِنْ خَسْ لَدْ لِعُالَمْ یعنی وقتی‌که فارقلیطا آمد عالم را توبیخ خواهد کرد این قول بمنزلهٔ نص جلی است ازبرای خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه وآله وسلم زیرا

که آنجناب عالم را توبیخ نمود نه روح نازل در یوم‌الدار بخصوص جماعت‌یهود را بجهت عدم ایمان ایشان به عیسی علیه‌السلام بتوبیخی که در او شك‌نمیکنند مگر معاند صرف و فرزند رشیدش صاحب‌الزمان رفیق عیسی علیه‌السلام خواهد بود در قتل دجال اعور و متابعین‌آن بخلاف روح نازل در یوم‌الدارکه توبیخ او در هیچ اصلی از اصول صحیح نیست وتوبیخ منصب حواریون هم نبود بعداز نزول روح بلکه حواریون دعوت بملت میکردند بترغیب و وعظ .

و قول رانکین درکتاب خود که مسمی بدافع البهتانست که در رد خلاصهٔ صولت‌الضیغم نوشته است که لفظ توبیخ درانجیل وهمچنین درترجمه‌ای ازتراجم انجیل یافت نمیشود .

واین مستدل این لفظ را ایرادکرده است تا بطور وضوح بر محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم صادق آید زیرا که محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم بسیار توبیخ و تهدید مینمود الا اینکه مثل این مغلطه از شأن مؤمنین‌که ترسی از خدا داشته باشند نیست انتهی‌کلامه مردود است و این قسیس یا جاهل غالط است ویا مغلط عوام و ایمان هم ندارد ازخدا هم نمیترسد زیرا که این لفظ درجمیع اناجیل موجود است ازآنجمله درسریانیهٔ سوریت مطبوعه با ادوات امریکا در سنهٔ ۱۸۸۶ و سنهٔ ۱۸۶۸ وسنهٔ ۱۸۶۴ و درعربیه مطبوعه سنهٔ۱۶۸۱ در رومیه‌العظمی وسنهٔ۱۸۶۰ وسنهٔ۱۸۱۶ وسنهٔ ۱۸۲۵ وسنهٔ ۱۸۷۰ وسنهٔ ۱۸۸۱ ودر ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۱۶ و سنهٔ ۱۸۲۸ وسنهٔ ۱۸۴۱ و فارسیهٔ سنهٔ ۱۸۷۸ و سنهٔ۱۸۸۲ وسنهٔ ۱۸۸۷ ودربعضی ازاینها لفظ الزام است[۱] ودربعضی لفظ توبیخ اگرچه ترجمه ترجمه بلفظ الزام خیانت است از مترجمین لیکن معنی الزام هم قریب بمعنی توبیخ است .

معهذا شکایت از ایشان نداریم زیرا که تغییر و تحریف طبیعت ثانوی است از برای علمای پروتستنت واز این‌جهت است‌که مترجمین فارسیه لفظ فارقلیطا را

۱ـ درچاپ جدید کلمهٔ مزبور به ملزم خواهد نمود ترجمه‌گردیده است .

نمینویسند بجهت اشتهار این لفظ در نزد مسلمین درحق خاتم النبیین صلی‌الله علیه وآله‌وسلم بلکه معنی‌اورا تسلی‌دهنده درفارسیه ومعزی و وکیل وشافع درترجمهای عربیه مرقوم مینمایند .

دلیل دهم : آنکه عیسی علیه‌السلام فرمود : اما برگناه زیراکه بمن ایمان نمیآورند واین‌قول‌دلالت‌دارد براینکه فارقلیطا علیه‌السلام ظاهرخواهدشد برمنکرین عیسی علیه‌السلام وایشانرا توبیخ مینماید بجهت عدم ایمان ایشان به‌عیسی و روح نازل در یوم‌الدار ظاهرنبود برمردم وایشانرا هم توبیخ نمینمود بجهت عدم ایمان.

دلیل یازدهم : آنکه عیسی علیه‌السلام فرمود : و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم بشما بگویم لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید ! و این قول منافی ارادهٔ روح نازل است در یوم‌الدار از لفظ فارقلیطا زیرا که روح حکمی را نیفـزود بر احکام عیسی علیه السلام زیرا که بنا برزعم اهل تثلیث حواریون را امر نموده بود بعقیدهٔ تثلیث وبدعوت تمامی اهل عالم پس‌کدام امر حاصل‌شد از برای حواریون که زاید براقوال عیسی علیه‌السلام باشد .

بلی بعداز نزول روح جمیع احکام توریة را اسقـاط کردند مگر بعضی از احکام‌عشره مذکوره درباب بیستم ازسفرخروج وجمیع‌محرمات‌را هم حلال‌کردند واین‌امر یعنی اسقاط احکام وتحلیل محرمات جایزنیست که درحقش گفته‌شود لیکن الان طاقت تحمل‌آنهارا ندارید زیراکه این‌امر تحمیل‌نیست تخفیف‌است توانستند حمل نمایند اسقاط حکم تعظیم سبت راکه ازاعظم احکام تورات است‌که جماعت یهود انکار میکردند عیسی علیه‌السلام راکه مسیح موعود باشد بجهت عدم مراعات این‌حکم پس قبول اسقاط جمیع احکام آسانتربود درنزد ایشان .

بلی قبولی‌زیادتی‌احکام بجهت‌ضعف ایمان وضعف قوه تا زمان صعودمسیح چنانچه علمای پروتستنت اعتراف مینمایند خارج بود از استطاعت ایشان.

پس ظاهر وآشکارگردیدکه مراد از فارقلیطا پیغمبـریست‌که احکام در شرع

شریف او زیادمیشود بالنسبه بشریعت عیسویه وحمل آن سنگین‌میشود برمکلفینی که ضعیفند و آن حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم است .

دلیل دوازدهم : آنکه عیسی‌علیه‌السلام فرمودکه ازخود تکلم‌نمیکند بلکه بآنچه شنیده‌است سخن‌میگوید واین‌قول دلالت‌دارد براینکه فارقلیطارا بنی‌اسرائیل تکذیب خواهند نمود لهذا عیسی علیه‌السلام محتاج شد که صدق اورا تقریرنماید پس فرمود ازخود تکلم نمیکند بلکه بآنچه شنیده است سخن‌میگوید و تکذیب در حق روح نازل در یوم‌الدار مظنون نبود .

علاوه روح درنزد مسیحیین عین خدا و متحد است بذات مقدسهٔ باریتعالی باتحاد حقیقی تعالی‌الله عن ذلك علواً کبیراً پس قول او از خود تکلم نمیکند بلکه بآنچه شنیده است سخن میگوید معنی‌ندارد زیراکه خدا نباید احکام‌را ازغیربشنود بلکه خدا باید ازخود تکلم‌نماید بلی پیغمبر محتاج‌است که احکام را ازخدا بشنود.

پس مصداق این کلام جناب محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم است که مظنهٔ تکذیب در حق آنجناب بود وعین خدا هم نیست وسخن ازخود نمیگفت وتکلم نمیکرد مگر بوحی .

قال‌الله تعالی فی‌حقه : ما ینطق عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ [۱]

و قال ایضاً جل شأنه : إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ [۲]

و قال ایضاً : قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ [۳]

حاصل مفاد آیات مبارکات اینکه حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم از جانب‌خود تکلم‌نمیکند بلکه بآنچه ازخدا شنیده است سخن‌میگوید خواه بلاواسطه

۱ـ از راه هوس سخن نگوید نیست آن مگر سروشی‌که وحی می‌شود. سورهٔ نجم ۵۳: ۴ .

۲ـ جز وحی را که بمن میرسد پیروی نمیکنم. سورهٔ انعام ۶ : ۵۰ .

۳ـ بگو : مرا سزاوار نیست قرآن‌را بخواست خودم تغییردهم پیروی نمیکنم مگر از وحی که بمن میرسد. سورهٔ یونس ۱۰ : ۱۵ .

خواه مع الوسطه وتابع صرف است احکام خدا را و کلام الهی را از جانب خود تغییر نمیدهد وحی را کم و زیاد نمیفرماید .

دلیل سیزدهم : آنکه عیسی علیه السلام فرمود : واز امور آینده بشما خبر داد ! و روح نازل در یوم‌الدار کسیرا از امور آینده خبر نداد بالاستقلال بلکه خبر دادن اوهمان خبردادن حواریین است بخلاف حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم که آنجناب بالمشافهة مردم را ازامور آینده خبر داد چنانچه در پیش گذشت و بعد هم انشاءالله تعالی مذکور خواهدگردید .

دلیل چهاردهم : آنکه عیسی علیه‌السلام فرمود ومرا تمجید خواهد فرمود زیرا که‌از آنچه آن‌من‌است خواهد گرفت وبشماخبرخواهدداد واین‌قول درحق روح درنزد اهل تثلیث قدیم وغیر مخلوق وقادر مطلق است فیض وکمالاترا از غیراخذ نمیکند کمال منتظر نداردکه تدریجی الحصول باشد بلکه تمامی کمالات اوازبرای اوبالفعل حاصل است .

پس لابد بایست گفت که مبشر به کسی است که کمالات منتظره دارد وفیوضات الهیه بتدریج باو میرسد .

چون‌اینکلام موهم بودکه نبی‌موعود تابع شرع عیسی‌باشد لهذا دفعاًللتوهم جناب عیسی فرمود هرچه ازآن پدر است از منست از اینجهة گفتم که از آنچه آن منست میگیرد وبشما خبرمیدهد .

حاصل مقصود اینکه ازمنبعی که احکام و فیوضات بمن رسید فارقلیطا ازهمان منبع خواهدگرفت و رسانید .

فائدة جليلة :

لابدیم از ذکرآن در اینمقـام مکشوف بادکه از زمان ظهور حضرت خاتم الأنبياء صلی‌الله علیه وآله وسلم تاکنون اینمسئله محل نزاع وگفتگو است فیمابین

مسلمین ایدهم‌الله‌رب‌العالمین ومسیحیین هدیهم‌الله الی دین‌المبین که مسیحیین گویند مقصود از فارقلیطا روحی است که بعــد از مسیح براراکله در محفل اورشلیم در یوم‌الدار نازل شد و کیفیت نزول آنرا لوقا درباب دوم از کتاب اعمال باین نحو رقم نموده است :

وچون روزپنطیکاس رسید بیکدل یکجا بودندکه ناکاه‌آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمامی آنخانه را که در آنجا نشسته‌بودند مملوساخت * وزبانهای منقسم‌شده مثل‌زبانهای‌آتش‌بدیشان ظاهر کشته برهریکی‌ازایشان قرارکرفت * وهمه بروح‌القدس مملو کشته بزبانهای مختلف بنوعی‌که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید سخن‌کفتن کرفتند انتهی .

حتی بعضی مترجمین فارسیه مسیحیه در صــدر باب مذکور از برای تغلیط عوام باین‌نحورقم مینمایند (باب دوم درذکرنزول فارقلیط‌که عبارت از روح‌القدس است) چنانچه درنسخه فارسیه مطبوعه سنهٔ ۱۸۸۶ وسنهٔ ۱۸۸۷ و غیرها .

پس الفاظ مسطوره را درکلام الهامی «علی‌قولهم»علاوه مینمــایند از برای تغلیط عوام و این تقریرات از لوقا درباب خدای سیم مسیحیین خیلی عجب است چراکه‌گفتیم‌که نزول وصعود وقرارگرفتن وبزبانهایی منقسم‌گردیدن وبشکل آتش ظهورکردن ودرحواریین حلول‌نمودن ازصفت اجسام میباشد واینگونه نسبتهابذات مقدس‌خدا بسیارکفروناسزاست نه‌مستلزم یك‌کفربلکه‌مستلزم‌کفرهامیباشدوهمین‌خدا درجسد مسیح‌حلول‌کرد مسیح خدا شد چرا درحواریین حلول‌کرد ودرایشان قرار گرفت خدانشدند وحال‌آنکه استوادردلیل‌مستلزم‌استواء درمدلول‌است‌که لااقل‌عدد خدایان مسیحیین بپانزده برسد ولیکن مادر اینموضع از این مزخرفات وکفریاتیکه مستلزم‌اصول فاسدهٔ مسیحیین میباشد قطع‌نظر نموده وگوئیم :

فارقلیطا نبی مبشر به :

مسیحیین گویند مقصود از فارقلیطا ما ذکر میباشد و مسلمین از زمان ائمه طاهرین صلوات‌الله علیهم اجمعین تاکنون گویند که مقصود از فارقلیطا حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه و آله وسلم میباشد کما نطقت به الاخبار عن الائمة الاطهار و صرحت به العلماء الاخیار فی تألیفاتهم و تصنیفاتهم کمالا یخفی .

واگرچه چهارده دلیلی که دراین باب مذکور شد ازبرای اثبات قول مسلمین وابطال ادعای باطله مسیحیین کافی است بلکه ازبرای منصف لبیب هریکی ازادلهٔ مسطوره کفایت میکند ولیکن چون بنای اینحقیردر این کتاب مبارك براینست که نزاع کلیه مرتفع شود درکلیه مسائل خلافیه فیمابین مسلمین و مسیحیین بطوریکه دیگر جای سخن ازبرای خصم عنود باقی نماند وبصیرت تامه ازبرای ارباب‌الباب حاصل شود درمیان حق وباطل آنوقت فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر[1] لهذا علاوه برادلهٔ مذکوره در این باب بکلمات آتیه نیز زحمت میدهد توهم حواس خود را جمع نموده درکمال دقت گوش کن و قدر اینکتابرا بدان جزماً اینمطالب را در کتاب دیگر پیدا نخواهی کرد پس گوئیم :

روح درکتب مقدسهٔ مسیحیین مؤنث استعمال شده است خواه متصف بصفت قدس باشد یا بصفت خبث یعنی اعم ازاینکه رُوخادِ قُودَش بگوئیم که معنی آن روح‌القدس است و یا رُوخادِ بِشْتَ که معنی آن روح پلید وضد روح‌القدس است چنانچه خود لفظ بشت که درمثال ثانی مذکور شد که صفت از برای روح است مؤنثست نه مذکر چراکه بشت گفت نه بیش و اگر مذکر بود میبایست بیش بگوید نه بشت .

واگرچه همین اشاره ازبرای منصف لبیب عالم باصطلاحات انجیل وحضرت مسیح وحواریین کافیست لیکن ازبرای تنبیه غافل وارشاد جاهل والزام خصم عنود

۱- اقتباس ازآیه ۲۹ سوره کهف .

ذکر امثلهٔ آتیه ازبابت نمونه ضرور و لازم است پس گوئیم :

مثال اول : درآیهٔ ۱۶ ازباب ۳ ازانجیل متی درباب نزول روح القدس برمسیح درشکل کبوتربعداز تعمید یافتن آن جناب ازیحیای تعمید دهنده وبیرون آمدن او ازنهر اردن درلسان عتیق باین نحو رقم یافته است :

وَ خَزِرُوخَا دَالَهَ دِنْخَتْ اَخ يَوْنَ دَاتَت اَلُوه انتهی یعنی دید روح خدا را مانند کبوتر نزول کرده بروی آمد (یعنی برمسیح) .

پس دراین جمله دوضمیر مؤنث راجع بروح القدس شده است چراکه مراد از روح خدا همان روح القدس است بالاجماع ازجمیع مسیحیین که متحد است با خدا درنزدایشان اول: لفظ دَنْخَتْ که بمعنی نزول است وتای اونیزتای تأنیث است و دوم : واتت که واوش واوعاطفه وتای آخرازاتت تای تأنیث است ومعنی آن قرارگرفتن یعنی قرارگرفتن روح مؤنث برعیسای مذکر .

و درلسان جدید جملهٔ مذکوره باین نحو مسطور گشته است :

وَخْزِلْ رُوخَادِ اَلَهَ دِبْصِلاىَ اَخ يَوْنَ وَتِلَ الَوْهْ پس لفظ وتل مؤنث است و علامه تأنیث فتحهٔ لام است چراکه دراین لغت گویند نِشْ تِلْ بکسر لامه یعنی مرد آمد بَخْتِ تلْ بفتحه لام یعنی زن آمد .

مثال دوم : درباب دهم ازانجیل متی جملهٔ اخیره ازآیهٔ ۲۰ باین الفاظ عیان وبیان گشته است : الا روخاد ببوخون دهمزم ببوخون ؟ یعنی مگر روح پدر شما در شما کویان است ؟ پس در آنجملــه نیز لفظ دهمزم که صفت روح است مؤنث آمده است چراکه میم آخرش مفتوح است وآن علامت تأنیث است .

ودر لسان عتیق جمله مسطوره باین نحو مزبور گشته :

اِلَّا رُوخَا دِاَبُوخُونْ مَمَلِل حَوْنْ پس لفظ مملل لام اخیـره‌اش مفتوح میباشد وآن علامت تأنیث است بالقطع والیقین .

مثال سيم : در باب ۱۲ از انجيل متـى در باب روح پليد باين نحو ترقيم يافته است :

اِيمَن دُرُوخا چَپَّل پالْطامِنْ بَرْنَش كِه خادْرا بِدُو كَني دِمَيّلِت بِيي وَكِي بَعْيانِيخ وَلِيمَخِچ ۴۴ اِيكْ كِي اَمْرَ بِتْ دَيْرانْ لِبَيْتِي مِنْ اِيكْ دِپْلِطْلي وَكِي اَتْي وَمَخِچ بِسْپِيلِق وَكِنيِشْ وَسْقَلَ ۴۵ اِيكْ كِي اَزْلبَلْ عامُهْ الخ .

يعني وقتيكه روح پليد از آدمي بيرون آيد در طلب راحت بجاهاى خشك كردش ميكند و نمى‌يابد * پس ميكويد بخانهٔ خود كه از آن بيرون آمدم مراجعت كنم وچون آيد آنرا خالى و جاروب شده و آراسته مى‌بيند * آنكاه ميرود و هفت روح ديكر بدتر ازخود برداشته ميآورد و داخل كشته ساكن آنجا ميشوند و انجام آن شخص بدتر از آغازش ميشود .

همچنين خواهدشد باين فرقهٔشرير پس دركلمات مرقومه دوازده كلمهٔ مؤنث واقع گرديده همه منسوب بروحند . اول : پالط بفتح طاى مؤلف . دوم: خادر بفتحهٔ را. سيم : يغى بياى مفتوحه. چهارم : مچخ . پنجم : امر . ششم : ديران هفتم : اتى . هشتم : ومچخ . نهم : از . دهم : لبل . يازدهم :عامه . دوازدهم : منـه .

پس در عامه و منه هاء علامت تأنيث است و درمابقى فتحهٔ آخر كلمه .

مثال چهارم : در آيه ۱۲ ازباب اول از انجيل مرقس باين نحو ترقيم يافته است : ودرساعت پُولْطِلْ اَلَهَ رُوخا لِبَرْي يعنى بيدرنك روح ويرا به‌بيابان برد (يعنى مسيحرا) پس كلمهٔ پولطل مؤنث و منسوب بروح ميباشد و علامت تأنيث فتحهٔ آخر كلمه است يعنى لام .

مثال پنجم : درآيه ۳۵ ازباب اول ازانجيل لوقا در سئوال وجواب حضرت

جبرئیل با جناب مریم باین نحو مسطور گشته است :

جُوُوبِلِی مَلَخَ وَمَرِّیَ اِلَهْ رُوخَا دِقُودْشَ بِتْ اَتِّیَ عَالَخْ یعنی فرشته در جواب وی (یعنی مریم) کفت روح‌القدس برتو خواهدآمد پس کلمهٔ اتی مؤنث و منسوب بروح است اگر مذکر بود میبایست بگوید اتی .

مثال ششم : درآیه ۸ ازباب اول از کتاب اعمال در وعدهٔ جناب مسیح نزول روح‌القدس در یوم‌الدار برحواریین بعداز صعودخود باین‌نحو رقم‌گردیده است: اِلَّاکَدَاتْیَ رُوخَا دِقُودْشَ اَلَوْخُونْ یعنی مکر چون روح القـدس برشما نازل شود الخ پس کلمهٔ اتی مؤنث و منسوب بروح‌القدس میباشد .

و در لسان عتیق آیهٔ مرقومه باین نحو تحریر گردیده :

اِلَّاکَدْتِیِ تِرُوخَا دِقُودْشَ اَلَوْخُونْ پس دراینجا تای‌آخر تیت تای تأنیث و منسوب بروح‌القدس میباشد .

مثال هفتم : در آیه ۲۹ از باب ۸ ایضاً ازکتاب اعمال باین نحو ترقیم یافته است: وَمِرَّ رُوخَالِپِیلِپُوسْ یعنی و کفت روح به‌پیلموس پس لفظ ومر مؤنث وراجع بروح‌القدس میباشد یعنی و مر فعل است وروح فاعل‌آن میباشد وچون فاعل‌مؤنث است لهذا فعل هم معلم بعلامت تأنیث وآن فتحهٔ راء است .

و در اصل لسان عتیق آیهٔ مسطوره باین نحو مرقوم گشته است :

وَاِمِرَتْ رُوخَالِپِیلِپُوسْ پس دراین‌لسان‌تاء کلمهٔ وامرت علامت تأنیث است چنانچه در عربی چون فاعل مؤنث باشد تاء تأنیث در فعل داخل میشود مثلاً گویند امرت هندکذا در این لسان گویند امرت هند یعنی فرمود در هردو مثال معنی یکیست .

بدانکه : قواعد صرفیه ونحویه وکلمات این زبان تشابه‌کلی دارند با زبان عربی ظن غالب اینکه مأخوذ از همدیگر هستند چون روح مؤنث در اصطـلاح

عیسی وحواریون لهذا وامرت دروخا گفت .

مثال هشتم : درآیهٔ۲ ازباب ۱۳ ایضاً ازکتاب اعمال باین نحو مزبورگشته:
اِمَرتْ لهُونْ رُوخا دِقُودْشَ پس امرت فعل‌است لهون مفعولست مقدم روخاقودش
فاعل ومؤخر یعنی گفت ایشانرا روح‌القدس .

مثال نهم : درآیه ۷ ازباب ۱۶ ازکتاب اعمال‌باین نحوتحریرگردیده است:
وَلاآبستْ لهُونْ رُوخِه دِیَشُوعْ یعنی واجازت نداد ایشانرا روح یسوع پس‌در
اینجمله لای نافیه است ابست فعل‌لهون مفعول روخه فاعل اضافه شده است بسوی
دیشوع وچون روح مونث است لهذا ابست‌که فعل است تای تأنیث دارد .

مخفی نماندکه لفظ دیشوع دراینموضع‌تحریفاً تشریفاً علاوه شده‌است والا
در اصل لفظ دیشوع ندارد و روخه بسوی چیزی اضافه نشده است در هرصورت
مقصود ما حاصل است .

مثال دهم : در آیهٔ ۱۸ ایضاً از باب ۱۶ از کتاب اعمال از قول پولس
درخطاب بروح پلیدکه در آن کنیز بود که بدینواسطه از غیب خبر میداد و برای
آقایان خود مال تحصیل میکـرد باین نحو رقم گردیده است : وَاِمَرْ لِرُوخـاهَیْ
یعنی‌پولس روح راگفت تورا میگویم پس لفظ هی مثل هی است درعربی ومونث
واگرمذکر بود میبایست بگوید همانند هو .

مثال یازدهم : درکتاب نمازکه درشهر افسك در مطبع ولیم دروکولین در
سنهٔ۱۸۹۳ در مملکت نمسه مطبوع گردیده است در نماز صبح در صفحه اول از
کتاب‌مزبوردرخطاب‌بروح‌القدس‌باین‌نحومرقوم‌گردیده‌است: تَلَخْ یارُوخادِقُودْشَ
یعنی بیای روح القدس پس لفظ تلخ بفتحه لام مؤنثست چنانچه در خطاب بزن
گویند: تَلَخْ یابَخْتَ یعنی بیا ایزن ودرخطاب‌بمردگویند: تَلُخْ یانَشَ بضمه لام
یعنی بیا ای مرد پس ضمه در لام تلخ درمثال ثانی علامت تذکیر است و فتحه در

لام تلخ درمثال اول علامت تأنیث است .

مثال دوازدهم : درصفحه ۱۲۰ و ۱۲۱ درنمازدوشنبه که مختص بروح‌القدس است که خدای سیم مسیحیین است از کتاب مزبور باین نحو رقم شده است یعنی اول نماز مذکور اینست :

یَارُوخَا دِحُوبَ وَ رُوخَا دِشْرَرَ وَقَدْشَنْتَ دِکَنتَنْ بِسْعَدِوِینَ عَـالاَّخْ الخ یعنی ای روح محبت و روح مهربان که جانهای ما را مقدس وپاك میسازی تو را سجده مینمایم الخ پس دراین نماز هجده ضمیر مؤنث بلکه زیادتر منسوب بروح‌القدس میباشد .

همین دوازده مثال بعد د حوارین از برای اثبات مدعا من باب نمونه کافی است وزیاده براین موجب تکدر خاطر ناظر وخروج ازعنوان کتابست .

پس‌ازامثله مذکوره ثابت ومحقق‌گردیدکه مطلق روح و روح‌القدس وروح پلید درهرحال دراصطلاح انجیلیین و مسیحیین مؤنث استعمال‌گردیده است درزبان خود مسیح وحوارین درجمیع موارد پس خلاف اینطریقه خلاف اصطلاح مسیح وحوارین وخود مسیحیین میباشد اذا علمت ذلك پس‌گوئیم :

درسه بشارت اخیره که ازباب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ ازانجیل یوحنا منقول گردید که درآنها حضرت مسیح خبر داده است ازآمدن فارقلیطا بعدازآنجناب چهل وسه کلمه وضمیرمذکوردراین سه بشارت واردگردیدکه همه منسوب و راجع بفارقلیطا میباشند حتی لفظ رُوخَا دِسَرَسْتُو تَا که درآیه ۱۷ ازباب ۱۴ ازانجیل‌یوحناکه معنی آن روح راستی و روح حق است که صفت ازبرای فارقلیطا واقع‌گردیده است‌که معنی حقیقی‌آن دراینمورد واعظ حق است چراکه روح بمعنی واعظ درعهد جدید بکثرت‌آمده است چنانچه عنقریب درجواب ازشبهات ایشان خواهی دانست .

پس معنی حقیقی این خواهد بود فارقلیطا ازصفت او واعظ بحق و راستی

است بعد از من یعنی بعد از عیسی خواهد آمد جناب عیسی (ع) ضمیر را مذکر آورده است محض اینکه اشتباه نشود که مقصود همان روحی است که اقنوم سیم است‌فرموده‌است: هَوْدِ عٰالْمٰا لِمٰاصِی قَبُولُو یعنی آنچنان فارقلیطائیکه بعضی از مردم خبیث نمیتوانند اورا قبول کنند چرا که او را ندیده‌اند و نشناخته‌اند اما شما حواریین چون اوصاف احمدیرا ازمن شنیده‌اید اورا میشناسید .

پس اگر مقصود مسیح همان روح‌القدس بود میبایست بفرماید :

هَیْ دِعٰالْمٰا لِمٰاصِی قَبُولُهْ تا اینکه معلوم بشودمنظور روح است یقیناً جناب مسیح اعلم واعرف بلغة بود از این کشیشهای بیمعرفت ونادان .

وایضاً در آیهٔ ۲۶ ازباب مذکور باین نحو تحریر گردیده است :

اِیْنَ‌هَوْ فٰارْقلیطٰا رُوخٰادِقُودْش هَیْ بِتْ شٰادِرْ الخ یعنی آن فارقلیطائیکه مؤید بروح‌القدس است و درآخرالزمان خواهد مبعوث شد پس اگر منظور جناب مسیح ازاینکلام روح‌القدس یعنی روح نازل دریوم‌الدار بود میبایست چنین بفرماید :

اِیْنَ‌هَیْ فٰارْقَلیطٰا رُوخٰادِقُودْش‌هَیْ بِتْ شٰادِرَهْ پس چون چنین نفرمود معلوم و مشخص‌گردید‌که منظور او روح نبوده است .

پس ثابت و محقق گردید که منظور جنـاب مسیح روح نبوده است بلکه مقصود آنجناب ازاین لفظ احمد و محمد بوده است چرا که قول ثالث در مسئله نداریم پس‌ادعای مسیحیین باطل وعاطل وادعای مسلمین ثابت ومحقق‌گردید .

درکلمات مسیح و حواریین ابداً نداریم که چهل وسه ضمیر مذکر بیاورند وحال آنکه مرجع مؤنث باشد هرکس مدعی است فعلیه البیان وضمائرمعروضه‌که راجع بفارقلیطا میباشند بدین ترتیب‌اند :

اول : درآیهٔ ۱۶ از باب ۱۴ از انجیل یوحنا وَخِیْنَ وفٰارْقَلیطٰا اگر منظور روح نازل در یوم‌الدار بود میفرمود وَخِیْت فٰارْقَلیطٰا

دوم : دِپّقش اگر مراد روح بود میفرمود دِپِّشَی بسکون همزه و فتح شین.

سیم : ۱۷ هَوْ که مؤنث آن هَیَ است مثل هوهی در عربی .

چهارم : لِقَبُولِیَ اگر منظور روح بود میفرمود لِقَبُولَهْ .

پنجم : خِزَیُوهْ بضم یاء که مؤنث آن خِزَیَوْهْ بفتح یاء است .

ششم : دِعْیُوهْ مؤنث آن دِعْیَوْهْ بفتح یاء .

هفتم : یَادْعِیتُونَ لِهْ بکسر لام مذکر یَادْعِیتُونَ لَهْ بفتح لام مؤنث .

هشتم : بْعَمَارِلِیْ مذکر بْعَمَارَلْهْ بفتح لام و هاء مؤنث .

نهم : آیهٔ ۲۶ هَوْ فَارْقَلِیطَا بمنزلهٔ هوفارقلیطا مذکر هَیَ فَارْقَلِیطَا بمنزلهٔ هی فارقلیطا مؤنث .

دهم و یازدهم : هَوْدَبِتْ شَادِرْ مذکر هَیَ دَبِتْ شَادِرَهْ مؤنث .

دوازدهم وسیزدهم : هَوْبِتْ مَلِپْ لَوْخُونْ مذکر هَیَ بِتْ مَلْپَهْ لَوْخُونْ مؤنث بمنزله هویعلمکم کل شیٔ هی تعلمکم کل شیٔ لفظاً ومعناً .

چهاردهم وپانزدهم: وَهَوْ بِتْ مَتْخِرْ لَوْخُونْ مذکر وَهَیَ بِتْ مَتْخِرَهْ لَوْخُونْ مؤنث و هو یذکرکم کل شیٔ و هی یذکرکم کل شیٔ لفظاً ومعناً باب ۱۵ آیهٔ ۲۶ ایضاً یوحنا .

شانزدهم : اِیْمَنْ دِاَتِیْ فَارْقَلِیطَا مذکر اِیْمَنْ دِاَتْیَ فَارْقَلِیطَا مؤنث یعنی چون احمد بیاید .

هفدهم و هجدهم : هَوْدِ اَنْ شَادُورِونْ بکسر راء و واء مذکر هَیْ دِاَنْ شَادُورُونِ مؤنث .

نونزدهم و بیستم : هَوْ دِمْلِکِسْ بَبِیْ پَالِطْ مذکر هَیْ دِمْلِکِسْ بَبِیْ پَالِطْ بفتح طاء مؤنث .

بیست‌ویکم و بیست‌ودویم : هَوْبِتْ یَوِلْ مذکر هَیْبِتْ یَوَهْ مؤنث باب ۱۶ آیهٔ ۷ یوحنا .

بیست وسیم : فُارْقَلِیطُا لِاَتِی مذکر فُارْقَلِیطُا لِاَتْیَ مؤنث .

بیست وچهارم : بِتْشُادِرِنْهْ بکسر نون مذکر بِتْشُادِرَنَهْ بفتح نون مونث .

بیست وپنجم : آیهٔ ۸ وَاِیْمَنْ دِاَتِی مذکر وَاِیْمَنْ دِاَتْیَ مؤنث .

بیست وششم وبیست وهفتم : هَوْبِتْ مَنْخِسْ مذکر هَیْبِتْ مَنْخِسَّهْ مؤنث .

بیست و هشتم و بیست و نهم : اِیْمَنْ دِاَتِی هَوْرُوخُا دِسَرْرَسْتُوتُا مذکر ایمن داتی هی‌روخاد سررستوتا مؤنث .

سی‌ام و سی‌ویکم : هَوْتَکِبِّرْ وَخُونَ مذکر هَیْ تَکَبَّرْ لَوْخُونْ مؤنث.

سی و دویم : دِلِ هَمْزِمْ مذکر دِلِ هَمَّزِمْ بفتح میم مؤنث .

سی‌وسیم : مِنْ کَنِهْ مذکر مِنْ کَنُهْ بضم نون مؤنث .

سی‌وچهارم: دِشَمِّعْ مذکر دِشُامُعَتْ مانند سمع‌وسمعت درعربی لفظاً ومعناً.

سی‌وپنجم و سی وششم : هَوْبِتْ هَمْزِمْ مذکر هَیْبِتْ هَمْزِمْ مؤنث .

سی وهفتم : بِتْمُادِّعْ لَوْخُونْ مذکر بِتْمُادِّعْ یُالَوْخُونْ مؤنث آیهٔ ۱۴ .

سی وهشتم و سی‌ونهم : هَوْبِتْخُاقِرِّیْ مذکر هَیْبِتْخُاقِرْاِلِی مؤنث .

چهلم : بِتْشَقِلْ مذکر بِتْشَقَلْ مؤنث .

چهل ویکم : وَمَخْزِلَوْخُونْ مذکر وَمَخْزِیَ لَوْخُونْ مؤنث .

چهل ودویم وچهل وسیم : بِتْشَقَلْ وَ مَخْزِلَوْخُونْ مذکر بِتْشَقْلَ وَمَخْزِیِ لَوْخُونْ مؤنث .

پس از ادلهٔ مسطوره درکمال صافی ثابت و مبرهن گشت که مقصود جناب عیسی ازفارقلیطا نبی مبشربه بوده نه روح‌نازل در یوم‌الدار حاشا ازحضرت مسیح

و ناقلین و مترجمین اقدم کلام آنجناب بخصوص یوحنای مرید محبوب که این بشارتها از او میباشند ثم حاشا که دراین‌قدر کلام قلیل به‌چهل‌وسه غلط تکلم نمایند و اگر این اغلاط از ناقلین و مترجمین اقدمین باشند دیگر هیچ اعتباری بنقل و ترجمهای ایشان باقی نمیماند وکلیةً عهد جدید از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

معلوم است که هیچ عاقل متدینی بدین مسیح نمیتواند نسبت این اغلاط را به‌آنجناب وناقلین کتاب آنجناب بدهد پس لابداست ازاینکه اقرار نمایدکه مقصود جناب مسیح از این بشارتها نبی خاتم مبشربه بوده‌که بعد ازآنجناب آمد و جهانرا بنور توحید منور فرمود وامر بمعروف ونهی ازمنکرنمود واهل جهانرا توبیخ‌کرد بجهت عدم‌ایمان ایشان بحضرت مسیح چنانچه‌خود جناب مسیح درباب۱۶ فرمود: او چنین خواهد بود و ازجانب خود تکلم نخواهدکرد بلکه بهرچیزی تکلم‌مینماید که از خدا بشنود .

این صفت نبی مبشربه است‌که مخلوق باشد و احکام را ازخالق خود بشنود وبه‌بندگان برساند نه‌صفت روح‌نازل دریوم‌الدارکه او بنابراصول مذهب مسیحیین خدا و قدیم میباشد چراکه خدا باید ازخود تکلم‌نماید نه‌اینکه ازخدای دیگربشنود این خیلی عجیب است از مسیحیین که روح را قدیم و خدا میدانند معهذا بگویند ازخود تکلم نمی‌کند مگر به‌آنچیزی‌که ازخدا بشنود چنانچه درآیهٔ ۱۳ ازباب ۱۶ از انجیل یوحنا درحق مبشربه واقع گردیده .

واینکه این‌خدای‌قدیم درصورت‌کبوتر برحضرت‌عیسی‌نازل‌شد بنابرتصریح متی درباب سیم ازانجیل خود[1] وهمچنین سایرین واینکه درشعله‌ها و زبانهای‌آتش ده روز بعد از حضرت مسیح بر حواریون نازل‌شدکماصرح به‌لوقا در باب دوم از

۱ـ اما عیسی چون تعـمید یافت فوراً ازآب برآمدکه در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دیدکه مثل‌کبوتری نزول‌کرده بروی می‌آید باب ۳ : ۱۶ .

کتاب اعمال[1] .

آیا این عجیب نیست که خدای قدیم را مقید بصفت زمان و مکان و تفرق و اجتماع و حلول وقرار و صعود و نزول وآمدن و رفتن و بشکل کبوتر و شعله‌های آتش ظاهرشدن مینمایند وحال آنکه میگویند که خدا جسم نیست ومکانی ازبرای او نمیباشد چنانچه درمقدمات باب سیم گذشت .

پس مادامی که مسیحیین روح‌القدس را جبرئیل ویا ملك دیگر مانند مسلمین ندانند نزول او بشکل کبوتر بر عیسی و بشکل شعله‌های آتش بر حواریین بعد از ده‌روز ممتنع ومحال خواهد بود بالقطع والیقین عجب است ازاین عقلا که اکثر اصول مذهب ایشان بدیهی‌البطلانست .

۱ـ و زبانهای منقسم شده مثل زبانهای آتش بدیشان ظاهرکشته برسر یکی از ایشان قرار کرفت باب ۲ : ۵ .

شبهاتی از قسیس

الحاصل برویم برسر مطلب یعنی بعضی شبهات ایشانرا که دراین باب دارند نقل نموده و جواب گوئیم بتوفیق و تأیید خداوندی .

بدانکه شبهاتی که علمای مسیحیه وارد مینمایند پنج شبهه میباشد :

شبهه اول :

در این عبارت تفسیر فارقلیطا بروح القدس و روح الحق آمده است و آنهم عبارت از اقنوم ثالث است پس چگونه صحیح است که مراد از فارقلیطا حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم باشد ؟

درجواب گوئیم : اولاً این تهمت صرف است بر حضرت مسیح هرگز آنجناب فارقلیطا را تفسیر بروح القدس نفرمود بلکه معنی کلام عیسی اینست که او مؤید بروح القدس خواهد بود و روح راستی و روح حق را صفت از برای آنجناب ذکر کرد ولفظ یعنی را که در بعضی از اناجیل ذکر میکنند از جناب مسیح نیست یقیناً بلکه ازمترجمین بی تدین است وهرگز فارقلیطا در کلام مسیح بمعنی روح القدس نیامده وتفسیر باین معنی هم نشده است .

وثانیاً گوئیم :که صاحب میزان‌الحق درتألیفات خود مدعی است که روح‌الله و روح‌القدس و روح‌الحق و روح‌الصدق و روح فهم‌الله بمعنی واحد هستند یعنی الفاظ مترادفه‌اند .

درفصل اول ازباب دوم ازمفتاح‌الأسراردرصفحهٔ ۵۳ ازنسخهٔ فارسیه مطبوعه سنهٔ ۱۸۵۰ گفته است : لفظ روح‌الله وروح‌القدس در تورية وانجیل بمعنی واحدند انتهی پس قسیس مدعی‌گردید که این دولفظ درکتب عهدین بمعنی واحد استعمال میشوند .

و در حل الأشکال درجواب کشف الأستار گفته است هرکس که فی‌الجمله شعوری داشته باشد برفهم مطالب تورية وانجیل پس اومیداند که لفظ روح‌القدس وروح‌الحق وروح فهم‌الله وغیراینها بمعنی روح‌الله میباشند فلذلك اثبات اینمطلب را ضرورندانستم انتهی کلامه .

چون این قول را دانستی ما دراینموضع قطع نظرمینمائیم ازصحت و عدم صحت ادعای قسیس و تسلیم مینمائیم ترادف این الفاظ را بنا برزعم قسیس لیکن انکارمینمائیم استعمال‌این‌الفاظ را درهرموضعی ازمواضع کتب عهدین بمعنی اقنوم ثالث ومطابق قول قسیس میگوئیم :

هرکسیکه فی‌الجمله شعوری داشته‌باشد برفهمیدن مطالب کتب عهدین‌میداند که این الفاظ بنحوکثرة درغیراقنوم ثالث استعمال میشوند !

درآیه ۱۴ ازباب ۳۷ ازکتاب حزقیال علیه‌السلام‌قول خدا درخطاب بألوف از مردم که خدا آنها را زنده کرد بمعجزه حزقیـال علیه السلام باین نحو ترقیم یافته است : و روح خود را درجوف شما خواهم نهادکه زنده شوید و شما را در زمین خودتان وضع خواهم نمود .

خداوند میفرمایدکه خواهید دانست من‌که خداوندم هم فرموده‌ام و هم بجا آورده‌ام پس روح‌الله دراین قول بمعنی نفس ناطقهٔ انسانیست نه بمعنی اقنوم ثالث

که عین‌الله است در زعم قسیسین .

درباب ۴ ازرسالهٔ اولای یوحنا درترجمهٔ فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ ازمیلاد باین نحـو ترقیم یافته است : ای حبیبان هرروحرا قبول مکنید بلکـه ارواح را بیازمائیدکه ازخدا هستند یانه زیراکه انبیای‌کذبه بسیاربجهان بیرون رفتند * باین میشناسیم روح خدا را هرروحی‌که بعیسای‌مسیح مجسم شده اقرارنماید ازخداست و هرروحی‌که عیسای مسیح مجسم شده را انکارکند از خدا نیست و اینست روح دجال که شنیده‌ایدکه اومیآید والان هم درجهانست ... * ما ازخدا هستیم و هرکه خدا را میشناسد سخن ما را میشنود وآنکه ازخدا نیست‌بماگوش نمیکرد روح حق و روح ضلالت را ازین تمیزمیدهم انتهی .

لفظ روح خدا درآیه ثانیه ولفظ روح حق درآیهٔ ۶ بمعنی واعظ حق است نه بمعنی اقنوم ثالث ولفظ هرروح بمعنی هرواعظ است ارواح هم بمعنی واعظین میباشد و روح حق درآیه ۶ بمعنی واعظی استکه از جانب حق وعظ نماید و روح ضلالت هم بمعنی واعظ مضلّ است و مراد بروح حق اقنوم ثالث نیست بالقطع والیقین‌که عین‌الله است بنابرزعم قسیسین والا لازم میآیدکه تمامی ارواح ضلالت وارواح الوفی که بدعای حزقیال خدا آنها را زنده فرمود خدا باشند و اینمذهب قریب بمذهب مشرکین هنـد خواهد بود که قایل بحلول خدا هستند در همه چیز وکذلك ارواح طیبه ازقبیل ارواح انبیاء وارواح حواریون وصلحاو وعاظ حق .

فعلیهذا اقنوم ثلثه‌کثرت‌پیدا میکند ولازم می‌آید قسیسین چند هزارخدا داشته باشند بعضی طیب وبعضی خبیث وبرخی هادی وبعضی مضل نعوذبالله من ذلك .

پس تفسیر فارقلیطا بروح‌القدس و روح‌الحق ضرری بحال ما نمیرساند در صورت صحت و قبولی این تفسیر زیرا که یمعنی داعی الی الله واعظ حق است قال‌الله جل شأنه :

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۴۵﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا [۱]

حاصل مفاد آیهٔ مبارکه اینکه ای پیغمبر بلند مرتبه ویا خبر دهنده از جانب خدا بدرستی که من تو را فرستادم در حالتی که گواهی بر تصدیق و تکذیب امت و طاعت ومعصیت ومژده دهنده برحمت ما براهل تصدیق و بیم کننده ازنزول عذاب براهل تکذیب وداعی مردم بسوی خدا بامرالله یعنی توحید خدا واوامر ونواهی او جلت عظمته پس روح‌القدس وروح‌الحق درفرمایش عیسی علیه‌السلام بمعنی داعی الی الحق است که صفت فارقلیطاست چنانچه لفظ روح خدا وروح حق باینمعنی است در رسالهٔ اولای یوحنا .

پس اطلاق روح‌القدس وروح‌الحق برجناب محمدصلی‌الله علیه وآله وسلم باینمعنی که مذکور گردید صحیح است بلاریب .

شبهه ثانیة :

اینکه مخاطب بضمیر خطاب حواریونند پس لابد است ازاینکه فارقلیطا در عهد ایشان ظاهر شود وحضرت محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم در عهد حواریون ظاهرنشد بلکه ششصد وهشت سال بعداز مسیح خروج فرمود پس مراد از فارقلیطا آنجناب نخواهد بود بخلاف روح نازل دریوم‌الدار که درعهد حواریین نازل شد .

جواب گوئیم : این شبهه هم چیزی نیست زیرا که منشأ این شبهه آنست که حاضرین دروقت خطاب لابد باید مراد باشند ازضمیر خطاب واینذر هرموضع لازم نیست آیا نمی‌بینی قول عیسی علیه السلام را درآیهٔ ۶۴ از باب ۲۶ از انجیل متی درخطاب رؤس کهنه و شیوخ ومجمع که باین نحو واردگردیده است : و نیز شما را میگویم بعدازاین پسرانسانرا خواهید دیدکه بریمین قدرت نشسته برابرهای آسمانی میآید .

۱ـ سورهٔ احزاب ۳۳ : ۴۵

واین مخاطبین درقول عیسی‌علیه‌السلام‌مردند وزیاده برهزاروهشتصد وپنجاه سال از موت ایشان گذشت پسر انسانرا ندیدندکه بریمین قدرت نشسته برابرهای آسمانی بیاید پس چنانچه مراد ازمخاطبین دراینجا موجودین ازقوم ایشان‌اند در وقت نزول مسیح فکذلك درما نحن فیه مراد کسانی هستند که موجود میشوند در وقت ظهورفارقلیطا .

شبههٔ سیم :

اینکه در حق فارقلیطا وارد گردیده است‌که جهان نمیتواند او را قبول کند زیراکه اورا نمی‌بیند ونمیشناسد واما شما او را میشناسید انتهی واین قول در حق محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم صادق نیست زیراکه مردم اورا دیدند وشناختند .

جواب گوئیم : این شبهه هم مثل شبهات سابق چیزی نیست ایشان احوج ناس‌اند تأویلاً دراین‌قول بالنسبه بما زیراکه روح‌القدس عین‌الله است درنزد ایشان نعوذ بالله واهل جهان معرفت ایشان درحق‌الله زیادتراست از معرفت ایشان در حق محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم .

پس لابدندکه‌گویند مقصود ازمعرفت حقیقة تامه‌کامله است پس در صورت تأویل هیچ شکی و شبهه نیست در صدق این قول برحضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم ومقصود این خواهد بودکه جهان او را نمیشناسند یعنی معرفت حقیقه کامله درحق اوندارند ولیکن شما چون او صاف او را ازمن شنیده‌اید واهل کتابید معرفت حقیقه تامه کامله درحق آنسروردارید .

و مراد از رؤیت هم معرفت است لذا جناب عیسی علیه السلام لفظ رؤیت را متعدی استعمال‌نکرده است واگررؤیت را هم حمل رؤیت ببصرنمائیم‌نفی رؤیت محمول خواهد بود برمعنی مراد درقول صاحب انجیل اول یعنی متی در باب ۱۳ از آیه ۱۳ : ازینجهة با اینها به امثال سخن میگویم‌که نگرانند و نمی‌بینند و شنوا

هستند ونمیشنوند ونمی‌فهمند * ودرحق ایشان تمام میشود نبوت اشعیاکه میگوید بسمع خواهید شنید ونخواهید فهمید و نظرکرده خواهید نگریست و نخواهد دید انتهی .

پس هیچ اشکالی ندارد و امثال این استعمالات اگرچه مجاز است لیکن بمنزلهٔ حقیقت عرفیه است ودرکلام عیسی نحواین استعمال کثیرالوقوع است .

درآیه ۴۷ ازباب ۱۱ ازانجیل متی باین نحوعیان وبیان گشته است : وکسی پسر را نمیشناسد بجزپدر ونه پدر را هیچکس میشناسد غیراز پسر وکسی که پسر بخواهد بدومکشوف سازد .

ودرآیه ۲۸ ازباب ۷ ازانجیل یوحنا باین نحو تحریریافته است: وعیسی چون درهیکل تعلیم میدادند نداکرده گفت مرا میشناسید ونیزمیدانید ازکجایم و ازخود نیامده‌ام بلکه فرستندهٔ من حق است که شما اورا نمیشناسید .

ودرباب ۸ ازانجیل یوحنا باین نحو عیان‌وبیان گشته‌است: ۱۹ بدوگفتند پدر توکجاست جواب دادکه نه مرا میشناسید و نه پدرمرا هرگاه مرامیشناختید هرآنیه پدرمرا نیزمیشناختید * واورا نمیشناسید (یعنی خدا را) اما من اورا میشناسم واگر گویم او را نمیشناسم مثل شما دروغگو میباشم لیکن او را میشناسم وقول او را نگاه میدارم .

و در آیه ۲۵ ازباب ۱۷ از انجیل یوحنا باین نحو تحریر یافته است : ای پدر عادل جهان تو را نشناختند اما من تو را شناخته‌ام و اینها میدانند که تو مرا فرستاده‌ای .

ودرباب ۱۴ ایضاً ازانجیل یوحنا باین نحوتحریرگردیده است : ۷ اگرمرا میشناختند پدرمرا نیزمیشناختند وبعداز این اورا میشناسید واو را دیده‌اید فیلیپس[1]

۱ـ یکی از حواریون عیسی (ع) بود که در بیت صیدا تولد یافت . قاموس کتاب مقدس صفحهٔ ۶۸۶ .

بوی کفت ای آقا پدر را بما نشان ده که ما راکافیست * عیسی بدو کفت ای فیلیپس در اینمدت با شما بوده‌ام آیا مرا نشناختتند کسیکه مرا دید پدر را دیده است پس چکونه تومیکوئی پدر را بما نشان ده ؟ پس مراد از معرفت در این اقوال معرفت کامله است و مقصود از رؤیت هم معرفت است و الا این اقوال فاسد و غیرصحیح خواهند بود یقیناً زیرا که عوام مردم هم حضرت عیسی را میشناختند تا چه برسد برؤس‌الیهود و کهنه و مشایخ وحواریین و رؤیت‌الله ببصر درنزد اهل تثلیث هم از جمله ممتنعاتست دردنیا .

شبهۀ چهارم :

اینکه درحق‌فارقلیطا واقع‌گردیده است که باشما میماند و درشما خواهدبود وازاین‌قول ظاهرمیشودکه فارقلیطا دروقت خطاب مقیم بود درنزد حواریین وثابت بود درنزد ایشان پس اینقول چگونه درحق حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم صادق خواهد بود؟ !

جواب گوئیم : این قول در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ از میلاد باین نحو است‌که با شما میماند و درشما خواهد بود وکذلك در تراجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ وسنه ۱۸۲۸ وسنه ۱۸۴۱ ودرفارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحورقم یافته است : زیراکه نزد شما میماند و درشما خواهد بود و در فارسیه مطبوعۀ لندن در سنه ۱۸۸۲ باین نحو تحریرگردیده است : زیراکه با شما میماند و در شما خواهد بود ودرسریانیه مطبوعه سنه ۱۸۸۶ باین نحومذکورگردیده است :

هَوْ دِلْكَسْ لوُخُوْنْ بِعِمْـارِلِي وَ بَيْوُخُوْنْ بِتْهَوْىْ ودرسریانیه مطبوعه سنه ۱۸۶۸ بعینه‌همان عبارتست ومی‌بینی که بت هوی مضارع است پس مراد اینست که با اولاد شما خواهد بود پس هیچ اعتراضی وشبهۀ برعبارت وارد نیست .

و اما با شما میماند ! پس گوئیم حمل این قول براینکه الان مقیم است در

نزد شما صحیح نیست بالقطع والیقین زیراکه منافی قول اوست که فرمود من از پدر سئوال میکنم فارقلیطای دیگر بشما عطا خواهد کرد[1] و هکذا منافات کلی دارد با قول مسیح که فرمود و الان قبل از وقوع بشما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید[2] و کذلك مخالفت کلی دارد با قول او که فرمود اگر من نروم فارقلیطا نزد شما نیاید اما اگر بروم اورا نزدشما میفرستم[3] یعنی شفاعت میکنم خدا زود بفرستد.

پس مقصود از قول او با شما میماند یعنی در زمان مستقبل چنانچه قول بعد بمعنی استقبالست نه بمعنی حال پس معنی آیه اینست که درزمان آینده باشما خواهد بود پس در اینصورت هیچ خدشه نیست در صدق این قول بر آنحضرت صلوات‌الله علیه .

و تعبیر از استقبال بحال بلکه بماضی در امور متیقنه کثیر الاستعمال است در کتب عهدین بلکه در قرآن مجید هم مثل : نفخ فی‌الصور[4] و امثال ذلك .

آیا نمی‌بینی قول حزقیال علیه‌السلام را که خبر داد اولاً از خروج یأجوج و مأجوج و هلاکت ایشان در وقت رسیدن ایشان بجبال اسرائیلیه بعد درآیهٔ ۸ از باب ۳۹ فرمود : اینك رسید و بوقوع پیوست و خداوند میفرماید روزیست که درباره‌اش کفته‌ام و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۳۹ باین نحو رقم یافته است : اینك

۱ــ انجیل یوحنا باب ۱۴ : ۱۶

ناگفته نماند که اگر فارقلیطا از اصل پریقلیطوس مشتق شده بمعنای ستودهٔ فارسی و محمد عربی باشد باکلمهٔ دیگر سازگار نیست ولی اگر از اصل پاراقلیطوس مشتق گردد بمعنای تسلی دهنده فارسی و مبشر عربی هم با قید مزبور مناسب است و هم با استدلال به‌لزوم آمدن پیامبر دیگری بعداز عیسی(ع) صحیح خواهد بود .

۲ــ انجیل یوحنا باب ۱۵ : ۲۹ .

۳ــ انجیل یوحنا باب ۱۶ : ۷ .

۴ــ درصور دمیده‌شود سوره ۱۸ : ۹۹ ، ۲۳ : ۱۰۱، ۳۶ : ۵۱ ، ۳۹ : ۶۸ ، ۵۰ : ۲۰ ، ۶۹ : ۱۳ .

رسید و بوقوع است پس تعبیرنمود ازحال ومستقبل بصیغهٔماضی زیراکه یقیناست و شکی ندارد و زیاده بر دوهزار وپانصد سال گذشته است از مدت مذکوره هنوز ظهور یأجوج ومأجوج بوقوع نپیوسته است .

و درآیهٔ ۲۵ ازباب ۵ از انجیل یوحنا باین نحو تحریر یافته است : هرآینه هرآینه بشما میگویم که ساعتی میآید بلکه اکنونست که مردکان آواز پسر خدا را بشنوند و هرکه بشنود زنده کردد .

پس نظر و تأمل کنید در قول او اکنونست که فارسی الان است چنانچه در عربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ بهی الان ترجمه کرده است و در سریانیه **اوپ ادی له** یعنی الان است و هزار و هشتصد و پنجاه سال بل ازید از مدت مذکوره گذشته است و هنوز آن ساعت نیامده است و الان نیز مجهول است و کسی نمیداند کی خواهد آمد .

شبههٔ پنجم :

در باب اول ازکتاب اعمال حواریین باین نحو رقم یافته است : ۴ و چون بایشان جمع شد ایشانرا قدغن فرمود که از اورشـلیم جدا مشوید بلکه منتظر آن وعدهٔ پدر باشید که ازمن شنیدهاید * که یحیی بآب تعمید میداد لیکن شما بعد از اندك ایامی بروحالقدس تعمید خواهید یافت .

و این قول دلالت دارد که مقصود از فارقلیطا روح نازل در یوم الدار است زیرا که مراد از وعدهٔ پدر فارقلیطا است .

درجواب گوئیم : قول باینکه مراد از وعدهٔ پدر فارقلیطاست ادعای محض بلکه غلط است بچهارده بلکه پانزده دلیـلی که مذکور گردید بلکه حق آنست که اخبار از بعثت فارقلیطا چیز دیگر است و وعدهٔ نزول روح القدس بر حواریون مرتبهٔ دوم چیز دیگر خدا بهر دو وعده وفا فرمود غایت ما فیالباب اینکه یوحنـا

بشارت فارقلیطا را نقل کرد و صاحبان اناجیل ثلثه دیگر نقل ننمودند و لوقا وعدهٔ نزول روح را دریوم‌الدار نقل نمود ویوحنا نقل ننمود .

و این عیبی ندارد از عادت ارباب اناجیل است بسا هست‌که در نقل اقوال خسیسه اتفاق مینمایند مثل رکوب عیسی علیه السلام بر کره خروقت رفتن آنجناب باورشلیم که اناجیل اربعه درنقل این قول اتفاق دارند وگاهی اختلاف مینمایند در نقل اقوال واحوال عظیمه .

آیا نمی‌بینی که لوقا منفرد است بذکرزنده نمودن پسربیوه زن نائینی درباب ۷ و بذکر فرستادن مسیح علیه السلام هفتاد شاگرد را باطراف عالم در باب ۱۵ و همچنین منفرد است بذکرشفا دادن عیسی‌علیه‌السلام ده مبروص را درباب ۱۷ وحال آنکه اینها ازاحوال عظیمه وحالات جسیمه است ذکراینها اولی واهم بود از برای اناجیل ثلاثهٔ دیگرازذکرسوارشدن عیسی علیه السلام برکره خر .

وهکذا یوحنا منفرد است بذکر ولیمهٔ عروسی درقانای جلیل وظهورمعجزه ازعیسی‌علیه‌السلام بتحویل‌آب بشراب واین معجزه اول معجزات عیسی‌علیه‌السلام است وسبب ظهورمجدعیسی وایمان‌آوردن تلامذه بآن بزرگوارچنانچه درباب دوم مسطور است وکذلك منفرد است بذکر شفا دادن مریضی که درکنار حوض بیت حسنا بود و این نیز از معجزات عظیمه است و این مریض سی وهشت سال بود که گرفتار مرض بوده است چنانچه درباب ۵ مذکور است وبذکر حکایت زنی‌که در حالت زنا گرفتار شد چنانچه در باب هشتم مرقوم است و بنقل بینا ساختن عیسی علیه‌السلام کورمادرزاد را واین‌هم ازاعظم‌معجزات‌آن‌بزرگواراست چنانچه‌درباب ۹ منقول‌گردیده است و بذکر زنده نمودن العازر ازمیان مردها واین احوال را با وجود آنکه ازاحوالات عظیمه هستند اناجیل دیگر اینها را ذکرننموده‌اند .

وهمچنین حال متی ومرقس که منفرد میشوند بذکربعضی معجزات وحالات که دیگران آنها را ذکر نمینمایند پس در اینصورت چه ضرر داردکه یوحنا منفرد

بشود بذکر بعثت فارقلیطا درانجیل خود ولوقا بذکر وعدهٔ نزول روح .

تکملة : مؤلف این کتاب مستطاب المدعو بمحمدصادق والمنعوت بفخر الاسلام گوید : اگرچه تفصیل احوال اینحقیر در مقدمه همین کتاب مذکور گردید لیکن در اینموضع قدری ازآنرا بجهة مناسبت ذکرمینمائیم بدان ایدك الله تعالی که اینحقیر ازقسیسین نصاری وولادتم درکلیسای ارومیه[1] واقع شده است ودرآخرایام تحصیل خدمت یکی ازقسیسین عظام ازفرقهٔ کاتلك رسیده که بسیارصاحب قدر ومنزلت بود واشتهارتمام درمراتب علم وزهد داشت وفرقهٔ کاتلك ازدورونزدیك ازملوك ورعیت سؤالات دینیهٔ خود را ازقسیس مزبورمینمودند و بمصاحبت سؤالات هدایای بسیار از برای قسیس مذکور ارسال میداشتند و رغبت مینمودند در تبرك باو و قبولی او هدایای ایشانرا پس از اینجهت باو تشرف مینمودند .

این حقیر اصول عقاید نصرانیت و احکام فروع ایشـانرا از خدمت قسیس مسطور استفاده مینمودم وغیرازحقیر تلامیذکثیرهٔ دیگر نیز داشت وهرروز بمجلس درس او قریب به چهارصد یا پانصد نفر حاضر میشدند واز بنات تارکات الدنیا که در کلیسا جمع آمـده بودند قریب بدویست یا سیصد نفر ازآنها در مجلس درس حاضر میشدند که آنهارا باصطلاح نصاری ربانتامیگویند ولیکن ازمیان جمیع تلامذه به اینحقیر الفت ومحبت مخصوصی داشتند ومفاتیح مسکن وخزاین مأکل خودرا بحقیر سپرده بودند و استثنا نکرده بود مگر مفتاح یك خانه کوچکی را که بمنزلهٔ صندوقخانه بود ازبرای او و من خیال مینمودم که آنخانه خزانهٔ اموال قسیس است پس مدتی در ملازمت قسیس بنحو مذکور مشغول تحصیل عقایدمختلفهٔ ملل نصاری بودیم یعنی قریب بمدت پنج شش سال یعنی از شش سال کمتر واز پنجسال بیشتر پس دراین بین یکروزی قسیس مریض شد و از درس تخلف نمود و بمن گفت ای

۱ــ کلیسا کندی نامی از دهستان آواجیق بخش حومه شهرستـان ماکو است . فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ .

فرزند روحانی تلامذه را بگو که من امروز حالت درس گفتن ندارم و چون از نزد قسیس بیرون آمدم دیدم تلامذه ذکر مسائل علوم مینمایند یعنی مباحثه میکنند تا اینکه مباحثهٔ ایشان منتهی شد بلفظ فارقلیطا پس مقال ایشان دراین‌باب بزرگ شد و جدل ایشان بطول انجامید و بدون تحصیل فائده از این مسئله منصرف گردیده و متفرق گشتنـد .

پس حقیر بنزدقسیس مدرس مراجعت نمودم وگفت ای‌فرزندروحانی امروز در غیبت من چه مباحثه داشتید وحقیر اختلاف قوم را درمعنی فارقلیطا از برای او بیان کردم و اقوال هریك ازتلامذه را در این‌باب شرح دادم واز من پرسید که قول شما دراین‌باب چه بود و حقیر جواب دادم که مختار فلان مفسر را اختیار کردم پس بحقیر گفت تقصیر نکرده‌ای ولیکن حق خلاف همهٔ این اقوال است زیراکه تفسیر این‌اسم شریف‌را بنحوحقیقت نمیداندکسی دراین‌زمان اخیر مگرراسخون درعلم.

پس حقیر خود را بقدمهای شیخ مدرس انداخته وگفتم ای پدر روحانی تو میدانی که مدتی‌است این‌حقیر در تحصیل علم کمال مواظبت را دارم پس چه‌میشود شما احسان فرموده ومعنی این اسم شریف را بیان نمائید .

شیخ مدرس گریه کرد وگفت ای فرزند روحانی تو اعزّ ناسی درنزد من ومن هیچ‌چیز را ازشما مضایقه‌ندارم اگرچه درتحصیل‌معنی این‌اسم شریف فائده بزرگی است ولیکن بمجرد انتشار معنی این اسم متابعان مسیح مرا وتورا خواهند کشت مگر اینکه عهد نمائی که درحال حیات و ممات من این‌معنی را اظهار نکنی یعنی اسم مرا نبری زیراکه موجب‌صدمه است درحال‌حیات ازبرای خودم وبعدازممات به اقارب من .

و دور نیسـت که اگـر بداننـد این معنـی از من بروز کـرده است قبر مرا شکافته وجسد مرا آتش زنند پس این‌حقیر قسم خوردم والله العلی العظیم و بحق انجیل وعیسی و مریم که من هرگز اسرار شما را افشا نخواهم کرد پس از

اطمینان بمن گفت ای فرزند روحانی این اسم از اسماء مبارکهٔ نبی مسلمین میباشد یعنی بمعنی احمد و محمد است .

پس مفتاح آنخانهٔ کوچك سابق‌الذکر را بمن داده وگفت در فلان صندوق را بازکن و فلان وفلان کتابرا نزد من بیاور حقیر حسب‌الفرموده قسیس کتابهارا نزد ایشان آوردم واین دوکتاب بخط یونانی وسریانی قبل‌ازظهور حضرت خاتم‌الانبیاء برپوست بقلم نوشته شده‌بود ودرکتابین مذکورین که یکی یونانی ودیگری سریانی بود لفظ فارقلیطا را بمعنی احمد ومحمد نوشته بودند .

و بعد گفت ای فرزند روحانی بدانکه علمای مسیحیه قبل از ظهور محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم در معنی این‌اسم اختلافی‌نداشتندکه بمعنی احمد ومحمد است وبعدازظهورآنبزرگوار تمامی‌تفاسیر وکتب‌لغت وترجمه‌هارا تحریف نمودند عناداً و حسداً .

پس این‌حقیر گفتم شما در باب دین نصاری چه میگوئید ؟ گفت ای فرزند روحانی دین مسیح منسوخ است! وسه مرتبه این لفظ را مکرر نمود .

گفتم در این زمان طریقهٔ نجات کدام است ؟ گفت طریقهٔ نجات منحصر به‌متابعت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم است.

گفتم آیا متابعین او از اهل نجاتند ؟ گفت ای‌والله ای‌والله ای‌والله .

گفتم شما را چه مانع است ازدخول در دین اسلام وحال‌آنکه شما فضیلت دین اسلام را میدانید ؟ گفت ای فرزند روحانی من بحقیقت فضیلت اسلام مطلع نگردیدم مگر بعداز پیری و اواخر عمر و در باطن من مسلمم ولیکن بحسب ظاهر نمیتوانم این‌ریاست وبزرگی را ترك نمایم عزت واقتدار مرا درمیان نصاری میبینی واگر ازمن فی‌الجمله میلی بدین اسلام بفهمند مرا خواهند کشت وبرفرض اینکه از دست ایشان بعنوان فرار نجات یافتم سلاطین مسیحیه حکماً مرا از سلاطین اسلام خواهند خواست بعنوان اینکه خزاین کلیسا در دست من است و مشکل میدانم که

سلاطین وبزرگان اسلام ازمن نگهداری کنند .

و بعد از همه اینها رفتم میان مسلمین و گفتم من مسلمان آمدم خواهند گفت خوشا بحالت خود را از آتش‌جهنم نجات داده‌ای برما منت مگذار زیراکه خودرا خلاص نموده‌ای از عذاب خدا بدخول در دین حق .

ای‌فرزند روحانی خوشا بحالت ازبرای من‌آب وطعام نخواهد بود پس‌این پیرمرد درمیان مسلمین که زبان ایشانرا هم نمیدانم درکمال فقروپریشانی ومسکنت وفلاکت باید بگذرانم وحق مرا نخواهند شناخت پس‌ازگرسنگی در میان ایشان خواهم مرد ومن بحمدالله درباطن ازتابعان محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم میباشم.

پس مدرس‌گریه‌کرد و حقیرهم‌گریه نمودم و بعدازگریهٔ بسیار گفتم ای پدر روحانی آیا مرا امر میکنی که داخل دین مسلمین بشوم گفت اگرآخرت میخواهی البته باید قبول‌نمائی ظاهراً وباطناً وچون جوانی دور نیست که خدا اسباب دنیویه را ازبرای توفراهم کند وازگرسنگی نمیری ومن همیشه تو را دعا میکنم بشرط اینکه روزقیامت ازبرای من شاهد باشی که من همیشه **لااله الاالله محمد رسول الله** وما جاء به محمد حق میگویم ... تا آخرحکایت که درمقدمه‌کتاب مسطورشد .

سلمان مستبصر می‌شود[1] :

ابن‌بابویه وعلامهٔ مجلسی رضی‌الله‌تعالی عنهما بسند معتبرازحضرت موسی‌بن جعفر علیهما سلام‌الله الملك الاکبرروایت نموده‌اندکه شخصی ازآنحضرت سؤال نمود ازسبب اسلام سلمان فارسی رحمة‌الله علیه آنحضرت فرمودندکه خبر داد مرا پدرم

۱ـ سلمان یکی از مشاهیر صحابهٔ پیغمبر و از شخصیت‌های بزرگ اسلام است وی فارسی و دهقانزاده ازناحیه (جی) اصفهان بود بقولی از نواحی رامهرمز خوزستان است نام اصلی او « ماهو » یا روزبه است در کودکی بدین عیسوی گرائید و چون از کشیشان شنیده بودکه ظهور پیغمبرتازه نزدیك است خانه پدررا ترك گفت ودرپی‌یافتن آن پیغمبربه سفرپرداخت .
←

که روزی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه سلام‌الله الملك الغالب وسلمان وابوذر وجماعتی ازقریش نزد رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلم جمع بودند حضرت امیرالمؤمنین ازسلمان پرسید که یا اباعبدالله ما را از اول کار خود خبر نمیدهی که اسلام تو چگونه بود؟ سلمان گفت والله که اگر دیگری میپرسید نمیگفتم لیکن اطاعت فرمان تولازم است!

من مردی بودم از اهل شیراز و از دهقان زادها و بزرگان ایشان بودم و پدر و مادرم مرا بسیار عزیز و گرامی داشتند روز عید با پدرم بعید گاه میرفتم بصومعهٔ رسیدم کسی در آنصومعه به آوازبلند ندا میکرد که لااله‌الاالله وان‌عیسی روح‌الله وان محمداً حبیب‌الله چون این‌ندارا شنیدم محبت‌محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم در گوشت وخون من جا کرد و ازعشق آنحضرت خوردن و آشامیدن برمن گوارا نبودمادرم گفت که امروزچرا آفتاب را سجده‌نکردی ونپرستیدی من اباکردم چندان مضایقه نمودم که او ساکت شد چون بخانه برگشتم نامه‌ای دیدم که برسقف خانه آویخته بود بمادر خود گفتم این چه نامه ایست مادرگفت چون از عیدگاه برگشتم این نامه را چنین آویخته دیدم ونزدیك این‌نامه نروی که پدر ترا میکشد من‌همچنین درحیرت بودم وانتظاربردم تاشب شد ومادر وپدر درخواب شدند برخاستم ونامه‌را

→ تا به سوریا رسید چندی در شام و موصل و نصیبین اقامت جست و در بلاد عرب به اسارت بنی‌کلب افتاد ومردی از بنی‌قریظه او را خرید وبه یثرب برد دراین شهرازظهور پیغمبر آگاه شد و از علائم او را شناخت و اسلام آورد و رسول اکرم او را از خواجه‌اش خرید وآزاد کرد ازآن موقع سلمان ملازم رسول (ص) بود ونزد اومنزلتی خاص یافت ، به روایت مشهور پیامبر اسلام سلمان را ازاهل بیت شمرده است ، پس از رحلت حضرت پیامبر سلمان درشمار اصحاب علی علیه السلام واز مؤمنان بخلافت او در آمد ونزد آنحضرت نیز منزلت خاصی داشت و در حکومت عمر بحکومت مدائن منسوب‌شد سلمان درسال۳۵ یا ۳۶ هجری وفات یافت قبروی درمدائن بنام سلمان‌پاك شهرت دارد. برای مزید اطلاع ازاحوال سلمان به نامه دانشوران، دائره المعارف اسلام و الاصابه مراجعه شود .

گرفتم وبخواندم نوشته بود که:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم این عهد وپیمانست از خدا بحضرت آدم که از نسل او پیغمبری بهم میرسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه وصفات پسندیده ونهی و منع نماید مردم را از پرستیدن غیرخدا و عبادت بتان ای روزبه تو وصی عیسائی پس ایمان بیاور ومجوسی وگبریرا ترک کن .

مؤلف گوید : ازاین خبر مستفاد میشود که بقاء در دین مسیح بعداز ظهور حضرت خاتم‌النبیین بمنزلهٔ مجوسیت وگبریت میباشد مجملاً سلمان گوید چون این نامه را بخواندم بیهوش شدم و عشق آنحضرت زیاد شد چون پدر و مادرم براین حال مطلع گردیدند مراگرفته ودرچاه عمیق محبوس ساختند وگفتند اگر از این امر برنگردی تورا میکشیم گفتم بایشان آنچه خواهید بکنید ومحبت محمد صلی‌الله علیه وآله ازسینهٔ من بیرون نخواهد رفت .

سلمان گفت که من پیش از خواندن آن نامه عربی را نمیدانستم و از آنروز عربی را بالهام الهی آموختم پس مدتی درآنچاه ماندم وهرروز یك کرده نان کوچکی درآنچاه برای من فرومیفرستادند چون حبس وزندان من بسیار بطول انجامید دست بآسمان بلندکردم وگفتم الهی تومحمد و وصی او علی‌بن ابیطالب را محبوب من گردانیدی پس بحق وسیله ودرجهٔ آنحضرت که فرج مرا نزدیك گردان ومرا راحت بخش پس شخصی درنزد من آمد جامهای سفید دربرو گفت برخیزای روزبه ودست مرا گرفت نزد صومعه آورد من گفتم : اشهدان لااله الاالله وان عیسی روح‌الله وان محمداً حبیب‌الله .

دیرانی سرازصومعه بیرون کردگفت توئی روزبه؟ گفتم بلی مرا بنزد خودبرد ودوسال تمام اورا خدمت کردم چون هنگام وفات اوشدگفت : من این دارفانی را وداع میکنم گفتم مرا بکه میسپاری ؟ گفت کسیرا گمان ندارم که درمذهب حق بامن موافق باشد مگر راهبی که درانطاکیه میباشد چون اورا دریابی سلام مرا باوبرسان

ولوحی بمن دادکه این را باوبرسان و بعالم بقا ارتحال نمود من او را غسل دادم وکفن کردم ودفن کردم ولوح را برگرفتم وبجانب انطاکیه روانه شدم چون بانطاکیه در آمدم بپای صومعه آن راهب آمدم وگفتم : اشهدان لااله الاالله وان عیسی روح‌الله وان محمداً حبیب‌الله پس راهب از دیر خود فرو نگریست و گفت توئی روزبه ؟ گفتم بلی گفت ببالابیا بنزداورفتم ودوسال دیگراورا خدمت کردم چون هنگام رحلت اوشد خبروفات خود بمن گفت من گفتم مرا بکه میگذاری؟ گفت کسی گمان ندارم که درمذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که درشهراسکندریه است چون به او رسی سلام من باوبرسان واین لوح را باوبسپار .

چون وفات کرد اورا تغسیل وتکفین وتدفین کردم ولوح را برگرفته وبشهر اسکندریه درآمدم ونزد صومعهٔ راهب آمدم وشهادت برخواندم راهب سؤال نمود که توئی روزبه ؟ گفتم بلی مرابنزد خود برد ودوسال وی را خدمت کردم تاهنگام وفات اوشدگفتم مرا بکی میسپاری ؟ گفت کسی گمان ندارم که در سخن حق با من موافق باشد ومحمدبن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیك شده است که عالم را بنوروجود خود منورگرداند بروآنحضرت را طلب نما چون بشرف ملازمت آنحضرت بروی سلام مرا براوعرضه کن واین لوح را بدوسپار .

چون ازغسل وکفن ودفن او فارغ شـدم لوح را برگرفتم وبیرون آمدم با جمعی رفیق شدم وبایشان گفتم که شما متکفل نان وآب من بشوید ومن شما را خدمت کنم دراین سفرقبول کردند .

چون هنگام طعام خوردن ایشان شد به سنت کفارقریش گوسفندیرا بیاوردند وچندان چوب براوزدندکه بمرد وپارهٔ کباب کردند وپارهٔ بریان کردند ومرا تکلیف خوردن نمودند چون میته بود من اباکردم بازتکلیف کردندگفتم من مرد دیرانیم و دیرانیان گوشت تناول نمیکنند مراچندان زدندکه نزدیك شد مرا بکشند .

یکی ازایشان گفت که دست ازاوبدارید تا وقت شراب شود اگرشراب نخورد

ویرا بکشیم چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردندگفتم من راهب و ازاهل دیرم شراب خوردن شیوهٔ ما نیست چون‌این بگفتم درمن آویختند وعزم کشتن من کردند بایشان‌گفتم ای‌گروه مرامزنید ومکشیدکه اقرار‌به‌بندگی‌شما میکنم وخود راببندگی یکی ازایشان درآوردم مرا بیاورد و بمرد یهودی بسیصد درهم بفروخت و یهودی ازقصهٔ من سؤال کرد قصـهٔ خود را بازگفتم وگفتم من‌گنـاهی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی اویم یهودی گفت من نیز تو و محمد را هر دو را دشمن میدارم .

ومرا ازخانه بیرون‌آورد ودرخانه‌اش ریك بسیاری ریخته بودگفت والله‌ای روزبه اگرصبح شود وتمام این ریکها را از اینجا بدرنبرده باشی تو را بکشم من تمام شب تعب کشیدم چون عاجز شدم دست بآسمان برداشتم و گفتم ای پروردکار من تومحبت محمـد و وصی اورا دردل من جا داده‌ای پس بحق درجـه و منزلت آنحضرت که فرج مرا نزدیك گردان ومرا ازین تعب راحت‌بخش چون این‌بگفتم قادرمتعال بادی برانگیخت که تمام ریکها را بمکانیکه یهودی‌گفته بود نقل کرد چون صبح‌شد یهودی بیامد و آن‌حال‌رامشاهده‌کرد وگفت توساحر وجادوگری من چارهٔ کارتو را نمیدانم از این شهربیرون میبایدکرد که مبادا بشئامت تواین شهر خراب شود .

پس مرا از آن شهر بیرون آورد و بزن سلیمهٔ بفروخت و آن زن مرا بسیار دوست داشت وباغی داشت‌گفت این باغ بتوتعلق دارد خواهی میوهٔ آنرا تناول‌نما و خواهی تصدق‌کن .

مدتی دراینحال ماندم روزی درآن‌باغ بودم هفت‌نفرمشاهده نمودم‌که میآیند وابر برسرایشان سایه انداخته‌گفتم والله‌که ایشان همه پیغمبر نیستند ولیکن در میان ایشان‌پیغمبرهست پس‌آمدندتا بباغ داخل‌شدند چون مشاهدکردم‌حضرت رسول ص بود با حضرت امیرالمؤمنین وحمزة بن‌عبدالمطلب وزیدبن حارثه وعقیل‌بن‌ابیطالب

و ابوذر و مقداد پس خرماهای زبون را تناول میفرمودند و حضرت رسول (ص) بایشان گفت که بخرمای زبون قناعت نمائید و میوه باغ را ضایع مکنید من بنزد مالکهٔ خود آمدم و گفتم یکطبق ازخرمای باغ بمن ببخش گفت تورا رخصت شش طبق دادم آمدم وطبقی ازرطب برگرفتم ودرخاطرخودگذرانیدم که اگردرمیان ایشان پیغمبرهست ازخرمای تصدق تناول نمیفرماید وهدیه را تناول مینماید .

پس طبق نزد ایشان آوردم و گفتم این خرمای تصدقست حضرت رسول (ص) وامیرالمؤمنین وحمزه و عقیل چون ازبنی‌هاشم بودند و صدقه برایشان حرام بود تناول ننمودند و آن سه نفردیگر بخوردن مشغول شدند بخاطرگذرانیدم که این یك علامت است ازعلامات پیغمبر آخرالزمان که درکتب خوانده‌ایم .

پس رفتم ورخصت یك طبق دیگراز آن زن طلبیدم و آنزن رخصت شش‌طبق داد پس یکطبق دیگر رطب نزد ایشان حاضرساختم وگفتم این هدیه است حضرت رسول (ص) دست درازفرمود وگفت بسم‌الله همگی تناول نمائید پس همگی تناول نمودند در خاطر خود گفتم که این نیزیك علامت است و من مضطرب برگرد سر آنحضرت میگشتم و درعقب آنحضرت مینگریستم آنحضـرت بجانب من التفات نمودند وفرمودند که مهر نبـوت را طلب میکنی ؟ گفتـم بلی دوش مبارك خود را گشودند دیدم مهرنبوت راکه درمیان دو کتف آنحضرت نقش گرفته وموئی چندرسته برزمین افتادم وقدم مبارکش را بوسه دادم فرمود که ای روزبه بروبنزد خاتون خود و بگو محمد بن‌عبدالله میگوید این غلام را بما بفروش چون ادای رسالت نمودم گفت نفروشم مگر بچهارصد درخت خرما که دویست درخت آن خرمای زرد باشد ودویست درخت خرمای سرخ چون بحضرت عرض کردم فرمود که چه بسیار برما آسانست آنچه اوطلبیده .

پس گفت که یا علی دانهای خرما را جمع نما پس حضرت رسول (ص) دانه را درزمین میبرد وامیرالمؤمنین (ع) آب میداد دانهٔ دوم را میکشتند دانهٔ اول سبز

شده بود همچنین تا هنگامیکه فارغ شدند همه درختان کامل شد بمیوه آمده بود .

پس حضرت پیغام داد که بیا ودرختان خود را بگیر وغلام را بما سپار چون زن درختانرا بدید گفت والله نفروشم تا همه درختان خرمای زرد نباشد در آنحال جبرئیل نازل شد وبال خود بردرختان مالید همه خرماها زرد شد .

آنزن بمن گفت که والله یکی ازاین درختان نزد من بهتراست ازمحمد وازتو من گفتم یکروزخدمت آنسرورنزد من بهتراست ازتو وازآنچه داری پس حضرت مرا آزاد فرمود وسلمان نام نهاد .

مؤلف کتاب غفرالله‌له گوید : مقصود ازذکر اینحکایت تشابه وتناسب حال اسلام این حقیراست با حال اسلام حضرت سلمان رضی‌الله عنه امیدوار ازحضرت رب‌العزه اینکه اینحقیر را با حضرت سلمان محشوربفرماید .

مخفی نماناد که اینگونه قصص و حکایات که دراخبار اهل اسلامند معتبرتر میباشند ازقصص وحکایاتیکه درکتب عهد عتیق وجدید میباشند چراکه این حکایات اسلامیه بتواترو اخبار صحیحه رسیده‌اند و قصص کتب عهدین ابداً سند متصل ندارند .

بشارت بیست و سیم : قسیس سیل درمقدمهٔ ترجمهٔ خود که برقرآن مجید نوشته است ازانجیل برنابا بشارت محمدیه صلی‌الله علیه وآله وسلم را باین نحو نقل کرده است :

یا برنابا بدانکه گناه اگرچه صغیره باشد خدا جزای او را خواهد داد زیرا که خدا ازگناه غیر راضی است و چون مادر و تلامذهٔ من ازبرای جلب منافع دنیویه بعضی اقوالی ازایشان صادرگردید وخدا جل شأنه ازبرای این امرسخط وغضب نمود وخواست باقتضای عدل جزای ایشانرا در این عالم در مقابل این عقیده غیرلایقه بدهد تا نجاتی از برای ایشان حاصل شود ازعذاب جهنم تا اذیتی درآنجا ازبرای ایشان نباشد .

و من اگرچه بری بودم لیکن بعضی مردم چون در حق من گفتند اللهوابن‌الله است وخدا این‌قول را مکروه داشت ومشیت‌الله مقتضی گردید که شیاطین درروزقیامت برمن نخندند پس‌مستحسن‌شمرد بمقتضای‌لطف و رحمت واسعهٔ خوداینکه خنده واستهزاء دردنیاباشد بسبب موت یهودا وهرکسی چنین‌گمان‌کند من‌که مسیحم مصلوب‌گشته‌ام لیکن این اهانت واستهزاء دردنیا باقی خواهد ماند تا آمدن محمد رسول‌الله پس چون آن بزرگوار بدنیابیاید مؤمنین‌را آگاه خواهدفرمود واین‌شبهه ازقلوب مردم مرتفع خواهد گشت (یعنی خواهد فرمود وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ انتهی کلامه.

مؤلف گوید: این بشارت عظیمه و نصّ صریح است در نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه و آله وسلم و اگر گویند این انجیل را مجالس علمای سلف ماردکرده‌اند در جواب گوئیم رد وقبولی ایشان هیچ اعتباری ندارد چنانچه مفصلاً ومدللاً درباب اول از همین‌کتاب دانستی وانجیل بارنابا از اناجیل قدیمه است ذکرآن درکتب‌قرن ثانی وثالث ازقرون مسیحیه شده است فعلیهذا این انجیل دویست سال بل ازید قبل از ظهور حضرت خاتم النبیین صلی‌الله علیه وآله و سلم بوده است وکسی نمیتواند بغیر از الهام بمثل این خبر دویست سال قبل از وقوع خبر بدهد پس لابد است از اینکه این قول قول عیسی علیه السلام باشد والا کسی دیگر قادر نیست بامثال این اخبار مگر بطریق وحی والهام وبارنابا[1] هم از عظمای

۱- برنابای لاوی قبرسی متدین بدین مسیح بودکه از علاقه‌های دنیوی دست شست و مردم را بسوی آئین مسیحیت دعوت همی‌کرد و پولس را از طرسوس بانطاکیه برد و هردو باسم مسیح بشارت دادند وکامیاب شدند « اعمال رسولان باب ۱۱ : ۲۵ و ۲۶ » و بعد در مجمع اورشلیم حاضر شد « باب ۱۵ : ۲۳ » کتابهائی نوشته است‌که معروفترین آنها انجیل برنابا است که قدیم‌ترین نسخهٔ آن بزبان ایطالیائی دردست مردم هست و بشارتهای زیادی ازاسلام ←

حواریین واوصیای عیسی علیه‌السلام است وهمیشه دردعوت بدین مسیح علیه‌السلام با پولس همراه بوده است چنانچه احوال او در کتاب اعمال مفصلاً و مشروحاً مذکورگردیده است .

و اگر گویند یکی از مسلمین بعد از ظهور خاتم النبیین و سید المرسلین صلی‌الله علیه و آله من‌الله الملك المبین این انجیل را تحریف کرده است .

جواب گوئیم : این احتمال بسیار بسیار بعید و در غایت ضعف است زیرا که حضرات مسلمین ایدهم‌الله تعالی ملتفت این اناجیل اربعه هم‌نبودند تا چه برسد بانجیل بارنابا .

وایضاً بسیار بعید است که تحریف مسلمین درانجیل بارنابا چنین مؤثر واقع گردد که نسخ اناجیلی که درنزد مسیحیین موجود بوده تغییر بیابد .

وایضاً اعتقاد علمای اهل کتاب ازیهود ونصاری آنستکه کسانیکه بشرف اسلام مشرف شدند ازعلمای یهود ونصاری وبشارتهای محمدیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ازکتب عهدین نقل نمودند محرف است پس بنابراعتقاد ایشان‌گوئیم‌که این علمای کبار بشارتها را بنا برزعم شما تحریف کردند و تحریف ایشان درکتب موجود در نزد شما مؤثر نگردید در مواضع بشارات پس چگونه تحریف بعضی مسلمین در انجیل بارنابا درنسخه‌ای که درنزد ایشانست مؤثر واقع‌گردید .

پس این احتمال واهی و بسیار ضعیف و واجب الرد است زیراکه از جملهٔ واضحاتست که هرگاه زید انجیلی را تغییر دهد اناجیلی که درکلیسا وجاهای دیگر است تغییر نخواهد یافت .

تنبیه : بدانکه ترجمه‌قسیس سیل درسنه ۱۸۵۰ مطبوع‌گردیده‌است وچون کتب علمای‌پروتستنت درطبع ثانی‌بالنسبه بطبع‌اول تغییری وتحریفی درآنها واقع

درآن کتاب دیده میشود لکن مسیحیان در صحت آن تردید دارند و او را از ردهٔ کتابهای مقدس بیرون کرده‌اند .

میشود چنانچه در مقدمه کتاب مذکور و مسطور گردید پس اگر مطالعه کننده این کتاب بشارت مذکوره را دربعض نسخ ترجمهٔ مذکوره مطبوعه درغیرسنه مسطوره پیدا نکنند نسبت خطا بمؤلف حقیر ندهد خصوصاً آن نسخهٔ متأخر باشد از نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۵۰ ازمیلاد زیراکه علمای پروتستنت اگربشارت مذکوره را اسقاط نمایند از ترجمهٔ مسطور هیچ استبعادی ندارد از عادت ایشان‌که بمنزله امر طبیعی است ازبرای ایشان .

حاصل کلام هرکسی درنقل مؤلف حقیر شك داشته باشد رجوع کند بترجمهٔ قسیس سیل که درسال یکهزار وهشتصد وپنجاه ازمیلاد چاپ شده است ودراقطار عالم منتشرگردیده است .

بشارت بیست وچهارم :

شریعت جهانی احمد (ص)

کشیش اوسکان ارمنی کتاب اشعیا علیه السلام را درسنه ۱۶۶۶ ازمیلاد بزبان ارمنی ترجمه‌کرده است واین‌ترجمه درسنه ۱۷۳۳ ازمیلاد درمطبع انتونی‌بورتولی چاپ شده است ودرباب ۴۲ ازترجمه مذکوره باین نحو رقم یافته است : تسبیح کنند خدا را بتسبیح جدید و اثر سلطنت او بعد از اوست و اسم او احمد است انتهی .

مقصود ازتسبیح جدید شرع جدید است واستعمال ماضی بمعنی مستقبل در کتب عهدین کثیرالورود است ومابقی فقرات محتاج بشرح نیست زیراکه تصریح باسم مبارك حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم شده است واین ترجمه الان در نزد ارامنه موجود است نظرکنید درآن .

بشارت بیست و پنجم :
آمدن سرور جهانیان

در یکی از اناجیل متروکه خطی که قبل از بعثت خاتم الأنبیاء (ص) با قلم بر پوست نوشته شده بود که در کتابخانه بعضی از نصرانیهای پروتستنت در مدرسهٔ خود پروتستانیها که بنظر این حقیر رسید در جزو وصایای حضرت مسیح بشمعون پطرس باین نحو مرقوم شده بود :

یا شمعون خـدا بمن فرمود : تو را وصیت میکنم ای پسر مریم البکرالبتول بسید المرسلین و حبیب من احمد ! صاحب جمل احمر ، وجه اقمر ، مشرق بنـور ، طاهر القلب ، شـدید البأس ، حی متکرم ، رحمةً للعالمین وسید فرزندان آدم، اکرم السابقین و اقرب المرسلین عندالله منزلةً ، نبی العربی الامی ، دیان بدین من ، صابر در ذات من ، مجاهد با مشرکین با بدن خود بجهة دور کردن از دین من ، یا عیسی تو را امر مینمایم که بنی اسرائیل را خبر بدهی وایشانرا امر نمائی که او را تصدیق نمایند و باو ایمان بیاورند وازمتابعت ونصرت او تقاعد نورزند .

و عیسی فرمود ای شمعون من گفتم **یٰا اَلَهَ مَنِی لِی اَهَ** یعنی یارب این بزرگوار کیست ؟ خطاب بمن رسید یا عیسی اقرار کن و راضی باش عرض کردم یاربی راضی هستم هرچه بفرمائی منی لی اه ؟ یعنی کیست این بزرگوار؟ فرمود : **مِرِي اَلَهَ يٰايَشُوعْ مُحَمّد نِوِّي دِالَه لِكُلّه عُالَم** یعنی ای عیسی این بزرگوار محمد رسول الله است برکافهٔ انام وقاطبهٔ امم واقرب ناس است عندالله منزلةً واوجب ناس است شفاعةً **طُوبُا عُالَهُ مِنْ نَبِّي وَطُوبُا الشَمْعِيٰانِ دِقَلُو** یعنی خوشا بحال او وخوشا بحال کسانیکه قول او را بشنوند وبردین اواز دنیا بروند .

اهل زمین براو صلوات میفرستند واهل آسمان ازبرای او وامت او طلب غفران مینمایند امین است! مبارکست! بهترین گذشتگان و آیندگانست! در آخر الزمان مبعوث خواهد شد ودر زمان او برکات و رحمت از آسمان خواهد بارید و برهرچه دست بگذارد برکت خواهد پیدا کرد بَخْتَتَوُرا باَوَبِرُونُوخَنْجا یعنی کثیر الازواج و قلیل الا ولاد خواهد بود درمکه که موضع اساس ابراهیم است متولد ومبعوث خواهد گردید.

یا یسوع دین او حنیفه وقبلهٔ او مکیه خواهد بود واو ازحزب من است ومن بااوهستم خوشا بحال اوخوشا بحال او کوثر ازبرای او ومقام اکبر مختص اوست شهید ازدنیا خواهد رفت واورا مبعوث خواهم کرد درایام فترت که میان تو واو واقع میگردد اِشْتُمِهْ وَاُشْرَاشِنّی بارْدِیُوخْ بِتْ شادْرِنی یعنی ششصد وده سال بعداز تو اورا مبعوث خواهم فرمود ویاهشت سال .

مخفی نماند که تردید ازجانب مؤلف است زیراکه بیست سال قبل از این دیده‌ام و درست بنظرم نیست که ششصد و ده سال بود یا ششصد وهشت و لیکن مظنون بظن قوی اینکه ششصد وده فرمود چنانچه عبارت سریانیه که در نظرم بود همانطور نقل شد خلاصه کلام برویم سرمطلب :

فرمود یا عیسی خلوت و جلوت او یکیست قول و فعل او موافق است و بهیچ چیزی مرد مرا امر نمیکند مگر اینکه خودش ابتدا میکند قوام دین اوجهاد است درعسر ویسر وصاحب الروم براو منقاد میشود وبسم‌الله میگوید در وقت طعام ! وپیشی میگیرد در سلام ! نماز میخواند در وقتی که مردم درخوابند وپنج نماز متوالی دراوقات شبانه روز براو وامت او واجب خواهد بود افتتاح نماز او تکبیر است و اختتام بتسلیم «یعنی اول نمازش الله اکبر است وآخرش سلام» وقدمهای خود را صاف میکند درنماز چنانچه ملائکه درآسمانها ! و قلب او از برای من خاشع

است نور درصدر وحق درلسان اوست و اوبا حق است هرجا که باشد، چشمش خواب میرود اما قلبش بیداراست وشفاعت کبری در روزقیامت از برای اوست ودست اوبالای جمیع دستهاست دروقتی که بیعت مینمایند مردم او را وهرکس وفابه بیعت اونماید بهشت از برای اوست یا عیسی قیامت بر امت او قائم میشود کتاب او کهنه نمیشود و شریعت او تغییر نمی‌یابد انتهی ملخصاً.

مؤلف حقیر گوید: این بشارت عظیم النفع است وقابل هیچ‌گونه تأویل نیست واگرگویند این انجیل را مجالس‌علمای سلف مثل انجیل بارنابا ردکرده‌اند جواب همانست که درآنجاگفته شدکه رد وقبولی ایشان بهیچوجه اعتباری ندارد.

خلاصه هرآنچه درآنجاگفتیم ونوشتیم ازدلایل وبراهین دراینجا هم‌جاریست وکسانیکه بشرف اسلام مشرف شدند از علمای یهود ونصاری درقرن اول شهادت داده‌اند بوجود بشارت محمدیه صلی‌الله علیه و آله و سلم در کتب عهدین مثل عبدالله رابی شبلوم وبن یامین و مخیریق وکعب الاحبار[1] و غیر ایشان از علمای یهود و مثل بحیرا ونسطور حبشی[2] وضفاطرکه او اسقف رومی است‌که در دست دحیهٔ کلبی[3] در وقت رسالت مسلمان شد پس او را کشتند و قشها و رهبانها که با

۱ـ کعب بن ماتع مکنی به ابواسحق تابعی است وازیهودیان حمیر بودکه بزمان عمر اسلام آورد و او راکعب الحبر نیز گویند. اخبار بسیاری از او روایت شده است که بیشتر اسرائیلیات است و این شخص را بغلط‌کعب‌الاخبار خوانند. اعلام زرکلی ج ۳.

۲ـ بحیرا عابد و زاهد نصرانی‌بودکه درراه شام آن حضرت (پیغمبراسلام) را درایام طفلی شناخته واز پیامبری اوخبر داده وباو ایمان آورده بود غیاث اللغة.

نسطور یا نسطوریوس ازاسقف‌های بنام وبنیان‌گزار مذهب نسطوریه بود.

۳ـ دحیه باحاء مهمل دحیه بن خلیفه الکلبی از مشاهیر صحابه پیغمبر اسلام و به حسن صورت معروف بود پیغمبراکرم اورا به رسالت نزد قیصر روم شرقی (هرقل) فرستاد وهرقل اورا بگرمی پذیرفت وجواب نامه پیامبر را باحترام نوشت. آنندراج.

جعفرطیار رضی‌الله عنه آمدند خدمت پیغمبر اکرم و غیر ایشان از علمای نصاری واعتراف کردند بصحت نبوت وعموم رسالت آنحضرت هرقیل[1] قیصرروم ومقوقس صاحب مصر وابن صوریا وابویاسربن اخطب وغیرایشان ازکسانیکه حسد ایشانرا حمل بشقاوت نمودکه بشرف اسلام مشرف نشدند.

خاصه و عامه نقل کرده‌اندکه چون حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم دلایل برنصارای نجران وارد نمود ایشان برجهل خود اصرار نمودند پس آیهٔ مباهله ازبرای حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم نازل شد :

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ[2]

حاصل مضمون فصاحت و بلاغت مشحون آیهٔ مبارکه اینکه پس اگر با تو مجادله نمایند یا محمد درخصوص عیسی بعدازآنکه آمد بسوی توآنچه حق است پس بگو : بیائیدکه بخوانیم ما پسران خود وشما پسران خود را وما زنان خود را وشما زنان خود را وماکسانیراکه بمنزلهٔ جان ما باشند وشماکسانیراکه بمنزلهٔ جان شما باشند پس نفرین کنیم وبگردانیم لعنت خدا را بردروغگویان ازما وشما .

پس حضرت رسول (ص) آیه را برایشان خواند وایشان گفتند این علامتی است میانهٔ ما وشما فردا می‌آئیم وبا شما مباهله میکنیم وایشان درسنگستان حوالی مدینه فرود آمده بودند و با همدیگر مشورت کرده گفتند ملاحظه نمائید که با چه کسان ازمردان خود با شما مباهله خواهد کرد اگر با جمیع اصحاب و ارباب زی وتجمل! اینطریق سلاطین وعنوان مباهاتست واگرباجمع قلیلی صالح خاضع خاشعی

۱ـ هرقل لقب سلاطین روم بود هراکلیوس هرقل اول بسال ۵۷۵ م جانشین فکاس امپراتور گردید لغتنامه دهخدا .

۲ـ سورهٔ آل عمران ۳ : ۶۱ .

آمد اینطریق پیغمبرانست پس در اینصورت زنهار که اقدام بر مباهله منمائید این علامتی است میان شما و او .

چون فردا شد حضرت رسول فرمودند میان دو درخت را روفتند و عبای سیاه تنگی آورده و بربالای آندرخت انداختند پس چون آفتاب بلند شد حضرت رسول بدر خانهٔ امیرالمؤمنین آمدند امام حسین علیه‌السلام را دربغل گرفته و دست امام حسن را در دست مبارك گرفت وحضرت فاطمه سلام‌الله علیها را فرمود پشت سر من راه بیا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم پشت سر فاطمهٔ زهرا وآمدند تا زیر عبائی که میان درخت بود ایستادند و اهل مدینه هم بجهت ملاحظهٔ امر با علمـها آمده بودند پس حضرت شخصی فرستاد بنزد سید و عاقب که بیائید مباهله را قبول کنید .

ایشان آمده عرض کردند یااباالقاسم با که با ما مباهله خواهی کرد؟ حضرت فرمودند با بهترین اهل‌زمین وگرامی‌ترین ایشان نزد حق‌سبحانه وتعالی پس‌اشاره کرد بسوی اهلبیت یعنی **علی و فاطمه و حسن و حسین صـلوات‌الله علیهـم** که ازجانب خدا مأمورشدم با اینها با شما مباهله کنم وحضرت بأهل‌بیت فرمودند چون من دعاکردم شما آمین بگوئید .

وحضرت فرمود اگر مباهله‌کنید بصورت قرده و خنازیر مسخ خواهید شد و این وادی ازبرای شما آتش خواهد بود و اهل نجران باحیوانات وطیور ایشان مستأصل خواهندگردید اسقف‌اعظم‌نصاری که بسیار عالم و دانابودگفت ای‌جماعت نصاری من‌پاره‌ای صورتها می‌بینم زیر این‌عبا هرگاه ازخدا سئوال نمایند کوه را از مکان خود زایل خواهدکرد البته مباهله نکنیدکه هلاك خواهیدگردید و بالاخره اهل نجران ازبرای حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم اذعان‌کردند وازمباهله استعفا نمودند وبمصالحه و ادای جزیه راضی‌شدندکه هرسالی دوهزار جامهٔ قرمز نفیس و هزار مثقال طلا و سی عدد زره‌آهنین از بابت جزیه نصف‌آنرا در رجب

و نصف دیگر را درمحرم بدهند انتهی ملخصاً .

بدانکه : فقیر حقیر مؤلف کتاب صورت مصالحه را در نزد مارشمعون که پاپ مغـرب زمین است که الان در قوچانس که خاك عثمـانی است دیدم و مدعای ایشان اینست که نصارای نجران آباء واجداد ما بودند و این مصالحه‌نامه تاکنون درمیان ما مانده است والله اعلم وعلمه اتمّ .

و این قصه بوجوه شتی دلالت دارد بر حقانیت حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم .

اول : اینکه اگر حضرت وثوق تام در حقیت خود نمیداشت باین جرئت اقدام برمباهله نمینمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعای سریع التـأثیر گروهی که ظن حقیت ایشان داشته یااحتمال میداد که ایشان برحق باشند بدرنمیآورد.

دوم : آنکه خبر داد که اگر با من مباهله کنید عذاب حقتعالی بر شما نازل میشود ومبالغه درتحقق مباهله میفرمود و اگر جزم بحقیت قول خود نمیداشت این مبالغه متضمن سعی در اظهار کذب خود بوده و هیچ عاقلی چنین کاری نمیـکند با آنکه باتفاق ارباب ملل ونحل از یهود ونصاری وغیرهم آنحضرت اعقل عقلا بود.

سیم : آنکه نصاری امتناع از مباهله نمودند و اگر علم بحقیت آن بزرگوار نداشتند بایست پروائی از نفرین آنحضرت ومعدودی از اهل‌بیت او نکنند و حفظ مرتبهٔ خود درمیان قوم بکنند چنانچه برای رعایت این‌معنی اقدام برمهالك وحروب مینمودند و بایست که مذلت وخواری جزیه را اختیار نکنند .

چهارم : آنکه درهمه این اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام بر مباهله مینمودند و درآن ضمن میگفتند که حقیت او برشما ظاهر گردیده و معلوم شد برشما که آن پیغمبر موعود است .

از این قصه ظاهر میشود که حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین

صلوات‌الله علیهم بعداز حضرت رسالت اشرف خلق و عزیزترین مردم بودند نزد حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم چنانچه زمخشری و بیضاوی و فخررازی وغیرایشان باین اعتراف نمودند .

و اینکه این قصه دلالت می‌کند بر اینکه امام حسن و امام حسین فرزندان رسول‌الله بوده‌اند زیرا که حقتعالی ابنائنا فرمود و بالاتفاق حضرت بغیر از حسن و حسین پسری را داخل مباهله نکرد .

علمای اهل‌کتاب یعنی علمای پروتستنت و کاتلك در قبولی این امر باید بی‌اختیار باشند زیرا که اگر اعتبار نسب را ازجانب پدر قرار بدهند لازم میآید که عیسی علیه‌السلام مسیح موعود نباشد زیرا که شرط است در مسیح موعود لابد باید سلیمانی و داودی ویهودی واسرائیلی‌باشد وحصول این‌اوصاف ازبرای عیسی علیه‌السلام ازجانب مادر است .

پس فرزند دختر درنزد ایشان فرزند خود شخص است .

مؤلف حقیر گوید : این اقل‌احقر نیز شهادت میدهم بشارت‌هائی‌که دراین باب ازکتب اهل‌کتاب استخراج نموده ومنقول شد با بشارتهائی که بعد ازاین نقل خواهد شد درکتب اهل‌کتاب موجودند با وجود وقوع تحریف دراین‌کتابها واین ازعنایات ازلیه حقه میباشدکه حق ازمیان نرود و نیز شهادت میدهم‌که آنجناب نبی صادق ومبعوث من‌الله میباشد .

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و اشهد ان علیاً واحد عشر من ولده و فاطمة الصدیقة اولیاء الله و اعدائهم اعداء الله و اشهد ان کل ماجاء به محمد حق وصدق لاریب فیه اللهم احینی مؤمناً بهذاالایمان و امتنی علیه و احشرنی مع المؤمنین الصادقین ربنا لاتزع قلوبنا بعداذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمةً انك انت الوهاب .

بشارت بیست و ششم

پیامبر مبشر رستاخیز :

در باب ۲ از کتاب حبقوق[1] که ششصد و بیست و شش سال قبل از مسیح علیه السلام بوده علی وفق‌العبرانیه والکلدانیه باین‌نحو رقم‌گردیده است :

حبقوق نبی چون تسلط بخت نصر کافربت‌پرست را بر بنی‌اسرائیل دید وهر روزاساس‌ظالمانرا درتزاید ملاحظه نمود ازاینمعنی دلتنك ومتفکرشد که آیا حکمت دراین چه بوده وچه خواهد بود درمقام مناجات از درگاه قاضی الحاجات حکمت آنرا استفسار نموده ومضامین مناجات آنحضرت درسفراول ازکتاب‌خودش مذکور است وفی‌الحقیقه مضامینی‌است که ازدل‌سوخته وخاطر افروخته ودیدهٔ گریان وسینه بریان با اعتراضاتیکه‌گاهی عشاق بمعشوق میکنند صادرگردیده ودرسفردوم‌ازکتاب خود میفرماید که درآن مقام ایستاده منتظر جواب بودم‌که ناگهان بمن وحی شد :

وَیُومِرکَتُوب خُازُونَ وَبابِرعَلْ حَلُوحُوتْ لَمَعَایارُوصْ قُودْبُوکِی عُودْ خُازُونْ الخ .

ودرکلدانیه باین نحو رقم‌گردیده :

وَ غْنِیْ مُارْمُاکَتُوبْ خِزْوَوَپَرِشْ عَلی لُوخِی دِنْرِهُاطْ بِهْ مَـنْ دِقْارِیْلی مِطُلَ دِخِزِوَلِزَوْنِهْ هَوِی وَ اَتِی قِصَّ .

ودرلسان کلدانیه جدید کلمات مسطوره باین نحو مرقوم‌گردیده‌اند :

وَجُوّبلِی اِلِّیمُارَیا وَمِرّی کُتُوبْ خِزْوَ وَقُورْعَلْ پُارُوشیاتِی قَدْاخِطْ قْارْیاثابیُوهْ سَبَبْ دِمِدْرِی خِزْوَلِوَعْدَ وَبِتْ نَپِخْ بِخْارِ تاوَلِیْ دَکِلْ اِنْ اَرْقِلْ سُپُورْ اِلِّهْ سَبَبْ دِبِی تَیَبِتْ اَتِی لِهَوِیْ دِرَنْك الخ .

۱ـ قاموس کتاب مقدس‌حبقوق‌را ازپیامبران غیراولواالعزم معرفی‌میکند که درزمان یهویاقیم (قرن‌هفتم پیش از میلاد) زندگی میکرد .

الترجمه موافق فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۵ آیه ۲ : پس خداوند مرا جواب داد و کفت رؤیای نبوت را بنویس و آنرا برلوحها چنان نقش نما که دونده آنرا بتواند خواند * زیرا که رؤیای نبوت برای وقت معین است و بمقصد میشتابد و دروغ نمیکوید اکرچه تأخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنك نخواهد نمود انتهی .

و چون لفظ خازون آنچه درلغت عبری استعمال شده بمعنی نبوت و وحی است و همچنین لفظ خزو در کلدانی عتیق و جدید همان معنی را دارد و چون در اینمقام میفرماید که خازون وخزو خواهد آمد در وقت معین اگرچه تأخیر نماید برایش منتظرباش ودرنك نخواهدکرد ظاهراستکه بمعنی پیغمبراست چراکه نبوت بلانبی مانند صفت بلاموصوف محالست پس مراد در اینمقام نبی است که خواهد آمد ولفظ قص بمعنی انجام وآخر وقیامتست .

وچون دراینمقام جناب حبقوق استفسار از سبب و علت وقوع این امورکه عبارت باشد از غلبهٔ بخت نصر براورشلیم و هیکل و ارض اقدس نمود در جواب فرمودندکه پیغمبری خواهد آمدکه ازانجام خبردهد ودراین دواحتمال میرود .
احتمال‌اول: خبرازانجام داشتن ودانستن اینکه این امور بچه‌سبب اتفاق افتاده وچه فایده بدان مرتب خواهد بود از اسراریست که هنوز وقت بروزآن نشده و کشف این راز مختص پیغمبریست که خواهد آمد وتو را فهمیدن این میسرنیست و آنچه برتولازم است همین است که مردم را براین بداری و خبردارکنی که به آن پیغمبر ایمان آورند وآن پیغمبردیرنخواهدکرد وخواهد آمد همه اسرار راکشف خواهد فرمود وازجمله همین است چراکه پیغمبرآخرالزمان معلم کل فی‌الکل است .

واین درحقیقت همان‌بشارتست‌که مسیح درحق‌فارقلیطا یعنی‌احمد فرمودند:
هَوْبِتْ مَلَبْ لُوخُونْ کُلْ مِنْدِي یوحنا باب ۱۴ آیهٔ ۲۶ یعنی احمد همه رازها را برای شما کشف خواهد نمود و حقایق و دقایق علوم را از برای شما ظاهر

خواهـد فرمود .

پس جناب حبقوق وجناب عیسی هر دو از پیغمبر آخرالزمان وکثرت علم آنجناب خبر میدهند .

احتمال دوم: آنکه پیغمبری در وعده هست که خبر ازانجام که قیامت باشد خواهد داد وقیامت برامت او واقع خواهدگردید واسرار قیامت را بتفصیل کشف خواهد فرمود و دروغ نخواهدگفت پس عالم دیگر که انجام اینعالم است خواهد بود و درآنجا قضیه منعکس خواهد گردید یعنی مظلـومین بر ظالمیـن مسلط خواهند شد .

وبنابراین احتمال نیزصدق این آیه برپیغمبر آخرالزمان کمال ظهور را دارد چراکه بیشتر قرآن واحادیث آنحضرت ذکرقیامت واحوال آخرتست وفی‌الحقیقه آنجنابرا سخنی بجزاینکه دنیا را باید ترک‌کرد وتدارك آخرت را دید سخن دیگر نداشت بخلافت انبیای بنی‌اسرائیل که دراسفار خمسهٔ تورية مطلقا خبری ازانجام نمیباشد ودر کتب انبیا بنحواجمال اسمی ازآخرت برده شده است ولی تفصیل آن چه چیزاست وبچه نحواست معلوم نیست چنانچه درمقدمه‌گذشت .

الحاصل تطبیق آیات برپیغمبرآخرالزمان‌کمال وضوح را دارد وتأویلاتیکه علمای اهل‌کتاب از یهود و نصاری نوشته‌اند از قبیل آسمان و ریسمان میباشد ابداً قابل اعتنا نیست .

بشارت بیست و هفتم :

پیامبر مبعوث از مکه :

جناب حبقوق در سفر یعنی باب سیم از کتاب خود این بشارت را بامرالله واضحتر نموده است که محل ولادت این‌پیغمبررا بامکان بعثتش وبعضی ازاوصافش را بیان‌نموده وگفته است درمکه متولد وازهمان مکان شریف مبعوث خواهدگردید

وبعضی ازعبارات اوباین نحومرقوم گردیده‌اند :

آلُوهَ مِیتُمانْ یَابُوَقَادُوشْ مَهَرْپَارَانْ سِلَاه کِیسَا شَامَیْمْ الخ .

و درکلدانیه باین نحومسطور است :

آلَهَ مِنْ تَیمَنَ اِتَ وَقَدِیشْ مِنْ طُورَا دِپَارَانْ اِتْکَسِیُوشَمَیَ مِنْ زِیوِهْ دَمْشَبَّخْ دَتِشْبُوحَتِه اِتْ مَلْیَتْ اَرْعَا وَ زَهْرَهْ اَحْنَهْرَنِهُوَ بَاقِرَتْ دِایْدَهْ نَسِیمْ عُوشِینَهْ بِلْخَقْ الخ .

ودر جدید عبارات مسطوره باین نحومذکور گشته‌اند :

آلَهَ مِنْ تَیمَنْ تِیلِی وَ قَدِیشْ مِنْ طُورَا دِپَارَانْ سِلَاهْ مُوکَسْلِی شَمَیَ زَارِیُوتُوهْ وَ خِقْرُوهْ مِلْیِلْ اَرْعَا وَ شُوقَ اَخْ بَهْرَا وِیلِی قَرْنِی مِنْ اِیدُهْ اِلَهْ وَ تَامَاشَیْتَ قَمُوهِ زِلِّی مَوْتَنْ وَپِلْطِلِی لَهَ بَاقْلِتُوهْ کِلْیِلِی وَکِلْ اَرْعَا خِزْیِلْ مِلَّتْ وَ پِشْلُونْ بُوزْبِزِّی طُورَانِ دِابَتْ کِپْلُونْ رُومِیَاتْ دِعَالَمْ خَشْیَتْ دِعَالَمْ اِلَهْ نِخُوتْ بِشْتَ خِزْیِلْ چَادِرِی دِکُوشَنْ بِرْکَدَپِرْدِ دَارْعَا دِمْدِیَنْ .

وترجمه موافق فارسیه مطبوعه سنه۱۸۹۵ : ۳خدا ازتیمان آمد وقدوس ازجبل فاران یعنی مکه سلاه جلال اوآسمانها را پوشانید وزمین ازتسبیح اومملو گردید پرتو اومثل نور بود واز دست وی شعاع ساطع کردید وستر قوت اودرآنجا بود پیش روی وی و با میرفت و آتش تب نزد پاهای او میبود و او بایستاد و زمینسرا می‌پیمود اونظرافکنده وامتهارا پراکنده‌ساخت وکوههای ازلی‌جستند وتلهای ابدی خم شدند طریقه‌های اوجاودانی‌است خیمهای کوشانرا دربلا دیدم وچادرهای زمین مدین لرزان شد انتهی[1] .

۱ــ اکنون هم مطلب مزبور درکتاب حبقوق دایج موجود است .

مؤلف کتاب گوید : مقصود از لفظ الوه واله که بمعنی خداست در اینموضع ملك خدا و رحمت خدا و وحی خداست چنانچه در مقدمات باب سیم گذشت که لفظ الوه واله برملك درعهد عتیق و جدید بکثرت واقع شده است اگر فراموش کرده‌ای بدان موضع رجوع کن[1] وهمچنین لفظ خدا برحضرت موسی که پیغمبر خداست اطلاق گردیده .

پس در اینجا مراد پیغمبر موعود و حضرت خاتم النبیین صلی‌الله علیه وآله وسلم است که درمکه که فارانست مبعوث شد و از آنجا طلوع کرد و بمدینهٔ عنبرین سفینه تشریف آورد و مکه درجنوب بیت‌المقدس واقع گردیده که محل نزول وحی برحضرت حبقوق همان اورشلیم است ویحتمل که مقصود از لفظ خدا ملك نازل برآن سرور باشد درجبل فاران و مراد از قدوش که بمعنی مقدس میباشد که ازجبل فاران آمد بعثت آنجنابست .

و جمهور مفسرین اهل‌کتاب پاران را بمکه تفسیر کرده‌اند چه در اینموضع وچه درمواضع دیگرازتوریة ودرسفر اول توریة یعنی سفرتکوین درپاراش هیشاره درجائیکه‌آب زمزم ظاهرشدکه مسکن حضرت اسمعیل است یعنی درآیه ۲۱ ازباب ۲۱ ازسفرتکوین : ودرصحرای فاران ساکن شد ومادرش زنی اززمین مصربرایش گرفت پس این آیه صریحست دراینکه مقصود ازپاران مکه است چنانچه جمهور ازمفسرین این لفظ را بهمین معنی تفسیر کرده‌اند .

پس حاصل مقصود از آیه این خواهد بودکه نبی موعودکه ظاهراً و باطناً طیب وطاهر میباشد ودرآخرالزمان ازمکه مبعوث خواهدگردید وبعداز حبقوق نبی هیچ پیغمبری ازاین مکان مبعوث نگردیده است الاخاتم‌الانبیاء (ص) پس‌آن سرور ازجبل پاران مبعوث گردید جلال اوآسمانها را پوشانید و زمین ازتسبیح او مملو گردید پرتو او مثل نور بود نور ظاهر همیشه از جبینش پیدا و نور باطن از زبان

۱ـ درجلد سوم‌کلیسا و ساخته‌های‌آن از صفحهٔ ۱۸۴ ببعد مراجعه‌کنید .

معجز بیانش هویدا بود یعنی نورهدایت وازدست وی شعاع ساطع گردید .

درمقصد اول ازهمین باب درجزومعجزاتش مذکورگردید که درشبهای تاریك نوری ازانگشتهای مبارکش ساطع بود مانند شمع افروخته ونورهدایت نیزهمیشه ازدست مبارکش جاری بود .

واینکه درآیهٔ پنجم فرمود پیش روی وی وبا میرفت کنایه از اینکه مبعوث بشمشیرخواهد بود ودشمنان ومخالفان دین‌خودرا مستأصل‌خواهد فرمود وآنجناب نظر افکنده وامتها را پراکنده ساخت و کوههای ازلی جستند و تلهای ابدی خم شدند از برای او (یعنی بزرك وکوچك مطیع و منقاد امر اوگردیدند) و چادرهای زمین‌مدین ازبرای‌آنجناب لرزان شدند چه درهنگام ولادت‌آنجناب چهارده‌کنکره از طاق کسری خراب شد ومدین که مقرّ سلطنت سلاطین عجم بود بعداز آنجناب باندك زمانی ازبرای امت اومفتوح‌گردید پس تمامی‌کلمات حبقوق نص صریحند در حق آن سرور .

بشارت بیست و هشتم :
پیامبر یا سلطان جهان :

حضرت زکریا در آیه ۹ ازباب ۹ از کتـاب نبوت خود در حـق حضرت خاتم الانبیاء فرمود که پادشاهت میآید و اطلاق لفظ پادشاه برحضرت عیسی (ع) صحیح نیست چراکه سلطنت ونفوذ امر وقهر وغلبه براحدی نداشت بلکه بالعکس مقهور ومغلوب یهود وهمیشه ازایشان فراری بود .

و اگر گویند مقصود از این سلطنت سلطنت باطنی است و حضرت عیسی دارای آن بود درجواب‌گوئیم این وصف عام خواهد بود وشامل حال جمیع انبیاء وصلحائیکه بعداز حضرت زکریا بوده‌اند خواهد بود وتعریف باید بوصف خاص باشد نه بوصف عام .

پس این‌بشارت در حق حضرت خاتم الانبیاء (ص) بی‌تکلف صادق است و در حق حضرت عیسی علیه‌السلام محتاج بتأویل. لفظ پادشاه درعهدجدید برحضرت عیسی اطلاق شده است ومقصود ازآن سلطنت اخرویست ضرر ندارد.

بشارت بیست ونهم :
پیامبر نجات بخش

دربیان صاحب شفاعت کبری‌بودن آنحضرت جناب‌اشعیا درنبوت‌خود یعنی درباب ۲۶ ازکتاب خود میفرماید نجات میآید و در باب ۵۹ از نبوتش می‌فرماید مخلص میآید .

بشارت سی‌ام :
پیامبر نوید دهنده

اشعیا در نبوتش یعنی درباب ۵۲ وآیهٔ ۷ ازکتابش میفرماید : چه زیبائیست برکوهها پاهای مبشریکه سلامتی را ندا میکند و بخیرات بشارت میدهد ونجات‌را ندا میکند و بصحیون میفرمایدکه خدای تو سلطنت مینماید .

تنبیه : بعض از این بشارتهائی راکه ما در این مقصد نقل نموده با وجود مبارك حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله وسلم تطبیق و تفسیر و تأویل کردیم جماعت مسیحیةگویندکه مقصود ازاین‌حضرت مسیح است‌که مخلص و منجی او خواهد بود و این غلط است زیرا که‌کتب مقدسه مکذب حضرت عیسی علیه‌السلام است چه آنجناب :

اولاً : مؤابی و عموّنیست بحکم نسب‌نامهٔ مندرجه در باب اول از انجیل متی مؤابیان وعمونیان الی یوم‌القیمة داخل‌جماعت خداوند نمیشوند وازاهل‌نجات نیستند فضلاً ازاینکه رئیس جماعت رب ومنجی‌آنها بوده باشد بحکم‌آیه۳ ازباب

۲۳ ازتورات مثنی که آیهٔ مذکوره بدین‌نحو مسطور گشته : عمونی و مؤابی داخل جماعت خداوند نشوند حتـی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جمـاعت خداوند نشوند انتهی .

و ثانیاً : جناب عیسی از اولاد یهویاقیم میباشد بحکم باب ۳ از کتاب اول تواریخ‌ایام وباب‌اول ازانجیل متی وازاولاد یهویاقیم کسی نخواهدبود که برتخت حضرت داود جلوس نماید بحکم آیهٔ ۳۰ از باب ۳۶ از کتاب ارمیای نبی (ع)[1] ومسیح‌موعود لابدباید برکرسی‌داودجلوس‌نماید بالاجماع والاتفاق ازیهودونصاری

پس عیسی نبی صادق و مسیح موعود نخواهد بود بلکه از اهل نجات هم نیست فضلاً ازاین‌که بخواهدکسی را نجات دهد .

پس محالست که یك بشارت ازاین بشارتها در حق جناب عیسی صادق باشد پس منجی ومخلص وسلطان وشفیع کل حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواهد بود .

وشرح این‌مسئله یعنی تکذیب کتب مقدسه حضرت عیسی را عنقریب درفصل ثانی انشاءالله‌تعالی خواهدآمد لهذابشارتهائی که نقل‌گردیده ازکتب‌عهدعتیق‌وجدید دراین‌مقصد درحق‌حضرت‌خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله بلامعارض‌صادق‌خواهدبود.

۱ـ تواریخ‌ایام درباب ۳ : ۱۶ گوید : یهویاقیم پسر اویکنیاد... وپسران یکنیا اشیر و... و پسر اوشا لتیئیل و... متی هم درمقام بیان نسب حضرت عیسی گوید: یکنیا سألتبئیل‌را آورد باب اول : ۱۲) وباب ۳۶ : ۳ گوید: خداوند دربارهٔ یهویاقیم پادشاه یهودا چنین‌میفرماید که برایش کسی نخواهد بودکه برکرسی داود بنشیند .

خـاتمه

چوندراین کتاب بابی‌ازابواب مسائل نوشته‌آمد که فهم‌همهٔ‌مردم علی‌التفصیل مدللاً به‌برهان و دلیل ومتابعت جرح و تعدیل جز واقفین فنون حکمت و عالمیـن بتورات و انجیل و اخبار نبوت ودانایان دأب مناظره ومیزان میسور نه! وهمه‌کس را مقدور نیست‌که درك آن مطالب را کماهوحقه نماید وبرخی‌را نیز طول وبسطی است‌که هرکس را حوصلهٔ آن نه که بتفصیل آن بپردازد لهذا مناسب‌آمد‌که ثانیاً ملخص مرام ازآغاز تا انجام در خاتمهٔ فصل برسبیل اختصـار بیان شود بنحوی‌که برعوام نیز فهم وافهام‌آن آسان بود تا عامه مکلفین ازآن بهره‌مند وجمیع طالبین‌را پسند افتد .

پس اولاً در اثبات نبوت حضرت خاتم‌الانبیاء (ص) گوئیم‌که از تورات و انجیل و زبور وکتب سایر انبیاء و رسایل حواریون و انجیـل بارنابا و انجیلی‌که بدست این حقیر افتاده بود ونقل قسیس سیل و قسیس اسپانهمیس وکتاب حبقوق و اشعیا و دانیال و زکریا بتفصیل بیان نمودیم با تشخیص مواضع‌آیات وماحصل

مجموع این بود :

انبیای ثابت النبوة خبر داده بودند که پیغمبری در وعده هست و آمدنی است او را باید اطاعت نمود وبدین او باید داخل شد واگردیرکند تخلف دروعدهٔ آن نیست وعلامت آن اینست که ازاولادابراهیم وسلسلهٔ اسمعیل وبنی‌اخوهٔ اسرائیل وازاولاد قیداربن اسمعیل میباشد .

ومسکن آن کوه فاران مکه خواهد بود وازهمان مکان مقدس مبعوث خواهد گردید وازسمت جنوب اورشلیم طلوع کند وششصد وهشت ویا ده سال بعدازمسیح خروج کند وازطایفهٔ عرب بود که قوم جاهل و نادان وارذل درنزدبنی‌اسرائیل بودند.

واینکه احسن ناس باشد وجهاً وافضل البشر باشد ! بلاغت ازلبهایش میریزد! ابدالآباد مبارکست ! نبی بالسیف وشمشیرخودرا بکمربسته و شجاع پرقوتیست ! با حق وصدق وعدالت وحلم است! دست راست اوعجایب مینماید! تیراوتیزاست بردشمنان! قبایل مغلوب ومقهوراوخواهند بود! عدالت را دوست میدارد وشرارت را بغض مینماید ! بنات ملوك درخاندان اوخدمت کارمیشوند ! ملوك هدایا بسوی اومیفرستند ! اغنیا وطوایف مطیع ومنقاد امراومیگردند ! فرزندان اوعوض پدران رئیس روی زمین باشند ! اسم اوپشت اندرپشت مبارك باشد ! وطوایف ابداً او را مدح نمایند ! صاحب جمل احمر ووجه اقمر ونورمشرق وطاهرالقلب وشدیدالبأس باشد ! رحمة للعالمین وسید فرزندان آدم واکرم السابقین واقرب المرسلین عندالله باشد! امیّ باشد ! کلام او معجزباشد ! کثیرالریاضة وصبر ومجاهده باشد و مانند موسی باشد! کثیرالازواج وقلیل الاولاد بود ! دراوقات شبانه روزپنج نماز ازبرای او وامت او مقرر باشد! قبلهٔ اومکه باشد ! وخبرخواهد داد که مقتولیت ومصلوبیت حضرت مسیح اشتباه کاری باشد! اول نمازاوتکبیر وآخرش تسلیم باشد! وقلب او از برای خدا خاشع بود! نوردرصدروحق درلسان اوبود! چشمش بخواب رود اماقلبش بیداراست ! شفیع المذنبین بود! بیعت اوبیعت خداست! قیامت برامت او برپاشود!

عندالاکل بسم‌الله الرحمن‌الرحیم گوید ! خون‌مظلوم درنظراو عزیزباشد! ظالم درنزد اوخوارو بیمقدار بود ! وشرع شریف اوعامه مستقله باشد بمانند سنگی که از کمر کوه غلطد و بکمر پادشاهان برخورد وایشانرا درهم شکنند ! وخدا را در منارها ببزرگی یاد کنند ! و شرافت اوآسمانها را پر کنند ! و ستایش وی زمینرا فرا گیرد ! وتمامی عالم باوامیدوارباشند ! وشریعت تازه ازبرای قومها بیرون بیاورد! وغیب‌گوید و وحی خدا دردهن اوباشد ! از امور آینده خبردهد وتخلف دراخبار او نبود! خاتم‌الانبیاباشد امت اوآخر امم‌باشند ولیکن دراجرگرفتن‌سابق برهمه‌باشند! وبهشت برانبیاء حرام بود تااو داخل‌نشود وهمچنین برامتها تا امت اوداخل‌نشود!

دوازده وصی ازذریهٔ خود که سلسلهٔ اسمعیل است داشته باشد! معلم‌کل باشد اکثر وعظ اودرصبر وجود وتعظیم‌کبار و والدین باشد ؟

نام نامی واسم سامی او احمد و محمد و حبیب و فارقلیطا وطاب طاب وبماؤدماؤد وشیلوه بود علیه وآله من‌الصلوةافضلها ومن‌التحیات اکملها وعلت غائی ایجاد عالم باشد .

این بود مجمل‌آنچه ازکتب انبیاء علامات‌آن پیغمبرموعود معلوم ومشخص نمودیم هرکه خواهد بتفصیل‌اینها مستحضرشود بکتاب ومواضع استخراج رجوع نماید وهرکه شکی درنقل ما داشته باشد منقول را با منقول‌عنه مقابله نماید بشرط اینکه با همان نسخه‌که ما نقل‌کردیم مقابله واقع شود چراکه‌کراراً بعرض رسانیدم که کتب اهل‌کتاب در طبع ثانی بالنسبه باول تغییر وتحریف کلی در آنها واقع میشود یا بزیاده ونقصان ویابتقدیم وتأخیرمباحث وفصول وابواب وتقصیر وتطویل آیات و این از صدر اول عادت ایشانست پس لابد باید مقابله با نسخ منقول عنها واقع بشود و اگر در مقابله دیدی این حقیر حق گفته‌ام و نوشته‌ام حق و صدق را متابعت کن تا نجات یابی و الا درمقابله از برای تو حرجی نخواهد بود بدیهی و ضـروریست که این علامات صدق ندارند الا بر آنجنـاب و در باب

اول ودوم ازهمین کتاب مدللاً ومفصلاً دانستی که چقدر تغییرات وتحریفات درکتب مقدسه اهل کتاب واقع گردیده است خواه ازارباب دین ودیانت وخواه ازاصحاب شروشقاوت بدعت وضلالت .

وایضاً دانستی که بیست کتاب ازکتب الهامیه ایشان بنابراقرارخودشان مفقود گردیده‌اند و نیز دانستی که قریب هفتاد انجیل منسوب بمسیح و مریم و حواریین علیهم‌السلام عمداً متروك گردیده‌اند و الان نیز بعضی ازآن اناجیل متروکه در نزد مسیحیین پیدا ویافت می‌شود پس اگربعض بشارتها درکتب اهل اسلام به‌بینی مبادرت بانکارمکن لعل درکتب مفقود بوده وهستندبا وجود این تغییرات اینقدرها ازبشارتهای خاتم‌الانبیاء درکتب اهل کتاب باقی مانده است این نیست مگرازعنایات ازلیه .

واگرخواسته باشیم تمامی بشارتها را مستقصیاً ازاناجیل متروکه بلکه وباقیه وکلمات قسیسین وعلماء ازتفاسیر ونواهیر وخود راها وسینهدوس وکتاب قودش الترا دورس وکتاب قودش نسطورس و کتاب تیما تاؤس‌ترین پاطربزك نسطوریها که درقرن‌هشتم ازقرون مسیحیه بود وکتاب مارعبد یشوع که درقرن‌یکهزاروپانصد وپنجاه وشش از قرون مسیحیه وپاطریرك نصاری بود وکتاب مارشمعون دوازدهم پاطریرك که درسنه یکهزار وششصد وهفتاد بود وغیره وغیره نقل نمائیم مجلدات خواهد شد مثنوی هفتاد من کاغذ شود چون مقصود اتمام حجت است بهمینقدرها حجت تمام است درخانه اگرکس است یکحرف بس است .

فائدة : بدانکه مسلمین ایدهم‌الله تعالی در اثبات نبوت حضرت خاتم‌النبیین محتاج بکتب اهل کتاب واقرارقسیسین وعلماء ومفسرین ایشان نمیباشند واین آیاترا که ازکتب مقدسه اهل کتاب نقل کردیم نه آنست که گویا آنجناب احتیاج داشته باشد بشهادت اهل کتاب وعلمای ایشان حاشا وکلا که ثبوت نبوت آنجناب محتاج باین کتب ویا شهادت قسیسین باشد .

بلکه بجهة اینستکه مدعیان متابعت جناب موسی وعیسی علیهما‌السلام بدانند

که کتب مقدسه خودشان «که حق میدانند» مقرند که آنجناب نبی بلکه اشرف الانبیاء و خاتم الانبیاء میباشد و همچنین علمـاء و پیشوایان دینشان هم مقرند که آنجناب رسول‌الله است.

پس مادامیکه جماعت یهود و نصاری کتب مقدسهٔ خود را انکارنکنند و کافر نشوند نمیتوانند نبوت آنجنابرا منکرشوند چراکه انکار آنجناب مستلزم انکارتوریة وانجیل وصحایف انبیاء ورسایل حواریین میباشد و انکاراینها در نزد خودشان کفر است یقیناً اینست که درقرآن مجید وارد گردیده است : لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ [1]

ای فی‌الایمان بهم نه در رتبت و منزلت چراکه درقرآن است :

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ [2]

وجهة دیگر اظهار کذب بعضی کشیشهاست که درنزد عوام مسلمین وخودشان کتباً و لفظاً این‌ادعای باطل‌را مینمایند که اسم وصفات آنجناب ابداً درتوریه وانجیل وصحایف انبیاء نمیباشد حتی باشاره وکنایه هم واین‌ادعا از شخص منصف دیندار خیلی عجیب است وعوام مسلمین نیزدربعضی‌اوقات این ادعای باطل را ازکشیشها میشنوند وقبول مینمایند وبدین واسطه‌کافرمیشوند چراکه قبولی این ادعای باطل‌از کشیشها مستلزم انکار قرآن وکفر است کیف لاوحال آنکه درقرآن است :

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ [3]

وایضاً درقرآن نوشته شده است یعنی درسوره الاعراف :

۱ــ میان هیچکدام از پیامبرانش فرق نمی‌گذاریم سوره بقره ۲ : ۲۸۵ .

۲ــ اینك پیامبران (خدا) برخی را بربرخی دیگر برتری دادیم سوره بقره ۲ : ۲۵۳ .

۳ــ آنانکـه کتاب برایشان فرستادیم (اهل‌کتاب) حق را می‌شناسند آنچنانکه فرزندانی خود را می‌شناسند . سورهٔ بقره ۲ ، ۱۴۶ وانعام ۶ : ۲۰ .

اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ [1] الایه

ونیز درقرآن مرقوم‌است ازقول جناب‌مسیح: مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد [2]

واین ادعای باطل را کشیش فندر دراوایل باب ۳ از میزان‌الحق نوشته‌است درکمال تعصب و همچنین سایرین در رسایل خودکه در رد اهل اسلام نوشته‌اند بنا برزعم خود .

جهت دیگر آنست که منکرین نبوت آنجناب بدانند که نبوت آنسرور بجمیع طرق ثابت است حال ما اشاره ببعضی‌طرق دیگر نیز دراین‌موضع مینمائیم یعنی اولاً بذکر ادله اجمالیه‌که اثبات وجوب وجود نبی مطلق را درهرعصری از اعصار مینماید و درضمن‌آن باثبات نبوت حضرت خاتم‌النبیین (ص) اشاره میکنیم و بعدازآن بادله‌ای‌که اثبات هرنبی مخصوصی بدان محول است اشاره می‌شود و درطی‌آن‌نیز باثبات نبوت‌حضرت ختمی‌مرتبت بنحواجمال اقدام مینمائیم وبعدذلك بادلهٔ مخصوص بآنحضرت صلی‌الله علیه وآله اشاره مینمائیم و در ذیل آن محقق مینمائیم‌که سایر انبیاء را امروز دلیلی برحکم بقای نبوت سهل است بلکه براصل نبوت هم نیست مگر اینکه همهٔ طوایف و ملل التزام طریقهٔ اسلام کنند و بتصدیق حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله علیه وآله وسلم تصدیق نمایند و بشهادت آنجناب بر نبوت سایر انبیاء اعتقاد نمایند چنانچه جناب مسیح باشارهٔ ملیحی درآیهٔ۲۶ از باب ۱۵ ازانجیل یوحنا اشاره فرموده‌اند درآنجائیکه میفرماید: هوبت یهول شهدوت بس دیبی یعنی احمد بر نبوت من شهادت خواهد داد . [3]

۱ـ آنانکه پیروی‌کنند پیامبر فرستاده شده درس نخوانده‌ای راکه خود در توراه و انجیل نوشته می‌یابند سوره اعراف ۷ : ۱۵۷ .

۲ـ نویددهنده به‌آمدن‌پیامبری‌که بعداز او(عیسی)آید ونامش احمداست سوره‌صف ۶۱ : ۶ .

۳ـ آیهٔ مزبور در انجیل‌های امروزی چنین‌آمده است : لیکن چون تسلی دهنده‌که اورا از جانب پدر نزد شما میفرستم آید یعنی روح راستی‌که ازپدر صادر میگردد او برمن شهادت خواهد داد. ولی‌چنانکه ملاحظه میکنید درعبری‌گوید : او برنبوت من شهادت خواهد داد کلمهٔ نبوت از ترجمه‌های موجود حذف شده است .

و نیز در قرآن مجید بدین مطلب عمده اشاره شده است حیث قال :

یوم ندعوكل امه بشهید وجئنابك‌علی هؤلاء شهیدا [۱] كه در روز قیامت نیز آنجناب شهادت بتبلیغ رسالت و ادای امانت ایشان خواهد داد و نیز می‌فرماید :

یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا [۲]

پس اگر شهادت آنجناب در میان نباشد اثبات نبوت انبیای سلف در غایت صعوبت بلكه محال است بجهت بُعد عهد وطول زمان وانقطاع تواتر امت‌ایشان.

همچنین بیان خواهیم نمود كه كیفیت اثبات نبی مخصوص بچه نحو وچند وجه است و اقسام ادلهٔ اثبات هریكی را بنحو اجمال و اشاره ذكر میكنیم چرا كه بتفصیل موجب تطویل وباعث تكدر خاطر ناظر است .

و نیز مبین خواهیم نمودكه از اقسام مرقومه بجهت اثبات سایر انبیاء یك قسم ازدلیل نیست وآنهم معارض‌است بهمان قسمی از دلیل‌كه برنبوت سیدالانبیاء قائم است پس ایشانرا هیچ دلیل نه براصل نبوت ونه بربقای آن نیست مگر بدلیل مشترك ویا تصدیق و شهادت حضرت ختمی مرتبت و این مطالب را در سه هدایت مرتب گردانیده‌ایم .

هدایت اول : نبوت عامه

بیان دلیل اجمالی است‌كه دلالت دارد بر وجوب وجود مدبر روحانی در جمیع ازمنه و اعصار وحاصل‌آن اینست‌كه عباد را عبودیت لازم و طریق بندگی بنحوی‌كه شایستهٔ بارگاه احدیت باشد غیرمعلوم و همه‌كس را لیاقت‌آن نه‌كه بدون واسطه‌ازجناب‌اقدس اواخذ احكام واستعلام كیفیت عمل‌آوردن‌آن نماید پس‌بالضروه وجود شخص‌كامل‌كه از غایت تقدس معنوی بحضرت قدس قربی حاصل نموده و

۱ـ اقتباس ازسورهٔ اسراء ۱۷ : ۷۱ و سورهٔ نساء ۴ : ۴۰ ،

۲ـ ای پیامبر ما ترا گواه ، بشارت دهنده و بیم‌دهنده فرستادیم . سوره فتح ۴۸ : ۸ .

بواسطه مناسبت صوری با بندگان انس پیدا کرده از جنبهٔ تقرب از خدا اخذ کند و بجنبهٔ بشریت بخلق رساند ضرور و ناچار است .

بهمان معنی در قرآن مجید اشاره رفته است درآنجائی که می‌فرماید :

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ [1] یعنی بگو یا محمد که من درمقام تبلیغ رسالت و ادای امانت بشری میباشم مثل شماها فرقی که داریم همین‌است که وحی برمن نازل‌میشود وشما را قابلیت واستعداد آن نه پس هرکسی که میخواهد طریق بندگی‌را یادبگیرد باید بجانب من توجه نماید چنانچه در مثل آئینه بسنگها خطاب مینمایدکه من هم سنگی هستم مثل شماها وآفتاب عالمتاب درمن تابش نموده و شماها را قابلیت‌آن نیست چرا که مثل من مصفا نیستید پس‌هرکسی که میخواهد ازفیض آفتاب مستفیض شود باید بسوی من توجه نماید .

الحاصل : برویم برسر سخن وگوئیم در همین کلام احدی از ارباب ملل را حرفی نه گفتگو در اینست که‌آیا وجود همچو مدبری در همه اعصار لازم‌است یانه بلکه همانکه یکی‌آمد و طریق حق را برخلق محقق نمود و بندگانرا براه بندگی و اطاعت دعوت فرمود وکیفیت آنرا بابسط وجهی بیان کرد و بامنای مذهب وملت سپرد وبعد از تبلیغ قدغن بلیغ فرمود ازتغییر وتبدیل وحث اکید درصیانت وعدم جرح و تعدیل نمود کافی است؟!

برمحقق مدقق ظاهر وآشکار است که وجود چنین کس در همه اعصار ضرور وناچار است ازآنکه بیان‌احکام شریعت بنحوجزئیت که هرفرد فرد ازاشخاص حکم هرفعلی از افعال مخصوصهٔ خود را داند ممتنع وازحیز امکان بیرون و بعنوان‌کلیه محتاج بتصرف‌اعیان علماست وعلماء بالاتفاق‌جایزالخطاء وعقل‌ایشان دراستخراج احکام جزئیه کما هوحقه غیروافی میباشد .

۱ـ بگو : من بشری بمانند شمایم برایم وحی (آسمانی) میرسد. سورهٔ کهف ۱۸ : ۱۱۰ .

پس چگونه میشود که وصول باصل مقصد بمحض حصــول مقصود علماء کافی باشد البته نه چنین است بلکه هرچه زمان بطول انجامد وعلماء بعلم خود عمل نمایند جولان فکر ایشان زیادت و راههای مختلف ازهرطرف بنظر ایشان جلوه گر آید واحتمالات کثیره بذهن هریکی درآید واختلاف درمیان امت بهمرسد ورفته رفته دین ضایع وشریعت مضمحل گردد .

اگر بالفرض علماء دیندار و متقی و پرهیزکار باشند امر بدین منوال است وحال آنکه مشهود کل است که درهرملتی همیشه علماء سوء بسیار وطالبان دنیا درمیان ایشان بی شمار بوده و هستند و همواره میل دنیا طلبان وظلمه نیز با ایشان زیاده از دیگران بوده و عالماً عامداً دین را بدنیا فروختند و بدعتها و اختــراعها در مذهب آئین حق کردند و عوام کالانعــام را بطریق ضلالت انداختنــد چرا که غالباً عوام تابع آرای علماء هستند وصحیح وسقیم را ندانند و بفساد او فاسد شوند .

اینست که مدبر روحانی فرمود : اذا فسدالعالم فسدالعالم .

اینست که درهرملتی مذاهب مختلفه بهم رسیده طریق یهود بهفتاد ویك مذهب ونصاری به هفتاد و دو و اسلام به هفتاد وسه واین موافق روایت است رؤس مذاهب همین هاست واینها شعب مختلفه دارند واین حقیر درمیان نصاری فعلاً هفتصد مذهب را بلداست وبعضی ازآباء ادعامینمایند که درمیان پروتستانیها فقط چندهزار میباشند واین اختلاف را معلوم است که علماء کرده اند ومردم را بضلالت وجهالت انداخته اند حق را ازمیان برده اند وباطل را ترویج داده اند .

پس حق حقیقی بتحقیق اینست که ازعلماء بتنهائی کار دین حقه ساخته نمیشود و یك علت ازبرای نسخ شرایع همین است ومسئله نسخ درباب چهارم مثبت گشت پس علماء سوء قتلهٔ انبیاء و اولیاء نیز میباشند چرا که اگر ایشان شــرع را ازمیان نبرده بودند احتیاج بمدبرثانی نبود که مردم او را بکشند.

پس وجود مدبر حکیم در همه اعصار لازم وبعداز اثبات وجوب وجود آن

در همه ازمان ثبوت نبوت محمــد مصطفی علیه وآله آلاف التحیة والثنــاء دیگر احتیاج به‌بیان‌ندارد چه‌ظهور اختلاف‌ملل و تعدی ارباب دول دربدو بعثت‌آنجناب بنحوی بود که صاحبان فهم وفطانت عابد اوثان وتابع‌شیطان بودند وبعضی تسبیح حجر وبرخی تمجیدشجر وطایفه‌ای‌خدمت بقرمینمودند وقومی‌عبادت‌نار وپرستش آن گرفتار بودند وپاره‌ای عبادت‌کلب و شغل ایشان غارت و سلب بوده ویهود با یکدیگر درکمال جحود ونصاری دربادی ضلالت وحیاری می‌گشتند و درآنزمان احدی بجز آنجناب پردهٔ نقاب از چهرهٔ مقصود نگشود بلکه دعوی این‌مرتبه ومقام را نیز ننمود پس‌آنجناب نبی خواهد بود .

هدایت دوم : نبوت خاصه :

ادلهٔ اجمالیه مخصوصه بهرنبی‌خاص واقسام‌آن بسیاراست وطرق‌آن بیشمار است قسم اول که اسدّ واخصر ازهمه اقسام است دلیلی است که بخاطرقاصر مقصر رسیده وبیان‌آن بدین نهج است‌که‌گوئیم : محمد بن عبدالله علیه وآله صلوات‌الله پیغمبر است بجهت اینکه ازعدول و ثقات یداً بیدٍ بما رسیده که درحین فترة رسل و تفرق سبل و اختلاف کل ادعای نبوت نمود و برطبـق دعوی اظهار معجزات و خوارق عادات کثیره فرمود پس او پیغمبر است .

خصم اگر قبول دارد فهوالمطلوب واگر میگوید ثانی را قبول‌ندارم بجهت اینکه این اشخاصی‌که معجزات آنحضرت را نقل نموده‌اند همـگی مردمان کاذب و دروغگو بودند بر اوست‌که‌کذب ایشانرا ثابت نماید زیرا که خبر محتمل صدق وکذبست ترجیح احد طرفین مرجح میخواهد .

اگرگوید چنانکه کذب‌آنها برما معلوم نیست صدق‌آنها نیز غیرمحقق برتو است که صدق آنها را ثابت نمـائی در جواب گوئیـم که احتمال صدق و کذب علی‌التساوی در خبر اول است بعـداز اینکه خبر مخبرین بدو رسید جانب صدق

راجح‌شود و بسه ارجح‌گردد وهکذا تا بسرحد یقین رسد .

تحقیق این‌سخن آنستکه حال‌مخبرین ازسه‌نوع بیرون نیست یا معلوم‌العدالة است یا معلوم الفسق است یا مجهول‌الحال واگر معلوم‌العدالة است خبراو محتمل صدق و کذب علی‌التساوی نیست بلکه مظنون الصدق است چون عادل وثقه است همینکه خبر از واقعه داد مظنه اینستکه راست باشد دو نفر مثل او خبر دادند مظنه قوی گردد وعدد هرچه زیاده شود مظنه اشتداد پذیرد تا بدرجهٔ یقین رسد .

و اگر راوی مجهول الحال و خفی الاقوال و الاحوال باشد خبر او محتمل است‌که راست باشد و احتمال دارد که دروغ باشد بنحو تساوی و همانکه دو نفر شهادت دادند جانب صدق قوی میشود وهکذا تاآنکه آن نیز بمرتبهٔ یقین میرسد و این بدیهی ومشهود است مانند علم‌ما بشجاعت رستم و جود حاتم و وجود سلاطین سلف و علم ما ببلدانیکه ندیده‌ایم و اخباریکه از بلاد بعیده میرسد و بعد از اخبار دو نفر و سه نفر و زیاده علم قطعی بتحقیق خبر بهم میرسانیم وشکی‌که از برای ما از اخبار شخص اول بهم‌رسیده بود بخبر دوم و سیم و زیاده مرفوع میشود و این مقدمات قابل تشکیك وخدشه نیست .

واما هرگاه راوی معلوم‌الفسق باشد اگر جهت فسق وی‌کذب نباشد بلکه از بابت اعتقادات فاسده باشد مانند مشرکین هندوچین و ژاپون مثلاً که اگر ضرر خودش درمیان باشد دروغ نمیگوید هرچندکه درخصوص اعتقادات‌کافر است باز در خبر او جنبهٔ صدق راجح است واگر ازبابت‌کذب در اختیار نیز باشد بلاشبهه در خبر او جنبهٔ‌کذب ترجیح دارد .

بعداز تمهید این مقدمه‌گوئیم‌که ماتتبع احوال روات معجزات حضرت‌محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم را کرده‌ایم اغلب ازقسم اولند یعنی مردمان عادل دیندار و ثقات متقی و پرهیزگار بودند بلکه بعضی ازآنجمله بودندکه ازعبادت پروردگار دقیقه‌ای نیاسودند وجهت همت ایشان مصروف امر آخرت بود پس اخبار ایشان

معتمد و بر اهل انصاف سند وحجت است وعدد ایشان نیز زیاده از آنست که کسی توهم خبط وخطا یا کذب و افترا دهد .

اگر خصم نیز قبول دارد و تتبع احوال ایشانرا کرده ومعلوم وی گشته که امر بنحو مرقوم است پس باید بقول ایشان عمل نماید واگر تتبع نکرده و احوال ایشان بر وی مجهول‌است واجبست که تتبع کند تا حقیقت امر بر وی واضح‌شود.

و اگر تتبع کرده و مع‌ذلك حقیقت احوال ایشان مجهول مانده ضرر ندارد زیرا که دانستی که خبرمجهول‌الحال هم احتمال‌دارد که راست باشد و هم محتمل است که دروغ باشد پس چرا میگوید که همه دروغ گفته‌اند ؟ !

و ایضاً دانستی که یك خبر چنین است همانکه دونفر خبر داد جانب صدق راجح‌میگردد و بسه زیاده میگردد وهکذا تابدرجهٔ یقین‌میرسد واجب است برخصم که قول ایشانرا قبول کند .

و اگر میگوید که من تتبع احوال ایشان کرده‌ام و همگی دروغـگو بودند :

اولاً گوئیم : تو دروغ میگوئی چراکه اجتماع این جمع کثیر برخبر کذب عادةً محالست و الا لازم که در وجود جمیع بلدانی که ما آنها را ندیده‌ایم شك داشته باشیم پس چون تو ادعای محال نمودی قول تو مردود است .

و ثانیاً : برتو است که کذب همهٔ ایشانرا ثابت کنی و بمحض‌حرف سخن‌تو در مقام محاجة مسموع نیست .

و این دلیلی است صحیح ومتین ومختصر و مفید مقدمات آن قطعیة‌المواد و صورت دلیل بدیهی الانتاج پس نتیجه واجب‌الاتباع است وبهمین دلیل محقق شد که حضرت‌موسی‌وعیسی و کذالك سایرانبیا دلیلی برثبوت‌نبوت وبقای‌شریعت آنها نیست لهذا هرکه بردین یهودیت و نصرانیت و غیرذلك میباشد موافق دلیل منکر حق واقعی میباشد و بهمهٔ مذاهب کافر ومخلد در نار است .

پس باین دلیل ثابت ومحقق گردید که محمد بن عبدالله علیه وآله صلوات‌الله

پیغمبر است یقیناً و درصورتیکه مسلمین دلیلی بدین‌استحکام در دست دارند بکتب مقدسهٔ اهل‌کتاب چه‌احتیاج دارند دراثبات نبوت آنجناب؟! پس رجوع رسول‌الله و ائمه و علماء وتراب اقدام ایشان حقیر فقیر ازبرای خاطر اهل‌کتابست که بدانند درکتابهای مسلم در نزد ایشان نیز نبوت‌آنجناب ثابت است .

دلیل دیگر در معارضه بقلب است که حضرت امام ثامن ضامن علی‌بن‌موسی الرضا علیه وآله آلاف‌التحیة والثناء با جاثلیق نصرانی و رأس‌الجالوت یهودی و هربزگبر که طریقهٔ مجوس را داشت معارضه فرمودند وماحصل آن اینست :

جاثلیق عرض‌کرد که باخبار ثقات وعدول که یداً بید نقل‌نموده‌اند که عیسی ادعای نبوت نمود وبرطبق‌آن دعوی معجزات بسیارآورد ازاحیای اموات وشفای امراض وابرای اکمه و غیرذلك .

آنجناب فرمودند بعینه همان اخبار از اخیار و مردمان متقی و پرهیزکار بما رسیده که محمد مصطفی علیه وآله آلاف التحیة والثناء من خالق الارض والسماء ادعای نبوت نمود و برطبق دعوی اظهار معجزات فرمود آیا میگوئی که شهود تو همه مردمان صادق بودند و از ما کاذب ؟.

جاثلیق دیگر حرفی نزد وساکت شد و بهمین نحو با رأس‌الجالوت وهربز نیز مکالمه فرمود وهمگی سکوت اختیارکرده مغلوب ومقهورگردیدند .

مؤلف گوید : الحق این معارضه ایست موافق آداب مناظره و قاطع حرف ارباب مشاجره ومفادآن برمیگردد باینکه دلیل شما برنبوت موسی و عیسی وهمچنین سایر مذاهب از ارباب ملل بر نبوت نبی خود منحصر است باین قسم از خبری که در دست اهل اسلام موجود است اگر این نوع ازخبر مفید یقین است در هردوجا افاده میکند چگونه است که به‌نبوت سایرانبیاء قائلند وبنبوت حضرت رسول علیه وآله السلام قائل نیستند .

واگر افادهٔ یقین نمیکند در هردو جا نمیکند پس چرا به نبوت جناب موسی

وعیسی و نبی دیگر قائلند .

واگر میگویند که مخبرین ما راستگو بودند واز شما دروغگو بر ایشانست بیان کذب آنها چه اصل عدم ترجیح است وحال آنکه ترجیح از جانب اهل اسلام است چه امتداد زمان ازبدو دعوت جناب موسی و عیسی و همچنین انبیای سابق و لاحق برایشان ازانبیای اسرائیلیه الی یومنا هذا زیاده برامتداد زمان ظهور حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله وسلم می‌باشد پس احتمال خبط وخطا درسند اخبارایشان بیشتر میرود .

لهذا ارباب حدیث و درایت روایتی‌راکه در عدد روات و نقلهٔ آن کمتراست ترجیح میدهند برحدیثی که عدد روات آن زیادتر است یعنی‌هرحدیثی که وسائط آن زیادتر است حدیثی که بسه واسطه بمعصوم میرسد ترجیح دارد بر حدیثی که بچهار واسطه برسد و هکذا چه هرچه واسطهٔ بیشتر است احتمال خبط وخطا زیادتر است این بدیهی است .

ایضاً اهل اسلام چون جناب موسی و عیسی را پیغمبر میدانند ونسبت کذب و افترا را درحق ایشان روا ندارند بلکه کفر وموجب خروج ازدین میدانند باوجود این چگونه بی‌جهت و بی‌سبب کسی را درمقابل ایشان میتراشند معجزات و خارق عادات ازبرای او جعل و وضع و اختلاف مینمایند و حکم میکنند باینکه از روی قطع وجزم هرکس امروز بشریعت جناب موسی وعیسی رفتارکنـد کافر ومرتد و نجس میباشد و شریعت ایشان منسوخ وباید بقول آنها عمل نکرد ؟ !

پس عقل‌سلیم وفطرت مستقیم حاکم‌اند براینکه‌اهل‌اسلام ومتابعان خیرالانام چون عداوت قلبی با ارباب شرف وانبیای سلف ندارند بلکه اخلاص و ارادت‌قلبی دارند پس اگر خبری که منافی نبوت و بقای شریعت ایشانست نقل نمایند معتمد و مقبول است بخلاف یهود و نصـاری ازآنجائی که با حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم عداوت دارند هرگاه خبری نقل کنند که منافی نبوت و عدم استقامت

شریعت آنجناب باشد مسموع و مقبول نیست بلکه مردود است یقیناً چه حرف مدعی دربارهٔ مدعی‌علیه غیرمقبول‌است یقیناً درنزد جمیع عقلابخصوص ارباب‌ملل.

پس اهل اسلام هرچه‌گفته‌اند درعدم بقای نبوت ومنسوخیت شریعت انبیای سلف صحیح و متین است ولیکن یهود و نصاری هرچه بگویند در حق حضرت رسول از بدیها مردود وباطل است چراکه دشمن‌اند.

ای برادر عزیز این سخن را حفظ کن و درخاطر نگاهدارکه این فائده‌ایست عظیمه وشخص منصف را ازخواب غفلت بیدار میسازد ونیز علمای یهود ونصاری شبهه تهود وتنصر درذهن ایشان جاکرده ونفسشان بدان دین عادت نموده واز بدو طفولیت تا زمان کهولت در آن دین پرورده شده‌اند و بر هر صاحب فهمی ظاهر است که چنان که کسی‌خواسته باشد ازدین آباء واجداد وآئینی که چندان سال بدان رفتارکرده وعادت نموده دست بردارد کمال صعوبت را دارد و در غایت مشکل است و وی را تخلیه تام ضرور است.

وبدیهی‌است که تخلیه امریست مشکل وکار هرکس نیست والا اکثرقسیسین نفوس ایشان قاطع است برحقانیت دین اسلام چنانچه بعضی از ایشان این معنی را اظهارکردند از برای اینحقیر واین شبهه از برای اهل اسلام و متابعان خیرالانام نیست بدینجهت متابعت قول ایشان اسلم و اولی میباشد.

شبهه :

بعضی از حمقای قسیسین از راه جهالت و عوامیت گویندکه بنا برمضمون بعضی آیات انجیل ظهور معجزات و خارق عادات از شخص کاذب جایز میباشد ازآنجمله درآیه ۳۴ از باب ۲۴ از انجیل متی باین‌نحو رقم‌گردیده است، زیراکه مسیحان کاذب وانبیای‌کذبه ظاهرشده علامات ومعجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگانرا نیزگمراه‌کردندی .

ونیز در رسایل پولس وارد شده است که دجال با معجزات خروج خواهد

نمود فعلیهذا نمیدانیم معجزاتیکه از حضرت محمد صادرگردید از قوهٔ الهیه بوده ویا از سحر وجادو و غیرذلك.

درجواب اولاً گوئیم: اگر اینکلمات محمول برظاهرباشند طرق اثبات نبوت جمیع انبیاء مسدود خواهد شد چراکه این احتمال درباب معجزات جمیع انبیاء قائم است بدون فرق و هرچه جواب تو است در باب معجزات جناب موسی و عیسی وسایر انبیاء جواب ما نیز عیناً همان خواهد بود.

ثانیاً تأکیداً لمامر ازاین موردسؤال میشود: تو بچه دلیل میگوئی که حضرت عیسی نبی بوده ؟

در جواب از این سؤال کشیشهاگویند بتصدیق جناب موسی و سایر انبیای بنی اسرائیل که بعد از او بوده‌اند.

درجواب گوئیم اولاً: جماعت یهودگویند درهیچ‌جای ازتورات وصحایف انبیاء خبری ازنبوت جناب مسیح ابداً نیست حتی بنحو اشاره هم درهیچ موقع از نبوت مسیح درکتابهای ما ذکری نشده است.

ثانیاً : استفسار میشودکه نبوت جناب موسی ونبی دیگر را بچه دلیل ثابت مینمائید اگرگویند بتصدیق جناب عیسی گوئیم این مستلزم دوراست و باطل است یقیناً و اگرگویند بنبوت نبی سابق نقل کلام باو مینمائیم وهکذا تا آخر انبیاء پس لابد باید بگویند ازمعجزات ثابت‌گردید والامفرّی ندارند.

پس لابد بایدآیات را تأویل نمایند و تأویل صحیح اینستکه منظور جناب مسیح انبیای کذبه و مسیحان کاذب بوده این‌استکه قول خود را مقید نمود بانبیای کذبه ومسیحان دروغین .

پس مقصود اینست که اگرکسی معلوم‌الکذب باشد وکذباً مدعی نبوت شود وبعضی علامات از سحر وجادو ظاهر نماید چون میدانیدکاذبست او را باور نکنید وچنین اشخاص بفاصلهٔ اندك بعد ازمسیح در طبقهٔ اولی ظاهر شدند ومدعی نبوت

و رسالت گردیدند چنانچه احوال ایشانرا در مقدمهٔ سیم از مقصد ششم از همین باب دانستی .

پس منظور مسیح انبیای کاذب بودند نه صادق اینست که چون این قول را در آیهٔ ۱۵ ازباب ۷ از انجیـل متی اعاده فرمودند و امر باحتـراز از انبیای کذبه نمودند عقب آن علامات انبیای صادقه ازانبیای کاذبه‌را هم بیان فرمودند درآنجائی که می‌فرمایند : از انبیای کذبه احترازکنید که به لباس میشها در نزد شما میآیند ولی درباطن گرکهای درنده میباشند * ایشانرا ازمیوه‌های ایشان خواهید شناخت زیرا که انگور را ازخار و انجیر را ازحمی نمی‌چینند * همچنین هردرخت نیکو میوهٔ نیکو می‌آورد ودرخت بد میوهٔ بد می‌آورد * نمیتواند درخت خوب میوهٔ بد آورد و نه درخت بد میوهٔ نیکو آورد * هر درختی که میوهٔ نیکو نیاورد بریده و درآتش افکنده شود * لهذا از میوه‌های ایشان، ایشانرا خواهید شناخت انتهی .

پس ازآیات مرقومه ازبرای نبی صادق دو علامت مفهوم میشود :

اول ظهور معجزات. دوم اعمال حسنه .

پس هر کسی که این‌دوصفت دراو جمع‌باشد مسیحیین لابد باید قبول‌نمایند.

پس‌گوئیم حضرت رسول هم اظهار معجزات نمود و هم اعمال و افعال او حسنه بودند چنانچه درهمین‌باب‌گذشت که خود قسیسین نیزمقرندکه‌آنجناب دارای جمیع صفات حسنه وافعال مستحسنه بود .

ثالثاً گوئیم: اگرخداوند شخص ساحر را متمکن بسازد از اظهار معجزات و خارق عادات درحین تحدی و ادعای نبوت در اینصورت یکی ازچهار چیز لازم میآیدکه هرچهار باطل وفاسد است زیرا که میگوئیم در صورت مفروضه آیا خدا عالم هست‌که چنین شخص ساحری و نبی کاذبی بهم رسیده و بندگان او را بطریق ضلالت دلالت نموده یا نه؟ معلوم است‌که خداشناس نمیتواند نفی‌علم از او تعالی شأنه نماید .

اگر میگوئی که عالم بود که آنشخص ساحر مردم‌را اضلال نموده پس میگوئیم آیا قادر بر رفع ودفع فتنه وفساد او بود یا نه اگر میگوئی قادر نبود کافری چرا که اثبات عجز از برای خدا نموده‌ای واگر میگوئی که عالم وقادر هردوبود اما مسامحه نمود ومنع فتنهٔ او را نفرمود میگوئیم آیا مردمی را که اضلال کرده وبقبایح چندی ایشانرا خوانده خدا در روز قیامت بجهت صدور آن اعمال ناشایسته که بدعوت آن نبی ساحر کاذب بعمل آورده بودند وهمچو یافته بودند که این خدمت خداست ایشانرا معذب می‌نماید یا نه ؟

اگر معذب می‌فرماید لازم می‌آید که العیاذ بالله خدا ظالم باشد چرا که او عالم بود که مفسدی این مفسده‌را برپا کرده وقدرت بردفع او داشته ومع‌ذلك دفع ورفع نفرمود و مردم هم نفهمیدند که این مدعی دروغگو است بلاشبهه دراینصورت اگر جناب اقدس الهی مردم‌را عذاب کند که چرا اطاعت او کردید این ظلم محض خواهد بود وقبح ظلم هم معلومست و قبح برخدا روا نیست. اگر میگوئی که در قیامت عذاب نمیکند ابطال جمیع شرایع حقه لازم می‌آید و لااقل تساوی شرایع حقه با باطله و انبیای صادقه با کاذبه واین بالبداهه باطل ومنافی نظام کل است .

پس حاصل کلام این شد : اگر جناب رب الارباب مدعی دروغگورا متمکن از فعل سحر و شعبده و امثال ذلك از اعمالی که تابعین او عاجز از اتیان بمثل آن باشند گرداند چنانچه مزعوم این قائل و سائل است وعمل او را باطل نکند یکی از امور چهارگانه لازم می‌آید یا جهل خدا ! یا عجز خدا ! ویاظلم درافعال الله تعالی شأنه ! و یا تساوی حق و باطل و خلل در نظام عالم ! و همگی بدیهی البطلان و ضروری الفسادند واز این جهت است که میگوئیم هرگاه همچوکسی از راه تذویر ادعای نبوت نماید و پاره‌ای از خوارق عادات بآن اسبابی که دارد صادرسازد نه از جانب خدا بلکه باعانت همان اسباب بر خدا لازم است که او را متمکن نسازد و و نگذاردکه از دست او جاری شود یا کسی را بروی بگماردکه عمل اورا باطل

نماید یا مثل آنرا بیاورد چنانکه حضرت موسی را گماشت که سحر سحرهٔ فرعون را باطل نمود .

مؤلف گوید : که قاعدهٔ کلیه و اصل صحیح در اثبات نبوت اینست و این قاعدهٔ تام است و کسی نمیتواند که آنرا رد نماید و مقدمات دلیلش همگی بحسب ماده وصورت بی‌عیب است و تا این قاعده در دست نباشد اثبات نبوت را نمیتوان نمود و با نقل هم موافق است در باب ۵ ازکتاب اعمال ازقول غمـالائیل نام[1] که شخص عاقل و مفتی ومحترم بود در حق حواریین باین نحو رقم گردیده : ۳۴ اما شخص فریسی غمالائیل نام که مفتی ونزد تمام خلق محترم بود در مجلس برخاسته فرمود تا رسولان را ساعتی بیرون برند * پس ایشانرا کفت ای مردمان اسرائیلی برحذر باشید ازآنچه میخواهید باین اشخاص بکنید * زیرا قبل‌از این ایام تیودا[2] نامی برخاسته خودرا شخصی می‌پنداشت و کروهی قریب‌بچهارصدنفربدو کرویدند او کشته شد و متابعینش نیز پراکنده وتلف‌شدند* وبعد ازاویهودای جلیلی[1] درایام اسم نویسی خروج کرد وجمعی را درعقب خود جذب نمود او نیز هلاك شد وهمه تابعان او پراکنده شدند * الان بشما میکویم ازاین مردم دست بردارید و ایشانرا واکذارید همانا اکر این رأی و عمل از انسان باشد خود هلاك کردد * ولی اکر از خدا باشد نمیتوانند آنرا برطرف نمود مبادا معلوم‌شود که باخدا منازعه میکنید.

۱ـ عمالائیل یا غملائیـل نبیره هلیل از حاخامهای معروف اورشلیم بودکه مدت ۳۲ سال ریاست مجلس را بعهده داشت و پولس پیش او درس خوانده است. تلخیص از قاموس کتاب مقدس صفحه ۶۳۸ .

۲ـ یهودی شورش انگیزی بود یوسفون در ذیل‌آن اسم می‌نویسد دراین ایام شخص مصلحی ظهور نموده کامیاب نگشت و در اواخر سلطنت هیرودیس ویرا بآتش سوختند .

۳ـ یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی (۶ میلادی) جمع بسیاری را فریفت و مدتی هم در عصیان خود کامیاب بود تا فرارکرد وهلاك شد. یوسفیس دربارهٔاش می‌نویسد درجولان تولد یافت و دسته‌ای همچو دستهٔ فریسیان تشکیل‌داد و طالب‌آزادی وعدم اطاعت از رومیان بود .

درآیهٔ ۷ از زبور اول باین‌نحو مرقوم گشته : زیرا خداوند طریق عادلان را میداند ولی طریق‌ گناه‌کاران هلاك خواهد شد .

آیهٔ ۶ ازمزبور ۵ باین نحورقم‌گردیده : دروغگویانرا هلاك خواهی ساخت خداوند شخص خونی وحیله‌گر را مکروه میدارد .

در مزبور ۳۴ باین نحو عیان و بیان گشته است : ۱۶ روی خداوند بسوی بدکارانست تاذکرایشانرا ازرمین‌منقطع‌سازد... ۲۱ شریررا شرارت هلاك‌خواهد کرد وازدشمنان مرد صالح مؤاخذه خواهد شد .

درآیهٔ ۲۰ ازباب ۱۸ از توریة مثنی باین نحو رقم گردیده : و اما نبیی که جسارت نموده باسم من سخن گوید که بگفتنش امر نفرموده‌ام یا باسم خدایان غیرسخن‌گوید آن نبی البته‌کشته شود .

ودرقرآن مجید است .

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ [1]

یعنی واگرافتراکند نبی‌کاذب ودروغ ببندد برما بعضی‌سخنانیراهرآنیه میگیریم ازوی دست‌راست‌را پس‌میبریم از او رگ دل‌اوراکه متصل‌است بگردن! این‌تصور هلاك اوست یعنی اورا میگیرد بقدرت ومیکشد .

پس تمامی اینکلمات در کمال صافی دلالت مینمایندکه خداوند نبی‌کاذب و ساحر را متمکن نمیسازد ازاظهارمعجزات وخارق عادات درمقام تحدی بلکه او را میکشد وجمعیت اورا پراکنده میسازد وذکر اورا از روی زمین برمیاندازد وطریق او را هلاك مینماید .

پس معلوم و مشخص گردیدکه مقصود جناب مسیح تحذیر از انبیای کذبه بوده است نه انبیای صادق عقل ونقل دراین‌باب‌توافق دارد وهرمضمونیکه مخالف عقل و نقل صریح باشد در نزد مسیحیین نیز واجب التأویل است اینستکه تمامی

۱- سوره حاقة ۷۹ : ۴۶ .

علماء صدورمعجزه را درمقام‌تحدی ازعلامات صدق می‌دانند ومفسرین درتفسیر آیهٔ که مورد آنرا ایراد نمودگویندکه مقصود مسیح از انبیاء کذبه بوده است کیف‌لاو حال آنکه اگرچنین نباشد راه اثبات نبوت ازبرای ایشان مسدود است .

والحمدلله که درجواب این شبهه نیزنبوت حضرت رسول ثابت شد چه اگر آنجناب از انبیای‌کذبه بود موافق توریة و زبور وانجیل و قرآن خدا او را هلاك میساخت ! وجمعیت اورا پراکنده مینمود ! وذکر اورا منقطع میفرمود ! رك دل او را قطع مینمود ! وآثاری ازشرع وجمعیت او باقی نمیماند مانند تیودا و یهودای جلیلی وغیرهما ازانبیای‌کذبه مثل مسیلمهٔ کذابه[1] وغیره وچون خداوند اورا هلاك نساخت وذکراورا منقطع ننمود بلکه اورا نصرت فرمود ودرحق او وعده داد .

وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ[2] وبوعدهٔ خود وفا نمود وآنجناب بعداز تکمیل دین وتشیید قواعد شرع مبین در فراش خود سعیداً وشهیداً بعالم‌باقی‌ارتحال وبرحمت حضرت ذوالجلال واصل‌گشت صلوات‌الله علیه وآله .

شبههٔ دیگر :

مسیحیین‌گویند شما مسلمین بنبوت جناب عیسی قائل میباشید وما به نبوت حضرت‌محمدصلی‌الله‌علیه وآله وسلم‌قائل‌نیستیم‌پس‌برشماست اثبات‌نبوت‌آنجناب.

مؤلف حقیر گوید : که همین شبهه را جا پلیق بخدمت حضرت رضا (ع) عرض‌کرد وآنحضرت در جواب فرمودند که ما بعیسائی که تو اعتقاد داری قائل نیستیم زیرا که ما بعیسائی اعتقاد داریم‌که پیغمبر خدا بوده وبامت خود نصیحت و

۱ــ مکنی به(ابی‌المنذر) درآخر عهد پیغمبر (ص) ادعای نبوت‌کرد و عده‌ای ازمردم عامه بدو گرویدند و در روزگار خلافت ابوبکر بدست لشکر اسلام کشته شد و مسلمانان او را مسیلمه‌کذاب خوانند و در شعر مولوی بومسیلم آمده است .

شیر پشمین از برای کد کنند بومسیلم را لقب احمد کنند

۲ــ خدا ترا از شر مردم نگهمیدارد سوره مائده ۵ : ۶۷ .

وصیت فرمود که محمد صلی‌الله علیة و آله وسلم بعد ازمن خواهدآمد و آن پیغمبر خدا وخاتم انبیاست باوایمان آورید .

و آن عیسائیکه تومیگوئی که ازنبوت حضرت خاتم‌الانبیاء خبرنداد به نبوت او قائل نیستیم تو باید نبوت او را چون من قائل نیستم ثابت کنی جاثلیق دیگر جواب نگفت .

داعی گوید : ازباطن آنجناب دوکتاب تحفة الأریب فی‌الرد علی اهل‌الصلیب جواب دیگر گفته‌ام ازجناب سلیمان وملخص آن جواب اینست که ما مسلمین نبوت عیسی علیه السلام را از روی نبوت محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله و سلم قبول کرده‌ایم ونبوت عیسی را چون آنجناب قبول فرمود ما نیزقبول کردیم وبعدازاینکه آنجناب نبی‌نباشد والعیاذبالله مردکاذبی بود این سخن وی از آن قبیل خواهد بود.

پس اگراینمقوله اخبارمتواتره و احادیث محفوفه بقراین قطعیه اثبات نبوت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم را چنانچه خصم گوید ننمایند لابد باید ما ازنبوت اوبگذریم و بعداز گذشتن نبوت عیسی هم باطل خواهد بود پس مسلمین و یهود منکر نبوت عیسی خواهند بود باید نصرانی نبوت عیسی را ثابت کند و حال آنکه اورا دلیلی بجزهمان دلیل که اهل اسلام بدان متمسك شده بودند وشخص نصرانی میگفت که ازآن کارسازی نمیشود نیست .

پس معلوم است که آن نیزازاثبات نبوت عیسی عاجزخواهد شد وبعینه یهود نیزبجهة اینکه زردشتیه و سایر مذاهب دیگر نیزنبوت موسی را قبول ندارند باید نبوت موسی را ثابت کند وبهمین بلیة گرفتار خواهد شد وهلم جراتا منتهی میشود بحضرت آدم که اول انبیاست و این برهمهٔ عقلا معلوم است که باطل و فاسد است پس یقین است که این نوع اخبارمفید قطع ویقین‌میباشند واثبات‌نبوت سیدالمرسلین وسایرانبیاء علیهم السلام بدان میشود وانکار منکر بمقتضای عقل سلیم مکابره است.

فـائـدة :

دربیان اینکه امروز اثبات نبوت حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم از همه انبیاء آسانتر و بهتر است بلکه سایر انبیاء را راهی باثبات نبوت نیست مگر بتصدیق آنجناب بدانکه هنگام اثبات نبوت نبی زنده است یا نه اگر زنده است اثبات وعدم اثبات هردودرکمال‌سهولتست چراکه ازوی مطالبهٔ معجزه خواهد شد اگربرطبق دعوی اظهار معجزه نمود نبی است والافلا .

واگردرحیات نیست اگرپیغمبرثابت‌النبوه سابق تصدیق نبوت اورا بنحویکه قابل تشکیك نیست نموده بلاشبهه آن پیغمبر است خواه صدور معجزه از وی ثابت شود یا نه واگر تصدیق ننموده یا نموده و مغیرین و محرفین تغییر داده‌اند و تحریف کرده‌اند طریق اثبات نبوت آن نبی بچند وجه است .

اول : استقامت میزان شریعت وبلندی معیارطریقت اوست با خلوآئین وی ازلوازم فاسده وعقاید باطله مانند تثلیث و انقلاب نان تقدیس بجسد مسیح که عقل سلیم بالبداهة ببطلان هردوحکم مینماید پس هرنبی که شرع اودارای اینگونه امور باشد یقیناً اونبی نیست .

دوم : ثبوت صدورمعجزه ازآن هنگام ادعای نبوت واین بردوقسم است .

قسم اول : معجزه‌ایست که اختصاص بحیات نبی دارد مانند انقلاب عصا بحیة تسعی‌ازموسی واحیای اموات ازعیسی وشق قمروتسبیح حجر واطاعت شجر ومدر ازمحمد مصطفی صلی‌الله علیه وآله وسلم .

قسم دوم : معجزه‌ایست که بعدازارتحال نبی باقی است مانند قرآن که خصم نیز معترف است صدورآن را ازمحمد صلی‌الله علیه وآله وسلم .

بعداز تقدیم مقدمات گوئیم که نبوت حضرت خاتم الأنبیاء بهمه‌طرق ثابت ومحقق است اما ازبابت تصدیق انبیای سالفه ثابت‌النبوة به نحویست که تفصیل آن گذشت که همه انبیای ثابت النبوة بخصوص انبیـای بنی‌اسرائیل از صحت نبوت

آنجناب خبرداده‌اند بطوریکه با وجود تغییر و تحریف در کتب سماویه قابل تشکیك نیست چنانچه بتفصیل واجمال گذشت .

واما استقامت میزان شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و برتری معیار طریقت آنجناب براحدی از حکماء محققین وعلمای را سخین مخفی وپوشیده نیست و اعتراض علمای پروتستنت برشرع شریف آنجناب وشبهات ایشان از راه عداوت وعناد است ورد آنها در فصل دوم از همین باب عنقریب خواهد آمد انشاءالله از اینکه شریعت موسی (ع) ظاهر بحت است بنحویکه از بواطن ابداً در آن گفتگو نشده وطریقت عیسی باطن محض بود بحدیکه بالمرة ازحدود ظاهره بازمانده وبا تمکن ظلمه وفسقه را از ظلم و تعدی باز نداشت بلکه نهیشان هم نفرمود چه صریح باب پنجم انجیل متی است : با شریر مقاومت مکنید بلکه هرکه بر رخسار راست تو طپانچه زند دیگر برا نیزبسوی اوبگردان واگر کسی خواهد با تودعوی کند و پیراهنت بگیرد قبایت را بدو واگذار و هرگاه کسی مجبوراً تو را یکمیل راه ببرد دومیل همراه او برو[1] واین ترخیص ظالم است در ظلم وترغیب فاسق برفسق .

حضرت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله جمع بین الظاهر و الباطن فرمود اول مردم را باکمال ملایمت بشریعت اسلام خواند وایشانرا با آیات ظاهره و معجزات باهره بخدا دعوت نمود وبعداز ملاحظه تمامی و انکار و عناد و حجود ایشانرا بحدود شرعیه مؤدب ساخت و باکفار معاند طریق مجاهده را پیش گرفت وازبرای تطهیرظاهر وباطن احکامی مقررفرمود و براحدی مخفی نیست که جمع به ازفرق است وتوجه بظاهر وباطن به از اکتفا بیکی است واقامهٔ حدود الهیه موجب نظام دنیا وآخرتست و تعطیل در آنها موجب اخلال نظام کل است و تمکین دادن ظلمه برظلم شرعاً وعرفاً قبیح است .

و از اینستکه یهود را معرفت بمبدء ومعادنیست وازحقایق امورباطنیه عاری

۱ـ باب مزبور : ۳۹ـ۴۲

و دقایق طـریقت و سلـوك را نمی‌فهمنـد واز عبـادات اختراعیه ایشان بجز عناد وجحود اثری وثمری حاصل نمیشود واختلافاتی که با یکدیگر دارند همه بواسطهٔ امور ظاهره‌است نه‌معارف حقه بلکه‌درمیان ایشان ازمعارف مطلقا نام‌ونشانی نیست.

وهمچنین نصاری در مسائل توحید وغیره حیاری گشته‌اند و عوام وخواص ایشان گمراه شده‌اند بعضی بحلول و برخی باتحاد و ابوت و بنوت و اتحاد ظاهر ومظهر وهمه قائل‌بتثلیث گردیده‌اند وبمسائلی که همه کفر محض و زندقه است قائل شده‌اند واز وظایف ظواهرشرعیه بالمره خالی‌هستند ومنکر ظواهرشرع گردیده‌اند بلکه عاملین بشرع را ملعون میدانند و مسائل باطنیهٔ ایشان نیز مانند باطن خودشان خراب اند .

و اما در طریقه اسلام شرط است که طالب وسالك الی‌الله اولاً ظاهر خود را به‌آداب ونوامیس شرعیه مؤدب سازد وبقدر قوه در اوقات مخصوصه بوظایف عبادت پردازد وباطن خود رابحضور وتوجه بمبدء مشغول‌گرداند و دقیقه‌ای ازیاد خدا غافل نشود وحضور قلب راشرط قبولی عبادت میدانند و در هرحال باید بیاد خدا باشد و از ملاحظهٔ خلق از خدا غافل نشـود و در توجه بباطن تعطیل عالم ظاهر نکند.

الحاصل قرارداد طریقهٔ اسلام براینست که باید ظاهر و باطن آدمی همگی مصروف خدمت پروردکار باشد و بلاشبهه اینطریقه اشرف طرق و بهترین سبل و موافق دلیل است پس سلوك لازم و اتباعش واجب است.

و اما بثبوت صدور معجزه ازحضرت رسول صلی‌الله علیه وآله با قطع‌نظر از معجزه باقیهٔ آنجناب بجهت ثبوت شق قمر وتسبیح حجر و شکایت ناقه و تکلم بزغاله مشویه واطعام خلق‌کثیر بطعام قلیل و اخبار از امور غیبیهٔ آتیه و تطابق خبر با مخبرعنه وامثال ذلك بهمان نوعی که یهود معجزات از موسی ونصاری ازعیسی نقل مینمایند بی‌تفاوت وقول بفرق واینکه شهود یهود و نصاری و نقله اخبار ایشان

همگی راستگو و از اسلام دروغگو بودند تحکم ومکابرهٔ صرفه وخلاف عقل سلیم است چه نقلهٔ اخبار اهل اسلام کمتر از نقلهٔ ایشان نیستند بل بمراتب ازیدند .

و از جناب عیسی جز چهار مورخ مجهول بنا برقول اهل اسلام که اثبات اینمرحله در باب اول مفصلاً و مدللاً گذشت و معلوم است بنا برادعای مسیحیین که صاحبان اناجیل اربعه باشند شخصی معتمدی احوالات ومعجزات او را نقل نکرده وقول کل نصاری مستند بقول همان چهار نفر است وتواتر از قول چهار نفر ثابت نمیشود یقیناً پس معجزات حضرت مسیح بحد تواتر نرسیدند .

و از حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله زیاده از صد هزار است چرا که ایام نبوت آنجناب زیاده از بیست سال شد وجمع کثیر وجم غفیر درعرض این مدت مشاهدهٔ معجزات نمودند و از برای ما نقل کردند وتا امروز بحمدالله تواتر منقطع نشده است بلکه در هر طبقه از طبقات زیاده برصد هزار اینمعجزات را نقل نموده یداً بید بما رسانیده‌اند.

علم بصدور معجزات ازآنجناب مانند علم ماست بوجود بلدان بعیده که ندیده باشیم مثل چین و ژاپون چنانچه در وجود اینبلاد شکی نداریم و حال‌آنکه ندیده‌ایم همچنین در صدور معجزات ازآنحضرت .

وقول باینکه باید معجزات آن جناب حکماً در قرآن مشروح و مفصل باشد غلط و باطل است چرا که معجزات شخص را باید غیر نقل نماید نه خود شخص درکتابیکه از او صادرگردیده چنانچه معجزات جناب مسیحرا حواریین و تابعین نقل نموده‌اند مانند مرقس و لوقا و همچنین معجزات حضرت رسول را حواریین آنجناب وتابعین و تابع‌التابعین نقل‌کرده‌اند.

مجملاً ایام نبوت حضرت عیسی سه سال وچیزی بود و در یکجا هم آرام نگرفت وکم کسی بخدمت میرسید حتی‌المقدور خود ومعجزات وتعلیمات خود را ازمردم پنهان می‌کرد چنانچه اناجیل شهادت میدهند وآنهائیکه همراه بودند مردمان

بیفهم و بی‌مدرك بودند گاهی مرتد و گاهی مؤمن بودند وقتی که یهود او را گرفتند مجموع شاگردان فرار نموده او را در دست دشمن گذاشتند الا پطرس که بهتر و مهتر همه بود او هم از عقب راه میرفت و در اناجیل اربعه مسطور است یعنی در باب ۲۶ از متی وباب چهاردهم از مرقس وباب ۲۲ از لوقا وباب ۱۸ از یوحنا که پطرس سه‌مرتبه درهمان شب‌عیسی را انکار کرد وتبری ازآنجناب نمود بنابرتصریح متی لعنتش کرد.

خود حضرت عیسی باو فرمودکه تو امشب سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد گفت استغفرالله که من تو را انکار کنم این سخن هم در معنی تکذیب جناب مسیح بود و بنا برتصریح آیه ۲۳ از باب ۱۶ از انجیل متی حضرت عیسی او را مسمی بشیطان نمود و از همان آیه معلوم میشود که عیسی را اضلال می کرد[1] .

درصورتیکه حال رئیس این باشد مرؤسین چه‌خواهند بود؟! .

واینحرف که تابعین‌او بی‌فهم بودند وغالب فرمایشات مسیحرا ادرك نمیکردند وحال آنکه اغلب بیانات جناب مسیح بامثل بوده مسلم است و ذکربعضی شواهدی که مقصود جناب عیسی را نمیفهمیدند درمقدمات باب سیم گذشت[2] و مدت خدمت ایشان با این بی‌فهمی سه‌سال بوده کسیرا با این‌بیفهمی چه‌ترقی حاصل خواهدشد.

اینست که درشب‌گرفتاری مسیح‌هرچه اصرار کردکه نمازبخوانید ونخوابید اطاعت‌نکردند و درهمانشب همه‌مرتد ومتفرق‌گردیدند وقیام مسیحرا توما[3] که یکی

۱ـ اما او (عیسی) برگشته پطرس راکفت دور شو از من ای شیطان زیراکه باعث لغزش من می‌باشی .

۲ـ شواهد این مطلب در جلد سوم‌کلیسا وساختهای آن از صفحه ۱۸۴ تا۲۳۴ آمده است.

۳ـ دریونانی او را دیمس‌گویند یکی از حواریون عیسی بوده است (انجیل لوقا باب ۶ : ۱۴) محل تولد و چگونگی هدایت یافتن آن معلوم نیست از قرار معلوم مردی بوده دیر- باور تا مطالب را بچشم نمی‌دید باور نمی‌کرد و قیام حضرت مسیح را آنچنانکه مسیحیان نقل می‌کنند باور نکرده است (انجیل یوحنا باب ۱۹ : ۲۹) .

از دوازده بود باور نکرد وگفت تا بچشم خود نه‌بینم و دست برپهلوی او نزنم قیام او را باور نخواهم کرد.

اشخاص دائم‌الحضور حالشان این بود تا بسایرین چه رسد که بعد از مدتی ایمان آوردند بخلاف تابعین حضرت رسول (ص) که در وقت تنگدستی وپریشانی وفقر وفاقه پروانه‌وار دور آن شمع راه هدایت راگرفته جان ومال خود را در راه او بذل و صرف‌کردند و با دشمنان او با عدم تمکن ظاهری مجاهده نموده و دین او را تقویت کردند و از کشته شدن در راه او پروا ننمودند پس بدیهی است که قوت ایمانشان زیاده و علمشان بمبدء و معاد بیشتر بوده پس چرا اعتماد بقول اینها نکنیم و بقول نقله معجزات عیسی حکماً باید قطع نمائیم ؟ ! ازکجا نقلهٔ معجزات حضرت رسول (ص) کاذب ونقلهٔ معجزات حضرت عیسی صادق بودند و حال‌آنکه رئیس ناقلین معجزات حضرت مسیح بنابرتصریح خود جناب عیسی شیطان بوده وحال‌آنکه استناد این اناجیل باین اشخاص معلوم‌نیست بلکه عکس‌آن درباب اول از همین‌کتاب معلوم ومشخص گردید .

پس ترجیح با اهل اسلام است چنانچه دانستی بلی تفاوتی‌که هست باقطع نظر ازمؤیداتی که‌سابق‌براین‌نقل‌نمودیم اینست که‌نقل ازیهود ونصاری دلالت‌میکند برنبوت موسی و عیسی علیهماالسلام در همـان وقتی‌که معجزه از ایشان صادر شد تا زمانی‌که از دار دنیا رحلت فرمودند .

و اما بقای شریعت ونبوت: نبوت ایشان محتاجست بخبر متواتر دیگر ویا تصدیق پیغمبری با اینکه شریعت وحکم نبوت ایشـان تا وقت معلوم باقی است و چنین خبری بعدازظهور حضرت رسول در دست ندارند استصحاب دراینجا حجت نباشد زیرا که معارض است با اخبار متواتره داله بر نبوت حضـرت رسول (ص) واستصحاب تکافؤ وتقاوم با خبرواحد محفوف بقراین ندارد تا چه‌جای خبر متواتر و از اغلب اخبار تورية توقیت معلوم میشود و دراسبات واعیاد تحریف‌کرده‌اند .

واما معجزهٔ باقیه: آن نیز در انبیای دیگر سوای حضرت رسول یافت نمیشود و احدی از ارباب ملل هم ادعای آنرا ننموده‌اند سوای اهل اسلام چه در قرآن تصریح شده که اگر جن وانس جمع شوند معادل یك سوره از قرآن را هرگز در هیچوقت الی قیام‌الساعه نتوانند آورد وآن با لن که دال برنفی تأبید است تعبیر کرده معلوم است که امروز نیز ایشان مثل آنرا نتوانند آورد وخصم که خود قبول دارد که حضرت رسول آنرا درمعرض معارضه درآورده و احدی مانند آنرا نتوانست آورد و اگر مثل آنرا گفته بودند ایشانرا پادشاهان صاحب شوکت همیشه بوده و میباشد البته او را می‌فرستادند وباطل احتجاج مینمودند چه دواعی نقل بسیار و مقتضی آن موجود و موانع مفقود است .

پس معلوم است که از اتیان بمثل عاجز بودند واگر مثل آنرا آورده‌اند خصم نشان دهد واگر پیشینیان عاجز بوده‌اند حال بیاورند پس معلوم شد که نبوت حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله بهمه اقسام از دلیل ثابت ومحقق است و از جناب موسی وعیسی وکذلك سایر انبیاء تا آدم علیه‌السلام هیچیك ثابت نیست وبدلیل نمیتوانند ثابت نمود مگر اینکه کسی اقرار کند بنبوت حضرت‌محمد وآنجناب شهادت بدهد برنبوت ایشان تا وقت مخصوصی .

پس ثبوت نبوت سایر انبیاء امروز موقوف بثبوت نبوت آنحضرتست .

واما ثبوت نبوت آنجناب توقفی برنبوت ایشان ندارد تواتر تورية و انجیل ومعجزات موسی وعیسی وسایر انبیاء یقیناً منقطع گردیده است بهمان ادله‌ای که در باب اول و دوم گذشت الحمد لله علی ظهور الحجة .

دربیان احکام گذشت و درفصل دوم از همین باب خواهدآمد که لوازم فساد در مذهب یهود ونصاری بسیارند وتدین بآنها خلاف مقتضای عقل است ونقلاً اخبار ومعجزات حضرت عیسی بر فرض صحت استناد اناجیل بیش از چهار نفر نیست وبلاشبهه بقول چهارنفر مورخ اکتفا نمیتوان نمود پس لازم است که اقرار بنبوت

محمد مصطفی صلی‌الله علیه‌و آله وسلم بنمایند تااقرارشان به‌نبوت‌انبیاء راهی داشته باشد و اعتقادات موافق ضابطه دلیل صحیح گردد .

همینقدرها که نگاشته شد ازبرای لبیب مصنف کافی است و بعضی بشارتها درباب امامت انشاءالله تعالی خواهدآمد و بهتر اینکه این خاتمه را بمعجزات بدن شریف حضرت‌رسول‌صلی‌الله‌علیه‌و آله‌وسلم ختم‌نمائیم و آن‌بیست‌وچهار معجزه‌است:

معجزه اول :

آنکه پیوسته نور از جبین نورانیش ساطع بود وچون ماه شعاع جبین مبین آن‌معدن انوار بر در ودیوار می‌تابیـد و گاه دست مبارك را بلند میکرد انگشتـان منورش مانند شمع روشنائی میداد .

معجزه دوم :

بوی خوش آنجناب بود چنانچه هروقت آنحضرت از راهی میگذشت تا دو روز و زیاده هرکه ازآن راه میرفت میدانست که آنحضرت از آن راه رفته است از عطر او و از عرق آنسرور جمع میکردند بهترین عطرها بود و داخل عطرهای دیگر میکردند و دلو آبی در نزد آنحضرت آوردند کفی‌آب در دهان مبارك کرد و مضمضه نمود ودر دلو ریخت آب‌آن ازمشك خوشبوتر شد .

معجزه سوم :

آنکه چون درآفتاب می‌ایستاد ویا راه میرفت او را سایه نبود .

معجزه چهـارم :

آنکه آنحضرت با هرکه راه میرفت هرچند او بلندتر بود حضرت يك سر وگردن از او بلندتر مینمود .

معجزه پنجم :

آنکه پیوسته ابر درآفتاب بر سرش سایه می‌افکند و با او حرکت میکرد مگر در وقتیکه ارادهٔ آنحضرت بخلاف آن علاقه میگرفت از برای اظهار معجزهٔ اینکه سایه ندارد .

معجزه ششم :

آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد وجانوری مانند مگس وپشه وغیرآنها برآنحضرت نمی‌نشست .

معجزه هفتم :

آنکه از عقب میدید چنانکه از پیش رو میدید .

معجزه هشتم :

آنکه خواب وبیداری آنحضرت یکسان بود وخواب قوای او را از ادراك معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می‌شنید وملائکه را میدید بخلاف دیگران وهرچه در خاطر خطور میکرد میدانست .

معجزه نهم :

آنکه هرگز بوی بد بمشام آنحضرت نمیرسید .

معجزه دهم :

آنکه آب دهن بهرچاهی می‌افکند درآن برکت بهم میرسید و پرآب میشد و بهر صاحب دردی که می‌مالید شفا می‌یافت و دست مبارك بهرطعامی که میرسانید درآن برکت بهم میرسید وازطعام قلیل‌جماعت کثیر را سیر میکرد چنانچه از بزغاله و يك صاع جو جابر هفتصد نفر بل ازید را سیر کرد .

معجزه یازدهم :

آنکه جمیع لغتها را می‌فهمید و بجمیع لغات سخن میگفت .

معجزه دوازدهم :

آنکه در محاسن شریفش هفده موی سفید بهم رسیده بود که مانند آفتاب می درخشید .

معجزه سیزدهم :

مهر نبوت بر پشت مبارکش جاگرفته‌بود و نور آن بر نور آفتاب زیادتی‌میکرد.

معجزه چهاردهم :

آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقــدری که جماعت کثیری سیراب شدند .

معجزه پانزدهم :

آنکه باشارهٔ انگشت ماه را بدو نیم کرد .

معجزه شانزدهم :

آنکه سنگریزه در دست حق پرستش تسبیح می‌گفت ومردم می‌شنیدند.

معجزه هفدهم :

آنکه ختنه‌کرده و ناف بریده و پاك ازآلایش خون و غیره متولد شد و در وقت ولادت ازپا بزیر آمد نه ازسر وچون بزمین‌آمد بوئی بهتر ازبوی مشك از او لایح و فاتح‌گردید وجهانرا معطر کرد پس روی‌بکعبه بسجده‌افتاد چون سرازسجده برداشت دست بسوی‌آسمان بلندکرد و اقرار نمود بوحدانیت حقتعالی و برسالت خود پس نوری از او ساطع‌گردیدکه مشرق ومغرب عالم را روشن‌گردانید .

معجزه هجدهم :

آنکه هرگز محتلم نشد و خواب شیطانی ندید .

معجزه نوزدهم :

آنکه فضله‌ای که از آنحضرت جدا میشد بوی مشك از آن میآمد و کسی آنرا نمی‌دید بلکه زمین مأمور بود که آنرا فرو برد .

معجزه بیستم :

آنکه هرچارپائی که آنحضرت بر آن سوار میشد رهوار میشد و پیر نمیشد.

معجزه بیست و یکم :

آنکه در قوه کسی به آنحضرت مقاومت نمیتوانست کرد .

معجزه بیست و دوم :

آنکه جمیع مخلوقات رعایت حرمت آنحضرت را میکردند و برهرسنگ و درخت که میگذشت خم میشدند ازبرای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند.

معجزه بیست وسوم :

آنکه بر زمین نرم راه میـرفت جای پایش نمیماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند .

معجزه بیست وچهـارم :

آنکه حقتعالی از آنحضـرت مهابتی در دلها افکنده بود که بآن تواضع و شکستگی و شفقت و مرحمت که داشت کسی بر روی مبارکش نظر نمیتوانست کرد و هرگاه کافر ومنافقی که آنحضرت را میدید ازبیم برخود میلرزید و از دوماه راه رعب او در دلهای کافران اثر میکرد .

بدانکه : ما دو عالم داریم : عالم تکوین و عالم تشریع .

واما عالم تکوین پس آن شش مرتبه دارد : اول نطفه. دوم علقه. سوم مضغه چهارم عظام. پنجم اکتساء لحم برعظام. ششم ئیلاج روح قال الله عزوجل :

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ [1]

حاصل مفاد بفارسی اینکه : بدرستی که آفریدیم ما آدم را ازخالصه ونقاوهٔ بیرون کشیده شده ازگل (مراد آدم البشر است) پس گردانیدیم نسل آدم را از نطفه (یعنی آفریدیم ذریهٔ اورا از آب منی) نطفه قرارگرفت در قرارگاه استوار (یعنی رحم که محفوظ ازضعف ماسکه میباشد) پس گردانیدیم آن نطفهٔ سفید را بعداز اربعین پاره‌ای خون سرخ بسته تا مدت چهل روز پس گردانیدیم آن خون بسته را گوشتی که یکبار بجوانید چهل روز دیگر پس ساختیم آن گوشت را استخوان تااینکه محکم گردانیم آنرا بعد از سه اربعین پس پوشانیدیم استخوانها را گوشتی (یعنی بر آن استخوانها رویانیدیم بعداز رستن عرق واعصاب برآن) پس بیافریدیم اورا آفریدن دیگر درشکم مادر یعنی روح دراو دمیدیم تازنده شد بعداز اینکه جماد ومرده بود.

پس آیهٔ مبارکه صریح است دراینکه عوالم وانتقالات ذریهٔ آدم دارای شش مرتبه میباشند بهمانطوری که ما گفتیم و برعاقل پوشیده نیست که عوالم و مراتب پنجگانهٔ اول مقدمه ازبرای عالم ششم میباشند که عالم ایلاج روح است یعنی حلول روح دربدن انسانی چه تا روح در انسان حلول نکند جماد ومرده میباشد ومخاطب بخطاب تکلیف نیست چرا که مرده است[2] .

۱ـ سوره مؤمنون ۲۳ : ۱۲ ـ ۱۴ .

۲ـ تعداد زیادی اسپرم مرد (نطفه) تخمك زن را احاطه می‌کنند تنها یکی از آنها وارد تخمك می‌گردد و عمل لقاح صورت می‌پذیرد بلافاصله سطح و تیلوس در پیرامون تخمك پرده‌ای ایجاد می‌کند وبدینوسیله از داخل‌شدن سایراسپرمها جلوگیری‌میشود سپس دوهسته ←

واما عالم تشریع آنهم شش مرتبه دارد :

اول : شرع شریف حضرت آدم علیه‌السلام .

دوم : شرع حضرت نوح علیه‌السلام .

سیم : شرع حضرت ابراهیم علیه‌السلام :

چهارم : شرع جناب موسی علیه‌السلام .

پنجم : شرع جناب عیسی علیه‌السلام .

ششم : شرع شریف حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی علیه و آله سلام‌الله

ودرعالم تشریع هرثانی ناسخ اول میباشد شرع حضرت آدم ممتد بود تاظهور شرع حضرت نوح و بسبب ظهورشرع حضرت نوح (ع) شرع حضرت آدم منسوخ گردید وهكذا شرع ابراهیم ناسخ شرع نوح علیه‌السلام است وهمچنین شرع جناب ابراهیم منسوخ گردید بسبب ظهور شرع موسی و شرع موسی منسوخ شد بسبب ظهور شرع عیسی و شرع حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه و آله نیز شرع عیسی را نسخ نمود .

ومسئلهٔ نسخ درباب چهارم از همین کتاب بمالامزید علیه گذشت دراینموضع نیز بنحو اشاره گوئیم : در آیهٔ ۲۹ باب اول کتاب موسی مرقوم گردیده که خدا محض ثمرات و سبزیات را برای طعام بآدم و ذریهٔ او حلال کرده بود تا طوفان که

(نروماده) بهم می‌پیوندند وکروموزم یا ژنهای ناقص آنها باهم آمیخته شده سلول اولیهٔ جنین را تشکیل می‌دهند و مرحلهٔ آبستنی (نطفه) آغاز میگردد... آخر هفتهٔ دوم جنین به‌اندازه دو میلیمتر وپایان هفتهٔ چهارم به‌اندازهٔ یکسانتیمتر (علقه) است ودراواخر ماه دوم (بعداز چهل‌روز اول) تقریباً شکل آدمی بخود میگیرد (مضغه) ودر پایان ماه سوم (چهل روز سوم) نقاط استخوانی ظاهر میگردد (عظام) ودر چهار ماهگی تمام دستگاههای جنین تشکیل‌شده وبدن با پوست خیلی نازکی پوشیده می‌شود (اکتساء لحم) آخر ماه پنجم حرکات بچه کامل میگردد که آنرا ایلاج روح گویند. اقتباس از فیزیولوژی ومکانیسم زایمان طبیعی دکتر میرفخرائی ج ۱ : ۴۶ تا ۵۸ .

در سال هزار وششصد وپنجاه و ششم خلقت عالم اتفاق افتاد بنا براعتقاد اهل کتاب لیکن بعد از طوفان گوشت حیوانات را نیز برای خوردن حلال ساخت از قراری که در آیهٔ ۳ باب ۹ کتاب اول موسی مسطور است: که هرچه متحرك و زنده باشد برای طعام از آن شما باشد چنانچه سبزی نورس همه را بشما بخشیدم.

در شرایع قبل ختنه معمول نبود و در شرع ابراهیم مأمور بختنه شد و در شرایع قبل تزویج عمه جایزبود لذا عمران پدر موسی یوخابد عمه خودرا تزویج نمود و درشرع موسی تزویج عمه حرام شد چنانچه در باب نسخ سبق ذکر یافت و در شرع نوح تمامی حیوانات حلال بودند ودرشرع موسی بعضی ازآنها حلال وبعضی حرام شدند ودر شرع موسی تطلیق زوجه بهرعلت جایزبود ودرشرع عیسی جایزنیست مگر بعلت زنا وتمامی اینمسائل درباب چهارم مفصلاً و مدللاً مذکور گردیدند.

و در عالم تکوین بعرض رسانیدیم که پنج عالم اول مقدمه هستند از برای عالم‌ششم که عالم ثیلاج‌روح است وهمچنین درعالم‌تشریع پنج‌شرع اول که اشاره بآنها شد مقدمه هستند ازبرای شرع ششم که آنها بمنزلهٔ جسمند واین‌شرع شریف مصطفوی بمنزلهٔ روح است لهذا تمامی انبیاء ظهور این‌شرع را خبر دادند اگرچه در عالم خود روحانیت داشتند وکامل بودند وعاملین به‌آنها از اهل نجاتند ولیکن بالنسبه باین‌شرع بمنزلهٔ‌جسمند وچون بدن زوال‌پذیراست لهذاآنها منسوخ‌گردیدند واز برای روح زوال نمیباشد لهذا شرع شریف حضرت خاتم‌الانبیاء(ص) منسوخ نمیشود. **لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه[1] حلال محمد حلال الی یوم‌القیمة و حرامه حرام الی یوم‌القیمة.**

پس معلوم و مشخص‌گردید که شرع شریف حضرت خاتم‌الانبیاء روح‌است و شرایع قبل جسم وجسم حیات ندارد مگر بروح.

۱ــ اقتباس از سورهٔ فصلت ۴۱ : ۴۲.

الحاصل : ازاین تقریرات معلوم و مشخص گردید که نبوت حضرت ختمی مرتبت بجمیع طرق از طرق عقلیه و نقلیه ثابت و محقق است بطوریکه بهیچوجه من الوجوه قابل شك وشبهه نیست پس اصحاب عقل ادلهٔ عقلیه را بکار برده ومتابعت نمایند و بآن حضرت ایمان بیاورند واصحاب نقل نقل را .

وچون ازمراتب مسطوره فراغت واتمام حاصل آمد بحمدالله اکنون بی‌تأمل وتوقف شروع میکنیم بدفع ورفع مطاعن قسیسین ومسبحیین درفصل مستقل علیحده وبعد بیان میکنیم محسنات اسلامیه را چنانکه دراول این فصل بطبیعیین وعده دادیم و درهمه احوال توفیق ازخدا میخواهیم واستعانت از او میجوئیم لأنه خیر معین.

اللهم یا ارحم الراحمین اسئلك ان توفقنی بتوفیقاتك الخاصة وتحفظنی من الخطاء والسهو والنسیان .

پس میگوئیم :

فصل دوم

در دفع مطاعن قسیسین و مسیحیین

بدان ایدك‌الله‌تعالی فی‌الدارین که مسیحیین ادعامینمایند که انبیاء علیهم‌السلام معصومند در تبلیغ وحی و ادای رسالت فقط خواه‌تبلیغ بعنوان تحریر باشد یاتقریر واما درغیرتبلیغ رسالت معصوم نیستند قبل ازنبوت ونه بعد از آن واز ایشان بعداز نبوت جمیع ذنوب وعصیان قصداً و عمداً صادر میشود تا چه برسد بخطا و نسیان پس صادر میشود ازانبیاء علیهم‌السلام بنا براعتقاد اهل‌کتاب زنا بامحارم‌خود فضلاً عن‌الاجنبیات .

وهمچنین مرتکب میشوند انبیاء بعبادت اوثان و بنای معابد از برای ایشان هیچ پیغمبری نیست در نزد اهل‌کتاب از ابراهیم تا یحیی‌علیهماالسلام که زانی ویا ولدالزنا نباشد .

نعوذ بالله از امثال این عقاید درحق انبیاء علیهم‌السلام و تو دانستی در باب اول ودوم ازهمین کتاب که ادعای عصمت درحق‌انبیاء درتبلیغ رسالت وادای‌نبوت

ادعای باطلی است اصلی ندارد بنا براصول فاسدهٔ ایشان و این ادعا از اهل کتاب از برای تغلیط عوام است و الا اصلی ندارد .

پس مطاعن ایشان درحق محمد المصطفی صلی‌الله علیه وآله وسلم دربعضی اموری که آنها را خطا میدانند درزعم‌فاسد خود قدحی وعیبی به‌نبوت آن‌بزرگوار نمیرساند بنا براصول فاسدهٔ ایشان .

پس ذکر مطاعن آن بزرگوار علتی وجهتی‌ندارد مگر عناد واین‌حقیر اگرچه مکروه میدارم اینکه نقل نمایم ذنوب و خطاهای انبیا را وکفریات و مفتریات بر ایشانرا ازکتب مقدسهٔ اهل‌کتاب ولو الزاماً نه اعتقاداً حاشا وکلاکه این‌حقیر چنین اعتقادی داشته‌باشم لیکن‌چون‌دیدم‌که علمای مسیحیه اطالهٔ‌لسان وزبان‌درازی نموده و سوء ادب مینمایند در حق خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی‌الله علیه و آله وسلم در امورات خفیهٔ جزئیه و خردل را جبل مینمایند از برای تغلیط عوام‌که وقوفی و اطلاعی از کتابهای ایشان ندارند و مظنهٔ وقوع در اشتباه بود بسبب تقریرات و تحریرات باطلهٔ ایشان لهذا بعضی ازآن نسبتهائی‌که به پیغمبـران داده‌اند باقتضای ضرورت الزاماً نقل مینمایم و به هزار زبان استغفار وتبری مینمایم از اعتقاد به‌آنها ونقل‌آنها نیست مگر نقل‌کلمات‌کفر و نقل‌کفر هم کفر نیست .

نمی‌بینی‌که خداوند عالم‌کفر اکثرکفاررا درقرآن نقل‌کرده‌است وهمچنین پیغمبر و امامان صلوات‌الله علیهم اجمعین‌کفر مردم را نقل می‌فرمودند ومقدم‌نمودم نقل‌اینهارا برنقل مطاعن ایشان درحق‌محمدصلی‌الله‌علیه وآله وسلم وجواب ازآنها.

بدانکه : قسیس ولیم‌اسمت‌که ازعلمای پروتستنت است‌کتابی نوشته‌است و اورا مسمی نموده است بطریق الاولیاء و در سنه ۱۸۴۸ از میلاد آن‌کتاب بطبع رسیده است و درآن‌کتاب احوالات انبیاء را ازآدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته است وهمه‌تحریرات‌او ازسفرتکوین تورات وتفاسیرمعتبره درنزد علمای پروتستنت نقل شده است و دربعضی مواضع ازآن‌کتاب بعضی چیزها را نقل خواهم نمود.

شاهد اول :

قصهٔ آدم صفی علیه‌السلام است درنزد اهل‌کتاب مشهور ودرباب ۳ از سفر تکوین مسطور است و ایشان اعتراف مینمایند که آدم علیه‌السلام عمداً گناه کرد و اعتراف بذنب خود هم ننمود و بطوری بزرك میدانند گناه حضرت آدم را که قابل بخشش هم نیست مگر بمقتولیت و مصلوبیت حضرت مسیح علیه‌السلام و توبهٔ او هم در نزد ایشان تاآخر حیات ثابت نشده است .

درصفحهٔ ۲۳ ازطریق الاولیاء قسیس ولیم اسمت گوید واسفا که توبهٔ آدم ثابت نشده است و در تمامی عمرش یکمرتبه هم استغفار ننمود [۱] .

شاهد دوم :

درآیهٔ ۱۸ ازباب ۸ ازسفرتکوین باین نحو رقم شده است : و پسران نوح که ازکشتی بیرون‌آمدند سام و حام و یافث‌اند و حام پدرکنعانست * ونوح آغاز فلاحت زمین کرده تاکستانی غرس کرد * و شراب خورده مست شد و در میان چادرش بی‌ستر بود * و حام پدرکنعان برهنکی پدرش را دید و بدو برادرش در بیرون خبر داد * وسام و یافث بالاپوشی‌گرفته بردوش هردوخود کذاشته و بعقب رفته برهنکی پدر خودشانرا مستور کردند و روی خودشان بعقب بود برهنکی پدرشانرا ندیدند * و نوح از سکر خود بیدار شد و آنچه پسرکوچکش باوکرده بود فهمید * وکفت‌که‌کنعان ملعون باشد وبرادرانش را بندهٔ بندکان باشد انتهی .

پس در این فقرات تصریح شده است که نوح علیه‌السلام شرب خمر نموده و مست شد و از شدت مستی عریان و منکشف العوره گردید عجب اینکه مذنب بسبب نکاه بعورت پدر حام بوده‌که پدرکنعانست وآنی‌که معاقب به‌لعنت شد پسر

۱ــ از این‌جهت است‌که اولاد آدم را گناهکار ذاتی میدانند و معتقدند مادامی‌که بشر تولد جدید پیدا نکند ازگناه ذاتی و ارثی رهائی نخواهد یافت .

حام کنعان بوده است از پسر مواخذه شد بسبب گناه پدر بخلاف عدل!

در آیهٔ ۲۰ از باب ۱۸ ازکتاب حزقیال باین‌نحو رقم شده است : جانی که گناه می‌ورزد خواهد مرد پسر بارگناه پدر را نخواهدکشید وپدر بار گناه پسر را نخواهدکشید صداقت صدیق بر او خواهد بود وشرارت‌شریر هم براو خواهد بود انتـهی .

و هرگاه فرض شود که بار گناه پدر را پسـر باید بکشد برخلاف عدالت تخصیص کنعان وجهی ندارد زیرا که حام چهار پسر دارد : کوش، مصرئیم ، فوط وکنعان چنانچه درآیهٔ ۶ ازباب ۱۰ از سفر تکوین مرقوم شده است .

حکایت مناسبی بخاطرم آمد: سیدنعمت‌اللهجزایری[1] وحاجی ملااحمدنراقی[2] اعلی‌الله مقامهما در زهرالربیع و خزاین حکایت مفصلی از تاجری نقل مینمایند که در شهر حصه واقع شده است و در آخر آن حکایت نوشته‌اندکه تاجر گفت رفتم بخانهٔ حاکم بلدهٔ مذکور دیدم نعلبندی را حاضرکردند وحاکم حکم نمودکه یك چشمش را قلع نمایند و هرچه بیچاره نعلبند فریاد میکند من تقصیری ندارم کسی گوش نمیکند و بالاخره یك چشم اورا کندند تاجرگویدکه من ازحاکم پرسیدم‌که این چه تقصیری کرده‌بود گفت تقصیری نداشت ولیکن ما دراین‌شهر خیاطی داریم

۱ـ سید نعمت‌الله بن عبدالله جزایری معروف به شوشتری با رنج فراوان تحصیل‌کرده است گویند چون پول تهیه چراغ نداشت در روشنائی ماه مطالبه می‌کرد. درسال ۱۰۵۰ هجری در قریه صباغیه جزائر متـولد و در ۲۴ شوال ۱۱۱۲ در قریهٔ جایدر وفات یافته است کتابهای چندی بزبان‌عربی‌نگاشته‌است ازجمله‌زهرالربیع درادبیات‌است‌که بچاپ‌رسیده‌است.

۲ـ ملااحمد نراقی‌کاشانی متخلص به‌صفائی عالم ، عابد ، فاضل ، فقیه ، نبیه ، شاعر وادیب و استاد مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود در حدود سـال ۱۲۴۴ ق در نراق وفـات یافت . جنازه‌اش را بنجف اشرف حمل کرده و در صحن مطهر پشت سر حضرت بخاك سپـردنـد کتابهای متعددی برشتهٔ تحریرآورده از جملهٔ خزائن است‌که بصورت‌کشکول نگارش یافته ومکرر چاپ رسیده‌است وقطع وزیری‌آن به ۴۹۶ صفحه میرسد. مؤلفین‌کتب چاپی.

ویك نعلبندی و آن خیاط چشم یکیرا کور کرده بود عوض خیاط حکم کردم چشم نعلبند را کور کنند زیرا که خیاط دو چشم لازم دارد ولیکن از برای نعلبند یکچشم بس است تاجر گوید من گفتم خدا شما را عمر بدهد باین عدالتی که دارید! حکم اینحاکم موافق توریة است.

شاهد سیم:

درصفحه ۷۴ ازطریق الأولیاء درحال ابراهیم علیه السلام باین نحورقم شده است: حال ابراهیم تاهفتاد سال از عمرش گذشته معلوم نیست و درمیان بت‌پرستان تربیت‌یافت و اکثرعمراودرمیان بت‌پرستان‌گذشت ومعلوم میشود که ابوین اوخدای برحق را نمیشناختند واحتمال میرود که ابراهیم هم عابد صنم بوده است مادامیکه خدا ازبرای‌اوظاهر نشده‌بود پس‌از آن‌خدا ازبرای اوظاهرشد واورا از ابنای زمان انتخاب فرمود و ازبرای خود او را بندهٔ خالص قرارداد انتهی[۱].

پس از این عبارت ظاهر میشود که مظنون در نزد مسیحیین اینکه ابراهیم علیه السلام تا هشتاد سال ازعمرش گذشته عابد صنم بود.

مؤلف گوید: عابد صنم بودن ابراهیم علیه السلام قریب الیقین است نظر باصول ایشان زیراکه اهل عالم درآنوقت وثنی بودند درنزد اهل‌کتاب وحضرت خلیل هم در میان ایشان تربیت یافت وابوین او هم ازعباد صنم بودند علی قولهم

۱ـ جد اعلای بنی‌اسرائیل و عرب مستعربه و انبیای یهود بود پسر تارح یا تارخ یا ترح است‌که دراسلام پسرخوانده آزربت‌تراش معرفی شده است.

وی ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد در «اور» بدنیا آمد ابراهیم مردم را بخدای یگانه دعوت کرد و نمرود فرمان داد آتشی بزرگ افروختند و او را درآتش افکندند ولی‌آتش براو سرد وسلامت‌شد، ابراهیم درصدوبیست‌سالگی به‌ختان خویش‌مامورشد وخانه‌کعبه ساخته اوست وی در صدوهفتادسالگی درگذشت اورادوپسر بود ۱ـ اسحاق ازساره پدربنی‌اسرائیل. ۲ـ اسماعیل ازهاجرجد اعلای عرب عدنانی.

وخدا هم ازبرای اوظاهرنشده بود تا آنوقت وعصمت از عبادت صنم شرط نیست درنزد اهل کتاب بعدازنبوت فضلاً ازاینکه شرط باشد قبل‌ازنبوت .

این بود حال اب‌الانبیاء تا هفتاد سال از عمرش گذشته پس بشنو حال او را بعدازنبوت بنابرقول ایشان .

شاهد چهارم :

درآیهٔ ۱۱ ازباب ۱۲ ازسفرتکوین درحق‌ابراهیم خلیل علیه‌السلام باین‌نحو ترقیم یافته است : و واقع شد درهنگامیکه نزدیك شدکه بمصرداخل شود بزن خود ساری گفت که اینك‌البته میدانم که توزن خوش‌منظری * واحتمال داردکه مصریان هنگام دیدنت بگویندکه این زن‌اوست ومرا خواهندکشت وتورا زنده نگاه خواهند داشت * تمنا اینکه بگوئی که تو خواهر منی تا اینکه بسبب توبمن نیکی بشود و جانم بسبب توزنده ماند .

ازآیات مرقومات معلوم میشودکه سبب کذب مجرد خوف نبوده است بلکه رجای حصول‌خیرهم منظوربوده بلکه حصول خیردرنظرش‌اقوی‌بود لذلك حصول خیر را مقدم نمود وفرمود تا اینکه بسبب توبمن نیکی بشود وجانم بسبب توزنده بماند وخیرهم ازبرای اوحاصل شد از جنبهٔ ساری چنانچه درآیهٔ ۱۶ ازهمین باب مسطوراست وعبارت آیهٔ ۱۶ اینست : وابرام را برخاطراواحسان نمود الخ .

علاوه خوف ابراهیم از قتل مجرد وهم بوده است بخصوص در صورتیکه راضی بشود بترك ساری پس دراینصورت خوف اواصلاً وجهی ندارد .

عاقل چگونه تجویز مینماید که ابراهیم علیه‌السلام حرم خود را ترك نماید واورا تسلیم‌بدست کفاربفرماید؟! محاربه ومقاتله ازجهة اوننماید وهرکسی‌فی‌الجمله غیرتی داشته باشد باین عمل راضی نمیشود تا چه برسد بابراهیم غیور .

شاهد پنجم :

درآیهٔ اول ازباب ۲۰ از سفرتکوین باین نحوبیان و عیان‌گشته است : پس ابراهیم ازآنجا بزمین جنوب کوچید و درمیان قادیش و شورساکن شده درکوار[1] اقامت نمود * وابراهیم در حق زن خود ساری کفت که خواهر منست وابی ملك سلطان کرارفرستاده ساری راکرفت * اما خدا برؤیای شب برابی ملك آمده ویرا کفت که اینك بسبب زنی که کرفته‌ای میمیری زیراکه زن شوهرداراست * وابی‌ملك باونزدیکی ننموده بود وکفت که ایخداوند آیا قوم صدیق را خواهی کشت* آیا بمن نکفت که خواهرمنست وآن زن نیزکفت برادرمنست بقلب سلیم خود و پاك دست خود این‌کار راکردم .

ابراهیم وساری درمرتبه ثانیه دراینجا دروغ‌گفتند وشاید سبب قوی دراینجا هم غیراز خوف باشد وحصول منفعت کلی هم حاصل شد از اینجهة چنانچه درآیهٔ ۱۴ و ۱۵ ازهمین باب مرقوم شده است وآیه اینست : پس ابی‌ملك کوسفندان و کاوان وبندکان وکنیزکانرا کرفته بابراهیم داد و زنش ساری را باو بازفرستاد .

با قطع نظر از همه اینها باز میتوانیم بگوئیم زمانیکه ابراهیم راضی بشود بتسلیم زنش بدست‌کفار بدون مقاتلت خوف وجهی ندارد .

شاهد ششم :

در صفحه ۹۹ از طریق الاولیاء باین نحـو رقم شده است : شـاید ابراهیم زمانیکه انکار کرد زوجیهٔ ساری را در مرتبه اولی عزم کرده باشد در قلب خود که مثل اینمعصیت ازاو دوباره صادر نشود لیکن بسبب غفلت دوباره درشبکه شیطان

۱ــ گوار یا جرار شهری بود از شهرهای معروف فلسطینیان که در جنوب شرقی غزه بین قادش وشور واقع بود ، دورنیست که همان مکانی باشدکه الان به خرابه‌ام جرارمعروف است لکن محل آن از روی یقین قطعی معلوم نیست . قاموس‌کتاب مقدس ص ۲۸۴ .

سابق واقع گردید انتهی .

ودرصفحه ۹۲ و ۹۳ ازطریق الاولیاء مذکور است که ممکن نیست اینکه ابراهیم غیرمذنب باشد درنکاح و تزویج هاجر زیراکه قول مسیحراکه در انجیل مکتوبست خوب میدانست که فرمودند درجواب فریسیان مگرنخوانده‌اید که خالق درابتدا ایشانرا مرد وزن آفرید و گفت ازاینجهة مرد پدرومادرخود را رها کرده بزن خویش به پیوندد وهردویکتن شوند انتهی .

بدانکه قول مذکور که از انجیل نقل شد درآیه ۴ و ۵ ازباب ۱۹ از انجیل متی مذکوراست .

وچون جناب هاجرجدهٔ خاتم الانبیاست بجهة عنادیکه بآنحضرت دارند این نسبت را بجناب ابراهیم وهاجرداده‌اند پس ماهم الزاماً میگوئیم چنانچه ممکن نیست درنکاح هاجرغیرمذنب باشد وهمچنین درنکاح ساری ممکن نیست که غیرمذنب باشد چنانچه قول عیسی را خوب میدانست قول موسی راکه درآیه ۹ ازباب ۱۸ ازسفر اخبارمسطوراست نیزخوب میدانست که فرمود عـورت خواهر خود را چه دختر پدرت وچه دخترمادرت خواه درخانه زائیده‌شود خواه دربیرون زائیده شود کشف عورت آنها مکن .

همچنین قول دیگرموسی را خوب میدانست که درآیه ۱۷ ازباب ۲۰ ازسفر مذکوربااین نحومسطوراست : اکرکسی خواهرخود دختر پدرش ویا دختر مادرش راکرفته عورت اورا به بیند وهم آن زن عورت اورا به بیند فجوراست در پیش چشم قوم منقطع شود چونکه کشف عورت خواهر خودکرده است بار کناه خود را بکشد .

و همچنین قول سیم موسی را هم خوب میدانست که درآیهٔ ۲۲ از باب ۲۷ ازتوریة مثنی فرمود: لعنت برکسیکه با خواهرخود چه دخترپدر وچه دخترمادرش بخوابد چنانچه درباب چهارم ازهمین کتاب دانستی ومثل این نکاح مساوی زناست

در نزد علمای پروتستنت .

پس از این‌قول لازم میآید که ابراهیم علیه‌السلام زانی باشد قبل از نبوت و بعدازآن و اولاداو که ازساری بودند تمام ولدالزنا باشند واگرتجویزنمایند نکاح خواهر خود را درشریعت ابراهیم تعدد نکاح هم جایز خواهد بود درآن شرع پس اعتراضی نیست بر ابراهیم نه باعتبار نکاح هاجر و نه باعتبار نکاح ساری .

و حق اینست در نزد این‌حقیر ودرنزد جمیع علمای اهل‌اسلام ولیکن بنا بر اصول فاسدهٔ مسیحیین لازم می‌آید که این پیغمبرکه پدر پیغمبرانست چنانچه کاذب بود از اول عمر تا آخر عمرزانی هم باشد نمیدانم خلعت خلت را از زنا پیدا کرد یا ازکذب ! نعوذ بالله ازامثال این مزخرفات که لازمهٔ دین ومذهب مسیحیین است.

شاهد هفتم :

درآیهٔ ۳۰ ازباب ۱۹ ازسفر تکوین درحق لوط علیه‌السلام باین‌نحو رقم‌شده است : و لوط از صوعر[1] برآمد و در کوه ساکن شد و دو دخترانش بهمراهش زیرا که ازسکون در صوعر ترسید و او و دو دخترانش در مغاره ساکن شدند * و دختر بزرگ بدختر کوچك گفت که پدر ما پیرشد وکسی در زمین‌نیست که‌موافق عادت کل زمین برما درآید * بیا پدر خود را شراب بنوشانیم وبا او بخوابیم واز پدرخود نسلی‌را زنده نگاه‌داریم * پس درآنشب پدر خویشتن‌را شراب نوشانیدند و دختر بزرك داخل شده با پدر خود خوابید و او نه بوقت خوابیدنش و نه بوقت برخاستنش اطلاعی بهم‌رسانید * وروز دیگر واقع‌شد که دختربزرك بدختر کوچك

۱ــ یکی‌ازشهرهای معروف‌بشهرهای وادی‌است‌که اول‌آنرا بالع‌می‌گفتند (سفرپیدایش باب ۱۴ : ۲) وقتی‌که شهر همجوارآن (سدوم) بغضب خدا خراب شد لوط باین شهرآمد (سفر پیدایش باب ۱۹ : ۲۰ـ۳۰) اکثر محققین برآنندکه این شهر در جنوب شرقی بحر میت بود و برخی آنرا همان شهر صباعه می‌دانندکه در نزدیکی‌کوه بنا شده بود . قاموس مقدس ص ۵۷۰ .

گفت که اینك دیشب با پدرخود خوابیدم امشب نیزاورا شراب بنوشانیم وتوداخل شده با اوبخوابی وازپدرخود نسلـی را زنده نگاه داریم وآنشب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دخترکوچك برخاسته با او خوابیدکه او نه‌بوقت خوابید ونه بوقت برخاستنش اطلاعی بهمرسانید * و دودخترلوط ازپدرخودشان حامله شدند * ودختربزرگ پسریرا زائید واسمشرا مؤآب نامیدکه تابحال پدرمؤآبیان اوست ودخترکوچك اونیزپسریرا زائید واسمش را بن‌عمی‌نامیدکه تا بحال پدربنی‌عمون اوست انتهی .

و درصفحهٔ ۱۲۸ ازطریق الاولیاء بعداز نقل اینحکایت باین نحو رقم نموده است: حال‌لوط سزاواراست‌که براوگریه شود وما بعـداز تأسف وخوف وخشیت برنفسهای خود تعجب میکنیم از لوط آیا این همان‌کسی است‌که پاکدامن ماند از جمیع شرارتهای‌سادوم[1] که قوی‌بود درسلوك طریقه خدا وبعیدبود ازجمیع‌نجاسات آن بلده وفسق غالب شد براوبعدازخروج بصحرا پس کدام‌کسیست‌که مأمون‌باشد درشهریا دربیابان یا درمغازه ؟ ! انتهی .

پس چون قسیسین‌گریه‌کردند برحال لوط علیه السلام دیگرما محتاج نیستیم بتطویل‌کلام در اینمقام وگریهٔ قسیسین‌کافی است الااینکه میگوئیم موئب وبن‌عمی که از زنا متولد شدند خدا ایشانرا نکشت و ولدی‌که از زنای داود علیه السلام با زن اوریا متولد شد خدا او راکشت لعل معصیت زنا با زن غیراشد؟ واعظم‌است از

۱ـ سدوم یا سدوما یا سادوم : قوم حضرت لوط بودندکه قرآن آنان را راهزن ومردمانی بی‌آبرو (لتأتون الرجال) (تقطعون‌السبیل) معرفی می‌کندکه دراثر زیادی‌گناه بلا برایشان نازل گشت و شهر آنان ویران گشت دو قبیلهٔ مؤآبیان و عمونیان فرزندان دو دختر حضرت لوط هستند که مسیحیان معتقدند هردو دختر بزنا ازپدر حامله شدند ودوپسر بدنیا آوردند که این دوقبیله اولاد آنها هستند برای اطلاع بیشتربه پاورقی صفحه ۳۴۲ و ۳۴۳ جزء اول بخش‌کلیسا و ساخته‌های‌آن مراجعه‌کنید .

زنا با دخترخود درنزد ایشان بلکه این‌دونفر یعنی مؤآب وبن‌عمی ازجمله مقبولین هستند عندالله .

اما موئب زیرا که عوبید جـد داود علیه السلام اسم مادرش راعوث است چنانچه درباب اول وآیه ۵ ازانجیل‌متی‌مذکور گردیده است واین راعوث که مادر جد داود علیه السلام است موئبیه بود یعنی ازاولاد واحفاد موئب و حال‌آنکـه از جدات داود و سلیمان وعیسی علیه السلام است وداود پسربزرگ خداست وسلیمان بشرح ایضاً ابن‌الله است و عیسی فرزند یگانه خداست بلکه الله است بنابر زعم مسیحیین .

واما بن‌عمی زیراکه رحبعام‌بن‌سلیمان ازاجداد عیسی علیه السلام است بنابر حکم آیهٔ ۷ ازباب اول ازانجیل متی ومادر رحبعام عمانیه‌بود یعنی ازاولادبن‌عمی بنابرحکم‌آیهٔ ۲۱ ازباب ۱۴ از سفرملوك اول اینهم ازجدات فرزند یگانه خداست بلکه ازجدات‌الله است بنابر زعم ایشان وآیهٔ ۱۹ ازباب ۱۲ ازتوریة مثنی باین‌نحو ترقیم یافته‌است: و چونکه روبروی بنی‌عمون رسیده باشی بایشان اذیت مرسان و ایشانرا مینکیزان (جدال مکن) زیراکه ارثیت بنی‌عمونرا بتونخواهم داد چونکـه ارثیتش را به بنی‌لوط داده‌ام .

پس‌کدام شرفی است ازبرای موئب وبن‌عمی ولدالزنا بالاتر ازاین باشدکه بعضی بنات موئب جدهٔ معظمه فرزند بزرگ خدا وایضاً فرزند خدا وخداست بنابر زعم ایشان یعنی جدهٔ داود وسلیمان وعیسی علیهم السلام .

وبعضی‌بنات بنی‌عمی جدهٔ ابن‌الله الوحیدبل‌الله است بنابر زعم ایشان وخدا هم بنی‌اسرائیل‌راکه ابناءالله‌اند بنص توریة منعشان فرمود از توریث ارض بن‌عمی پس شرفی بالاترازاین نمیشودکه ازبرای این دو ولدالزنا حاصل شد .

خدشهٔ دیگردراینجا باقی مانده است ازبرای تنبیه قسیسین لابدیم ازذکرآن دراینموضع وآن اینست : چون نسب عیسی علیه السلام باعتباراین دوجده معظمه

مکرمه بموئب وبن‌عمی وصل و منتهی شد پس عیسی موئبی وعمونی خواهد بود وموئبیون وعمونیون داخل جماعت رب نمیشوند تا ابد بحکم آیهٔ ۳ ازباب ۲۳ از تورية مثنی و آیه اینست : عمونی ویا موئبی داخل جمعیت خداوند نشوند تابپشت دهم بلکه ابداً داخل جمعیت خداوند نشوند انتهی .

پس عیسی علیه السلام چگونه داخل جماعت رب شد بلکه رئیس جماعت رب‌گردید بلکه فرزند یگانه‌خدا بلکه الله شد بنابر زعم ایشان .

واگر کسی‌گوید اعتبارنسب بآباء است نه بأمهات وعیسی هم پدر ندارد پس عیسی موئبی وعمانی نخواهد بود .

جواب‌گوئیم اگراعتبارنسب ازجانب پدرباشد چنانچه مزعوم این‌قائل است لازم میآیدکه عیسی (ع) اسرائیلی و یهودی وداودی وسلیمانی هم نباشد زیرا که حصول این اوصاف ازبرای عیسی ازجانب مادراست نه ازجانب پدر .

پس زمانی‌که عیسی‌ازسلسلهٔ اسرائیل وداود وسلیمان‌خارج‌شد مسیح موعود نخواهد بود زیراکه مسیح موعود لابد باید اسرائیلی و داودی و سلیمانی باشد و اعتباراین اوصاف باعتبارمادر وعدم اعتبارکون عیسی عمانی وموئبی ازجهة جدتین معظمتین مذکورتین ترجیح بلامرجح است .

پس ازاین تقریرات معلوم میشودکه عیسی (ع) بحکم‌کتب مقدسه مردود و قابل نبوت نیست پس‌هربشارتیکه دراین‌کتب یافت شود درحق‌حضرت خاتم (ص) بلامعارض صادق ودرحق حضرت عیسی (ع) کاذب خواهد بود .

پس قول قسیسین‌که فلان بشارت ویا آیه درحق حضرت عیسی است‌کذب محض خواهد بود چراکه او مردود است امکان نداردکه شخص بحکم خدا هم مردود وهم مقبول نبی وغیرنبی باشد.

بدانکه : این ایراد برداود و سلیمانهم وارد است باعتبار راعوث که ما در جد داود علیه السلام است چنانکه دانستی لیکن ما زیاده براینها در اینمقام تطویل

کلام نمینمائیم و برمیگردیم برسر اصل قصه ومیگوئیم که لوط علیه السلام حالش سزاوار گریه است بنابر قول قسیس بلکه درنزد جمیع قسیسین و بی‌شك وبی‌شبهه لوط علیه السلام بحکم انجیل بارد قدیس است بهیچگونه وهنی در نزد ایشان در قدسیت او واقع نگردید بعد ازاین حرکت شنیعه که مثل اودرارازل هم مسموع نگردیده است که دراکثر اوقات مخمور ومستند ! زیراکه ارازل درحالت خمرهم فرق وتمیزمیگذارند ما بین بنات خود ازاجنبیات .

زمانیکه امتیازساقط شود مابین بنات وغیرایشان از کثرة شرب خمرسکران در آنوقت قابل جماع نخواهد بود چنانچه مولعون بشرب خمرشهادت میدهند وتا امروز شنیده نشده است که ارزلی ازارازل در حالت مستی این کار را با دختر ویا بمادر ویا بخواهرخود نموده باشد .

واگرخمرانسانرا تا باینمرتبه برساندکه فرق نگذارد ما بین محارم واجنبیات وبتواند درآنحالت یکی ازمحارم خود را حامله نماید ولودختر باکره باشد پس بایدگریست بحال اهل اروپا ازمسیحیین چگونه میشود امیدوارشد نجات مادران و دختران وخواهران را ازدست پسران وپدران وبرادران زیراکه دراغلب اوقات رجال ونساء ایشان مستند .

بخصوص زمانیکه قیاس نمائیم این حال را بالنسبه به ارازل ایشان وعجب است ازاین قدیس که چنانچه درشب اول مبتلا شد درشب ثانی هم مبتلاگردید .

مگراینکه گویند این امربحکم آسمانی واقع شد یعنی بتقدیرالهی تا اینکه پسرخدا بلکه خدا ازبعض بنات این ولدالزناها متولد بشود وفرزند یگانه خدا نسبش شرافتی پیداکند ومثل این امراگرازبرای بعضی آحادناس واقع شود .

لضاقت علیه الارض بمارحبت [1] خزنا وهما پس عجب است از لوط علیه السلام که هیچ اعتنا نفرمود واجرای حدود برخود واین بنتین ننمود .

۱- اقتباس ازآیه ۲۵ سوره توبة ۹ .

نعوذ بالله از امثال این مزخرفات و قسیسین حق گلـه ندارند ازاین حقیر که اظهار قبایح کتب مقدسهٔ ایشانرا مینمایم زیراکه نمی‌بینند که خودشان چه قدرافترا می‌بندند برحضرت محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم و قرآن و شرع شریف ایشان اینحقیرکه افترا نگفتم زیراکه ازکتب مقدسه نقل نمودم اگرحق است کسی از حق نبایدگله کند واگرباطل است کماهوالحق چرا این کتب را قبول میکنند والهامی و بلاتغییر وتحریف میدانند.

وبعدازهمه اینها **مؤلف کتاب گوید** : که این قصه کاذب وباطل و ازمفتریاتست یقیناً وهرکسی حق بداند ازیهود ونصاری باید اشکالاتیکه اینحقیرالزاماً وارد نموده‌ام رد نماید والابیدین وملحد خواهد بود . چنانچه‌دانستی وردّ اوهم باید از روی ادله وبراهین باشد !

آیهٔ ۷ از باب ثانی از رسالهٔ ثانیهٔ پطرس باین نحو رقم شده است : ولوط عادل راکه از رفتار فاجرانهٔ بیدینان رنجیده بود رهانید * زیراکه آنمرد عادل در میانشان ساکن بود ازآنچه میدید ومی‌شنید دل صالح خود را بکارهای قبیح ایشان هرروز رنجه میداشت انتهی. پس‌از اینعبارت معلوم میشود که پطرس لفظ عادل و صالح را برلوط علیه السلام اطلاق کرده است واورا مدح نموده است .

این حقیرهم شهادت میدهم که لوط علیه السلام عادل وصالح و معصوم بود وبری است ازاین نسبتهائیکه بآن‌بزرگوار داده شده است مثل براءت عیسی‌بن‌مریم ازقول نصاری عجب دارم ازعقلاکه اینمزخرفاترا الهامی میدانند .

شاهد هشتم :

آیهٔ ۶ ازباب ۲۶ ازسفرتکـوین باین نحوعیان و بیان‌گشته است : واسحق درکرارماند * ومردمان آنمکان درخصوص زنش سؤال نمودند اوگفت خواهرمن است زیرا که بگفتن اینکـه زن منست ترسید مباداکه مردمان اینمکان اورا بواسطه

ربقاه بکشند چونکه خوش منظر است .

اسحق عمداً دروغ گفت ومثل پدرش بزن خودگفت که خواهرمن است .

ودرصفحه ۱۶۸ ازطریق الاولیاء مذکوراست که ایمان اسحق زایل شد زیرا که بزن خودگفت خواهر منست بعد درصفحه ۱۶۹ گفته است وااسفاه وااسفاه که کمال پیدا نمیشوند دراحدی از بنی‌آدم غیراز واحد عدیم النظیرعجب اینکه شبکه شیطانیکه ابراهیم دراوواقع شد اسحق هم دراو واقع گردید بزن خودگفت خواهر منست پس و احزناکه امثال این مقربین عندالله محتاج بوعظاند انتهی .

وچون قسیس متأسف شده است بحال‌اسحق وتأسف خورده است اززوال ایمان اووعدم وجود کمال درآن بزرگوار ووقوع‌حضرت اسحق درشبکه شیطانیکه ابراهیم دراوواقع‌گردیده‌بود واینکه اسحق محتاج بوعظ است پس‌ما تطویل کلام نمینمائیم دراینمقام همان اندازهاکه قسیس‌گفته است بس است .

شاهد نهم :

درآیهٔ ۲۹ ازباب ۲۵ ازسفرتکوین‌باین نحوعیان وبیان‌گشته است: ویعقوب وقتی شوربائی پخته بود وعیسو[1] ازصحرا میآمد درحالتی‌که مانده شده بود * و عیسو به‌یعقوب کفت تمنا اینکه مرا از این‌شوربای سرخ فام بخورانی ازآنکه مانده شده‌ام بآن سبب اسمشرا ادوم خواندند * ویعقوب کفت الحال بمن حق بکوریت را بفروش * وعیسو کفت اینك من رفته رفته میمیرم پس برای من بکـوریت چه فایده دارد * ویعقوب کفت الحال سوکند بمن بخور واواز برایش سوکند خورد وحق بکوریت خودرا به‌یعقوب فروخت * ویعقوب بعیسو نان وشوربای عدس را داد واوخورد ونوشید وبرخاست وروانه شد باین نهج عیسوحق بکوریت خود را

۱- یعقوب وعیسو پسران توأم اسحاق ازهمسرش رفقه هستند فرزندان یعقوب را بنی‌اسرائیل وفرزندان عیسو را ادومیان خوانند .

خوارشمرد انتهی .

پس نظر وتأمل کنید دردیانت عیسو که پسربزرگ اسحق علیه‌السلام است که بکوریت خود را فروخت بنان وشوربای‌عدس وحال آنکه بسبب آن مستحق منصب نبوت وبرکت بود شاید نبوت وبرکت درنزد اورتبهٔ نان وشوربای‌عدس را نداشت.

وهکذا نظر وتعمل کنید بمحبت یعقوب علیه‌السلام وجود وکرم او که برادر بزرگ خسته وگرسنه خودرا که مشرف بموت بود ازاین نان وشوربای عدس نداد مگربعنوان بیع وشری محبت اخوت واحسان بلاعوض را ابداً ملاحظه نکرد .

شاهد دهم :

هرکس مطالعه کند باب بیست وهفتم را ازسفرتکوین یقین میداند که یعقوب علیه السلام سه مرتبه دروغ گفت وبپدرخود خدعه و حیله کرد عجب اینکه خدعه و حیله او چنانچه درنزد اسحق مؤثرشد عندالله هم ثمر واثر بخشید زیراکه اسحق علیه السلام بصمیم قلب واعتقاد عیسو را دعا میکردند نه‌یعقوب را پس کما اینکه اسحق تمیز وفرق نگذاشت ما بین دو برادر دردعا وکذلك خدا فرق نگذاشت در میان ایشان در اجابت دعا بسیار عجب است که ولایت الله ونبوت وصلاح وتقوی بمحال تحصیل میشود .

حکایت مناسبی اینمقام بخاطرم آمد که شخصی ازارازل چند روزگرسنه بود بعداز زحمت بسیار قدری آرد تحصیل نمود درکمال ذوق درمیان دستمال گذاشته دستمال را گره‌زده وبدست خودگرفته روبخانه روانه شد دربین‌راه عرض کرد خدا گره مرا بگشا برسرنهری رسید خواست که ازنهرجستن نماید گره دستمال گشوده شد وآردها در میان آب ریخت پس آنشخص نظر بآسمان کرده متعجباً وسرخود را حرکت داد وعرض کرد خدایا چندکرورسال است که خدائی‌میکنی مع‌هذا فرق نمیگذاری ما بین این‌گره وآن‌گرهی که من گفتم .

پس اگر حال دیانت اب‌الانبیاء الاسرائیلیه این باشد وحال علم‌خدا هم بطور مذکور باشد پس ازبرای منکر جایز است که بگوید که معاملات انبیاء بنی‌اسرائیل با خدا مبنی برخدعه وحیله است مثل پدربزرگ ایشان فعلیهذا یجوز که عیسی (ع) بخدا وعده داده باشد که اگر مرا قدرت معجزات و کرامات عطا بفرمائی مردم را بتوحید و ربوبیت تو دعوت خواهم کرد لیکن خدا فرق نگـذاشت مابین صدق و کذب خدا قدرت را باو داد و او مردم را بالوهیت خود دعوت نمود .

اعوذ بالله از امثال این امور واهیه که لازمهٔ دین یهود و نصاری است و در صفحهٔ ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ ازطریق الاولیاء منقولست که گفت اولاً این مقام مقام خوف و خشیت است که مثل این شخص مرة بعد اخری دروغ میگوید واسم خدا را در خدعه وحیله شریك می‌گرداند .

بعد گفته است ثانیاً یعقوب قولی گفت که نهایت کفر است وآن قول اینست که بپدر خود گفت خدای تو خواست من صید را زود پیدا کردم .

بعد گفته است ثالثاً ما بعذر مائی معتدل نمیشویم ازجانب یعقوب در این‌امر تا اینکه هرصالح نفرت کند وفرار نماید ازمثل این امر .

بعد گفته است رابعاً یعقوب معصیت کرد تا خیر از برای او حاصل بشود و در انجیل است جزا بمثل داده میشود .

بعدگفته است خامساً چنانچه یعقوب مذنب شد دراین‌امر ذنب مادرش ربقاء از او زیادتر بود زیرا که او بنای این فساد را نمود او یعقوب را به حیله و خدعه واداشت .

شاهد یازدهم :

آیهٔ ۱۵ ازباب ۲۹ از سفر تکوین باین‌نحو رقم شده است :

و لابان به‌یعقوب گفت بتحقیق که برادر من توئی آیا سزاست که مرا مفت

خدمت نمائی مرا بگو که اجرت تو چه خواهد بود * و لابان را دو دختر بود که اسم بزرکتر لیاه و اسم کوچکتر راحیل * و چشمــان لیاه رمد داشت اما راحیل خوب صورت وخوشمنظر بود * وچونکه یعقوب راحیل را دوست میداشت گفت بواسطهٔ دختر کوچکت راحیل تو را هفتسال خدمت خواهم نمود * و لابان گفت که او را بتو دادن بهتر ازآنست که بدیگری بدهم با من بمان * و یعقــوب برای راحیل هفتسال خدمت کرد و درنظر او روزهای چندی نمودند زیراکه اورا دوست می‌داشت * پس یعقــوب به لابان گفت که زن مرا بمن بده تا باو درآیم چونکه روزهای خدمتم تمام شد * و لابان تمامی آنمکان را جمع کرده ضیافت کرد * و واقع‌شد وقت‌شام که دختر خود لیاه راگرفت و باو آورد که یعقوب باو درآمد * و لابان کنیزك خود زلباه بدخترش لیاه بجهت کنیزی داد * و واضح شد درصبحدم که اینك اولیاه بود پس به‌لابان گفت آنچه‌که بمن کردی چیست آیا بجهت راحیل بتو خدمت نمیکردم پس‌چرا مرا فریب دادی * لابان درجواب گفت که در ولایت ما چنین نمیشود که کوچك پیش از بزرك داده شود * هفتهٔ اینرا تمام کن و بسبب خدمتی که بمن خواهی کرد بمدت هفت سال دیگر اینرا بتو میدهم * ویعقوب‌چنین کرد و هفتهٔ این را تمام کرد و لابان دخترخود راحیل را بزنی باو داد * وهم لابان کنیزك خود بلهاه را بدخترش راحیل بجهت کنیزیش داد * و براحیــل نیز درآمد و راحیل‌را ازلیاه زیاده دوست میداشت و به‌لابان هفت‌سال دیگر خدمت کرد انتهی.

براین قصه سه اعتراض وارد است:

اول: اینکه یعقوب علیه‌السلام در بیت لابان مقیم بود و دخترهای اورا میدید و ایشانرا هم خوب می‌شناخت باعتبار صورت واجسام واصوات و در لیاه علامت بیّنی هم بود که رمد داشت فالعجب کل‌العجب که لیاه در فراش یعقوب‌باشد تاسحر و او را ببیند و باو مضاجعت ومجامعت نماید و بدن او را لمس‌نماید با همهٔ اینها او را نشناسد الا اینکه گویند مثل لوط مست بود چنانچه لوط نشناخت و با دختر

خود خوابید جناب یعقوب هم زن خود را نشناخت با خواهر او خوابید .

ثانی : اینکه یعقوب راحیل را دوست داشت وبجهت خاطر او هفتسال پدر اورا خدمت کرد ومدت مذکوره درنزد او ایام قلیله بود بجهت عشق وفرط محبتی که براحیل داشت پس ازاینکه لابان او را خدعه کرد دختر بزرك را عوض راحیل داد جناب یعقوب باو مخاصمت نمود و هفتسال دیگر بجهت خاطر راحیل خدمت کرد و این امور بزعم مسیحیین هم مناسب رتبهٔ نبوت نیست و جناب یعقوب پدر خود را خدعه کرد و مخدوع پدر زن خود واقع گردید .

ثالث : اینکه اکتفا بزوجهٔ واحده ننمود و حال آنکه نکاح دو زن لاسیما اختین در زعم فاسد مسیحیین جایز نیست وصاحب طریق‌الاولیاء درصفحه ۱۸۹ از جانب جناب یعقوب باین نحو اعتذار نموده است ظاهر اینکه پدر زن یعقوب حیله نمیکرد جناب‌یعقوب بجزراحیل تزویج‌نمینمود وباین‌مسئله استدلال نشود برجواز تعدد زوجات زیرا که این تزویج نه بحکم خدا بود ونه برضای یعقوب علیه‌السلام انتهـی .

مصنف این کتاب گوید : این عذر با رد وغیرمسمن وغیرمغنی است و از برای یعقوب علیه‌السلام نجات حاصل نمیشود از حرمت زیرا که مکروه و مجبور نبودند در نکاح ثانی وبر او بودکه اکتفا نماید برزوجهٔ واحده اگر درشرع ابراهیم تعدد زوجات جایز نبود .

و ایضاً گوئیم چنانچه معتذر درطعن ابراهیم علیه‌السلام گفت که یعقوب (ع) خوب میدانست قول مسیح را که مکتوب است در انجیل که فرمود خالق درابتدا ایشانرا مرد و زن آفرید از این‌جهت مرد پدر ومادر خود را رهاکرده بزن خویش بپیوندد و هر دو یکتن شوند و همچنین قول موسی را خوب میدانست که فرمود جمع بین‌الاختین حرام است قطعاً چنانچه در باب چهارم دانستی پس احد نکاحین باطل است زنی که نکاح او باطل است لازم میآیدکه اولاد و اولاد اولاد او ولدالزنا

باشند پس نسب اکثر انبیای بنی‌اسرائیل معیوب میشود نعوذبالله .

نگاه کنید بدیانت مسیحیین که از برای صون و حفظ اصول فاسدهٔ خود چگونه تهمت می‌بندند بانبیاء و نسبت قبایح میدهند بایشان علاوه این عذر اعرج متمشی نمیشود در زلفا و بلها که یعقوب علیه‌السلام ایشانرا باشاره لیاه وراحیل تزویج نمود چنانچه در باب ۳۰ ازسفر تکوین مرقوم است واولاد ایشان تماماً ولدالزنا خواهند بود بنابراصول بی‌اصل مسیحیة .

شاهد دوازدهم :

درآیه ۱۹ ازباب ۳۱ ازسفرتکوین باین نحورقم شده است: ولابان ازبرای بریدن پشم گلهای خود رفته بود و راحیل بتهائیکه ازپدرش بود دزدید * ویعقوب خود را از لابان ارامی بیخبردزدید زیراکه فرارکردنش را ازبرایش بیان نکرد * بلکه او وهرکه با اوبود فرارکردند و برخاسته از نهرگذشتند و بسوی کوه گلعاد[1] توجه نمود * ودر روزسیم به لابان گفته شدکه یعقوب فرارکرده است * پس او برادرانش‌را بهمراهش برداشته‌وهفت‌روزراه‌اوراتعاقب‌نموده‌و باودرکوه گلعادرسید* وخدا درخواب‌شبانه‌بلابان‌ارامی‌آمده ویرا گفت که باحذرباش که بیعقوب‌به‌نیکوئی ویابیدی چیزی نگوئی * هنگامیکه لابان بیعقوب رسیده یعقوب چادر خود را در آن کوه‌زده‌بود ولابان نیزبابرادرانش‌چادرهای‌خویش درکوه گلعاد زدند * ولابان بیعقوب گفت که چه کردی که‌خودرا بیخبرازمن‌دزدیدی ودختران‌مرا مثل‌اسیرشدگان بشمشیربردی * چرافرارکردنت را پنهان‌کردی وخود را ازمن دزدیدی وبمن‌خبر ندادی‌تا اینکه با سرود وسرودها ودف وبربط تورا روانه‌نمایم * ومرا وانگذاشتی که پسران ودختران خـود را ببوسم حال دراینعمل احمقـانه رفتارنمودی * بشما

۱ــ گلعاد یا جلعاد کوهی است درجنوب یبوق بارتفاع ۴ هزار قدم وبطول ۵ تا ۶ میل . قاموس کتاب مقدس ص ۷۴۶ .

ضرر رسانیدن ازدست من میآید اما دیشب خدای پدرشما بامن متکلم شده گفت که با حذرباش تا اینکه بیعقوب ازنیکوئی ویابدی چیزی نکوئی * وحال هرچند از شدت اشتیاق خانه پدرت میل برفتن داشتی خدایان مرا چرا دزدیدی * و یعقوب درجواب به لابان گفت سبب اینکه ترسیدم زیراکه گفتم محتمل است که دخترانت را ازمن بزوربگیری * با هر کسیکه خدایانت را پیدا می کنی زنده نماند درحضور برادران ما آنچه که مال تست مشخص کن وازبرای خود بگیراما یعقوب نمیدانست که راحیل آنهـا را دزدیده بود * پس لابان بچادریعقوب و بچادرلیاه وهم بچادر دو کنیزکان داخل شد نیافت وازچـادرلیاه بیرون آمده بچادر راحیل درآمد * اما راحیل بتها راگرفته آنها را میان احمال و اثقال شترنهـاد وبرویش نشست ولابان تمام چادر را تفتیش نموده نیافت * واو بپدرخود گفت که درنظرآقایم ناخوش نیاید که درحضورت نتوانم برخاست زیراکه عادت زنان درمنست وتفحص نموده بتها را نیافت انتهی .

پس نگاه کنید براحیل که چگـونه خدایان پدر خود را دزدید ودروغها گفت ظاهراینکه آن اصنام را ازبرای عبادت سرقت نموده بود چنانچه ظاهرعبارت باب ۳۵ ازسفرتکوین دال براینمطلب است چنانچه درشاهد آینده خواهی دانست زیرا که راحیل ازخانواده بت‌پرستان بوده و پدرش هم عابد صنم بوده چنانچه آیهٔ ۳۰ و ۳۱ که مذکورشد بالصراحه دلالت باینمدعا دارند ظاهراینکه دین پدر را داشته باشد پس این زوجهٔ محبوبهٔ یعقوب علیه السلام دزد و دروغگو و بت‌پرست بوده است .

شاهد سیزدهم :

درآیهٔ ۲ ازباب ۳۵ ازسفرتکوین باین‌نحو بیان‌وعیان‌گشته‌است: پس‌یعقوب به‌خانواده و تمام‌آنانیکه همراهش بودند گفت که خدایان بیکانه که درمیان شما هستند

دور نمائید وخویشتن ظاهر ساخته لباسهای خود راعوض سازید * که برخیزیم و ببیت‌ایل برویم الخ * پس ایشان تمامی خدایان بیکانه که در دست داشتند و هم کوشوارهائیکه درکوش ایشان‌بود به‌یعقوب دادند و یعقوب آنها را بزیر درخت بلوطی که درشکن[1] بود پنهان کرد .

ظاهر ازاینعبارت‌آنستکه اهل‌بیت یعقوب علیه‌السلام وکسانیکه با او همراه بودند عابد صنم و بت‌پرست بودند و این امر نسبت بخانوادهٔ یعقوب بسیار قبیح است وایشانرا پیش ازاینوقت ازعبادت اوثان نهی نفرموده بود و زمانیکه خدایان بیگانه‌را باو دادند راحیل هم خدایانی که از پدر خود دزدیده بود بیعقوب داد. پس بریعقوب بودکه‌آنها را بشکند وبفرستد پیش لابان زیراکه مالیت داشتند نه اینکه زیر درخت بلوط پنهان نماید و راحیل را هم بجهت سرقت تعزیر نماید.

شاهد چهاردهم:

آیهٔ اول از باب ۳۴ از سفر تکوین باین نحو رقم یافته است : پس دینا دختر لیاه که بجهت یعقوب زائیده بود بقصد تماشای دختران ولایت بیرون رفت* و شکم پسر حمور حوی رئیس زمین او را دید وکرفت و باو خوابید و او را بی‌عصمت کرد * و جان او بدینا دختر یعقوب چسبید ازینکه آندختر را دوست میداشت وبآن دختربدلنوازی سخن میراند دختر هم او را دوست داشت * وشکم بپدرش حمورمتکلم شدکفت که این‌دختر را از برایم بزنی بکیر... * پس حمور با ایشان متکلم شده کفت که جان پسر من شکم بدختر شما شوقمند است تمنا اینکه اورا باوبزنی‌بدهید... وپسران یعقوب‌شکم وپدرش حمورا را بحیله جواب داده...

۱ـ شکن یا شکیم یکی از شهرهای قدیم‌کنعان بودکه اکنون‌آنرا نابلس‌کویند و بین‌کوه عیبال وجرزیم قرار دارد یهودآنرا سوخار ویونانیان نیاپولس می‌کفتند. تلخیص از قاموس کتاب مقدس ص ۵۲۵ .

الخ * و بایشان کفتند که این کار را نتوانیم کرد که خواهر خود را بمرد غیر مختون بدهیم زیرا که بجهت ماعیب است * اما بدین منوال بشما متفق میشویم که اکر مثل ما شده هر ذکوریکه از شماست مختون شود ... * پس تمامی مردمانی که از دروازهٔ شهر خود بیرون آمده بودند حمورا و پسرش شکم را کوش داده و تمامی ذکور ختنه شدند * و در روز سیمین وقتی که بشدت دردناك بودند واقع شد که دو پسر یعقوب شمعون و لیوی برادران دینا هریکی شمشیر خود را کرفته دلیرانه بآن شهر درآمدند وتمامی ذکور راکشته * و هم حمور و هم شکم را بدم شمشیر مقتول ساختند و دینا را از خانهٔ شکم کرفته بیرون آمدند * وپسران یعقوب برکشته شدکان آمدند وشهر را غارت کردند بسبب اینکه بخواهر ایشان بی‌عصمتی کرده بودند * وکوسفندان وکاوان و حماران ایشان و هرآنچه در شهر و هرآنچه در صحرا بود * و هم تمامی اموال ایشانرا کرفته وهم تمامی اطفال و زنان ایشانرا اسیر کردند و هرچه در خانه بود غارت کردند.

پس نظر وتأمل کنید درعصمت دینا دختریعقوب علیه‌السلام که زنا کرد وعاشق شکم گردید و نظر کنید بظلم فرزندان یعقوب که تمامی ذکور اهل شهر راکشتند و زنان وفرزندان ایشانرا اسیر واموال ایشانرا غارت نمودند پس ظلم وخطای ایشان دراین امر ظاهراست وخطای یعقوب علیه‌السلام اینکه فرزندان خود را منع‌نفرمود از اینحرکت شنیعه وقبیحه قبل از وقوع آن وقصاص هم‌نفرمود بعد از وقوع زنان واطفال واموال مسلوبه را هم رد نفرمود واگر غیرقادر بود برمنع ایشان و رد این اشیاء واخذ قصاص پس براو بودکه رفاقت این ظلمه را ترك نماید واینحقیر بسیار بعید می‌دانم که دو نفر اهل یکشهر را بکشند اگرچه فرض شود که در وجع ختان بودند زیراکه زنها می‌توانستند دو نفر را بکشند.

شاهد پانزدهم :

درآیه ۲۲ از باب ۳۵ از سفر تکوین باین‌نحو ترقیم یافته است .

و واقع‌شد هنکام سکونت اسرائیل درآنزمین‌که روبیل رفت وبا متعه‌پدرش بلها[1] خوابید و اسرائیل شنید و پسران یعقوب دوازده بودند انتهی .

نظر کنید به روبیل‌که ولد اکبر و پسر ارشد یعقوبست‌که زنا کرد با زن پدر خود وبه‌یعقوب‌که اجرای‌حد وتعزیر نفرمود برپسرش و نه براین‌ضعیفه ظاهراینکه حد زنا درآنوقت احراق زانی و زانیه بود به‌آتش چنانچه از آیهٔ ۲۴ از باب ۳۸ از سفر تکوین مفهوم میشود[2] ودرآخر حیات خود جناب یعقوب این‌فرزند عزیزرا دعا کرد چنانچه درباب ۴۹ وآیه ۳ ازسفر تکوین مسطورگردیده است[3] .

شاهد شانزدهم :

درآیهٔ ۶ ازباب ۳۸ ازسفر تکوین باین‌نحو ترقیم یافته است :

بعد ازآن یهودا از برای عیر اول‌زاد خود زنی را کرفت واسم او تامار بود * و عیر اول‌زاد یهود از نظر خداوند شریر بود وخداوند او را کشت * و یهودا بادنان‌کفت‌که بزن برادرت درآی و اورا تزویج نموده نسلی ازبرای برادرت پیدا کن* اما ادنان‌دانست‌که این‌نسل ازاو نخواهدبود ومیشدکه هنکامیکه بزن برادرش درمی‌آمد بزمین انزال میکرد تا اینکه نسلی از برای برادر خود بوجود نیاورد * وآنچه میکرد درنظر خداوند ناپسندیده‌آمد و هم او را کشت * پس یهودا بعروس

۱ـ روبین و روبیل بزرگترین پسر یعقوب از لیئه بود : بلهه یا بلها اول‌کنیز راحیل‌است که دان ونفتانی را برای یعقوب تولید نمود سفرپیدایش باب ۳۵ : ۲۵ .

۲ـ وبعداز سه‌ماه یهود را خبرداده گفتند عروس تو تامار زناکرده است واینك از زنا نیز آبستن شده پس یهودا گفت ویرا بیرون‌آرید تا سوخته شود .

۳ـ ای روئبن تو نخست زادهٔ منی توانائی من و ابتدای قوتم فضیلت رفعت و فضیلت قدرت جوشان مثل‌آب برتری نخواهی یافت .

خود تامار گفت که در خانهٔ پدرت بیوه بمان تا پسرم شیلا بزرك شود * زیرا که می‌گفت مبادا که اوهم مثل برادرانش بمیرد * وبتامار گفته شد که اینك پدرشوهرت ازبرای پشم بریدن گوسفندان خود بتمناث برمیآید * او دیگر لباس بیوه‌گی‌خود را ازبرخود کنده به‌روبند مستورشد خود را پوشیده و بدهنهٔ عینیم برسر راه تمناث نشست الخ * و یهودا اورا دید و اورا فاحشه‌گمان‌کرد زیرا که رویش را پوشیده بود * پس از راه نزد اوکناره جست گفت اکنون بیاکه بتو درآیم زیرا ندانست که عروس اوست وی گفت که بمن چه میدهی که بمن درآئی * یهـودا گفت که بزغاله‌ای ازگله میفرستم او دیگرگفت که تا فرستادنت گرو نمیدهی * و او گفت گرو بتو چه بدهم و او دیگرگفت مهر تو وبازوبند تو و عصائیکه در دست تست بده یهودا ویرا داد با او درآمد و تامار ازاو حامله شد * پس برخاست و رفت و روبندی خود را از روی خود برداشت و لباس بیوه‌گی خود را پوشید * و یهودا بدست‌دوست‌خود عدلای بزغاله‌را فرستاد الخ * وواقع‌شد بعداز سه‌ماه که به‌یهودا بدین‌مضمون خبر رسید که عروست تامار زنا کرده است و اینك از زنا نیز حامله شده و یهوداگفت اورا بیرون‌آورید تا بآتش سوخته‌شود * وهنگامیکه بیرون‌آورده شد بپدر شوهرش فرستاده‌گفت از مردیکه این‌چیزها از اوست حامله‌ام و هم‌گفت تمنااینکه تشخیص‌نمائی که این‌مهروبازوبند وعصا ازآن‌کیست * ویهودا تشخیص نموده‌گفت که او ازمن صادق‌تراست بسبب اینکه اورا بشیلا پسرخود نداده وزیاده او را دیگر ندانست * و واقعشد وقت زائیدنش در شکمش توأم بودند * و وقت زائیدنش چنان شد که یکی دست‌خود را بیـرون‌کرد وقابله ریسان قرمزی‌گرفته و بر دستش بست وگفت که این اول بیرون آمد * اما وقتیکه دست خود را کشیـد واقع شد که اینك برادرش بیرون‌آمد وگفت که چرا بمن‌شکستی دادی این‌شکستی برتو باد و اسمش را فارص‌گذاشتند * بعدازآن برادرش که ریسمان قرمزی که در دستش بود بیرون‌آمد و اشمش زرح خوانده‌شد انتهی .

در اینجا اموریست :

اول: خدا عیر راکشت بجهة شرارت ولیکن‌شرارتش بیان نشدکه چه بوده است آیا این‌شرارت بدتربود ازشرارت عموی‌بزرگش روبیل‌که بازن‌پدربزرگش یعقوب زناکرد وهمچنین زیادتر بود این از شرارت شمعون ولیوی که تمامی اهل شهر راکشتند وهمچنین این شرارت اعظم بود ازشرارت پدر واعمامش‌که اموال اهل شهر راغارت و زنهای اهل شهر را اسیر واطفال ایشانرا دستگیرنمودند وهکذا این‌شرارت بزرگ‌تر بود ازشرارت پدرش یهوداکه با زنش زناکرد بعد از وفاتش آیا همهٔ اینها قابل رأفت و رحمت وعدم‌کشتن بودند و عیر بیچاره مستوجب‌کشتن بودکه خدا او راکشت نمیدانم شرارت او چه بوده است‌که بالاتر از اینها باشد.

دوم: عجب‌آنکه خدا ادنانراکشت برگناه انزال منی بزمین واعمام وپدر او را نکشت بجهة خطیئات مذکوره آیا این انزال اشد ذنباً بود از خطیئات مزبوره.

سیم: اینکه یعقوب علیه‌السلام اجرای حد وتعزیر نفرمود براین فرزند عزیز و نه بزن فاجره بلکه از این باب وابواب دیگر معلوم نمیشود که حضرت یعقوب تغیر هم‌کرده باشد ازبرای این‌امر وباب ۴۹ ازسفر تکوین شاهدصدقی است برعدم تکدر یعقوب‌که روبیل وشمعون ولیوی رامذمت‌نفرمود بجهة افعال صادره ازایشان ویهودا را مذمت نفرمود بسبب این فعل قبیح بلکه او را بسیارمدح فرمود درحین وفات و دعای کاملی در حق او نمود و او را ترجیح داد بربرادران.

چهارم: اینکه یهودا درحق تامار شهادت داد که او از من صادقتر است فیا-سبحان‌الله عجب صادقی وصادقه‌ای هستند چگونه صادقه نباشد و حال‌آنکه کشف عورت ننمود این بیچاره مگر از برای پدر شوهر و زنا نکرد الاّ با یهودا و در یك زنا دادن دو پسرکامل مستوی‌الخلقه زائید دیگرکدام صادقیســت که از این خانم صادقتر باشد.

پنجم: آنکه داود و سلیمان و عیسی علیهم‌السلام تماماً از اولاد این فارص

ولدالزنا هستند بنابرشهادت آیهٔ ۳ از باب اول از انجیل متی[۱] .

ششم: اینکه خداوند فارص و زوح ولدالزنا را نکشت بلکه ایشانرا باقی داشت مثل دوفرزندان حضرت لوط که از زنا متولدشده بودند وفرزند داود راکه‌از زنا با زن اوریا متولد شده بود کشت شاید زنا با زن غیراعظم ذنباً است از زنا با عروس خود.

شاهد هفدهم :

در باب ۳۲ از سفر خروج باین نحو رقم شده است : و هنگام دیدن قوم که موسی در فرود آمدن از کوه درنك می‌نمایدآن قوم نزد هرون جمع آمده ویرا کفتند که برخیز و از برای ما خدایانی بساز که در پیشاپیش ما بروند زیراکه این موسی مردی که ما را از ملك مصر بیرون آورد نمی‌دانیم که ویرا چه واقع شد * وهرون بایشان کفت کوشوارهای زرینی که درکوشهای زنان‌وپسران ودختران‌شمایند بیرون کرده نزد من بیاورید * پس تمامی قوم کوشوارهای زرینی که درکوشهای ایشان بودندبیرون کرده بهرون آوردند * وآنها را ازدست ایشان کرفته آنرا بآلت حکاکی تصویر نموده ازآن کوساله ریخته‌شده‌ای ساخت و کفتند که ای‌اسرائیل اینانندخدایان تو که تو را از زمین مصر بیرون آوردند * پس چون اینرا هرون دید مذبحیرا در برابر آن ساخت وهرون ندا کرد که فردا ازبرای خداوند عید خواهد بود * وبامداد سحرخیزی‌نموده قربانی‌های سوختنی تقریب نمودند وهدیهای سلامتی‌نزدیك آوردند وقوم بخصوص اکل وشرب نشستند و برای بازی‌کردن برخاستند انتهی .

پس ظاهر شد از اینعبارت که هرون علیه‌السلام گوساله ساخت ومذبحی در برابرش بنا کرد و ندا کرده گفت فردا عید است از برای خداوند وعبادت‌گوساله کرد و بنی‌اسرائیل را هم امر به عبادت او نمود پس بنی‌اسرائیل ذبایحی ذبح نموده

۱ــ و فارص حصرون را آورد و ...

باقربانیها تقریب نمودند وبی‌شك هرون پیغمبر است.

قسیس اسمت در قسم اول از کتاب خود که مسمی بتحقیق الدین‌الحق است که در سنهٔ ۱۸۴۲ مطبوع گردیده است در صفحهٔ ۴۲ نوشت چنانچه در میان ایشان یعنی در میان بنی‌اسرائیل سلطان نبود نبی هم نبود غیر از موسی و هرون و هفتاد معین انتهی.

بعدگفته است پیغمبری از برای ایشان غیر از موسی وهرون ومعینان این دو بزرگوار پس ثابت ومحقق‌گردیدکه هرون درنزد مسیحیین پیغمبر است .

تنبیه : لابد ناظر کتاب باید بداندکه مؤلف ایندو عبارترا ازنسخهٔ مطبوعه سنهٔ ۱۸۴۲ نقل‌نمود وچون صاحب تقلیب‌المطاعن وصاحب‌استفسار رد براین نسخه نوشته‌اند شنیده‌ام که قسیس‌مزبور نسخه راتحریف‌کرد بعد از رد دربعضی مواضع کم و در مواضع دیگر زیادنمود مثل صاحب میزان‌الحق نمیدانم که قسیس‌عبارتین مذکورتین را در نسخهٔ اخیرهٔ محرفه باقی‌گذاشت یا نه ولیکن عبارات عهد عتیق بوضوح‌تمام دالّ برنبوت هرون‌علیه‌السلام‌است واطاعت‌اوشرع موسی‌علیه‌السلام‌را منافی نبوتش نیست چنانچه این امر منافی نبوت یوشع و داود واشعیا و ارمیا و حزقیال وغیرایشان ازانبیای بنی‌اسرائیل‌که مابین زمان موسی وعیسی علیهماالسلام بودند نبود .

و درآیه ۲۷ از باب ۴ از سفر خروج باین‌نحو رقم‌شده است: وخداوند با هرون‌کفت‌که بخصوص استقبال‌موسی به‌بیابان بروکه او روانه شده او را درکوه خدا استقبال نمود و او را بوسید و درباب ۱۸ آیه اول ازسفرعدد باین‌نحو ترقیم یافته است: و خداوند بهرون فرمودکه تو وپسرانت الخ ۸ وخداوند بهرون فرمود که اینك‌من الخ ۲۰ وخداوند بهرون فرمودکه میراثی درزمین ایشان‌نخواهی‌کرفت الخ و در این باب از اول تا آخر مخاطب در حقیقت هرونست و در باب ۲ و ۴ و ۱۴ و ۱۶ و ۱۹ اینعبارت پیدا میشودکه خداوند با موسی و هرون تکلم فرموده

وبایشان کفت درشش موضع ودرآیهٔ ۱۳ از باب ۶ ازسفر خروج به‌این‌نحو رقم‌شده است : پس خداوند بموسی و هرون متکلم شد و دربارهٔ اخراج بنی‌اسرائیل از زمین مصر پیغامی بایشان برای بنی‌اسرائیل وبرای فرعون ملك مصر داد پس ظاهر شد ازاین عبارات که الله جل‌شأنه منفرداً وبشراکت موسی بهرون علیهماسلام وحی فرمود و او را بسوی بنی‌اسرائیل وفرعون ارسال فرمود چنانچه موسی را فرستاده بود وهرکسی که سفر خروج توریة رابخواند می‌داند معجزاتی که درمقابل فرعون صادر شد اکثرآنها از دست هرون ظاهر وصادرگردید ومریم خواهر موسی وهرون هم پیغمبر بود.

درآیه ۲۰ از باب ۱۵ ازسفر خروج باین‌نحو ترقیم یافته است: و مریم نبیه خواهر هرون بدستش دف کرفت وتمامی زنان در عقبش با دفها هروله‌کنان بیرون رفتند وآیهٔ ۲۶ از زبور ۱۰۵ باین‌نحو رقم یافته است: بندهٔ خود موسی را اختیار کرده خود هرون رافرستاد وآیهٔ ۱۶ اززبور ۱۰۶ باین‌نحو عیان وبیان‌گشته است: در اردو بموسی وهرون مقدس خداوند حسد بردند.

پس انکار صاحب میزان‌الحق نبوت هرونرا درصفحهٔ ۱۰۵ ازکتاب خودکه مسمی‌بحل‌الاشکال‌است که درسنه ۱۸۴۷ مطبوع گردیده‌است درمقابل آیات‌مذکوره جفنگ وکفر است.

شاهد هجدهم :

آیه ۱۱ از باب ۲ از سفر خروج باین‌نحو ترقیم یافته است: و واقع شد در آنروزها که موسی بزرك شد بنزد برادرانش بیرون‌آمد وببارهای ایشان نکریست و مرد مصریرا دیدکه مرد عبرانی از برادرانش را می‌زد * وباینطرف وآنطرف نکاه کرده چون‌کسیرا ندید مصریرا کشت و او را در ریك پنهان‌کرد .

پس موسی علیه‌السلام بعصبیت قوم مصریرا کشت.

شـاهد نونزدهم :

درآيهٔ ۱۰ از باب ۴ ازسفر خروج باین‌نحو عیان وبیان گردیده است: پس موسی‌بخدا گفت آخ ایخداوند نه درایام سابق و نه از زمان گفتنت ببنده‌ات صاحب فصاحت نیستم بلکه‌بطیءُ الکلام و کند زبانم * وخداوند ویرا گفت که دهان انسان که‌آفرید و کنك و کر و بینا و نابینا راکه خلق کرد آیا من که خداوندم نکردم * پس حال‌برو ومن بدهانت مددکار خواهم بود وتو راتعلیم می‌دهم که چه‌باید بگوئی* دیگر گفت آخ ای‌خداوند تمنااینکه بواسطهٔ هر کس که می‌خواهی بفرستی‌بفرست* و غضب خداوند بموسی افروخته شد الخ .

پس از کلمات مرقومه مستفاد میشود که موسی علیه‌السلام از منصب نبوت استعفا کرد وحال‌آنکه خداوند او را مطمئن کرده بود ووعده هم‌داده بود لهذاغضب خدا بر او افروخته شد.

شاهد بیستم :

در آیهٔ ۱۹ از باب ۳۲ از سفر خروج باین نحو رقم‌شده است: و واقع‌شد هنگامیکه باردو نزدیك آمد که‌کوساله و هروله کنندکانرا دید وغضب موسی افروخته شد لوحها را ازدستش انداخت وآنها را بزیرکوه شکست *کوساله راکه ساخته بودندکرفت الخ واین دو لوح از عمل خدا بود وخط خدا بود چنانچه در همین باب نوشته شده است پس شکستن‌آنها خطا بود و بعد ازآن مثل لوحها از برای حضرت موسی حاصل نشد زیراکه دو لوح ثانی که بعد از برای موسی علیه‌السلام حاصل شد از عمل و خط موسی بود چنانچه در باب ۳۴ از سفر خروج تصریح شده است .

شاهد بیست ویکم :

درآیهٔ ۱۲ از باب ۲۰ از سفر اعداد باین‌نحو ترقیم یافته است : و خداوند بموسی و هرون کفت چونکه بمن اعتقاد نیاورده مرا در نظر بنی‌اسرائیل تقدیس ننمودید بنابراین اینجماعت را بزمینی‌که بایشان داده‌ام نخواهید رسانید.

و در باب ۳۲ آیه ۴۸ از توریهٔ مثنی باین‌نحو عیان و بیان گشته است : و خداوند درهمانروز موسی راخطاب کرده کفت * که باین کوه عباریم بر کوه نبو که درزمین مؤابست روبروی یریحو صعودنمای و سرزمین کنعانرا که من از راه تملك ببنی‌اسرائیل می‌دهم مشاهده نما * و درکوهی که بآن صعود می‌نمائی وفات کرده بقوم خود ملحق شو چنانی‌که برادرت هرون درکوه هور وفات کرده بقوم خود ملحق شد * زیرا که در میان بنی‌اسرائیل در نزد آبی میریباه قادش در بیابان سین ازقول من تجاوز نمودید چونکه مرا در میان بنی‌اسرائیل تقدیس ننمودید * معهذا آن سرزمین را روبرو خواهی دید اما بآنجا بزمینی که ببنی‌اسرائیل می‌دهم داخل نخواهی شد انتهی.

پس در عبارتین تصریح شده است بصدور خطا ازموسی وهرون علیهماسلام بحیثیتی‌که صدور آن‌خطا موجب حرمان ایشان‌گردید از دخول در ارض مقدس و خدا هم در مقام زجر ایشان فرمودکه شما بمن اعتقاد نیاوردید وتقدیس من‌ننموده و عصیان مرا ورزبدید .

شاهد بیست و دوم :

شمشون[1] پیغمبربعزا رفت و درآنجا با زن زانیه زناکرد بعد عاشق زنی شد

۱ـ جیمزهاکس درقاموس‌خود وی را پسرمنوخ معرفی می‌کندکه مدت بیست‌سال براسرائیل قضاوت‌کرد. قاموس‌بعد ازبیان فجایع‌وی می‌نویسد: (باوجود تمام‌آن خطاهائی که ازشمشون سرزد باز ازجمله مؤمنین محسوب است. ص۵۳۲) وپولس‌دررساله‌عبرانیان گوید (ودیگرچه بگویم زیراکه وقت مراکفاف نمیدهدکه از... وشمشون و... وانبیاء اخبارنمایم‌که ازایمان تسخیر ممالك نمودند و به اعمال صالحه پرداختند باب ۱۱ : ۳۲ و ۳۳) .

که اسمش دلیلا بود وآنزن فاجره از اهل وادی سورق[1] بود و همیشه باآن ضعیفه زنا میکرد کفار فلسطین بآن زانیه گفتند از شمشون بپرس چگونه میشود براو مسلط شدکه اهل فلسطین او را ببندند و بندها را نتواند پاره کد و عطیهٔ جزیله‌ای بآن زن زانیهٔ اهل فلسطین وعده دادند یعنی هر نفری یکهزار و صد مثقال نقره پس ضعیفه فاجره سؤال کرد سه مرتبه شمشون باو دروغ گفت پس زن فاجره باوگفت چگونه میگوئی مرا دوست داری وحال آنکه سه مرتبه بمن دروغ گفتی زانیه بسیار اصرار نمود حوصلهٔ او را تنك کرد که تمامی قلبش را باو مکشوف کرد وگفت اگر سر مرا بتراشند مثل سایر مردم ضعیف میشوم پس چون فاجره دیدکه شمشون قلب خود را ازبرای او مکشوف ساخت فرستاد سرورا فلسطیانرا حاضرکرد و شمشون را بزانوی خود خوابانید و خلاقی آمد هفت‌گیسوی سر او را تراشید قوتش زایل شد فلسطیان او را گرفتند وچشمانش راکندند و او را بزنجیرها کشیدند وحبسش نمودند و درهمانجا شهید شد .

درباب ۱۶ از سفر قضاة باین قضیه تصریح شده‌است: وشمشون پیغمبراست دال برنبوت او آیهٔ ۵ و ۲۵ ازباب ۱۳ وآیهٔ ۶ و ۱۹ ازباب ۱۴ وآیهٔ ۱۴ و ۱۸ و ۱۹ ازباب ۱۵ از سفر قضـاة و اصـرح از همهٔ اینهـا آیهٔ ۳۲ ازباب ۱۱ از نامهٔ عبریان است[2] .

۱ــ او زن زانیه بودکه دروادی سورق در قسمت سبط یهودا نزدیك به‌حدود فلسطین سکونت داشت. تلخیص از قاموس مقدس ص ۲۹۲ .

۲ــ در موارد اشاره شده توجه خاص خدا را بر شمشون بیان می‌کند با توصیه بمادرش‌که لقمه خود را پاك‌کن‌که حامله میشوی یا بعبارت: روح خداوند براو مستقرشد و یاازمناجات شمشون با خدا چنین استفاده میشود و در رساله به‌عبرانیان گوید : و دیگر چه‌گویم زیرا وقت مرا کفاف نمیدهدکه از جدعون و باراق و شمشون و نفتاح و داود و سموئیل و انبیاء اخبار نمایم .

شاهد بیست و سوم :

آیهٔ اول ازباب ۲۱ از سفر شموئیل اول در حق داود زمانیکه فرار کرد از شاؤل ملك اسرائیل ورسید بنوبا[1] نزد احیمی ملك کاهن باین نحو ترقیم یافته است:

و داود بنوبه نزد احیمی ملك کاهن رفت و احیمی ملك از ملاقات داود لرزید و او را گفت که چرا تنها آمده و کسی باتو نیست * و داود باحیمی ملك کاهن گفت که ملك مرا بکاری امر فرمود و بمن گفت که بکاری که تو را میفرستم و تو را امر فرموده‌ام کسی مطلقا نداند و جوانانرا بفلان و فلانجـا تعیین نمودم * پس حال آنچه که در دست باشد پنج نان بدستم بده یا هرچه که یافت میشود * پس کاهن نان مقدس را باو داد الخ و داود دیگر باحیـی ملك گفت که آیا اینجا زیردست نیزه یا شمشیری نیست زیراکه نه‌شمشیر ونه‌آلت دیگر بدست گرفته‌ام بنا برتعجیل مصلحت ملك .

پس داود علیه‌السلام دروغ گفت و دروغ را هم مکرر نمود وثمرهٔ این کذب این شد که شاؤل سفاك سلطان بنی‌اسرائیل تمامی اهل نوبه را کشت از ذکور واناث واطفال و دواب از بقر وغنم و حمار و در این حادثه هشتاد و پنج کاهن کشته شد و در این‌حادثه پسر احیمی ملك که مسمی بابیتـار[2] بود نجات یافت و فرار کرده خدمت داود علیه‌السلام‌رسید و داود علیه‌السلام‌هم اقرار کرد که من سبب قتل تمامی اهل‌بیت‌تو گردیدم درباب ۲۲ ازسفرشموئیل اول تصریح باین‌مطلب گردیده است.

۱ــ یکی ازشهرهای‌کاهنان بود درزمین بن‌یامین و درتعیین‌محل آن که آیا نزدیك اورشلیم‌بود یا در یك میل و نیمی آن و یا درجبعه بود ویا محل‌دیگر اختلافی است. قاموس‌کتاب مقدس صفحه ۸۹۴ .

۲ــ اول‌پسر احیملك کاهن بزرگ یهودا بعداز عالی، هنگـامی که شاؤل صادوق را به مقام کهانت نصب نموده بود وی هم از جانب داود به‌مقام کاهنی مستقلی نائل آمد و بهنگام پیری حضرت داود با ادونیاه همداستان شد و داود را تنها گذاشت از اینرو حضرت سلیمان بعداز پدرش ابی‌تار را ازکهانت عزل نمود .

شاهد بیست وچهارم :

درباب ۱۱ آیهٔ ۲ ازسفر شموئیل ثانی باین نحو ترقیم یافته است :

و واقع‌شدکه وقت غروب داود از بسترش برخاست و برپشت بام خانهٔ‌ملك کردش کرد و از پشت بام زنی را دیدکه خویشتن را شست و شو میکرد وآن زن بسیار خوب صورت و خوش‌منظر بود * و داود فرستاد دربارهٔ آنزن استفسارنمود وکسی کفت‌که آیا بث شبع دختر الیعام زن اوریا حتی[1] نیست * و داود ایلچیان را فرستاد او را کرفت و او نزد وی آمده داود با او خوابید بعد از تمیز شدن از نجاستش بخانهٔ خود رفت * و زن حامله شده فرستاد و داود را مخبر ساخت که حامله هستم * و داود بیؤاب فرستاد که اوریای حتی را نزد من بفـرست و یؤاب اوریا را نزدداود فرستاد * واوریا نزد وی‌آمد و داود ازسلامتی یؤاب وازسلامتی قوم و از خوش‌کذشتن جنك پرسیـد * و داود باوریا کفت بخانهٔ خود فرود آی و اوریا از خانهٔ ملك بیرون رفت * اما اوریا در دهنهٔ خانهٔ ملك با سایر بندکان آقایش خوابید و بخانه‌اش فرود نیامد * داود را خبر داده کفتندکه بخانه‌اش فرود نیامده بود داود باوریاکفت‌که‌آیا ازسفر نیامده‌ای چرا بخانه‌ات فرود نیامدی * و اوریا بداود عرض‌کردکه صندوق واسرائیل و یهودا در سایبانها ساکنند وآقایم یؤاب و بندکان آقایم برروی صحرا خیمه نشینند ومن‌آیا میشودکه بجهت خوردن وآشامیدن و خوابیدن با زن‌خود بخانهٔ خود بروم بحیات تو وحیات جانت این‌کار نخواهم‌کرد * و داود باوریا فرمود امروز نیزاینجاباش‌که فردا تورا روانه خواهم کرد و اوریا آنروز وفردایش را در اورشلیم ماند * و داود او را دعوت نمودکه در حضورش خورد و نوشید و اورا مست‌کردانید و وقت‌شام بیرون رفت تااینکه بالای بسترش بهمراه بندکان آقایش بخوابد وبخانه‌اش فرودنیامد * و واقع‌شدکه داود صبحدم مکتوبی‌بیؤاب نوشته بدست اوریافرستاد * ودرمکتوب بدین‌مضمون

۱ـ بپاورقی صفحه ۱۳۲ جزء دوم بخش‌کلیسا و ساختنه‌های‌آن مراجعه شود .

نوشت که اوریا را درمقابل روی جنگ شدیدی بگذارید و از عقبش پس بروید تا اینکه زده شده بمیرد * وچنین شد بعد از اینکه یؤاب شهر را ملاحظه کرده‌بود اوریا را در مکانی که میدانست که مردمان دلیر درآن بوده باشند در آنجا گذاشت * ومردمان شهر بیرون‌آمده با یؤاب جنگیدند وبعضی از قوم بندگان داود افتادند و اوریای حتی نیز مرد * آنگاه یؤاب فرستاد داود را و تمامی حوادثات جنگ خبرداد * و زن‌اوریا شنیدکه شوهرش‌اوریا مرده‌است وبخصوص شوهر عزاداری نمود * وبعد از انقضای تعزیه داود فرستاد او را بخانه‌اش آوردکه او زنش‌شده و از برایش پسری زائید اما کاری که داودکرده بود در نظر خداوند ناپسندیده آمد انتهی ملخصاً .

و در آیهٔ ۹ ازباب ۱۲ از سفر شموئیل ثانی حکم خداوند بداود علیه‌السلام در زبان ناثان نبی باین نحو رسید :

چرافرمان‌خداوندرا خارنموده عمل‌بدی درنظراو بجاآوردی که اوریای‌حتی را بشمشیر زدی و زنش را بخودت عورت نمودی بلکه اورا بشمشیر بنی‌عمون کشتی... اما چونکه دراینکار باعث این‌شدی که دشمنان خداوند بحرفهای کفرآمیز خواهندگفت لهذا پسری که ازبرایت زائیده شده البته باید بمیرد انتهی .

بحکم آیات مرقومه هشت گناه کبیره مهلکه از حضرت داود علیه‌السلام صادر شد :

اول: بنظر شهوت بزن‌اجنبیه نگاه‌کرد درآیهٔ ۲۸ ازباب ۵ ازانجیل متی قول عیسی علیه‌السلام باین نحو بیان شده است : لیکن من بشما میگویم هرکسی بزنی نظر شهوت اندازد همانـدم در دل خود باو زنا کرده است .

دوم : داود (ع) اکتفا نکرد بنظـر شهوت بلکه زن را خواست و با او زنا کرد و حرمت زنا ضروری دین موسی و عیسی علیه‌السلام است و از احکام عشرهٔ

مشهوره[۱] است حکم هفتم ازاحکام‌عشره اینست که زنا مکن ودرمواضع متعدده از توریة اینحکم مکررشده است .

سیم : آنکـه این زنا با زن همسایه بوده است و آن اشد انواع زناست و علاوه بر زنا ذنب دیگرهم دارد حکم دهم ازاحکام‌عشره مشهوره همین است واین حکم مثل حکم سابق درمواضع متعدده ازتوریة مکرر شده است ازآنجمله درآیه ۱۷ ازباب ۲۰ ازسفرخروج .

چهارم : حد زنا را جاری‌نکرد نه برخود ونه براین ضعیفه فاجره آیه ۱۰ از باب ۲۰ ازسفر احبار باین‌نحو رقم‌شده‌است : وکسیکه با زن غیر زناکند یا با زن همسایهٔ خود زنا نماید البته زانی و زانیه‌کشته شوند وآیهٔ ۲۲ از باب ۲۲ از توریة مثنی باین نحو بیان‌گشته است : اگرمردی با زن شوهرداری یافت شودکه بخوابد پس هردوی ایشان مردیکه بآن‌زن خوابیده وآن زن نیزبمیرند بدین‌منوال شرارت را ازبنی‌اسرائیل دورکن .

پنجم : آنکه داود علیه السلام اوریا را ازلشکرگاه احضارفرمود و امرنمود او را برودخانه خود وغرض داود علیه السلام این بودکه عیب خود را بپوشاند و این حمل منتسب باوریا بشود وچون اوریا بجهة دیانت بخـانهٔ خود نرفت وقسم هم خوردکه نخواهم رفت داود علیه‌السلام درروزدوم‌هم اورا نگاه داشت وشراب بسیاری بخورد او داد که بجهة مستی بلکه بخانه‌اش برود ولیکن بجهة دیانت در عالم مستی هم بخانه‌اش نرفت وابداً التفـات نکرد بزوجهٔ جمیلهٔ خودکه شرعاً و

۱ : ۱ـ خدایان دیگرنباشد ۲ـ بت را سجده مکن ۳ـ ایمان بخدای‌یگانه (یهوه) را باطل مکن ۴ـ سبت را محترم بشمار ۵ـ پدر ومادر را احترام‌کن ۶ـ قتل منما ۷ـ زنا مکن ۸ـ دزدی مکن ۹ـ برهمسایه خود شهـادت دروغ مده ۱۰ـ بخـانه همسایه‌ات طمع مورز و بزن همسایه‌ات و غلامش وکنیزش وگاوش والاغش وبه هیچ چیزکه ازآن همسایه تو باشد طمع مکن .

عقلاً جایز بود از برای او .

فسبحان‌الله‌القدوس ازحال دیانت این عوام درنزد اهل‌کتاب درترك امرمباح ازبرای دیانت باین نحواست وحـال دیانت انبیای بنی‌اسرائیل درارتکاب فواحش باینطریق است که ملاحظه مینمائی .

ششم : اینکه زمانیکـه داود علیه السلام دیدکه از مست‌کردن اوریا مقصود حاصل نشد عازم قتل او گردید واوریا را بسیف بنی‌عمون‌کشت .

آیهٔ ۷ ازباب ۲۳ ازسفرخروج باین نحوترقیـم یافته است : از امر دروغ دورباش وبیگناه وصادق را مکش زیراکه من شریر را عادل نخواهم شمرد .

هفتم : اینکه برخطیئهٔ خود متنبه‌نشد توبه هم نکرد مادامیکه ناثان نبی داود علیه السلام را عتاب نکرد .

هشتم : حکم خدا بداود علیه السلام بتوسط ناثان رسید که این ولدیکه از زنا متولد شده است باید بمیرد مع‌هذا ازبرای عافیت آن ولدالزنا دعاکرد و روزه گرفت وبرزمین خوابید .

شاهد بیست وپنجم :

درباب ۱۳ ازسفرشموئیل ثانی مرقوم شده است : آمنون[۱] پسربزرگ داود باتامارد‌ختر داود قهراً زنا کرد بعداز زنا باوگفت برخیز برو تامارا متناع کرد از رفتن وآمنون خادم‌خودرا امرباخراج اونمود پس خادم اورا بیرون‌کرده در را هم بست پس تامارفریادکرد داود علیه السلام این امور را شنید براو ناگوار بود لیکن هیچ نگفت نه‌بآمنون ونه بتامار زیراکه آنها را دوست میداشت واین تامار خواهر

۱ــ Amnon پسر منه وچهاردهمین پادشاه اسرائیلیان است . در ۲۲ سالگی بتخت سلطنت نشست وبیش ازدوسال حکومت نکرد وچون بت‌پرست بود درباریان اوراکشتند ودرباغ عزا دفن‌کردند . تلخیص ازقاموس مقدس ص ۱۰۶ .

صبلی وبطنیِ ابی‌شلوم[1] بن‌داود بود لهذا آمنون را دشمن داشت وعازم قتل اوبود وچون فرصتی پیدا کرد اورا کشت .

شاهد بیست وششم :

درآیه ۲۲ ازباب ۱۶ ازسفر شموئیل ثانی باین نحوعیان وبیان‌گشته است : پس بپشت‌بام چادری برای ابیشالوم زدند وابیشالوم درنظر تمامی اسرائیل بمتعه‌کان پدرش درآمد بعد ابی‌شالوم با پدرش داود علیه السلام محاربه‌کرد و درآن محاربه بیست‌هزارنفرازبنی‌اسرائیل مقتول‌گردید چنانچه درآیه ۷ ازباب ۱۸ ازسفرشموئیل ثانی رقم شده است انتهی .

پس پسرداود علیه السلام فایق شد برروبیل پسربزرك یعقوب بسه‌وجه :

وجه اول : پسرداود با جمیع متعه‌های پدرش زناکرد بخلاف روبیل بیچاره که اوبیك متعهٔ پدرش زناکرد .

وجه ثانی : ابیشالوم درنظرجمیع بنی‌اسرائیل‌علانیه زناکرد بخلاف روبیل که اوخفیةً ودرخلوت زناکرد .

وجه ثالث : ابیشالوم با پدر خود داود محاربه کرد تا اینکه درآنمحاربه بیستهزار ازبنی‌اسرائیل مقتول شد و داود علیه السلام با صدوراین افعال مذمومه از این خلف سوء رؤسای عسکر را وصیت فرموده بود که کسی ابیشالوم را نکشد ولیکن‌یؤآب دراینمسئله حضرت داود را مخالفت‌نمود واین‌فرزند ناخلف راکشت و چون داود علیه السلام شنیدکه ابیشالوم‌کشته شده‌است بسیار گریه‌کرد و

۱ـ تنها پسر داود از معکه دختر تلمای پادشاه جشوربود (سموئیل دوم ۳ : ۳) وبا داشتن وجاهت و کیسوان خوشنما معروف بود (سموئیل دوم ۱۴ : ۲۵) عهد عتیق او را مردی متکبر و قاتل برادرش امنون معرفی می‌کنـد در زبور مزبور وسوم داود (ع) درمرگ وی نوحه‌سرائی کرده است وتاریخ قبراو را دروادی شوقی اورشلیم می‌نویسند.

محزون گردید.

مصنف حقیر گوید : من تعجب نمیکنم از صدوو امثال این امور از انبیاء و اولاد انبیای بنی‌اسرائیل بنابرحکم کتب مقدسهٔ ایشان این امورات غرابتی ندارد بلکه تعجب میکنم ازاینکه زناکردن ابیشالوم بازنهای پدرش داودعلیه‌السلام بعدل وحکم خدا بود بنابرشهادت کتب مقدسهٔ ایشان و خدا مهیج این زانی شدکه باین عمل قبیح اقدام نماید زمانیکه داود علیه‌السلام با زن اوریا زنا کرد خدا در لسان ناثان‌نبی داود را وعده دادکه کسی را از خانوادهٔ او مبعوث خواهد فرمودکه‌جهاراً با زنهای داود زناکند.

شاهد این مدعا آیه ۱۱ و ۱۲ از باب ۱۲ از سفر شموئیل ثانیست آیتین مذکورتین اینست : خداوند چنین میفرماید : اینك بلا را بتو از خانهٔ خودت برپا خواهم نمود و زنان تو را در پیش رویت گرفته برفیقت خواهم داد و او درعین این آفتاب با زنانت خواهد خوابید * زیراکه این عمل را تو سرآکردی یعنی زنا را با زن اوریا اما من جزا را در برابر تمامی اسرائیل و درعین آفتاب بجا خواهم آورد .

خدا بوعدهٔ خود وفانمود و همانطور واقع گردید این‌امر بسیار بسیار عجیب است که زنا را داودکند ولیکن انتقام از زنهای اوکشیده شود بخلاف عدل.

شاهد بیست وهفتم :

در باب ۱۱ ازآیهٔ اول از سفر ملوك اول باین‌نحو ترقیم یافته است:

وسلیمان ملك سوای دخترفرعون زنان بیگانهٔ بسیاریرا ازموآبیان وعمونیان و ادومیان وصدونیان وحتیان دوست می‌داشت * از امتهائیکه خداوند بنی‌اسرائیل را فرموده بودکه شما بایشان درنیائید وایشان بشما درنیایند یقین که ایشان قلب‌شما رابخدایان خودشان مایل‌خواهندکردانید

وسلیمان از راه محبت بایشان ملصق شد * و او را هفتصد زن بانویه و سیصد متعه بود وایشان قلبش را برگردانیدند * و واقع شد وقت پیری سلیمان که زنهایش قلبش را بسمت خدایان غریب برگردانیدند و قلبش مثل قلب پدرش داود با خداوند خدایش کامل نبود * وسلیمان در عقب عشتروثی خدای صدونیان وملکوم مکروه عمونیان رفت * و سلیمان در نظرخداوند بدی کرد ومثل پدرش داود راه خداوند تماماً نرفت * آنگاه سلیمان مقام بلندیرا بکوه که روبروی اورشلیم است بخصوص مکوش مکروه مؤآبیان و بخصوص مولك مکروه پسران عمون[1] بنا کرد * و همچنان بخصوص تمامی زنان غریبه‌اش که بخدایان ایشان بخور و ذبح می‌نمودند بنا کرد * پس خداوند بسلیمان غضبناك شد بسببی که قلبش از خداوند خدای اسرائیل که وی را دو مرتبه مرئی شد برگردید * وباین

۱ـ عشتروت و عشتاروت خدای صیدونیان که بت‌آن بصورت مخصوصی بود وعبادت این بت درسوریه وفنیقیه معروف بود ، یونانیان و رومانیان آنرا استرتی نامند وعرب **ملكة‌السماء** گویدکه غالباً با عبادت **بعل** مذکور است.

مولك یا ملکوم : خدای عمونیان بودکه قربانیهای انسانی مخصوصاً ازبچه‌ها ازبرای وی‌تقدیم می‌نمودند حاخامیان گویند: این بت ازمس ساخته‌شده بود برکرسی از مس نشسته و دارای سه گوساله بود تاجی برسر داشت کرسی وخود بت مجوف بود و در میان آن‌آتش می‌افروختند وچون‌حرارت بازوهای‌بت بدرجهٔ سرخی می‌رسید قربانیرا برآنهامی‌گذاردند فوراً می‌سوخت‌واهالی نیزدرآن اثناطبلها می‌نواختندکه صدای دادوفریاد قربانی دانشنوند.

خدای موآبیان کموش‌نامیده می‌شد (و این‌کتاب‌آنرا مکوش نوشته است شاید اشتباه ازکاتب باشد) و از صفاتیکه از برای‌کموش ذکر شده معلوم میشود که همان مولك خدای عمونیان است.

ومکروه منسوب بقومی صورتی‌است‌که برکاغذ ویاجسم دیگر ترسیم گردد درمقابل بت که بصورت مجسمه ساخته می‌شد. اقتباس از قاموس مقدس صفحه‌های ۶۱۲ ـ ۷۳۸ ـ ۸۳۵ ـ ۸۵۴ و لغت‌نامهٔ دهخدا .

خصوص او را امر فرمود که بطرف خدایان غریب نرو اما آنچه که خدا امر فرموده بود بجا نیاورد * وخداوند بسلیمان گفت چونکه این عمل از تو صادر شد وعهد مرا وفرایضی که بتو امر فرمودم نگاه نداشتی البته مملکت تو را از دست تو خواهم گرفت و به بنده‌ات خواهم داد انتهی.

پس از کلمات مرقومه مفهوم میشود که پنج خطیئه مهلکه ازسلیمان علیه‌السلام صادر گردید:

اول: که اعظم همه است آنستکه در آخر عمر که وقت توجه بسوی خداست مرتد شد وجزای مرتد درشریعت موسویه رجم‌است اگرچه پیغمبر صاحب معجزات هم باشد بحکم آیه ۵ از باب ۱۳ از توریة مثنی[۱] و همچنین بحکم آیهٔ ۵ از باب ۱۷ از تورات مثنی[۲] و از موضعی از مواضع تورات معلوم نمیشود که توبهٔ مرتد قبول باشد واگر توبهٔ مرتد مقبول بود چراموسی علیه‌السلام امر بقتل گوساله‌پرستان نمود ؟ تا اینکه بسبب این خطا بیست وسه هزار نفر از بنی‌اسرائیل به امر موسی مقتول شدند.

دوم: اینکه معابد عالیه از برای اصنام در لوهیکه روبروی اورشلیم است بنا کرد واین معابد چند صد سال باقی بود تا اینکه یوشیاابن‌آمون ملك یهودا درعهد خود که زیاده‌برسیصد وسی‌سال بعد ازسلیمان علیه‌السلام بوده‌است معابد راتنجیس واصنام را شکست چنانچه در باب ۲۳ از سفر ملوك ثانی تصریح شده است[۳] .

سیم: اینکه سلیمان علیه‌السلام تزویج نساء نمود از قبائلی که خدا از تزویج

۱ـ وآن نبی (که مردم را بغیر یهوه دعوت‌کند) یا بیننده خواب‌کشته شود .

۲ـ آنگاه‌آن مرد یا زن‌که این کار بد را (خدایان غیررا سجده‌کند) در دروازه ثابت‌کرده است بیرون‌آور وآن مرد یا زنرا سنگسارکن تا بمیرد .

۳ـ مکانهای بلند راکه مقابل اورشلیم بطرف راست‌کوه فساد بود و سلیمان پادشاه اسرائیل آنها را برای اشتورت رجاست صیدونیان و برای کموش رجاست مؤآبیان و برای ملکوم رجاست بنی‌عمون ساخته بود پادشاه آنها را نجس ساخت و تماثیل را خورد کرد .

منع فرموده بود بخلاف فرمودهٔ خدا بایشان ملصق شد و در آیهٔ ۳ از باب ۷ از تورات باین‌نحو مسطورگردیده است : و مناکحت بایشان مکن یعنی با قبایلی که غیر از بنی اسرائیل و بت پرستند دختر خود را به پسر ایشان مده و دختر ایشانرا برای پسر خود مگیر .

چهارم : هزار زن تزویج نمود و حال‌آنکه کثرت ازدواج از برای سلاطین بنی‌اسرائیل حرام بود درآیهٔ ۱۷ ازباب ۱۷ ازتورات مثنی باین‌نحو رقم‌شده‌است: و زنان را از برای خود زیاد نکند مبادا دلش فریفته شود و نقره وطلا ازبرای خود بزیادتی فراوان نسازد یعنی سلطان بنی‌اسرائیل .

پنجم: زنهای حضرت سلیمان بخور میکردند وازبرای اصنام ذبح‌مینمودند وحال‌آنکه‌کسی‌که ازبرای اصنام ذبح نماید بحکم‌آیهٔ ۲۰ ازباب۲۲ ازسفرخروج واجب‌القتل است و آیهٔ مذکوره اینست : کسی که بخدای غیر از خداوند و بس ذبح نماید البته هلاك شود .

پس این زنها واجب‌القتل بودند و ایضاً آن‌زنها قلب سلیمان را اغوی کردند و ازاین‌جهت هم واجب‌القتل بودند بحکم‌آیهٔ۹ ازباب۱۳ از تورات مثنی واجرای حدود نفرمود تاآخرحیات خود عجب‌است‌که داود و سلیمان علیهماالسلام اجرای حدود و احکام تورات را برخود و اهل‌بیت خود ننمودند کدام مداهنه‌ای است در دین‌که زیاده از این باشد .

آیا خداوندعالم حدودرا واجب‌نموده‌است‌که برفقرا و مساکین ومفلوکین جاری‌شود فقط‌اغنیا ازتحت‌حکم‌الله خارج هستند؟! وتوبهٔ جناب سلیمان ازموضعی از مواضع عهد عتیق ثابت نشده‌است بلکه ظاهر اینست‌که توبه نکرد زیراکه اگر توبه میکرد معابدی‌که از برای اصنام بنا کرده بود منهدم می‌ساخت و اصنامی‌که

درآنهاگذاشته بود میشکست و زنهای مغویه را رجم میفرمود[۱] .

پس ادعای صاحب میزان‌الحق درصفحه ۵۵ ازطریق‌الحیوة که درسنه ۱۸۴۷ مطبوع گردیده است درباب‌توبهٔ‌آدم وسلیمان علیهما‌السلام کذب وغلط صرف است وازکتب ایشان چنان امری مفهوم نمیشود .

شاهد بیست وهشتم :

نبی که دربیت‌ایل‌بود دروغ گفت درتبلیغ وحی واداء رسالت وآن مرد خدا را فریب داد وآنمسکین را بغضب‌خدا گرفتارنمود تا هلاك شد .

توضیح آنکه آنمرد با خدا بامرالله ازیهودا بیوربعام آمد وخبرداد مذبحی که یوربعام‌بناکرده است از برای بت یوشیا[۲] که ازاولاد داود است سلطان خواهد

۱ــ این بودسلیمانی که عهدین معرفی می‌کنند اما قرآن در ۱۶ آیه حضرت سلیمان را معرفی کرده ومیفرماید : **ولقد آتینا داود وسلیمان علماً وقالا الحمدلله الذی فضلنا علی کثیرمن عباده (نمل : ۱۵ وماکفرسلیمان ولکن الشیاطین کفروا (بقره : ۱۰۲) .**

۲ــ دربسیاری ازنسخه‌های قدیمی کتب عهدین بجای شهریهودا شهرداود آمده است (تواریخ دوم باب ۲۵ : ۲۸) وآن محلی است درکوه صهیون ویا کوهستان یهودیة. کتاب پادشاهان اول در باب ۲۶ : ۳۳ می‌گوید : پیامبری ازشهر داود (یهودا) به شکیم مرکز حکومت یوربعام آمده مردم را خبر داد که یوشیاد پسر آمون از فرزندان داود که در ۸ سالگی بتخت نشست و ۳۱ سال حکومت کرد وبتکده‌هارا ویران ساخت ومجسمه‌هارا ازبین برد و در جنگ با فرعون نکوه کشته شد ودر اورشلیم‌بخاك سپرده شد) مذبح بزرگ راکه بدستور یوربعام ساخته شده بود ویران خواهد ساخت . یوربعام پسرناباط که بعدازحضرت سلیمان حکومت اسباط عشره را بدست گرفته بود ومردم را به بت‌پرستی وامی‌داشت از این خبر غضبناك شد ودست درازکرد تا آن پیغمبر را بگیرد دستش خشك شد وبجای خود بازنگشت یوربعام ازپیامبر مزبور خواست که از خدا شفای دست وی را بخواهد پیامبر دعا کرد و دست وی در حال بهبود یافت بازمتنبه نشد وبعصیان خود اصرار ورزید وبسال ۹۰۹ قبل از میلاد کشته شد . قاموس ص ۹۴۷ .

بود واین مذبحرا اوخراب خواهدکرد ومعجزهٔ چندی هم درهمان حین از آن مرد با خداکه نبوت هم داشت صادرگردید ودرآیه ۱۱ تا ۳۰ ازباب ۱۳ از سفر ملوك اول دربیان حال این دوپیغمبر باین نحو واقع گردیده است : ویك پیغمبرسالخورده دربیت‌ایل ساکن بود وپسرانش آمده هرکاریکه مرد خدا آنروز دربیت‌ایل معمول داشته بود ازبرایش بیان نمودند وهمچنین کلماتیکه بپادشاه گفته بود بپدر خویشتن بیان کردند * وپدرایشان بایشان گفت که بکدام راه رفته است و حال آنکه پسرانش راهی که مردخدائی که ازیهودآمده‌بود دیده‌بودند * پس بپسرانش گفت که حمارمرا زین کنید وایشان حمارش را زین کرده او برآن سوارشد * و درپی مرد خدا رفت واو را یافت که در زیردرخت بلوط می‌نشست ویرا گفت که آیا مرد خدائی که از یهودا آمده بود توئی؟ گفت که منم * وویرا گفت که بهمراه من بخانه بیا ونان بخور اوگفت که با تونخواهم رفت و با تونان در اینمقام نخواهم خورد و آب نخواهم نوشید * زیراکه بفرمان خداوند بمن گفته شد که در آنجا نان مخور و آب منوش وبقصد رفتن براهی که آمده بازپس مکرد * او ویرا گفت که من نیزمثل تو پیغمبر هستم و فرشته بفرمان خداوند با من متکلم شدگفت که او را بخانهٔ خود بهمراهت بیاورتا اینکه‌نان بخورد وآب بنوشد اما وی دروغ گفت * پس بهمراهش برگشت و درخانه‌اش نان خورد وآب نوشید * و واقع شد هنگامیکه ایشان بسفره نشستند کلام خداوند بآن پیغمبریکه او را پس آورد رسید * و بمرد خدائیکه از یهودا آمده بود آوازکرده گفت که خداوند چنین‌میفرماید چونکه برکلام خداوند خلاف کردی و فرمانیکه خداوند خدایت تورا امرفرموده بود نگاه نداشتی * و برگشتی ونان خوردی وآب آشامیدی درمقامیکه بتو گفته شده بودکه نان مخوروآب منوش لهذا جسد توبقبر پدرانت نخواهد آمد * و واقعشدکه بعد از خوردن نان و بعداز آشامیدنش که حمار پیغمبریراکه بازپس آورده بود از برایش زین کرد * و روانه شده و او را شیری در راه یافت وکشت و جسدش در راه افتاده شد و حمار در

پهلویش ایستاد وهمچنین شیر بپهلوی جسد ایستاد * واینك مردمان عبور کننده آن جسد را دیده که در راه افتاده شد و در نزد جسد شیری ایستاده دیدند پس آمدند و در شهریکه آن پیغمبر سالخورده درآنجا بود خبر دادند * و آن پیغمبریکه او را از راه پس آورده بود شنیده گفت که او مرد خدائیست که از امر خداوند عاصی گردیده بآن سبب خداوند او را بشیر داد که او را پاره پاره کرده موافق کلامیکه باز فرمود گشت * پس بپسرانش متکلم شده گفت که حمار را از برایم زین کنید و زین کردند * و رفت وجسدش را در راه یافت که افتاده شده وحمار وشیر بپهلوی جسد ایستاده بودند وشیر آن جسد رانخورده بود وحمار را پاره نکرده بود * وآن پیغمبر جسد مرد خدا را برداشته آنرا برحمار گذاشته و باز پس آورد وآن پیغمبر سالخورده بقصد تعزیت و دفن کردنش بشهر آمد تا از برای او گریه کند انتهی.

پس دراین عبارت بر آن پیغمبرسالخورده درپنج موضع لفظ پیغمبر اطلاق شده است و درآیهٔ ۱۸ خود حضرت اقدسش هم ادعای رسالت کرد و این پیغمبر سالخورده صادق‌النبوه در تبلیغ وحی دروغ گفت وآن پیغمبر دیگر را فریب داد و او را بغضب خدا وهلاکت انداخت پس از اینحکایت ثابت ومحقق‌گردید عدم عصمت پیغمبران در تبلیغ رسالت هم.

وصاحب میزان‌الحق درفصل ۳ از باب اول از میزان‌الحق در صفحهٔ ۵۱ از نسخه مطبوعهٔ سنه ۱۸۶۲ گفته است و درباب نبی‌اعتقاد ما اینست که نبی وحواری اگرچه درسایر امورات قابل سهوونسیان باشند لیکن‌درتبلیغ وتحریرپیغام معصومند بنابراین نوشتهای انبیا وحوارییین مبرا از سهو ونسیانست انتهی بالفاظه.

کذب وبطلان این ادعا از همین قصه ثابت و محقق‌گردید علاوه برادله که درباب اول وثانی گذشت فیاسبحان‌الله اگر این ادعا صحیح باشد پس این سی‌هزار غلط در این کتاب از کجاست و حال آنکه خود قسیس هم میگوید تحریف نشده است واگر این ادعا صادق است ابنای جنس قسیس جواب اغلاطی راکه اینحقیر

در این کتاب نوشته‌ام بنویسند تا بدانیم مردمان راستگو هستند.

شاهد بیست و نهم:

آیه ۱۰ از باب ۱۰ از سفر شموئیل اول درحق شاویل ملك اسرائیل سفاك مشهور[۱] باین‌نحو ترقیم یافته است: وهنگامیکه آنجا به تل آمدند اینك جمعیت انبیاء براو راست آمدند و روح خدا با او مؤثر شدکه در میان ایشان نبوت میکرد * و واقعشد هنگامیکه تمامی کسانیکه او را بیشتر میشناختند دیدند که اینك با پیغمبران نبوت مینماید قوم بیکدیکر گفتند که پسر قیش را چه واقع شده اما شاول از جمله پیغمبرانست * و از حاضرین یکی جواب داد گفت که پدر ایشان کیست باین‌سبب مثل شدکه آیا شاول ازجمله پیغمبرانست * وهنگامیکه نبوت را بانجام رسانیده بود بمقام بلند برآمد.

وآیه ۶ از باب ۱۱ از سفر شموئیل اول باین‌نحو بیان گشته است: و روح خدابشاول مؤثرشد هنگام شنیدنش این اخبار را وغضبش بشدت‌افروخته شدانتهی.

ازاینعبارات معلوم میشودکه شاول بروح‌القدس مستفیض بود و ازحوادثات مستقبله هم خبر میداد.

وآیه ۱۴ از باب ۱۶ از سفر شموئیل اول باین‌نحو عیان وبیان‌گشته است: اما روح خداوند از شاول جدا شد و روح مضرّ ازجانب خداوند او را باضطراب انداخت * وبندکان شاول ویرا گفتندکه اینك حال روح مضر از خدا تو را باضطراب می‌اندازد.

۱ـ اولین پادشاه اسرائیلی از سبط بن یامین است. شخص خوش‌منظر و نیکواندام و درآغاز نجیب بود و حکومت عظیمی بدست‌آورد وبهرسو رو می‌آورد کامیاب می‌گشت ازاین‌روکبر ونخوت بروی غالب‌آمد بنای ظلم وستم‌گذاشت و داود پیامبر را بشدت دشمن می‌دانست وی در جنگ با فلسطینیان خودکشی کرد اقتباس از قاموس مقدس .

ازاینکلمات معلوم میشود که این‌نبی ازدرجه نبوت ساقط وازپیغمبری‌معزول و روح شیطان براومسلط‌گردید .

در آیهٔ ۲۳ از باب ۱۹ از سفر شموئیل اول باین نحو رقم یافته است : پس شاول بآنجا بنایوث را ماه[1] روانه شد و روح خدا نیزبا او مؤثرشدکه رفته رفته تا رسیدنش بنایوث راماه نبوت میکرد * واو نیزجامهٔ خود را خلع کرد یعنی شاول ودرحضورشموئیل نبوت میکرد وتمامی آنروز وتمامی آنشب برهنه افتاد بنابراین گفته‌اندکه آیا شاول نیز ازجملهٔ پیغمبرانست انتهی .

پس ازاینعبارت مفهوم میشودکه نبی معزول دوباره منصوب‌گردید وبدرجهٔ علیهٔ نبوت رسید و روح‌القدس بطورقوی براونازل شدکه جامهٔ خود را خلع نمود وعریان‌گشت ویکشبانه روزمنکشف العوره بود پس این نبی جمع کرد مابین روح رحمانی و روح شیطانیرا واگرخواسته باشی از ظلمهای این شاول مستحضرشوی سفراول شموئیل را بخوان .

شاهد سی‌ام :

یهودای اسخریوطی یکی ازحواریون مستفیض ومملوّ ازروح‌القدس بوده ودارای معجزات وکرامات هم بود بنابرشهادت باب ۱۰ ازانجیل‌متی[2] واین پیغمبر دین خود را بدنیا فروخت و عیسی علیه السلام را تسلیم بدست یهود نمود بطمع سی درهم بعد خود را خفه نموده و مرد چنانچه درباب ۲۷ از انجیل متی مرقوم گردیده است ویوحنای حواری درباب ۱۲ آیهٔ ۶ ازانجیـل خود شهادت داده است

---

۱ نایوث درکنار رامه مسکن سموئیل نبی دریکی از ارتفاعات سرزمین سبط‌بن‌یامین قرار داشت قاموس مقدس ص ۴۰۷ و ۸۷۰ .

۲ـ و دوازده شاکرد خود را طلبیده ایشانرا برارواح پلید قدرت داد ... ونامهای دوازده رسول اینست ... ویهودای اسخریوطی‌که اورا تسلیم نمود .

که یهودای اسخـر یوطی دزد بوده است آیا پیغمبر دزد میشود ؟! و دین خود را بدنیا می‌فروشد .

شاهد سی و یکم :

حواریون[۱] بنابر زعم مسیحیین افضل ازموسی وسایرانبیای بنی‌اسرائیلند در شب‌گرفتاری عیسی فرارنمـوده وعیسی را دردست دشمن تنها گذاشتند واین گناه بزرگیست زیراکه علایق روحانیه را دراینفرار قطع نمودند .

واگرکسی‌گوید این‌ازشدت جبن‌ایشان‌بوده است جبن هم ازامورات طبیعیه است جواب‌گوئیم هرگاه ماتسلیم‌کنیم این‌امررا عذرنداشتنددرچیزدیگرکه درغایت سهولت بود وآن اینست‌که عیسی علیه السلام درآنشب درغایت اضطراب وشدت حزن بوده و بحواریون فرمود که نفس من از غایت الم مشرف بموتست در اینجا مانده با من بیدارباشید پس حضرت عیسی رفت قدری نماز خواند وبنزد حواریون برگشت ایشانرا در خواب یافت وبپطرس گفت نمیتوانستید یکساعت با من بیدار باشید ودعاکنید .

بار دیگر رفت بازمشغول نمازشد و برگشت دوباره حواریونرا در خواب دید پس‌درمرتبه‌ثالثه رفت دعاکرد وبرگشت‌بحوارییین‌گفت‌حالا بخوابید واستراحت کنید چنانچه درباب ۲۶ ازآیهٔ ۳۶ تا ۴۶ ازانجیل متی مرقوم شده است .

پس اگر حواریون محبت و اخـلاص بعیسی داشتند در شب‌گرفتـاری او نمیخوابیدند آیا نمی‌بینی که‌گنه‌کاران اهل دنیـا مقتدی و یا رئیس ایشان یا یکی از

---

۱ : ۱ـ شمعون معروف به پطرس ۲ـ اندریس برادر پطـرس ۳ـ یعقوب پسر زندی ۴ـ یوحنا برادریعقوب ۵ـ فیلپس ۶ـ برتولما ۷ـ توما ۸ـ متی‌معروف‌به‌باجگیر ۹ـ یعقوب پسر حلفی ۱۰ـ لبی معروف به تدی ۱۱ـ شمعون قانوی ۱۲ـ یهودای اسخریوطی .

اقارب ایشان درغایت اضطراب ومرض شدیدباشد درشب درآنشب خواب نخواهند کرد اگرچه افسق فسقه واکفرکفره باشند .

شاهد سی ودوم :

اینکه پطرس رئیس الحواریین وخلیفهٔ عیسی علیه السلام است[۱] بنابرادعای فرقهٔ کاتلك اگرچه درفرارکردن وخوابیدن با سایرحواریین مساویست لیکن ازبرای او یك فضیلتی حاصل شد و آن اینست که از دور عقب عیسی رفت تا خانهٔ رئیس‌ـ الکهنه ودرایوان بیرون نشست ناگهان کنیزکی نزد پطرس آمد گفت توهم باعیسای جلیلی بودی پطرس روبروی همه انکار نموده گفت نمیدانم چه میگوئی و چون بدهلیز بیرون رفت کنیزك دیگراورا دید بحاضرین گفت این شخص ازرفقای عیسای ناصریست بازقسم خورد وانکارنمودکه اینمرد را نمیشناسم و بعداز چندی آنانیکه ایستاده بودند پیش آمده پطرس را گفتند البته توهم از آنها هستی که لهجهٔ تو دلالت مینماید پس آغاز لعن کردن بعیسی نمود و قسم خورد که این شخص را نمیشناسم در ساعت خروس بانك زد آنگاه پطرس سخن عیسی را بیاد آورد که گفته بود قبل از بانك زدن خروس سه مرتبه مرا انکارخواهی کرد .

پس بیرون رفته زار زار بگریست چنانچه درآیهٔ ۶۹ از انجیل متی مذکور ومرقوم گردیده است ودرآیهٔ ۲۳ ازباب ۱۶ ازانجیل متی قول عیسی درحق پطرس

۱ــ شمعون پسر یونس یا یوحنای ماهیگیر از جمله شاگردان دو از دهگانه حضرت عیسی علیه السلام است اعمال رسولان باب ۱۵ : ۱۴ بگفته انجیل یوحنا باب ۱ : ۳۵ وباب ۴۰ ۴۲ توسط برادرش آندریاس با عیسی ملاقات کرد وحضرت عیسی ویرا کیفاس نامید حضرت مسیح ویرا بمتابعت خود دعوت فرمود ، شمعون از ماهیگیری دست برداشت وپیروی عیسی نمود (مرقس باب ۱۰ : ۲۸) وپطرس نامیده شد بگفته انجیلهای چهارگانه درشب دستگیری حضرت عیسی سه تارعیسی را تکذیب کرده از وی بشری جست وعیسی را لعن کرد .

باین نحو عیان وبیان گشته است : اما او برگشت وپطرس را گفت دور شو ازمن ای شیطان که باعث لغزش من میباشی زیرا که نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر میکنی انتهی .

پس امام اول مسیحیین که پطرس باشد بنا برقول مسیح شیطانست ومقدس- النصاری پولس درباب ثانی ازرسالهٔ خود بغلاطیان ازآیهٔ ۱۱ تا ۱۵ باین نحو رقم نموده است : اما چون پطرس بانطاکیه آمد او را روآرومخالفت نمودند زیرا که مستوجب ملامت بود * چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب با امتها غذا میخورد ولی چون آمدند از آنانی که اهل ختنه بوده بیم کرده بازایستاد وخویشتن را جدا ساخت * وسایر یهود هم با وی نفاق کردند بحدیکه بارنابه نیـز در نفاق ایشان گرفتار شد * ولی چون دیدم که براستی انجیل باستقامت رفتار نمیکنند پیش روی همه پطرس راگفتم اگرتو که یهودی هستی بطریق امتها نه بطریق یهود زیست میکنی چونست امتها را مجبور میسازی که بطریق یهود رفتار کنند * ما که طبعاً یهودی هستیم و نه گنهکاران از امتها انتهی .

اگرچه پطرس تقدم مینمود بر حواریین در قول و لیکن در بعضـی اوقات نمیدانست چه میگوید چنانچه درآیهٔ ۳۳ ازباب ۹ از انجیل لوقا مرقوم شده است[1] و در رسالهٔ ثانیه ازکتاب ثالث عشر رسالهٔ مطبوعهٔ سنه۱۸۴۹ در بیروت درصفحهٔ ۶۰ رقم شده است که یکی از آباء گوید که پطرس مبتلا بود بمرض تجبر و تکبر و مخالفت .

و در صفحهٔ ۶۱ یوحنای فم الذهب گوید که پطرس ضعیف ومتخلخل العقل بود و قدیس اغوستینوس گوید که پطرس ثبات قدم در ایمان نداشت زیرا که گاهی مؤمن بود و گاهی شك میکرد و مسیح در حق او گاهی میفرمود خوشـا بحال تو

۱ـ وچون آندو نفر (موسی والیاس) از او (عیسی) جدا شدند پطرس بعیسی گفت: که ای استاد... زیرا که نمیدانست چه می‌گفت .

ای پطرس وگاهی میگفت ای شیطان انتهی .

این حواری در نزد مسیحیین افضل از موسی و سایر انبیای بنی‌اسرائیـل است پس زمانیکه حال افضل این باشد که دانستی حال مفضولین چه خواهد بود.

شـاهد سی و سیم :

رئیس الکهنه قیافا[1] نبی بود بنا برشهـادت یوحنا درآیهٔ ۵۱ ازباب ۱۱ از انجیل یوحنا در حق قیافا در ترجمهٔ فارسیه مطبوعهٔ سنه ۱۸۸۷ باین‌نحو رقم شده است : و این از خود نگفت بلکه چون درآنسال رئیس‌الکهنه بود نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد .

پس قول او نبوت کرد صریحست در اینکه قیافا نبی بوده‌است واین‌پیغمبر فتوی داد بقتل عیسی وکفر و اهانت او پس اگر این امور صادره از قیافا از روی نبوت والهام بوده‌است عیسی واجب‌الرد است نعوذبالله واگر باغوای شیطان بوده است کدام‌گناهی است ازین بزرگتر باشد .

ازخوف تطویل بهمینقدر اکتفا شد دراین‌مقام. پس میگوئیم‌گناهان مذکوره وامثال اینها درکتب عهدعتیق وجدید مسطور است هیچ قدحی وعیبی بنبوت ایشان نمیرساند و حیا نمیکنند با همه‌این تفصیلات اعتراض به خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه وآله وسلم مینمایند در امورات خفیه‌که بزعم‌خود آنهاراگناه میدانند.

۱ـ رئیس کاهنان یهودی بود و در حکم قتل حضرت مسیح حاضر و از همه پیشقدمتر بود ولی زنده شدن العازر بدست حضرت مسیح تشویشی در مجمع انداخت ناچار برای حکم قتل او را نزد پیلاطس فرستادند .

پس الان شروع مینمائیم در نقل مطاعن ایشان وجواب از آنها ومیگوئیم :

طعن اول : جهــاد اسلامی

و این از اعظم مطاعن است در نزد مبغضین آن سرور یعنی علمای مسیحیه واین‌طعن را به‌تقریرات غریبه وعجیبه در رسائل خود که در رد اهل‌اسلام مینویسند تقریر وتحریر مینمایند که منشأ آن‌نیست مگر عداوت وعناد وما قبل ازتحریرجواب ازبرای زیادتی بصیرت ناظرین این کتاب پنج مقدمه تمهید مینمائیم .

مقدمه اول :

بدانکه خداوند عزوجل کفر و اهل کفر را دشمن میدارد ومجازات ایشانرا در روز قیامت یقیناً خواهد داد وکذلك اهل‌فسق وعصیان ونفاق مبغوض‌خدا هستند بی‌شبهه و جزای عمل ایشان در روزقیامت بی‌شبهه بایشان خواهدرسید وبسا هست کفار وعصاة را در دنیا هم عقاب مینماید پس معذب و معاقب می‌فـرماید کفار را یکمرتبه به‌غرق عمومی چنانچه درعهد نوح علیه‌السلام که در آن‌طوفان هرذیحیاتی را هلاك کرد غیرازاهل کشتی که هشت‌نفر بودند بنا برشهادت کتب عهدعتیق‌وجدید.

وگاهی به‌غرق خصوص چنانچه درعهد موسی علیه‌السلام که فرعون ولشگر او را تماماً در دریای سرخ غرق فرمود .

وگاهی بموت مفاجات چنانچه اهلاك فرمود اکبر اولاد هرانسانی وبهیمه‌را از اهل مصر در شب خروج بنی اسرائیل از مصر چنانچه درباب ۱۲ ازسفرخروج مسطور است .

وگاهی بامطار کبریت وآتش ازآسمان و تقلیب و خراب کردن مساکن اهل کفر چنانچه در عهد لوط علیه‌السلام و هلاك فرمود اهل سادوم وعمورا[1] ونواحی آنها را بامطار کبریت و آتش و خراب کردن شهر ایشان .

و گاهی بامراض هلاك مینماید چنانچه اشدودیین[2] را بمرض بواسیر هلاك نمود بنا بر مسطورات ومرقومات ازباب ۵ ازسفر شموئیل اول .

وگاهی ملکی می‌فرستد وکفار را هلاك میکند چنانچه لشگرآشوربین[3] راکه ملکی فرستاد در یك‌شب یکصد وهفتاد و پنجهزار نفر راکشت چنانچه در باب ۱۹ از سفر ملوك ثانی مرقوم است .

۱ـ دو شهر از شهرهای وادی سدیم است که در اثر شرارت اهلش خداوند منهدم نمود وهر دو شهر درشمال بحرالملح واقع بود .

۲ـ اشدود یکی از پنج شهر فلسطینیان بود در سه میلی بحر میت ، در این‌شهر داگون‌نام پرستش می‌شد .

۳ـ آشوریان ازنسل‌آشور پسر سام هستند و در مملکت‌آشور زندگی می‌کردند و پایتخت‌آن نینوا بود آشوریان معبودهای متعدد داشتندکه بزرگترین‌آنها آشور نام داشت وآن شبیه‌کره و یا دایره بود که بالهای زیاد بر آن قرار میدادند و اشجار مقدسه را نیز می‌پرستیدند و مجسمه حیوانات را در شکل‌های گوناگون می‌ساختند (مانندگاو بالدار که سری شبیه سر انسان داشت مانند ابوالهول مصری) وآنرا می‌پرستیدند ودرحفاریهای کاوشی مملکت‌آشور لوحهای سنگی بدست‌آمده‌که حکایت ازتمدن وچگونگی زندگی آنان میکنـد . تلخیص از کتابهای تاریخی وقاموس مقدس .

وگاهی بجهاد انبیاء و تابعین ایشان کفار را هلاك میسازد چنانچه در مقدمهٔ دوم خواهد آمد .

وگاهی بخسف و آتش هلاك میفرماید چنـانچه قورح و واثان و ابیـرام و غیر ایشان زمانیکه موسی‌را مخالفت‌نمودند زمین شکافته شد قورح و واثان وابیرام و فرزندان و زنان و احمال و اثقال ایشان را فروبرد و بعد ازآن آتش بیرون آمد و دویست وپنجاه نفر را سوزانید چنانچه درباب ۱۶ از سفر اعداد مزبور است .

و گاهی بموت فجأ چنانچه چهارده هزار و هفتصد نفر را زمانیکه مخالفت نمودند بنی‌اسرائیل در فردای هلاکت قورح و غیر او و اگر هرون علیه‌السلام در میان مرده‌ها و زنده‌ها نمی‌ایستاد واستغفار ازبرای‌قوم نمیکرد تمامی قوم درآنروز هلاك میشدند بغضب خدا چنانچه درباب مزبور مذکور است وپنجاه هزار و هفتاد نفر از اهل بیت شمس را هلاك کرد بسبب دیدن ایشان صندوق شهادت را چنانچه درباب ۶ از سفر شموئیل اول مسطور است .

وگاهی بتوسط مارهای موذیه چنانچه بنی‌اسرائیل زمانیکه موسی‌را مخالفت نمودند در مرتبهٔ دیگر پس خدا مارها را فرستاد و ایشانرا می‌گزیدند و بسیاری از بنی اسرائیل ازاین صدمه هلاك شدند چنانچه درباب ۲۴ ازسفر اعداد مذکوراست.

وگاهی بارسال ملك چنانچه هفتاد هزار نفر را در یکروز هلاك‌کرد زیراکه داود علیه‌السلام بنی‌اسرائیل را سان دیده‌بود چنانچه درباب ۲۴ ازسفر شموئیل‌ثانی مسطور است .

وگاهی‌کفار وعصاة را در دنیا عقاب نمی فرماید آیا نمی‌بینی که حواریین بنا برزعم مسیحیین افضل از انبیای بنی‌اسرائیل و صندوق شهادت هستنـد و قاتل ایشان در نزد مسیحیین بدتر از کفار زمان نوح و لوط و موسی علیهم‌السلام اند و نیروی ظالم مشرك‌که ملك‌الملوك روم بوده است پطرس حواری و زن او وپولس وبسیاری ازمسیحیین را به‌اشد" انواع قتل‌کشت وهکذا اکثر کفار حواریین وتابعین

ایشانرا کشتند معهذا خدا آنها را هلاك نکرد نه بارسال طوفان و نه به غرق کردن ایشان در دریا و نه بباریدن کبریت و آتش و نه بخراب کردن شهرهای ایشان و نه بقتل اکبر اولاد و نه بابتلای ایشان بامراض مهلکه و نه بارسال ملك و نه بارسال مار و نه بفرو بردن زمین و نه بوجه دیگر بلکه از جمیع اینها در دنیا محفوظ ماندند .

مقدمهٔ دوم :

انبیای سابقین هم کفار را کشتند زنها و فرزندان ایشانرا اسیر نمودند و اموال ایشانرا غارت فرمودند ومسئلهٔ جهاد اختصاص بشریعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندارد که موجب قدح در نبوت آنسرور باشد چنانچه مخفی نیست بر کسی که کتب عهدین را خوانده وفهمیده باشد وثبوت این مسئله در غایت سهولت است زیراکه شواهد بسیاری در عهد عتیق و جدید دارد و لیکن ما اکتفا میکنیم بذکر و بیان بعضی از آنها .

شاهد اول :

در آیهٔ ۱۰ ازباب ۲۰ از توراة مثنی باین نحو رقم شده است : هنگامیکه بشهری پیش میروی تا آنکه بآن جنك نمائی باو ندای صلح برسان * و لازم است اگر تو را جواب صلح آمیز بدهند و دروازه را بتو بکشایند که تمامی قومی که در آن یافت میشوند بادای جزیه تورا بنده شوند * و اگر باتو صلح نکرده با تو جنك نمایند آنرا محاصره نمائی * و چون خداوند خدایت آنرا بدستت بسپارد تمامی ذکورانش را بدم شمشیر بکش * نهایت زنان و اطفال و مواش وهرچه که درشهر یافت شود یعنی تمامی غنایمش را برای خودت بیغما ببر تا غنایم دشمنان خودرا که خداوند خدایت بتو میدهد بخوری * بتمامی شهرهائی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این طایفه نباشند چنین رفتار نمائی اما از شهرهای این اقوامی که

خداوند خدایت بتو جهت ارثیت میدهد هیچ ذی نفسی را زنده وامگذار * بلکه ایشانرا یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان وپیریزیان و حوّیان و یبوسیان[۱] را بنهجی که خداوند خدایت امر فرموده است بالکلیه هلاك ساز انتهی .

از این‌عبارت دو امر مفهوم میشود :

اول : دعوت بصلح یعنی دین خدا و ادای جزیه و اگر قبول نکردند اگر اهل آنها ازشهرهای بسیار دور باشند از بنی‌اسرائیل مردهای ایشان باید هلاك‌شوند و زنها و فرزندان ایشان اسیر و اموال ایشان غنیمت و درمیان مجاهدین قسمت‌شود و جمیع شهرهای بعیده بنا برشهادت تورات حکمش همین است.

واما امم سته یعنی حتیان واموریان وکنعانیان و پیریزیان وحویان ویبوسیان وتمامی اینها از ذکور و اناث وصغیر وکبیر بایدکشته شوند .

و در شرع حضرت خاتم‌الانبیاء جهاد باین سختی وارد نشده است زیراکه قتل زنان واطفال‌کفار درشرع شریف محمدی صلی‌الله علیه وآله وسلم جایزنیست و همین یك عبارت در جواب قسیسین از تقریرات وتحریرات واهیهٔ ایشان‌کافیست اگر انصاف دارند .

۱ـ حتیان : اولاد حت‌بن‌کنعان بودندکه درجنوب یهودیه نزدیکی حبرون وبیت‌ایل‌زندگی می‌کردند. حتیان را دو مرکز بود : ۱ـ مرکز شمال شرقی کارکیش. ۲ـ مرکز جنوب‌شرقی کاوش .

حتیان قریب بچهارصد سال با آشوریها در جنگ بودندکه در قرن ششم قبل از میلاد شهرکارکیش بدست سرگون پادشاه آشوری سقوط‌کرد . در آثار مصری حتیـان را ختا یا حیتا و در نقاشی‌ها وحجاریهای‌آشوری حیتی خوانند. حجاریهای باقیمـانده کو و خطوط هیروقلیفی که درآسیای صغیرکشف شده ازآثار حتیان می‌باشد. تاریخ امم .

اموریان : فرزندان اموربن‌کنعان از قبیلهٔ سوریان را اموریان خوانندکه درسرزمین شرقی اردن در جنوب بیت‌المقدس زندگی می‌کردند و مردمانی شجاع بودند بمصر حمله‌ها کردند وبا اسرائیلیان جنگیدند وبدست سموئیل سرکوب شدند. قاموس مقدس .

←

شاهد دوم :

درباب ۲۳ ازآیهٔ۲۳ از سفر خروج باین نحو رقم شده است: زیراکه فرشتهٔ من درحضورتو راهی‌شده تو را باموریان و حتیان و پریزیان و کنعانیان و حویان ویبوسیان خواهدآورد ومن ایشانرا قطع خواهم نمود * خـدایان ایشانرا سجده ننمود بلکه ایشانرا بالکلی منهدم ساخته و بتهای ایشانرا بالتمام بشکن .

شاهد سیم :

درآیهٔ ۱۲ ازباب ۳۴ از سفر خروج در حق امم ستهٔ باین نحو و بیان گشته است : باحذرباش تااینکه باساکنان زمینی که درآن درمیآئی عهد نبندی مباداکه در میان شما دام باشد * بلکه مذبحهای ایشانرا خراب‌کنید و نصب شدهای ایشـانرا بشکنید و درخت زارعهای ایشانرا قطع نمائید .

→

کنعانیان : قبایل سامی از فرزندان‌کنعان چهارمین پسرحام‌بن‌نوح بودندکه درجنوب لبنان و غرب سوریه تا حدود ساحلی دریای روم مسکن داشتند چون بنی اسرائیل سرزمین کنعانیان‌را فتح‌کردند نام‌آنرا تغییرداده بنامهای: زمین‌مقدس، زمین‌موعود وزمین‌عبرانیان خواندند. در جدولی مثلث سرزمین‌کنعانیان را دارای ۱۱۸ یا ۱۱۹ شهر ضبط‌کرده‌اند . فینیقیان‌که درصنعت وتجارت شهرت دارند ازاین‌گروه هستند. تاریخ بنی‌اسرائیل .

پریزیان «فرزیان» : کنعانیان‌کوه‌نشین را گویند که در فلسطین مسکن داشتنـد و اسرائیلیان آنانرا از سرزمین خود اخراج نمودند . قاموس مقدس و در عهد عتیق شش بار اسم این قبیله آمده است .

حویان : قبیله‌ای از کنعانیان بودندکه در تصرف سرزمین مقدس بوسیلهٔ اسرائیلیان ملك خود را با رغبت به‌یوشع‌بن‌نون واگذارکردند وخود خراج‌گذارگشتند. قاموس‌مقدس ازتاریخ چنین استفاده می‌شودکه همسایگان حویان سرزمین‌آنانرا بین خود قسمت‌کردند و نام‌آنها را ازصفحهٔ ایام محو نمودند .

یبوسیان : طایفه دیگری از کنعانیان بودندکه در کوهستان حوالی اورشلیم زندگی می‌کردند. قاموس مقدس .

شاهد چهارم :

در باب ۳۳ از آیهٔ ۵۱ ازسفر اعداد باین نحو رقم شده‌است : که با بنی‌اسرائیل متکلم شده بایشـان بگو هنگامیکه از این اردن بزمین کنعـان عبور نمائید * آنگاه تمامی‌ساکنان زمین‌را ازپیش روی خودتان اخراج‌نمائید وتمامی صورتهای ایشانرا خراب کنید و تمام اصنام ریخته شده ایشانرا بشکنید وتمامی مقامهای بلند ایشانرا منهدم سازید * واگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج‌ننمائید آنگاه واقع میشود که باقی‌ماندکان‌آنها درچشمان شما تیز و درپهلوی شما مثل‌خار خواهند بود و شما را در زمینی‌که درآنجا ساکن میشوید خواهند رنجانید .

شاهد پنجم :

درباب ۷ ازآیهٔ اول از تورات مثنی باین نحو رقم شـده است : هنگامی‌که خداوند خدایت تو را بزمینی‌که بوراثت آن میروی میـآورد و قبایل بسیاریرا از حتیان وکرکاشیان واموریان وکنعانیان وپیریزیان وحویان ویبوسیان هفت قبیلهٔ که ازتوبزرکتروقوی‌ترند ازحضورتو اخراج‌مینماید * وخداوند خدای توایشانرا بتو تسلیم مینماید آنکاه ایشانرا مغلوب ساخته بالکلی هلاك نما با ایشان عهد مبند و با ایشان ترحم منمای * بلکه بایشان چنان رفتارنمائید مذبحهای ایشانرا منهدم سازید وبتهای ایشانرا بشکنید ودرخت زارعهای ایشـانرا قطع نموده اصنام تراشیده شدهٔ ایشانرا بآتش بسوزانید انتهی .

پس‌ازاینعبارت معلوم میشودکه خداوند امرفرمودند بهلاکت‌کل ذبحیات از امم سبعه وعدم ترحم بایشان وعدم معاهده با آنها و تخریب مذابح وکسر اصنام و احراق‌اوثان وقطع اشجارایشان تأکید وتشدید بلیغی دراهلاك ایشان نمودند تااینکه فرمودند اگرشما بنی‌اسرائیل امم سبعه را هلاك نکنید وآنها را نکشید آنچه عازماً برسرآنها بیاورم بر سر شما خواهم آورد یعنی شما اگرآنها را زنده بگذارید من

شما را زنده نخواهم گذاشت.

درحق امم سبعه واقع گردیده است که ایشان از بنی‌اسرائیل زیادتر وقوی‌تر بودند وبحکم آیهٔ ۴۶ ازبـاب اول از سفر عدد ثابت و محقق گردیده است که عدد بنی‌اسرائیل که صلاحیت مباشرت حرب وجنك را داشتند وعمر ایشان بیست سال وزیادتر بود ششصد وسه هزار وپانصد وپنجاه نفر بودند وحال آنکه بنی‌لاوی مطلقاً ازمرد وزن وکذلك اناث یازده سبط دیگر مطلقاً وکذلك ذکور ایشان که کمتر از بیست ساله بود داخل در عدد نبودند.

پس اگر عدد جمیع بنی‌اسرائیل را بگیـریم و متروکین را منضـم نمائیم بمعدودین عدد مجموع من حیث‌المجموع کمتر ازدوهزارهزاروپانصد هزار نخواهد بود یعنی از پنج کرور کمتر نخواهد بود وامم سبعه هم عدداً زیادتر از بنی‌اسرائیل بودند.

دکترکث کتابی تألیف کرده است در زبان انگلیسی دربیان صدق اخبارات ازحوادثات مستقبله مندرجه در کتب مقدسه ایشان وقسیس‌مریك دربلده ارومیه کتاب مذکور را بفارسی ترجمه کرده است و مسمی نموده است بکشف‌الآثار فی‌قصص انبیای بنی‌اسرائیل واین ترجمه درسنه ۱۸۴۶ ازمیلاد مسیح وسنه ۱۲۶۲ ازهجرت مطبوع گردیده است پس درصفحهٔ ۶۶ ازین ترجمه مذکوراست ازنوشتجات قدیم معلوم شده که بلاد یهودیه تخمیناً پانصد وپنجاه سال قبل‌ازهجرت بقدرهشت کرور جان ساکن داشته انتهی بالفاظه.

پس ظن غالب اینکه این بلاد درعهد موسی(ع) بهمین اندازه‌ها یا زیادتراز اینها معمور بوده است پس خـداوند بقتل هشت کروریا زیادتر امر فرمودند کدام جهادیست اعظم ازاین باشد!

شاهد ششم :

درآیهٔ ۲۰ ازباب ۲۲ ازسفرخروج باین نحو ترقیم یافته است: کسیکه بخدای غیرازخداوند وبس ذبح نماید البته هلاك شود .

شاهد هفتم :

هرکسی مطالعه کند باب ۱۳ ازتوریة مثنی را میداندکه داعی بعبادت غیرالله اگرچه نبی صاحب معجزات هم باشد واجب القتل است وکذلك داعی بعبادت اوثان واجب الرجم است اگرچه از اقارب واصدقاهم باشد و اگراهل قریهٔ عبادت وثن نمایند تمامی آنها با حیوانات بسلاح تیز باید مقتول شوند و قریه ومتاع اهل قریه واموال ایشان باید بآتش سوخته شود وجای آن تلی باشد بعدهم بنا نشود .

شاهد هشتم :

درباب ۱۷ ازتوریة مثنی از آیهٔ۲ باین نحورقمشده است: اکردرمیان شما در یکی ازدروازهائیکه خداوند خدایت بتومیدهد مردی ویا زنی یافت شودکه در نظر خداوند خدایت کار ناشایسته نموده وازعهداو تخلف ورزد * وعزیمت کرده بخدایان غیرعبادت کندآنها را سجده نماید یعنی آفتاب یا ماه یا هریکی ازعساکر آسمان که من امر نفرموده‌ام * اکربتو بیان کرده شده بشنوی وخوب متفحص شوی واینك اکر راست ویقین باشدکه این امرمکروه دراسرائیل واقع شده است * پس آنمرد ویا زنیکه اینعمل ناشایسته را دراندرون دروازهایت مرتکب شده است آن مرد و یا آن زن را بیرون آورده وبا سنك سنکسارش نما تا بمیرد * ازکواهی دو شاهد و یا سه شاهد آنشخصی که مستوجب مرکست کشته شود از کواهی یك کس کشته نشود .

شاهد نهم :

درباب ۳ از سفرخروج ازآیهٔ ۲۱ باین نحو ترقیم یافته است : واین قوم را درنظر مصریان عنایت خواهـم نمود و واقع میشود هنگام رفتن شما که تهیـدست نخواهید رفت * وهرزنی ازهمسایهٔ خود وازآنکه درخانه‌اش بسرمیبرد آلات نقره و آلات طلا و جامها طلب خواهد نمود و آنهـا را بپسران خود و دختران خود پوشانیده مصریانرا غارت خواهید نمود .

بعد درباب ۱۱ آیه ۲ از سفر مذکور : حال بگوش قوم بگو که هرمردی از همسایه‌اش وهرزنی ازهمسایه‌اش نقره آلات وطلا آلات را بخواهنـد * وخداوند قوم را درنظرمصریان عنایت داد الخ .

بعد درباب ۱۲ ازسفرمذکورازآیه ۳۵ باین‌نحورقم‌شده‌است: وبنی‌اسرائیل بنوعی‌که موسی فرموده بود نقره‌آلات و طلاآلات ولباس را ازمصریان خواستند * و خداوند در نظر مصریان بقوم عنایت داد که بایشان خواسته شده‌ها را دادند و مصریانرا غارت کردند انتهی .

پس زمانیکـه عدد بنی‌اسرائیل بهمانقدرها باشـد که دانستی و رجال ونساء ایشان ازاهل مصرآلات طلا و نقره وجامه‌ها استعاره نمایند مستعارمال غیرمحصور خواهد بود چنانچه خدا اولاً وعده دادکه شما اهل مصررا غارت خواهیدکرد بعد ثانیاً خبردادکه اهل مصر را غارت‌کردند لیکـن خدا اجازه داد بنی‌اسرائیل را که بحیله استعاره سلب نمایند اموال مصریین راکه درظاهرخدعه وغدر ومکراست .

شاهد دهم :

درباب ۳۲ از سفرخروج ازآیهٔ ۲۵ درحال عبادت گوساله باین‌نحو عیان و بیان‌گشته‌است: وموسی قوم را دیدکه برهنـه‌اند زیراکه هرون ایشانرا برهنه کرده بود تا که درمیان دشمنـانشان رسواکرده شوند * وموسی بدروازهٔ اردو ایستاد و

کفت هر که از جانب خداوند است نزد من آید وتمامی پسران لیوی نزد او جمع شدند * واو دیکر بایشـان کفت خداوند خدای اسرائیل چنین میفرماید که هر کسی شمشیر خودش را بکمـرش به بنـدد و در اردو دروازه بدروازه آمد و رفت نماید وهر کسی برادرخود وهر کسی مصاحب خود وهر کسی همسایهٔ خود را بقتل رساند * و پسران لیوی موافق فرمان موسی عمل نمودند و درآنروز ازقوم بقدر سه هزارنفرافتادند .

شاهد یازدهم :

درباب ۲۵ ازسفرعدد مذکوراست: زمانیکه‌بنی‌اسرائیل زناکردند با دختران مؤآب وسجده‌کردند بخدایان ایشان خدا امرفرمود بقتل ایشان پس موسی بیست وچهارهزار ازبنی‌اسرائیل را بقتل رسانید .

شاهد دوازدهم :

هر کسی مطالعه‌کند باب ۳۱ ازسفر اعداد را ظاهر و روشن میگردد ازبرای او زمانیکـه موسی علیه السلام دوازده هزارمرد را بافینحاس ابن‌العازار[1] بمحاربه وجهاد اهل مدین رفتند ومحاربه‌کردند وبنی‌اسرائیل براهل مدین‌غالب شده جمیع ذکورایشانرا کشتند وپنجنفرپادشاه وبلعام‌هم‌مقتول‌گردیدند زنها وفرزندهای‌ایشانرا اسیر ومواش ایشانرا غارت وشهرهای ایشانرا آتش زده برگشتند .

بعداز مراجعت موسی علیه السلام برمجاهدین غضب کـرد و فـرمود چرا زنها را زنده‌گذاشتید وامرنمود بقتل اطفال وزنهای بیوه ایشان پس حسب‌الفرمودهٔ موسی تمامی‌اطفال وزنهای بیوه راکشتند ودختران باکره را نگاه داشتند وغنیمت

۱ــ نوهٔ هادون است درحدود بیست سال‌کاهن اعظم بودکه حد زنا را درحق زمری ومدیانی اجراکرد وتا زمان عیلی وصادوق‌کهانت درخانواده وی استمرارداشت .

ایشان ششصد وهفتاد وپنجهزار گوسفند بود وهفتاد هزار گاو وشصت هزار حمار و سی ودوهزار دختر باکره وحصه هرمجـاهدی غیراز دواب وانسان از اموال دیگر مقدارش معین نبود وغیراز رؤسای الوف ومائه‌طلارا بموسی‌والعازاردادند شانزده‌هزار وهفتصد وپنجاه مثقال .

پس زمانیکه عدد دختران باکره ایشان سی و دو هزار باشد مقدار مقتولین ازذکورمطلقاً ازشیخ وشاب وصبیان وزنهای بیوه چه قدرخواهد بود !

شاهد سیزدهم :

یوشع[1] علیه السلام بعداز موت موسی علیه السلام باحکام مندرجه در توریة عمل نمود چنـد ملیانات و کرورات شخص راکشت واگرخواسته باشـی اینحالرا بدانی ازباب اول تا باب ۱۱ ازکتاب یوشع را مطالعه‌کن ودرباب ۱۲ مرقوم است که یوشع سی ویکنفرسلطان ازسلاطین کفارراکشت وبنی‌اسرائیل برمملکت ایشان مسلط شدند .

شاهد چهاردهم :

درباب ۱۵ وآیهٔ ۱۵ ازکتاب قضاة در بیان حال شمشون[2] باین نحو ترقیم یافته است : وشمشون یك چانه تازه حماریرا یافت ودست خود را درازکرده آنرا گرفت وبآن هزارمرد راکشت .

۱ــ یوشع پسرنون ازانبیاء بنی‌اسرائیل وحواری حضرت موسی بودکه درترویج دین یهود کوشش فراوان نمود ومردم را بپرستش یهوه خدای یگانه دعوت‌کرد .

عبرانیان را بسرزمین‌کنعان برد وباعمالقه جنگید وبسال۱۴۲۶ قبل ازمیلاد دارفانی را وداع‌گفت . ویرا هوشع ویشوع نیز خوانند قاموس‌کتاب مقدس وتاریخ انبیاء .

۲ــ شمشون‌بن‌منوح مدت بیست سال درمیان بنی‌اسرائیل عهده‌دار مقام قضاوت بود . عاقبت باگروهی ازدشمنانش در زیرآوار ماند وجان داد . قاموس‌کتاب مقدس .

شاهد پانزدهم :

درباب ۲۷ ازآیهٔ ۸ از سفر شموئیل اول باین‌نحو ترقیم یافته است: و داود و مردمانش برآمده به‌کیشوریان وکرزیان و عمالیقیان هجـوم آوردند زیرا که از قدیم‌الایام ساکنان آن نواحی بشورتا بمصر بودند * و داود اهل ولایت را زده از مرد و زن ذیحیاتی را وانکذاشت و کوسفندان و کاوان و حماران و شتران و جامه‌ها کرفتند و برکشته باکیش‌آمدند انتهی .

نظر و تأمل کنید در فعل داود علیه‌السلام که زمین را خراب‌کرده ویك‌مردی و یك زنی از قبایل ثلثه مذکوره باقی نگذاشته دواب و امتعهٔ ایشانرا هم نهب و غارت نمود .

شاهد شـانزدهم :

در باب ۸ ازآیهٔ ۲ از سفـر شموئیل ثانی در حق مجاهد داود علیه‌السلام باین نحو رقم یافته است: ومؤآب را شکست داد وبزمین انداخته ایشانرا بریسمان پیمود (یعنی بدوریسمان پیمود بایك ریسمان برای‌کشتن وبا یك‌ریسمان مملو برای زنده نگاه‌داشتن) ومؤآبیان بندکان داودشده پیشکشها راآوردند * وداود هددوعزر پسر رحوب پادشاه‌صوبا[1] را شکست‌داد وقت‌رفتنش بقصد تصرف‌آوردن نواحیش بکنار نهر فرات * و داود از او هزار و هفتصـد سواره و بیست هزار نفر پیاده کرفت و داود پی تمامی مرکبهای عراده را برید جزاینکه از ایشان یکصد مرکب بجهت عراده نکهداشت * و ارمیان[2] دمشق آمدند تا اینکه هددعزر پادشاه صوباه

۱ـ شهریار صوبه‌بودکه درکتاب دوم سموئیل به‌هددوعزر ودرکتاب اول اخبار ایام هددعزر معرفی شده است . وی دوبار با حضرت داود (ع) جنگید و در هردو شکست خورد و تسلیم گردید. اقتباس ازقاموس‌کتاب مقدس .

۲ـ سوریها وکلدانیان قدیم را گویندکه بزبان ارمی سخن می‌گفتند . تلخیص از قاموس کتاب مقدس .

را کومك بدهند و داود از ارمیان بیست و دو هزار نفر را کشت باز باید تأمل کرد در فعل داود علیه‌السلام با مؤآبیان و هددعزر و لشکر او ولشکر ارم .

شاهد هفدهم :

آیهٔ ۱۸ ازباب ۱۰ ازسفر شموئیل ثانی باین نحو رقم شده است: و ارمیان از مقابل اسرائیل فرار کردند از ارمیان از نشینندگان عراده هفتصد واز سواران چهل هزار کشت و شوبك سردار لشکر را زدکه درآنجا مرد .

شاهد هجدهم :

در باب ۱۲ ازآیهٔ ۲۹ از سفر شموئیل ثانی باین نحو رقم یافته است : پس داود تمامی قوم را جمع کرده برتاه رفت و باو جنك نموده او را کرفت * و تاج پادشاهی را از سرش کرفت که وزن او یك قنطار طلا بود و سنکهای قیمتی داشت و آنرا برسر داود کذاشتند و غنیمت بسیار بسیار از شهر بیرون آورده * و قومی که درآن بودند بیرون‌آورده ایشانرا بزیر اره‌ها ومازوهای‌آهنین وتیشه‌های آهنین کذاشته و هم ایشانرا بکوره‌های آجرپزان کذرانید و بهمانطور بتمامی شهرهای‌بنی‌عمون‌رفتارنمود پس‌داود وتمامی‌قوم باورشلیم مراجعت نمودند انتهی.

نظر وتأمل کنید درکیفیت قتل داود علیه‌السلام بنی عمون را که مافوق این عذاب متصور نیست جمیع اهل‌شهر بنی‌عمون را باین‌عذاب الیم بقتل رسانیدند.

شاهد نونزدهم :

در باب ۱۸ از سفر ملوك اول مسطورگردیده است که ایلیا[1] علیه السلام چهارصد وپنجاه نفر پیغمبر ازپیغمبران بت راکشت .

۱ــ پاورقی را درصفحه بعد مطالعه فرمائید *

شاهد بیستم :

زمانی که فتح نمودند چهار ملوك سادوم وعامورا وجمیع اموال آنها را نهب نمودند ولوط علیه‌السلام را هم اسیر نموده و مالش را غارت کردند واین خبر بابراهیم (ع) رسید وابراهیم بیرون آمد تا لوط راخلاص کند در بیان این حال در باب ۱۴ ازسفر تکوین باین نحو رقم شده است: و هنگامی که ابرام اسیرشدن برادرش راشنید ازخانه‌زادکان آموخته‌شدهٔ خود سیصد وهجده نفررا مسلح‌ساخته‌ایشانرا تا دان تعاقب نمود * واو وبندکان دروقت‌شب بخلاف ایشان خویشتن را تقسیم نمود و برایشان شکست داد تاحوباه که درطرف شمالی دمشق‌است ایشانرا تعاقب نمودند * وتمامی متروکات را بازپس آورد و هم برادرش لوط را با اموالش وهم زنان و قوم را بازپس آورد * وملك سادوم بجهت استقبالش بیرون آمد وبعدازاینکه از شکست‌دادن کدرلاعومر[1] وملوکی که بهمراهش بودند در وادی شاوه که وادی ملك است رجعت نموده.

← * ایلیا یکی از انبیاء بزرگ بنی‌اسرائیل بودکه ۱۵ سال پیامبری‌کرد و در زمان او کاهنان بسیار بودندکه با سحر وشعبده مردم را بعبادت‌بعل (خدای‌آفتاب درمقابل عشتاروت خدای ماه) وادار می‌کردند. ایلیا و همهٔ کاهنان‌که در توراة انبیاء بعل خوانده شده‌اند در کوه‌کرمل گرد هم آمدند وبزرگان بنی‌اسرائیل هم حاضر گشتند طرف صبح کاهنان گاوی قربانی‌کردند وهرقدر بعل‌را خواندندکه برای قربانی‌آنان آتش‌بفرستد دعای‌آنان مستجاب نشد. بعدازظهر ایلیا قربانی‌کرد و در مذبح قرار داد و روی آن آب فراوان ریخت سپس دعاکرد و از خدا خواست‌که آتشی برای سوزاندن قربانی او بفرستد : آتش افتاد و قربانی سوختنی و هیزم وسنگها و خاك را بلعید وآنراکه در خندق مذبح بود لیسیـد (کتاب اول پادشاهان باب ۱۸ : ۳۸) چون مردم اینرا دیدند بخاك افتادند ویهوه را بخدائی پذیرفتند و ایلیا بایشان‌گفت : انبیای بعل را بگیرید ویکی ازآنان رهائی نیابد! پس ایشانرا گرفتند و نزد نهر قیشون (رودی است که از چمن بنی‌عمیر می‌گذرد و ازبین حیفا و عکابد بدریا می‌ریزد وآنرا المقطع نیزخوانند) فرودآورده وهمهٔ‌آنهارا درآنجاکشت (کتاب‌اول‌پادشاهان باب ۱۸ : ۱۸-۴۱ .

۱ــ شهریار عیلام یکی از چهار پادشاه است‌که شهرهای دایره را بمدت دوازده سال درزیر حکومت خود داشت. تلخیص ازقاموس‌کتاب مقدس .

شاهد بیست و یکم :

درباب ۱۱ ازآیهٔ ۳۲ از رسالهٔ پولس بعبرانیان باین نحو رقم شده است : و دیگر چگویم که وقت مرا کفاف نمیدهد که از جدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داود وسموئیل وانبیاء اخبار نمایم * که ازایمان تسخیر ممالك کرده‌اند وباعمال صالحه پرداخته‌اند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیرانرا بستند * شدت آتش را خاموش کردند و از دمهای شمشیر رستکار شدند وازضعف توانائی یافتند ودرجنك شجاع شدند و لشکرهای غربا را منهزم ساختند * زنان مردمان خود را بقیامتی بازیافتند انتهی .

از این کلام یعنی کلام مقدس‌النصاری پولس واضح وآشکار میگردد که قهر این پیغمبران ممالك را و خاموش کردن ایشان آتش‌را و منهزم نمودن ایشان لشگر کفار را ازقبیل برّ واحسان بوده است نه‌ازقبیل فسق وعصیان ومنشأ این‌مجاهدات قوت ایمان و فوز بمواعد الرحمن بوده‌است چگونه اینطور نشود وحال‌آنکه کلام او صریح است در اینکه پیغمبران ازدم‌شمشیر رستکار شدند وحال‌آنکه تو دانستی که اغلب انبیای بنی‌اسرائیل در مجاهدات خود زنان و اطفال صغار را می‌کشتند و بهاشدّ عذاب بندگان خدا را هلاك میکردند از قبیل اره کردن و زیر عراده نهادن و درکورهٔ آجرپزی احراق نمودن معهذا این‌کارها اسباب نجات ایشان‌گردید .

حال ای بی‌انصاف اگر حضرت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله علیه وآله وسلم مأمور بجهاد بشود قدحی وعیبی به‌نبوت‌او میرساند؟! از کجا برای پیغمبران بنی‌اسرائیل جهاد اسباب نجات باشد واز برای پیغمبر آخرالزمان اسباب مذمت و ایراد میشود و حال داود علیه‌السلام جهاد خود را ازجملهٔ حسنات می‌شمارد .

در زبور ۱۸ از آیهٔ ۲۰ باین نحو رقم شـده است : خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد وبحسب طهارت دستم مرا مکافات رسانید * زیراکه راههای خداوند را نکاه داشتم وبخدای خویش عصیان نورزیدم * وجمیع احکام او پیش روی من

بوده است و فرایض او را ازخود دور نکردم * ونزد او بی‌عیب بودم و خویشتن را از گناه خود نگاه داشتم * پس خداوند مرا موافق عدالتم پاداش داده است و بحسب طهارت دستم در نظر وی انتهی .

و خدا شهادت داده است که مجاهدات داود علیه‌السلام و سایر حسنات او مقبول است در نزدخدا درآیهٔ ۸ ازباب۱۴ از سفرملوك اول درحق داود علیه‌السلام باین نحو مرقوم شده است : ومملکت را ازخانوادهٔ داودگرفته آنرا بتو دادم وتو مثل بندهٔ من داود نبودی که او اوامر مرا نگاه داشت درعقب من بتمامی قلبش رفتار نمود آنچه که درنظرم راست نمود بتنهائی معمول داشت انتهی .

بدانکه صاحب میزان الحق درصفحه ۲۶۸ از میـزان الحق ازنسخهٔ مطبوعة سنه ۱۸۶۲ و غیر او ازعلمای پروتستنت گفته‌اندکه جنك و جدال داود در راه دین نبوده است بلکه چون پادشاه بود جهت استقلال امر سلطنت خود جنگ و جدال مینمود انتهی بالفاظ صاحب میزان‌الحق.

و تو دانستی اینکلام خلاف قول تمامی کتب عهد عتیق و جدید است پس منشأ این سخن یا عدم اطلاع است براحکام و مطالب کتب عهد عتیق و جدید یا از عدم دیانتست زیرا که قتل نساء و اطفال وهکذا قتل جمیع اهل بعض بلاد ازبرای مصلحت سلطنت ضرور نبوده است .

علاوه ما میگوئیم هرگاه فرض شودکه این جنگ و جدال ازبرای استقلال امر سلطنت بوده است باز خالی از دو شق نیست که یا این جنگ وجدال داود (ع) موافق رضای خدا وحلال بوده است یا مبغوض خدا وحرام بوده است .

واگر شق اول باشد مطلوب ما ثابت میگردد واگر شق ثانی باشد لازم میآید کذب قول داود و مقدس‌النصاری پولس وکذب شهادت خدا درحق داود .

وهم لازم‌میآید خون چند هزار معصوم وغیر واجب‌القتل درگردن داود (ع) ثابت‌باشد وخون يك‌بری وغیرمستحق‌قتل ازبرای هلاکت اوکافی است پس‌چگونه

ازبرای داود نجات اخروی حاصل‌میشود ؟ ! و درآیهٔ ۱۵ ازباب ۳ از رساله اولای یوحنا باین نحو ترقیم یافته است : هرکه از برادر خود نفرت نماید قاتل است و میدانی که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد و درآیهٔ ۸ ازباب ۱۲ از مکاشفات یوحنا باین نحو عیان و بیان گشته است : و لیکن خائفین و بی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و بت پرستان و جمیع دروغگویان نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده بآتش و کبریت خواهد بود واینست موت ثانی انتهی.

نعوذبالله از کوری دل وخوف تطویل اکتفا بهمین‌قدرها گردید .

مقدمهٔ سیم :

شرط نیست که احکام عملیه موجوده در شریعت سابقه بعینها باقی و موجود باشد درشریعت لاحقه بلکه شرط نیست که احکام‌عملیه باقی باشد درشریعت واحده از اول تاآخر بلکه جایز است که احکام اختلاف پیداکنند بحسب اختلاف مصالح عباد و ازمنهٔ تکلیف و این امور را مفصلاً و مدللاً در باب چهارم از مجلد اول دانستی .

پس جهادمشروع بود درشریعت موسویه بطریقی‌که اشنع انواع ظلم‌است در نزد منکرین نبوت و مشروعیت‌آن باقی نماند در شریعت عیسویه وبنی‌اسرائیل مأمور بجهاد نبودند قبل از خروج از مصر و مأمور بجهاد گردیدند بعد از خروج ایشان و عیسی علیه‌السلام دجال وعسکر او را بعد از نزول ازآسمان خواهدکشت چنانچه در باب ۲ ازرسالهٔثانیهٔ پولس بتسالونیکیان[1] وباب ۱۹ ازمشاهدات یوحنا[2]

۱ـ آنگاه آن بیدین ظاهر خواهد شدکه عیسی خداوند اورا بنفس دهان خود هلاك خواهد کرد وبتجلی ظهور خویش اورا نابود خواهد ساخت .

۲ـ ... و وحش گرفتار شد وبنی‌کاذب باوی پیش او معجزات ظاهر میکرد تا بآنها آنانیرا که نشان وحش را دارند و صورت اورا می‌پرستندگمراه‌کند این هردو زنده بدریاچهٔ آتش افروخته شده بکبریت انداخته شدند .

مسطور و مرقوم گرديده است وكذلك شرط نيست كه معاملهٔ كفار و عصاة برطريقه واحده باشد چنانچه در مقدمه اول دانستى .

پس جايز نيست از براى كسيكه معتقد به‌نبوت وشريعت است اينكه اعتراض نمايد برمثل اين امور برشريعت پس جايز و سزاوار نيست از براى اوكه گويد كه اهلاك هرذيحياتى غيرازاهل سفينه در طوفان نوح عليه‌السلام واهلاك اهل سادوم و عامورا ونواحى آنها درعهد لوط عليه‌السلام و اهلاك هر ولد اكبرى از اولاد انسان و بهيمه از اهل مصر در شب خروج بنى‌اسرائيل از مصر درعهد موسى عليه‌السلام ظلم بوده است بخصوص اهلاك هزار هزار در حادثه طوفان واهلاك چند هزار در دو حادثه اخيره ازاولاد انسان واولاد بهيمه وحال‌آنكه متدنس بهيچ ذنبى ازذنوب وآلوده بهيچ گناهى ازگناهان نبودند .

وكذا جايز نيست كه‌گويد قتل امم سبعه بحيثيتى كه هيچ بقيه از ايشان باقى نماند بخصوص قتل اولاد صغار ايشان وحال‌آنكه مكلف ومذنب نبودند ظلم‌است.

ويا اينكه بگويد كه قتل رجال و سبى اولاد صغار و نهب اموال از غير امم سبعه ظلم است .

و يا اينكه گويد قتل ذكور مدينين بتمامه حتى اطفال شيرخواره و كذا قتل زنهاى بيوه بتمامها وباقى داشتن دختران باكره از براى تمتع و تلذذ خود و نهب اموال و دواب ظلم است .

و يا اينكه گويد كه جهاد داود عليه‌السلام و جهاد ساير انبياى بنى‌اسرائيل عليهم‌السلام ظلم است .

ويا اينكه گويد سربريدن ايليا عليه‌السلام چهارصد و پنجاه نفر ازپيغمبران بت‌را ظلم است .

و يا اينكه قتل عيسى عليه السلام بعداز نزول ازآسمان دجال و لشگر او را ظلم است .

و همچنین جایزنیست ازبرای خداشناس که‌گوید عقل‌تجویز نمیکندکه خدا احدی را امر نماید بامثال این ظلمها .

وکذلك جایز نیست که گوید اینکه قتل ذبح‌کنند از برای اوثان و همچنین قتل‌کسی که ترغیب و دعوت بعبادت غیرالله نماید وکذا قتل تمامی اهل‌قریه زمانی که ثابت بشود ازایشان میل وترغیب بآلههٔباطله وکذا قتل‌موسی علیه‌السلام ده‌هزار از عبدهٔ عجل وکذا قتل موسی علیه‌السلام بیست وچهار هزار نفر را که زناکردند با بنات مؤآب وسجده نمودندآلههٔ ایشانرا ظلم شنیع است.

و دراین‌احکام اجبار است برانسان‌که ثابت بماند درشریعت موسویه ازترس قتل و رجم واضح وآشکار است‌که حقیت و حقیقت بضرب شمشیر ثابت نمیگردد و محال است‌که آدمی را بجبر و زور به‌آنمرتبه برسانندکه قلباً نخدا ایمان بیاورد و از افعال بد دست‌کشیده خدارا قلباً دوست دارد بلکه جبر وظلم با ایمان باطاعت قلباً مانع میگردد .

پس امثال این‌احکام ازجانب‌خدا نمیشود بلی‌کسی‌که معتقد به‌نبوت وشرایع نباشد و ملحد و زندیق باشد امثال این امور را انکار مینماید انکار حق از ملحـد و زندیق مستبعد نیست لیکن در این‌کتاب طرف ما ملحد و زندیق نیست بلکه‌کلام‌ما در اینمورد با مسیحیین است عموماً و علمای پروتستنت خصوصاً .

مقدمهٔ چهـارم :

علمای پروتستنت کذباًگویندکه دین‌اسلام بضرب شمشیر شایع‌شد ازآنجمله صاحب میزان‌الحق در باب ۳ وفصل ۵ و صفحه ۲۶۶ از نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۶۱ گفته است مخفی نماند که قبل از هجرت حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم بمدینه جمع قلیلی با او اطاعت داشتند و در نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۴۹ از میـزان درباب۳ وفصل۵ وصفحهٔ ۲۷۵گفته است بدانکه ده دوازده نفر وبس ایمان به‌محمد

آوردند بعداز سه‌سال ازنبوت و درسال سیزدهم که سال اول هجرت است صدنفر از اهل مکه و هفتاد و پنج نفر از اهل مدینه بمحمد ایمان آوردند انتهی .

بدانکه درنسخهٔ اول عبارت ثانی را نوشته بود و بعد که علمای اهل اسلام نسخهٔ اول را ردکردند قول خودرا درنسخهٔ اخیره تحریف وتصحیح نمود وگفت جمع قلیلی ایمان آوردند بهرحال قول اول و ثانی هردو غلط وکذبست وکافیست در رد این ادعای باطله قول قسیس سیل که مترجم قرآنست و ما در اینموضع نقل میکنیم قول اورا ازنسخهٔ مطبوعهٔ سنهٔ ۱۸۵۰ که گفته است «یعنی قسیس سیل»:

کم‌خانه‌ای بود ازخانه‌های اهل‌مدینه که مسلمی دراو پیدانشود پیش‌ازهجرت بعد گفته است هرکسی‌گوید که دین اسلام شایع نشد مگر بزور شمشیر فقط قول او تهمت صرف است زیراکه بلادکثیره که اسم شمشیر در او ذکرنشد دردین‌اسلام درآنجا شایع‌گردید انتهی .

ابوذر غفاری رضی‌الله عنه و انیس برادر او و مادر ایشان[1] در اول اسلام بشرف ایمان مشرف شدند و زمانی‌که مراجعت بقبیله نمودند نصف قبیلهٔ بنی‌غفار بدعوت ابی‌ذر داخل دین اسلام‌گردیدند .

۱ـ در نام ونسب وی اختلاف زیاداست مشهور جندب‌بن جناده می‌دانند، مادرش رمله بنت الوقیعه است از بنی‌غفار یکی ازبزرگان صحابه ومؤمنین‌بود گویند پس‌از چهارکس باسلام ایمان آورد. ابن‌عباس گوید: آنگاه‌که ابوذر بعثت رسول‌خدا را شنید برادر خویش انیس‌را مأمورکردکه بمکه برود وازحال پیامبر جستجوکند سپس خودش بمکه‌آمد وبعداز سه روز تفحص بوسیله علی‌بن ابیطالب (ع) بخدمت پیامبر اسلام رسید و اسلام آورد و آنحضرت را تهنیت گفت سپس بمیان قوم خویش برگشت وآنها را باسلام دعوت‌کرد و خدایان عرب را مسخره می‌کرد. باردیگر در مدینه بحضور رسید وملازم خدمت حضرت بود وبعداز ابوبکر بشام رفت و درحکومت عثمان با معاویة برسر بیت‌المال مخالفت‌کرد ومعاویه بعثمان شکایت نمود و عثمان ویرا بمدینه احضارکرد و سپس بربذه تبعید نمود وابوذر درآنجا بدرود حیات گفت. پیامبراسلام درباره‌اش فرمود: **ماأقلت‌الغبراء وماأظلت‌الخضراء اصدق‌لهجه‌من‌ابی‌ذر.**

و درسال هفتم ازنبوت هشتاد و سه نفر مرد و هجده نفر زن از مکهٔ معظـمه بحبشه هجرت نمودند و جمعی هم ازمسلمین در مکه ماندند و بیست‌نفر از نصارای نجران قبل ازهجرت مسلمان شدند.

وکذلك ضمادالعضدی[1] قبل ازسال دهم از نبوت مسلم شد وطفیل ابن‌عمرو الـدسی[2] قبل از هجرت ایمان آورد و مرد شریف و مطـاعی بود درمیان قوم‌خود و بعداز مراجعت بقبیله پدر ومادر او بدعوت او مسلمان شدند .

وقبیله بنی‌الأشهل درمدینه منوره دریکروز ازبرکت وعظ مصعب‌ابن‌عمیر[3] رضی‌الله عنه داخل دین اسلام گردیدند و هیچ مردی و زنی از آن قبیله نماند مگر اینکه داخل دین اسلام گردید غیر از عمرو بن ثابت[4] که اسـلام او بتأخیر افتاد تا غزوهٔ احد .

۱ـ ضماد بن ثعلبه ازدی از دوستان پیامبر اسلام در دوران جاهلیت بود و در صدر اسلام مسلمان شد. اسدالغابة ج ۳ .

۲ـ طفیل بن عمروازدی دوسی گوید بمکه رفتم قریش مرا از نزدیك‌شدن بجوانی‌که مدعی پیامبری بود برحذر داشتند منهم‌کرباس درگوش‌کردم تا حرفهای او را نشنوم ولی درکنار کعبه نماز او را استماع کرده شیفته شدم بعد از تمام شدن نماز بخانه‌اش رفتم اسلام را بمن عرضه داشت وبرایم قرآن خواند من مسلمان شدن پدرم و همسرم نیز اسلام آورند طفیل درتبلیغ ونشر اسلام فعالیت زیادی‌کرد و در یمامه بعداز دیدن خوابی شربت شهادت نوشید تلخیص از اسدالغابة ج ۳ .

۳ـ ابوعبدالله مصعب بن عمیر از فضلا و پیشینیان‌صحـابه بود و اسـلام خودرا ازهمه مکتوم می‌داشت تا عثمان بن طلحة نماز خواندن اورا دید وبستگان وی را خبر داد مصعب‌را زندانی کردند و تا هجرت بحبشه در زندان بود بعد بحبشه هجرت کرد وبعد پیش از پیامبر اسلام اول کسی است که به یثرب هجرت نمود و مردم را باسلام دعوت‌کرد مصعب در جنگ احد صاحب لواء بود و شهیدگردید . اسدالغابة ج ۴ .

۴ـ اوسی‌اشهلی برادر سلمه‌بن ثابت درجنگ احد اسلام‌آورد وکشته شد عمرو مسلمانی‌است که نماز نخواند وبهشتی شد . اسدالغابة .

و بعد از اسلام قبیلهٔ بنی‌الاشهل باز مصعب بن عمیر مردم را دعوت مینمود بدین اسلام تا اینکه هیچ خانه‌ای از خانه های انصار نماند الا اینکه مرد مسلم یا زن‌مسلمه دراو بود مگر ازسکان عوالي‌المدینه یعنی قراءآن از جهت نجد و درزمان هجرت پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم بمدینه بریدة الاسلمی[1] با هفتاد مرد از قوم خود در طریق مدینه بسبب دیدن معجزه حضرت بالطوع والرغبه بشرف اسلام مشرف شدند .

و نجاشی ملك حبشه قبل ازهجرت مسلم شد بدعوت جعفرطیار رضی‌الله‌عنه ابوهند وتمیم ونعیم وچهار نفر دیگر از اهل‌شام بشرف ایمان واسلام مشرف‌شدند وهکذا اشخاص دیگر ودیگر همه اینها قبل ازهجرت بود پس بطلان ادعای علمای پروتستنت واضح و روشن گردید .

سرکوبی یهودیان

بدانکه : علمای مسیحیه اقوالشان غیرازافعال ایشانست پس ایشان واسلاف ایشان ازاهل تثلیث زمانیکه تسلط تامه پیدا میکنند کمال سعی ومجاهده را درامحاء مخالفین دین و مذهب خود دارند و ما دراینموضع بعضی حالات و ظلمای ایشانرا ازکتب و رسایل خود آنها نقل مینمائیم .

اول: حال‌وظلم ایشانرا بالنسبه‌بجماعت یهود ازکتاب کشف‌الآثار فی‌قصص انبیای بنی‌اسرائیل که از مؤلفات قسیس دکترکیث است در لسان انگلیسی در بیان صدق اخبارات از حوادثات مستقبلهٔ مندرجه در کتب مقدسه تألیف گردیده است و قسیس مریك ینگی دنیائی درکلیسای ارومیه در سنه ۱۲۶۱ هجری ترجمه بفارسی

۱- بریده بن خصیب اسلمی در سر راه هجرت پیامبر اسلام بمدینه مسلمان شد بعد بمدینه هجرت کرد و درچند جنگ شرکت‌نمود درآخرعمر به‌مروآمد ودرآنجا بمرد ودفن گردید. اسدالغابة ج ۱ .

نموده است و در سنهٔ ۱۸۴۶ ازمیلاد وسنهٔ ۱۲۶۲ ازهجرت در دارالسلطنه ادنبرغ مطبوع گردیده است وقسیس‌مریك درصفحه ۲۷ از کتاب‌مزبور گفته است قسطنطین امپراطور بزرگ که تخمیناً سیصد سال قبل[1] از سلطنت نمود پس طغیان ایشان را خاموش ساخته حکم داد که گوشهای ایشانرا بریدند یعنی جماعت یهود پس بطریق گریزندگان و آوارگان بولایت چندی آنهارا رانده تااینکه نشانهٔ آزار ورسوائی خودشان را بهمراه برده باعث هول سایرین از آنقوم باشند .

و دیگر در زمان صد سال پنجمین تاریخ مسیحیه یعنی قرن خامس از قرون مسیحیه یهودیان از شهر اسکندریه مصر[2] اخراج شده و شهر مذکور مدت طولانی یکی از جاهای امنیت ایشان بود که بآنجانب بسیارمی آمدند و بسطینیان امپراطور که در علم سلطنت بسیار کامل بود در خصـوص عداوت و ظلم نسبت بیهـودیان از امپراطورهای گذشته عداوت و ظلم را کم نکرد چون کنیسات ایشـانرا بهم زد و نگذاشت که برای عبادت خودشان بمغاره‌ها داخل شوند وشهادت ایشانرا نیز باطل ساخت و حق تکلیف انسانی نسبت بوصیت کردن مال خود هم از آن قوم بیچاره منع نموده و چون این احکام ظلم آمیز باعث حرکت طغیان درمیان‌قوم مزبور شد پس مال ایشانرا ضبط وغـارت کرد و بسیـاری ازآنها را گردن زد و جبراً آنقدر خونریزی گردید که تمامی یهودیان آن ممالك لرزید .

بعد در صفحهٔ ۲۸ گفته است : قوم مذکور در شهر انسیوح برودی مغلوب

۱ـ متن چاپهای سابق کتاب همین‌است شاید نسخهٔ‌اصلی بعدازمیلاد یا قبل‌ازهجرت بوده‌است زیرا قسطنطین‌بزرگ امپراطور روم درسال ۲۷۴ میلادی متولد شده وبسال ۳۰۶ بحکومت رسید ودرسال۳۳۷ وفات یافته است وی‌بسال ۳۱۳ آزادی دین مسیحی را رسماً اعلام نمود.

۲ـ یکی از شهرهای مصر وبندرهای مهم است‌که اسکندرکبیر بسال ۳۳۱ پیش ازمیلاد آنرا بنا نهاد وبسال ۳۰ پیش از میلاد جزو حکومت رومانی قـرارگرفت و سپس مرکز مهـم مسیحیان شد وبسال ۲۳۰ هجری مسلمانان آنرا فتح‌کردند و خلفای فاطمی درآن حکومت داشتند تا درسال ۸۹۵ هجری دولت عثمانی‌آنرا متصرف شد .

گشته اسیر گردیدند و عضوی از اعضای بعض ایشان منقطع شد و بعضی از ایشان مقتول گشته و تمامی باقی‌ماندگان آنقوم ازشهر رانده شدند .

وگریگری بزرگ که یکی‌از پاپاهای‌کاتلك باشد ازظلم زمانی بایشان مهلت دادکه آخرالامر غارت و تنگنائی برایشان بیشتر با شدت آمده چون هرقولی [1] امپراطور ازطریق ظلم وبیرحمی برایشان مسلط‌گردید وامپراطور مذکور که‌عداوت خود را نسبت بیهود نتوانست راضی ساخت هرچند در کل ممالك خود ظلم و انواع سیاسات را به‌بیچارگان مزبور کرده وآخرالامر از ملك خود رانده وعلاوه براین حکمرانان ولایات دیگر را انگیزانیده که آنها هم یهودیانرا ظلم نمودند که ازسمت‌آسیه تا بسرحد دورترین پورپ جفا وتنگنائی را میدیدند وبعدازایام مذکور پس درمملکت اسپنیول سه شرط بایشان بسته شد :

اول: آنکه دین مسیح را قبول‌کنند .

دوم : اینکه اگر قبول نکنند محبوس شوند .

وسوم: آنکه اگراین دوشرط را قبول ننمایند از ولایت اخراج شوند .

در مملکت فرانسه نیز قضایای مانند این برای ایشان روداده پس از ولایت بولایت دیگرگریزان شدند برای‌کف پای خودشان قراری وآرامی نیافتند و سمت بزرگ آسیه هم برای ایشان جای سلامت را نداده بلکه مانند ممالك فرنگستان بسیار از اوقات باخون این بیچارگان لگد زده شده است .

و درصفحه ۲۹ گفته است و ملت کاتولك همیشه از اوقات یهودیان را اهل بدعت وکفر دانسته و ایشانرا ظلم کرده بزرگان مذهب مزبور در مجالس اجلاس خودشان قرار وحکم دادندکه هرکس طرف یهودرا برخلاف شخص مسیحی‌گرفته مقصر واخراج ملت بشود ودیگر در قوانین مجالس مذکوره کل مسیحیان ممنوع

۱ـ پادشاه‌کشور رومانی بود ازسال ۶۱۰-۶۴۱ میلادی حکومت‌کرد ودرجنگ یرموك از لشکر اسلام شکست خورد. اعلام‌المنجد .

شدند که با یهودیان غذا بخورند و معامله با ایشان بکنند و نیز در آن قوانین قرار گذاشته شد که یهودنوکر دولت وصاحب منصب نشود وبنده مسیحیرا نگاه ندارند و هم در آن قوانین تعیین شده که اهل مذکور بجهت نشانی مشهور شوند و علاوه براین حکم شده که اولاد یهود را از ایشان گرفته پس در دین مسیحی تربیت داده و دیگر آنکه نشان بحقیری و ذلیلی بیهود شده و علامت بتنگنائی و مشقت ایشان گردیده انتهی بالفاظه .

پس ازاینعبارات معلوم میشود که پنج قانون جور ازبرای ایشان قرار دادند.

اولاً: هرکسی حمایت نماید یهودی را ضد مسیحی حامی گنه‌کار واز ملت مسیحی خارج خواهد بود .

ثانیاً : در هیچ دولتی از دول منصبی بجماعت یهود داده نشود .

ثالثا : اگر مسیحی عقد یهود باشد حرّ است .

رابعاً : کسی با یهود غذا نخورد و با ایشان معامله ننماید .

خامساً : اولاد ایشان از دست ایشان گرفته شود و در ملت مسیحیه تربیت شود وغیر ذلك از امثال این قوانین مذکوره .

مؤلف حقیرگوید : بی شك و شبهه حکم خامس ازاشدّ انواع ظلم وعدوانست .

ایضاً در صفحه ۲۹ : در شهر ثولوش در مملکت فرانسه در عید فصح [1]

۱ـ یکی از اعیاد عمده و اهم یهود است وآن چنین بود : درشب چهاردهم یا پانزدهم لیان گوسفندی را می‌کشند و در صبح روز پانزدهم فطیر آغاز می‌شود و هفت روز طول میکشد ولی فصح همان شام را گویند که گوسفند درآن خورده می‌شود شروع عید را با گردانیدن پیاله شراب اعلام می‌دارند : نخست رئیس خانواده شراب را تبرك می‌کند! و این گوسفند یا بره را بدون پاره‌کردن بریان می‌نمایند وبا سبزی تلخ می‌خورند وپیاله‌های دوم در وسط غذا خورده می‌شود واگر از گوشت چیزی باقی ماند آنرا فوراً می‌سوزانند پس از خوردن
←

عادت بود که برروی یهودیان سیلی زنند و در شهر بریرس از یکشنبه پیش از عید فصح تا بعید مذکور یهودیانرا سنگسار میکردند که دشنام وسیاست هرساله شده که اکثراً اوقات خون در میانه ریخته میشد و بر اینعادت خلیفه ملت شهر مزبور در مواعظ خود سال بسال خلق را انگیزانیده .

بعد در صفحه ۳۰ و ۳۱ گفته است وتدبیر پادشاهان فرانسه در باره طایفهٔ مزبوره این بود که یهودرا محلی گذاشته تا اینکه از جهة معامله وطمع کاری صاحب دولت کردند پس ایشانرا در عوض رعیت خود غارت نمایند و این ظلم را از برای زر وسیم بنهایت تمام رسانیدند.

قوم مسطور در آن مملکت گاهی اجازت و گاهی غارت را دیده و لیکن مداومت و کار سازی ایشان در باره دولت وجرم و جریمها کم شد تااینکه یکی از پادشاهان فیلیپ‌اوکنبس‌نام‌تمامی‌مسیحیان ممالك خود را ازقرضی که‌بیهود داشتند بری نمود پس پنچیك ازآن قرض خودش گرفته باقی مانده‌اش را بخشانید و هیچ چیز از طلب مزبوربآن قوم حقیرنرسید و من بعد کل اینطایفه را از ولایت اخراج نمود .

و پادشاه دیگر سنط لوئس نام که دوباره یهودیانرا ازهمان ولایت رانده و هم ایشانرا طلبید و اجازه داده وچرلمس ششم آخرالامر قوم مذکوره را ازممالك فرانسه رانده وموافق تاریخ میزره هفت بار یهود از و لایت مزبوره اخراج شدند از مملکت اسپنیول نیز رانده‌شدند وبحساب اقل است یکصد وهفتادهزار خانواده یهود از آن مملکت اخراج گردیده و در بعضی از شهرهای ممالك نمسیستان

گوشت بره ونان فطیر و سبزی تلخ بارسوم پیاله‌های شراب دست بدست می‌چرخد و مراسم پایان می‌یابد. روزهای اول وآخر این عید را مانند سبت مقدس می‌شمارند.

عشای ربانی در مسیحیت جایگزین این مراسم است اقتباس از قاموس کتاب مقدس ص ۶۲۶ و ۶۵۵ و عشاء ربانی پیشاب لنظن .

جمعهـای کثیر ازطایفه مسطـور غـارت‌شده وبقتل رسیدند وحصه ازایشان بجهت تبدیل دین خلاصی را یافته یعنی دخول در دین مسیح و لیکن اکثر ایشان در خانهٔ خود را بسته خودشان و اهل خانه و دولت را که داشتند تماماً برودخانها و بآتش انداختند ودر زمان‌هرجنگی عموم که فرنگیها بااعراب کرده که آنجنك را کروسید نامیده‌اند یهود غارت شد بسیاری ازایشان مقتول گردید .

در انگلستان درهمان زمان قوم مذکور بسیاری ظلم و آزردگی را دیده و در جنگهای کروسید مزبور تمامی اهل انگلیس اتفاق‌کردند که یهود را جبر نمایند و در یك حمله در شهریورك یکهزار و پانصد نفر یهودکه مرد وزن وبچه باشند چون امانرا نیافتند و جان خود را بهیـچ قیمت نرهانیده پس از ناامیدی مجنـون شده یکدیگر را کشتند بطوریکه هرصاحب خانه اهل‌بیت خود را بقتل رسانیده چنانچه درایام قدیم تقریباً هزار نفر از قوم مذکور در قلعه مشیده از ولایت یهودیه درچنین گرفتاری دردست یکدیگر مقتول‌گشتند ویهودیان در مملکت مذکور آنقدر خوار وحقیر شمرده شدندکه امرای انگلیس چون از پادشاه خودیاغی‌شدند بجهت‌اینکه خلق را بطرف خودشان راغب گردانند حکم دادند که هفتصد یهود بقتل رسیده وخانهای ایشان غارت گردید وکنیسه ایشان سوخته شد.

رچارد وجان وهنیر سیمین‌پادشاهان انگلیس بسیار از اوقات ازطایفه مزبوره نقد بازورگرفت وبخصوص هنیری‌مذکوره بهر وجهی ازوجوه بیرحمی وظلم‌کرده اکثراً اوقات‌خراج زیاد خودش را ازغارت یهود میگرفت وبعضی از دولتمندترین ایشانرا بفقیری رسانید وظلم وغارت پادشاه مزبور آخرالامر بیحدشدکه بیچارگان مذکور رغبت‌کردندکه ازآن مملکت بروند لیکن هرچند اخراج ازولایت اختیار نموده اینراهـم بایشان نبخشیـده تااینکه ادورد اولیـن‌پادشاه انگلیس تنگنائی آن بیچارگانرا باتمام رسانیده وکل مال ایشانرا ضبط‌کرد پس آنهارا ازولایت اخراج ساخته‌که پانزده هزار نفر یهود وبیشتر بانهایت تنگنائی رانده شدند .

تقریباً چهارصد سال از آن تاریخ گذشته تا اینکه این قوم مظلوم و مجبور بانگلستان برگشتند (و بعد در صفحه ۳۲ گفته است) ولایت اسپنیول و پرتگل نسبت بیهودیان چندسال قبل از این ایام مسافر سوتی‌نام نقل کرد که تابمدت پنجاه سال قبل از تاریخ نوشته خود سوزانیدن یهود باعث شادی تمامی اهل‌پرتگل میشد وبتماشای این ظفر دین‌خلق جمع گردیده وزنان هم از جهت دلشادی بانك میزدند چون این بیچاره سیاست‌کش‌را تماشا کردند ازمرد وزن وپیر وجوان این قوم‌مظلوم کسی خلاصی را نیافته .

یکی از فاضلترین شعرای آنولایت یوسف نام چون یهودی بود ویرا در حالت‌زندگی سوزانیدند (بعد درصفحه ۳۵ گفته است) درحالهای گذشته در ولایت نمسستان قوم مذکور ظلم شدید را دیده ودر بعضی از ممالك مسطور اذن نداشتند که در بازار اجناس بفروشند و پاپا که بزرك ملت کاتلك باشد در باره قوم مذکور چند احکام سختی را تعیین ساخته ودر روسستان هم‌در اینزمان فرامین پی‌درپی‌صادر شده‌که در اواسط ممالك مذکوره یهودیانرا از هرمعامله باز داشته وحکماً ازخرید وفروخت منع کنند ودر صورت خلاف آنها فی‌الفور اخراج بلدشوند و هیچ‌چیزیرا در بازار عام ویادرخلوت نمیتوانند فروخت انتهی بالفاظه ازخوف‌تطویل باینقدرها اکتفا واختصار ورزیده شد .

وصاحب سیر المتقدمین گفته است که سلطان سادس از قسطنطین اول بمشورت امرای خود درسنه۳۷۹ حکم‌کرد اینکه‌نصرانی‌شود هرکسیکه درسلطنت رومیه است وهرکس نصرانی نشود مقتول گردد انتهی .

مؤلف حقیر گوید : نمیدانم کدام اکراهیست که بالاتر از این باشد و طامس نیوتن تفسیری دارد براخبار ازحوادث مستقبله مندرجه درکتب مقدسه واین تفسیر در سنه ۸۰۳ در بلده لندن بطبع رسیده است در صفحه ۶۰ از مجلد ثانی در بیان تسلط اهل تثلیث براورشلیم باین‌نحو مرقوم‌نموده‌است که‌اورشلیم‌رادرپانزدهم

تموز رومی سنه ۱۰۹۹ بعد از محاصرهٔ پنج هفته فتح نمودند غیر از مسیحیین همه اهالی آنجا را کشتند پس زیادتر از هفتاد هزار مسلمین را مقتول نمودند و جماعت یهود راجمع نموده و بآتش سوزانیدند و درمساجد غنایم بسیاری بدست آوردند انتهی.

فرقه‌های مسیحی از دیدگاه کاتولیك

چون دانستی حال ظلم ایشانرا درحق یهود خصوصاً و درحق رعیت سلطنت عموماً و چه کارکردند در وقت تسلط ایشان براورشلیم پس الان قدری از ظلمهای فرقهٔ کاتلك بالنسبه بسایر مسیحیین بجهت دعوت بمذهب از کتاب سیزده رساله که در سنه ۱۸۴۹ مطبوع گردیده است ذکر و بیان می‌نمائیم.

پس میگوئیم در صفحه ۱۵ و ۱۶ ازکتاب مذکور مسطور است که کنیسای رومیه چند مرتبه قوانین ظلم وجور و عدوان برضد پروتستنت از طرد و غیره در ممالك اروپا مقررنمود ومظنون اکثرمورخین اینکه دویست‌وسی‌هزار نفر را بآتش سوزانید ازکسانیکه ایمان بعیسی آورده بودند نه بپاپ وچندهزار نفر راهم بشمشیر وکلبتین وسایر آلات بعذابهای مختلفه کشتند و درفرانسه سی‌هزار نفر را در روزیکه در نزد ایشان ملقب است بیوم ماریرسوملاوس بقتـل رسانیدند فعلیهذا اذیال فرقهٔ کاتلك مخضب است بخون قدیسین انتهی ملخصاً.

درصفحهٔ ۳۴۷ در رسالهٔ دوازدهم‌ازکتاب مذکورمسطوراست: کاتلك قانونی وضع نمودند درمجمع ملتم و درآن قانون‌گوید ما قانونی وضع مینمائیم هرکسی بعد ازاین باین‌مملکت بیایدیعنی مملکت سپانیا اذن‌نخواهیم دادکه برتخت سلطنت صعود نماید مگر اینکه قسم بخوردکه هیچ‌کسی را نگذارد درمملکت خود تعیش نماید غیر ازکاتلك و اگر بعد از حکومت این عهد را مخالفت نماید در حضور خدای سرمدی محروم است ومثل هیزم باشد از برای آتش ابدی.

در صفحه ۴۰۴ گوید: مجمع لاترانی گویدکه جمیع ملوك و حکام و ارباب

سلطنت بایدقسم بخورند که ایشان بجد وجهد تمام وعن‌قلب مستأصل نمایند جمیع رعایای خود راکه درتحت حکم‌ایشان است از رؤسای کنیسا که ایشان اراتقه هستند واحدی از ایشانرا در نواحی ملك خود باقی نگذارند و اگر این یمین و عهد را محافظت ننمایند طایفهٔ ایشان از تحت طاعت ایشان خارج است یعنی از سلطنت و حکومت‌معزولند واین قانون درمجمع قسطنطنیه هم‌ثابتست واز رسم پاپامارتینوس.

و دریمینی که اساقفه نموده‌اند درتحت ریاست پاپالیوبیوس سیم سنه ۱۵۵۱ این کلام مسطور است: که اراتقه واهل انشقاق وعصاة برآقای ما پاپا وخلفای او بجمیع قوت خود ایشانرا طرد ومستأصل نمایندومجمع لاترانی ومجمع قسطنطنیه گویند کسی که اراتقه رانگاه بداردسلطان مأذون‌ومسلط است که جمیع‌اموال ایشانرا از برای خود بگیرد و بلامانع از برای خود صرف نماید.

در سنه ۱۷۲۴ ملك‌لویس یازده قانون وضع نمود.

اول: اینکه ما امر مینمائیم که دیانت کاتولیکیه تنها مأذونست در مملکت ما باشد وکسانیکه متمسك بدیانت دیگرهستند بروند باعتقال یعنی صحرا مادام‌الحیاة و موی سرزنهای ایشان بریده و مادام‌الحیاة حبس‌باشند.

دوم: ما امرمینمائیم جمیع واعظین راکه جمعیت جمع نموده‌اند برغیرعقاید کاتولیکیه وکسانیکه وضع رسوم‌عبادت نمودند بخلاف‌کاتلك عقابشان اینستکه باید بمیرند یعنی کشته شوند و در خطاب اساقفه در سپانیا بملك در سنه ۱۷۶۵ گویند رسم را قوت بده و دیانت را مجد و از جمله رسومات انگلاتر تحت ریاست پاپا اینکه هر کسی‌گوید سجدهٔ اقنومات جایز نیست باید حبس‌شود بشدت تاقسم‌بخورد که سجده نماید اقنوم را.

اسقف‌وقاضی وکنیسا مسلط ومرخص‌است که احضار وحبس‌نماید هرکسیرا که احتمال بدهد اراتکی باشد واراتکی عنید را درحضور مجمع بآتش بسوزاند وجمیع حکام قسم بخورند که قاضی را اعانت نمایند در استیصال اراتکه که درنزد

ایشانست وهر کسی معلوم بشود که از اراتکه است مالش غارت گناهش بآتش محو شود.

باردینوس گوید که ملك کارلوس پنجم برأی باطل خود ظن نموده است که استیصال اراتکه با شمشیر نیست بلکه با کلام است ودرفهرست کتاب مقدس که در روم طبع شده است در تحت حرفها این تعلیم پیدا میشود که از برای ما سزاوار است که اراتکه را استیصال نمائیم چنانچه ایلیا کهنه بت را ذبح نمود وملك یهود کهنه کذبه را کشت پس ازبرای اولاد کنیسا سزاوار است که اراتکه را بکشند .

ودرصفحه (۳۴۷ و۳۴۸) مرقوم است که مورخ من توان وغیراو ازمورخین ما را خبرمیدهد ازکا روزمعتبرانجیل که اسمش ثوما بود که پاپ اورا بآتش سوزانید زیرا که ضد فسادات کنیسة الروم کازر نموده بود و مورخین او را شهید قدیس مینامند .

ودرصفحه ۳۵۰ تا ۳۵۵ مسطوراست که درسنه ۱۱۹۴ امرکرد الدیفونسی ملك اراغون درسپانیا واضیبین وشاکین را ازبلاد خود نفی نمایند زیراکه اراتکه بودند ودرسنه ۱۲۰۶ پاپا قضاة بیت التفتیش را فرستاد بشهرثلوس پیش امیر رایمون زیرا که او نمیخواست واضیبین را نفی بلد نماید بعد از زمان قلیلی عسکری در نواحی بلده مذکوره جمع نمودند که عدد آن عسکر سیصد هزار بوده پس امیر رایمون را درآنشهر محاصره نمودند وجنك درمیـان طرفین واقع شد وهزار هزار نفر از طرفین کشته شد واهل رایمون شکست خوردند وازهرطرف آنها را احاطه کردند وبه اقسام عذابها ایشان راکشتند وخود پاپا هم درآن جنك حاضربود ومیگفت این اراتکهٔ خبیثه را بکشید وطرد نمائید که ایشان بدترازسارجین اند یعنی مسلمین .

در سنه ۱۴۰۰ درآخر کانون اول اهل پاپا بغتةً برخاستند بر واضیبیـن در اودیابت مونت ملك سردینیا پس واضیبین فرار نمودند بدون قتال ولیکن جمع کثیری ازایشان بشمشیر وجمع کثیری هم ازشدت سرما وبرف هلاك شدند .

بعد از آن بفاصله هفتاد وهشت سال پاپا پرتوس ارشیدیا کرنوس را تکلیف

نمود در شهر کریمونا که محاربه نماید با واضیین در نواحی قبلیه فرانسه و در اودیابت مونت ازآنجائیکه بعضی‌از واضیین بعدازحرب سنه ۱۴۰۰ مراجعت کرده بودند پس مرد مذکور هجده هزارلشکر برداشته و بجنك واضیین رفت و جنك درمیان طرفین برپا شد ومدت سی‌سال درمیان مسیحیین این جنك استمراریافت .

مسیحیینی که غیراز کاتلك بودند میگفتند ماکه مالیات میدهیم پادشاه را هم دوست میداریم ولیکن دست ازمذهب موروثی اجدادی برنمیداریم ودرکالا برپا از بلاد ایطالیا درسنه ۱۵۶۰ هزار هزار پروتستنت کشته شد بعضی را عسکر کشت و برخیرا رؤسای محکمه بیت‌التفتیش .

یکی ازمعلمین رومانیین گوید هروقتیکه‌آن وقعه را متذکرمیشوم بدنم مرتعد ومرتعش میشودکه آن جلاد وآن خنجر را می‌بینم‌که مردم را یکی‌یکی از حبس بیرون میآورد مثل قصاب که سرگوسفند را ببرد سرآنها را از تن جدا می‌نمایند و درسنه ۱۶۰۱ دوك سافوی پانصد خانوار را از واضیین نفی بلد نمود و ایضاً در سنه ۱۶۰۰ وسنه ۱۶۸۶ قوانین ظلم وعدوان مجدد شد در اودیابت مونت ، زیرا که ملك لویس چهاردهم باشاره پاپا هجوم‌آور شد با عسکر خود برایشان یعنی مخالفین پاپا درحالتی‌که درکمال اطمینان درخانهای خود نشسته بودند پس عسکر جمع کثیری را ازایشان سربرید وزیاده برده هزار نفر را هم حبس نمودند وجمع کثیری‌ازمحبوسین ازگرسنگی مردند وبعضی را هم اخراج بلد نمودند ودرآنروز هوا بشدت سرد بود روی زمین را برف پوشیده بود و زنها بچهای ایشان در بغل ازشدت برودت هوا درسرراهها مرده بودند .

وکارلوس پنجم در سنه ۱۵۲۱ امر اخراج نمود از برای طرد پروتستنت در بلاد فلامنك از رأی پاپا واز اینجهة پانصد هزار نفر کشته شد و بعد از کارلوس پسرش فیلی پس متولی شد وقتی که در سنه ۱۵۵۹ بسپانیا رفت امیری معین نمود ازبرای طرد پروتستنت و دراندك زمانی ازدست جلاد ملوك شرعی هجده هزار نفر

کشته شد و بعد از آن فیلیپس افتخار میکرد که متی و ششهزار نفر در مملکت او کشته شده است .

بنابروایت معلم کین درعید ماربرثوملاوس درسنه ۱۵۷۲ دربیست وچهارم اب ملك فرانسه خواهرخود را بامیر نافار که ازعلمای پروتستنت است وعده داده بود پس امیر نافار واصدقای خود داعیان کنیسا در پاریس جمع شدند از برای اتمام امر تزویج پس دراین اثنا نواقیس‌را ازبرای نمازصبح زدند وبغتةً کاتلك بحسب اتفاق سابق ایشان برامیر واصحاب او وجمیع پروتستنت در پاریس خروج کردند ودرهمانساعت ده هزار نفرازایشانرا کشتند .

هکذا امرجاری شد در روین ولیوین و اکثر شهرهای آندیار حتی بعضی‌از مورخین میگویند شصت هزارنفر کشته شد واین قوانین جوریه مدت سی‌سال ممتد شد زیراکه پروتستنت هم دفاع میکردند ودراین حرب نهصد هزارنفر کشته شد و چون فعل‌ملك فرانسه درروم مسموع پاپاگردید یعنی جنك اودرعید ماربرثوملاوس پاپ رفت بکلیسای مارپطرس تا مزمور تشکر بخواند ورقعه تعظیم و تکریم بملك فرانسه نوشت .

چون هنری چهاربرتخت فرانسه جلوس نمود قوانین جور را قطع نمود در سنه ۱۵۹۳ لیکن‌مظنون مورخین‌اینکه او را بجهة همین‌امر کشتند بعد درسنه ۱۶۷۵ قوانین جوربازمجدد شد وجمع کثیر کشته شد ومورخین گویند پنجاه هزار نفر از ترس مرك خانهای خود راگذاشته وفرارنمودند انتهی ملخصاً .

بدانکه : تمامی‌این‌احوال از کتاب سیزده رساله ترجمه شد وهرکسی زیادتی اطلاع را خواسته باشد رجوع کند بهمان‌کتاب وکتاب سیرالمتقدمین .

کاتولیك درنظر پروتستنت :

مخفی نماند : ظلم فرقهٔ پروتستنت کمتر ازفرقهٔ کاتلك نیست دراشاعهٔ دین ومذهب حال‌ظلم ایشانرا ازکتاب مرآت‌الصدق که ازمؤلفات قسیس‌طامس‌انگلیسی

ازعلمای کاتلك درسنه ۱۸۵۱ ازمیلاد طبع شده است نقل می‌کنیم قسیس مزبوردر صفحهٔ ۴۱ و ۴۲ ازکتاب مذکورگفته است که فرقه پروتستنت درابتدای امرششصد وچهل وپنج‌کاروانسرا را غارت‌نموده ونود مدرسه ودوهزار وسیصد وهفتاد وشش کنیسا و یکصد وده راسته از ملاکین خود سلب نموده بقیمت نازل فروختند و یا اینکه امراء فیمابین خودشان قسمت نمودند وچند هزار مسکین مفلوك عریانرا از اوطان خود اخراج بلد نمودند .

بعد در صفحهٔ ۴۵ گفته است : دست طمع ایشان دراز شد تا اینکه مرده‌ها را هم ترك نکردند در نوع خود اجساد اموات را آزار کردند و اکفان ایشانرا سلب نمودند .

بعد درصفحه ۴۸ و ۴۹ گفته است درجزوغنایم‌کتابخانها ضایع شد جمّی بیل درحالت ذکرکرده است که فرقهٔ پروتستنت کتابها غارت نمودند و اوراق آنها را ددتطهیر شمعدانها وکفش وامثال ذلك استعمال نمودند و بعضی ازکتابها را بعطار وصابون‌پز وامثال ذلك فروختند واین‌کتب پنجاه ویا صد مجلد نبود بلکه بارها مملو ازکتب بود و همه آنها را ضایع‌کردند بطوریکه اقوام اجنبیه تعجب نمودند تاجریرا من میشناسم‌که دوکتابخانه خرید هرکدام را به بیست اروپا .

بعدازهمه این مظالم خزاین‌کنایس را هم‌ترك ننمودند مگردیوارهای‌عریان‌.

بعدازهمه این ظلمها خودشانرا ازاهل حلم و وقارگمان میکنند بعد کنایس را پرکردند ازملت خودشان بعد درصفحهٔ ۵۲ تا ۵۶ گفته است : پس‌الان ملاحظه کنیم افعال‌جور وعدوان صادرهٔ ازفرقهٔ‌پروتستنت درحق فرقهٔ‌کاتلك‌را تا امروزایشان زیاده برصد قانون مقررنموده‌اند ازبرای ظلم وهمه‌آنهـا خلاف عدل و رحم است وما بعضی ازقوانین جوریه آنها را ذکرمینمائیم .

اول : کاتلك ترکه والدین خود را وارث نشود .

دوم : احدی ازکاتلك زمینی نخرد بعداز اینکه عمراو از هجده سال میگذرد

مگر اینکه پروتستنت شود .

سیم : کاتلك مکتب تعلیم نداشته باشند .

چهارم : احدی ازایشان مشغول بتعلیم نشود واگر کسی خلاف این حکم را نماید حبس‌ابدی خواهد بود .

پنجم : هرکس‌کاتلك باشد خراج را باید دومقابل بدهد .

ششم : اگر کسی ازقسیسین ایشان نماز بخواند باید سیصدوسی روپیه ازمال خود بدهد واگر غیرقسیس نماز بخواند ازکاتلك هفتصد روپیه باید بدهد ویکسال هم حبس شود .

هفتم : اگر کسی از کاتلك ولد خود را بخارج انگلاتر بفرستد ازبرای تعلم وتلمذوالد و ولد مقتول اموال و مواشی ایشان تماماً مسلوب خواهد بود .

هشتم : منصب دولتی بکاتلك داده نشود .

نهم : هرکسی دریوم یکشنبه وعید درکنیسای پروتستنت حاضر نشود درهر ماهی دویست روپیه باید بدهد وازجماعت خارج ومنصبی باوداده نشود .

دهم : اگر کسی ازایشان پنج میل مسافت ازلندن برود هزار روپیه مصادره باید بدهد .

یازدهم : استغاثه احـدی از ایشـان در نزد حکام بحسب قانون مسمـوع نخواهد بود .

دوازدهم : احدی ازکاتلك قادرنبود که زیاده برپنج میل سفرنماید از ترس اینکه مبادا اموال ومتاع اومنهوب شود وهمچنین احدی ازایشان قادرنبودکه درنزد حکام استغاثه نماید مبادا هزار روپیه مصادره از اوگرفته شود .

سیزدهم : عقد و نکاح ایشـان نافذ نباشد و همچنین تجهیز اموات وتکفین موتای‌ایشان نشود وهکذا تعمید اولاد ایشان‌نشود مگراینکه این اموربطریق کنیسای

انگلاتر باشد .

چهاردهم : اگر یکی از زنهای اینملت تزویج نماید دولت ازجهاز آن زن دوثلث بگیردوازترکۀ شوهر خود ارث نبرد وشوهر از مال خود وصیت درحق زن ننماید و زنها را حبس میکردند تا ازشوهرهای ایشان درهرماهی ده روپیه‌بگیرند و ثلث اراضی ایشان بدولت داده شود .

پانزدهم : بعد ازهمه اینهـا حکم صادر شدکه تمامی کاتلك باید پروتستنت شود والا باید حبس وجلای وطن شوند مادام الحیاة واگرازحکم ابا نمایند یا بعد ازجلا بدون امربرگردند بالزامات عظیمه ملزم خواهند بود .

شانزدهم : قسیس دروقت قتل وتجهیز وتکفین ایشان حاضر نشود .

هفدهم : سلاح جنك درخانهای ایشان نباشد .

هجدهم : احدی از کاتلك برمرکبی‌که قیمت او زیاده از پنجاه روپیه باشد سوار نشود .

نونزدهم : اگر احدی از قسیسین یکی از خدمات مرجوعه باو را ادا نماید حبس‌ابدی خواهد بود .

بیستم : قسیسی‌که مولای اوالکلاترنباشد وازملت پروتستنت هم نباشد واگر زیاده ازسه روزدرانکلاتر اقامت نماید غداراست مقتول خواهد شد .

بیست ویکـم : و اگر کسی قسیس مذکور را در خـانه خود منزل بدهد واجب‌القتل است .

بیست ودوم : در دیوان عدالت شهادت کاتلك قبول نخواهد بود .

براین قوانین‌جوریه درطد ملکه‌الیصابت[1] دویست وچهار نفرمقتول‌گردیدند که صد وچهار نفرشان قسیس بودند وما بقی از ارباب غنا و ثروت و هیچ گناهی نداشتند غیراز اینکه اقرار کرده بودند که ما کاتلك هستیم و نود نفر قسیس بزرك

۱ـ دخترهنری‌هشتم وملکه انگلستان ازسال ۱۵۳۳ـ۱۶۰۳ .

دیگر در حبس مردند و صد و پنج نفر مادام الحیات از وطن خود آواره بودند وجمع کثیری هم ازایشان را بتازیانه زدند وجمعی از اموال‌خود محروم وازاملاك خودمهجور تااینکه عشرت ایشانهم هلاك‌شد ومیرمشهوره ملك اسکات مقتول گردید وحال آنکه دخترخاله ملکه الیصابت بود زیراکه از ملت کاتلك بود .

بعد درصفحه ۶۱ تا۶۶ گفته است جمع کثیری از رهبانان و علمای کاتلك را بامر ملکه الیصابت برمراکب سوارکرده در دریاغرقشان نمودند وعساکر ملکه مذکوره به ایرلاندآمدند تااینکه ملت‌کاتلك‌را داخل در ملت پرتستنت نمایند پس کنایس‌کاتلك را سوزانیدند وعلمای ایشانرا‌کشتند ومثل وحوش‌بیابان آنهارا صید میکردند واحدی از ایشانرا امان نمیدادند واگر امانهم میدادند بعد ازامان‌میکشتند وعسکری که‌درحصن‌سمروك‌بود ذبح کردن قراء وبلادراسوزانیدند وحبوب ومواش را فاسدکردند واهل‌آنهارا جلای وطن نمودند بعد مجلس پارلمنت در سنه ۱۶۴۳ وسنه ۱۶۴۴ رؤسای عسکررافرستادند جمیع اموال‌کاتلك‌را اسلب وغارت نمودند و اراضی ایشانرا ضبط‌کردند .

وانواع ظلم باقی بود تازمان ملك جیمس اول ودرزمان اوظلم تخفیفی‌پیدا کردبعددرسنه۱۷۷۸ ملك‌برکاتلك ترحم‌نمود لیکن‌پروتستنت‌سخط وغضب نمودند برملك در دوم حزیران در سنه ۱۷۸۰ چهل و چهار هزار نفر از فرقه پروتستنت عرض حالی بسلطان نمودند و استدعاکردندکه پارلمنت قوانین جوریه را در حق ملت‌کاتلك تغییر ندهد بلکه بحال‌خود‌آن قوانین باقی بماند و لیکن پارلمنت‌التفات نکرد پس صدهزار از فرقه پروتستنت درلندن‌اجتماع نمودند وکنایس‌را سوزانیده وخانهای کاتلکرا خراب‌کردند وشعله آتش از یکموضع درسی وشش جامرئی‌بود واین فتنه تاشش روز برپا بود بعد ملك در سنه ۱۷۹۱ قانون دیگر احداث نمود و وفرقه‌کاتلکرا حقوق دیگر داد وآن حقوق الی‌الان از برای ایشان باقی است .

بعد در صفحه ۷۳و۷۴ گفته است: آیانشنیده‌اید حال چارترای سکول راکه

در ایرلاند است این امر محقق است که فرقه پروتستنت در هرسالی دویست وپنجاه هزار روپیه جمع میکنند و اولاد فرقه کاتلك را میخرند یعنی ازمساکین و مفلوکین ایشان ومیفرستند باقالیم دیگر از برای تحصیل قواعدملت پروتستنت وبسیار واقع میشودوقتی کهاین اشقیاء باوطان‌خود مراجعت کردند بامادرها وخواهرهای خودشان وسایر محارم تزویج مینمایند جهلاً انتهی .

وظلمی کهفرقه ازپروتستنت بالنسبه‌بدیگران صادرشده‌است ازخوف تطویل نقل نمینمائیم وبهمین قدرها اکتفا میشود و اگر در خانه کسی است یکحرف بس است .

مؤلف گوید : نظر کنید باین‌طاعنین برملت محمدیه‌صلی‌الله علیه‌وآله وسلم که بچه نوع ظلمها و جورها ملت خود را منتشر نموده‌اند وخیلی عجب است که باهمه‌این ظلمهاحیا نمیکنند وبرملت غیراعتراض مینماید که فلان ملت بضرب‌شمشیر منتشر شده است .

مقدمه پنجم :

حکم جهاد در شریعت محمدیه‌صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم‌باین نحو است که اولاً کفاررا بموعظ‌حسنه دعوت‌باسلام مینمایند اگرقبول کردند یکی‌ازمسلمین خواهند بود ودرضرر ونفع‌ایشان شراکت‌خواهند داشت واگرقبول نکردند اگر ازمشرکین عرب باشند حکم ایشان قتل است چنانچه این حکم ثابت بود در شریعت موسویه در حق امم سبعه و مرتد وذبح‌کننده از برای اوثان وداعی بعبادت غیرخدا.

و اگر کفار غیر ازعرب باشند اول ایشانرا دعوت بصلح واداى جزیه و اطاعت مینمایند اگر قبول کردند دماء و اموال ایشان مثل دماء و اموال مسلمین محفوظ است .

قال‌الله تعالی عزوجل: وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا [۱] یعنی اگر کفار میل بصلح نمایند تو که محمدی با ایشان صلح کن .

و قال رسول الله من آذی ذمیاً فقد اذانی یعنی اگر کسی ذمی را آزار کند پیغمبر را آزار کرده است واگر صلح و ادای جزیه واطاعت را قبول نکردند پس باایشان محاربه میشود بامراعات شروطیکه درکتب‌فقهیه مقررومحررگردیده است چنانچه مثل این حکم درشریعت موسویه در حق غیر امم سبعه مقرر بود .

مزخرفاتیکه علمای پروتستنت دربیان‌اینمسئله‌نوشته‌اند بعضی‌از آنها مفتریات وبرخی از آنها هذیاناتست .

نامه‌های پیامبر اسلام برسران کشورها :

و ما در اینمقـام صورت فرامین حضرت رسول‌صلی‌الله علیه‌وآله و سلم‌را نقل‌مینمائیم که بسلاطیـن جهـان نوشته‌اند تا مسئله از برای ناظر لبیب روشن و واضح گردد .

فرمانیکه بهرقیل مرقوم فرموده‌اند صورتش اینست :

بسم‌الله الرحمن الرحیـم من محمـد رسول‌الله الی هرقیل عظیم‌الروم سلام علی من‌اتبع‌الهدی اما بعـد فانی ادعوك بدعایة الاسلام اسلـم‌تسلم اسلم یعطیك الله اجرك مرتین فان‌تولیت فان علیك اثـم البریسـین و یا اهـل الکتاب تعالوا الی کلمةٍ سواء بیننا و بینکم الانعبـد الاالله ولانشرك به شیئاً و لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من‌دون‌الله فان تولوا فقولوا اشهد وبانا مسلمون .

حاصل مضمون اینکه خطاب بهرقیل‌میفرماید‌که تورا بکلمه لااله‌الاالله دعوت میکنم مسلمان شوتا از نکال دنیا و وبال عقبی سالم بمانی ودو مزدیابی یکی از بهر

۱ـ سوره انفال ۸ : ۶۱ .

متابعت عیسی ودیگری از بهر اطاعت رسول‌الله واگر نه گناه تمامی آن مملکترا برخود خواهی نهاد جز خدا را عبادت نباید کرد شریك برخدا نباید بست وجز خدا کسیرا آمرزنده ومنتقم نباید دانست چنانکه گروهی از نصاری چنین دانند که پاپ یاقسیس تواند گناه مردم را معفو داشت.

و صورت فرمان آنجناب بنصارای نجران اینست:

بسم‌الله الرحمن الرحیم من محمد رسول‌الله الی اسقف نجران و اهل نجران ان اسلمتم فانی احمد الیکم الله اله ابراهیم واسحق و یعقوب اما بعد فانی ادعوکم الی عبادت الله من عبادة العباد وادعوکم الی ولایت الله من ولایة العباد فان ابیتم فالجزیة فان ابیتم فقد آذنتکم بحرب والسلام.

خلاصه معنی آنستکه میفرماید مسلمانی گیرید واگر نه جزیت بر ذمت خود مقرر دارید و هرگاه یکی از این دوکار را اختیار نخواهید کرد ساختهٔ کار زار باید بود وآیهٔ مبارکه که در سابق ذکر شد در اینموضع بنصارای نجران هم مرقوم افتاد.

و نامه‌ای که بخسرو پرویز سلطان ایران از آستانهٔ مقدسهٔ رسالت مرقوم افتاد صورتش اینست:

بسم‌الرحمن الرحیم من محمد رسول‌الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی وآمن بالله و رسوله واشهد ان لااله الاالله وحده لاشریك له وان محمداً عبده ورسوله وادعوك بدعایة الله عزوجل فانی انا رسول‌الله الی الناس کافة لامن کان حیاً ویحق القول علی الکافرین اسلم تسلم فان ابیت فعلیك اثم المجوس.

یعنی از رسول خدا مکتوب میشود بسوی کسری که بزرك فارس است سلام بر کسی باد که برطریق هدایت و راه راست برود وبخداوند بگرود وگواهی دهد که خدایکی است ومحمد بنده ورسول اوست ومیخوانم تورا بکلمه اسلام همانا رسول

خداوندم بتمامی مردمان تا هرکه زنده است اورا بیم کنم وبترسانم و الزام و اتمام حجت نمایم برکافران! مسلمان شو تا بسلامت بمانی واگرسر برتابی وسرکشی‌نمائی وبال مجوس برتو خواهد بود .

زیراکه مجوس درکفر وایمان اورا متابعت مینمودند الدال علی‌الخیر والشر کفاعله همانادلالت کننده برخیر وشر مثل فاعل آنست وقس علیه‌البواقی .

و حال امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه ومرقومات آنجناب بحکام وغیره معلوم است ودر نهج البلاغه مسطور است .

فظاظت و غلظت قلب عمر درمیان اهل‌کتاب معروف ومشهور است مع‌هذا ظاهر شرع را ملاحظه نموده و براهل اورشلیم وایلیا بنابراقرارخود قسیسین ترحم نمود وخالدولید باهل فارس باین نحو نوشته‌اند :

بسم‌الله الرحمن الرحیم من خالدبن الولیدالی رستم ومهران من ملاء فارس سلام علی من‌اتبع الهدی اما بعد فانا ندعوکم الی الاسلام‌فان‌ابیتم فاعطواالجزیة عن‌یدوانتم صاغرون‌وان‌ابیتم فان معی قوم یحبون‌القتل فی‌سبیل‌الله کمایحبوافارس الخمروالسلام علی من‌اتبع‌الهدی .

حاصل‌مقصود اینکه باهل‌فارس‌گوید: اول اسلام. دوم‌جزیه. سیم‌حرب. اگر چه خالد غیرمرضی‌است در نزدعلمای اثناعشریه ولیکن معهذا نتوانست دراینمورد از ظاهر شرع تجاوز نماید .

ووصایای حضرت‌رسول‌صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم بلشگریکه بسوی‌شام‌میفرستاد بغزوه‌ای‌که میان محدثین ومورخین معروف بغزوهٔ موتاست اینست :

فقال: اغزوا بسم‌الله‌فقاتلوا اعدوالله‌وعدوکم بالشام وستجدون‌فیهارجالاً فی‌الصوامع معتزلین‌الناس فلاتتعرضوالهم وستجدون آخرین فی رؤسهم مفاهص فاقلعوها بالسیوف لاتقتلن امرءةً ولا صغیراً ضرعاً ولاکبیراً فانیاً ولاتقطعن نخلاً ولاشجراً ولاتهدن من بناءٍ .

بعد از اینکه لشکر را فرمان کرد تامقتل حارث تاختن کنید و کافرانرا باسلام دعوت فرمائید و اگر پذیرفتار شدند نیکوکار باشند و اگر نه بنام خـداوند جنك دراندازید و دشمنانرا ازپادرآرید وآنانراکه در صوامع عزلت گزینند زیان مکنید و شمشیر در زنان و کـودکان و پیران مگـذارید و قطـع اشجار و هدم بیوت را روا مدارید .

بخلاف حضرت موسی علیه السلام که بلشکر وصیت میفرمود که قطع اشجار وهدم بیوت را روابدارند واز قتل زنان وفرزندان مضایقه ننمایند چنانچه مفصلاً درسابق دانستی .

فرق مابین شریعت محمدیه وموسویه :

اولاً: در مسئله جهاد اینکه درشرع شریف محمد صلی الله علیه وآله وسلم اولاً کفار بموعظه حسنه دعوت میشوند بخلاف شریعت موسویه وظاهر وروشن است که هیچ قبحی در دعوت نیست بلکه کمال حسـن را دارد زیرا که بعثت جمیع پیغمبران از برای دعوتست و بعد از امتناع از ایمان قتل کفار عین انصاف وعدل است .

درآیهٔ ۱۱ از باب ۳۳ ازکتاب حزقیل علیه السلام باین نحو عیان وبیان گشته است: بایشان بگو که خداوند خدا چنین میفرماید بحیات خود قسم که ازمرك شریر هیچ حظی نمی‌یابم بلکه حظ من از اینست که شریر ازراه خود برگشته زنده بماند برگردید از راههـای شرارت خودتان برگـردید کـه ایخاندان اسرائیـل چرا بایست بمیرید .

ودر آیه ۷ ازباب ۵۵ ازکتاب اشعیا باین نحور قمشده است: شریرراه خود را ومردفاسق افکار خودرا ترك کرده بخداوند بازگشت نماید که‌وی‌را رحمت خواهد فرمود بخدای‌ما که‌زیاد بخشنده است .

عجب دارم از انصاف علمای پروتستنت که دعوت بدین را قبیح میدانند

وقتل بی دعوت را تجویز مینمایند بخلاف آیتین مذکورتین .

صاحب میزان الحق در فصل ۵ از باب ۳ در صفحه ۲۶۸ از نسخهٔ مطبوعه سنه ۱۸۶۲ گفته است برخی از علمای اسـلام مقدمةً جدال و قتال بنـی اسرائیل کنعانیانرا وغزوات داودرا بمیان آورده میگویند چنانکه به‌بنی‌اسرائیل قتال وجدال کنعانیان جایز و حلال بود بهمان طریق جهاد در راه دین بمحمد نیز جایز گردید لیکن چنین‌ادعامحض ازبیخبری ازمطالب توریة صادر گشته است زیرا که خدا در توریة به‌بنی‌اسرائیل نفرموده بوده که‌نخستین بکنعانیان تکلیف ایمان نمائید و ثانیاً هرگاه تکلیف را منقاد نگردند ایشانرا قتل وغارت سازند انتهی‌بالفاظه .

پس از کلمات‌مرقوم معلوم ومفهوم میشودکه اینمردمیگوید قبح‌درد‌عوتست ودر رد اوهمان دوآیهٔ مذکوره سابق‌کافی است پس ماهم‌مطابق قول‌اومیگوئیم این ادعا محض از بیخبری ازمطالب تورات صادر گشته واحتمال قوی میرودکه از راه مغالطه وبی‌ایمانی صادر گشته باشد .

وثانیاً: حکم قتل‌نساء وصبیان اگر از امم سبعه باشند درشریعت موسی ثابت ومحقق‌بود بخلاف‌شریعت محمد صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم که درشرع شریف‌آنسرور قتل زنان وکودکان جایز نیست اگرچه از مشرکین عرب هم باشند چنانچه درشرع موسی جایزنبود وقتی‌که غیر از امم سبعه باشند.

زمانیکه از تمهید مقدمات پنجگانه فراغت حاصل شد پس میگوئیم شناعتی نیست در مسئله جهاد اسلامی نقلاً وعقلاً .

امانقلاً: بجهت مقدماتیکه مذکور گردید .

واما عقلاً: ببرهان‌صحیح ثابت ومحقق‌گردیده‌است که‌اصلاح قوهٔ‌نظریه‌مقدم است براصلاح‌قوهٔ‌عملیه پس‌اصلاح‌عقاید مقدم‌است براصلاح‌اعمال واینمقدمه‌مسلم است‌در نزدجمیع ارباب‌ملل‌ونحل‌وازاینجهت‌است که اعمال‌صالحه بدون‌ایمان فائده ندارددرنزدجمیع ارباب‌ادیان ومسیحیین‌هم‌دراینباب باماموافقت‌دارند زیراکه‌اعمال

صالحه را بدون ایمان بمسیح موجب نجات نمیدانند از اینجهت است که گویند شخص جواد حلیم متواضع کافر بعیسی علیه‌السلام بدتر است در نزدایشان ازشخص بخیل پرغضب متکبر مؤمن بعیسی علیه‌السلام .

کذالك بتجربه صحیحه ثابت گردیده است که انسان‌گاهی است متنبه‌میشود برخطیئات وقبایح اعمال خود بتنبیه غیر .

کذلك بتجربه صحیح ثابت شده است که انســان مطیع حق نمیشود غالباً بجهت وجاهت‌وشوکت وریاست وبحرف غیرگوش‌نمیکنند بلکه‌استیناف واستنکاف مینمایند سیما زمانیکه قول مخالف صنف و اصول ایشان باشد ودر قبول آن لزوم مشقت درادای عبادت بدنیه ومالیه‌باشد بخلاف زمانیکه شوکت‌ایشان منکسروقوت ایشان مبدل بضعف بشود دراینصورت حق‌را اسماع و مطیع خواهد گردید .

وایضاً بتجربه صحیحه صادقه‌ثابت‌گردیده‌است زمانیکه دشمن به‌بیند مخالف خودراکه مایل بمداهنه وسکونست طمع‌میکند درتسلط برمملکت او وسبب‌کلی‌در زوال دول‌قدیمه همین‌است وبعد ازتسلط دشمن مضرت عظیمه ازبرای دین ودیانت حاصل میشود .

لذلك مضطرشدند جمیع مسیحیین برمخالفت انجیل‌متداول درمیان‌ایشان‌که اهل ملت کاتلك گفته‌اند که‌کنیسای رومیه تسلط حقیقی دارد برکل مسیحیین وملتزم گردیده است بقصاص عصاه بعقوبات‌کنیسیه درحفظ ایمان بکاتلك و شرایع کنایس و قول ایشانرا اسحق بردکان از علمای پروتستنت در کتاب خود که مسمی بکتاب سیزده ساله است نقل‌کرده است .

و علمای پروتستنت از اهل آنکلتره گفته‌اند که ملك حکم دارد در مملکت آنکلتره و این از سعادت ملکست ودرولایت دیگر تسلط دارد برجمیع متعلقات‌آن مملکت‌خواه‌کنیسه باشد خواه مدنیه واز برای مسیحیین جایز است‌که متقلد سلاح شوند بامر حکام ومباشرت حروب وجنك نمایند .

چنانچه درعقیده سی وهفتم از عقاید ایشان مسطور است .

پس فرقتین یعنی کاتلك وپروتستنت ظاهر اقوال عیسی علیه السلام را ترك کرده اند یعنی قول عیسی که در آیهٔ ۳۹ از باب ۵ از انجیل متی مرقوم است: لیکن من بشما میکویم که باشریر مقاومت مکنید بلکه هر که برخسار راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بکردان * واکر کسی خواهد باتو دعوی کند و پیراهنت را بکیرد قبای خود را نیز بدو واکذار * وهر کسی که مجبوراً تورا یك میل راه ببرد دو میل بااو راه برو انتهی.

پس تمامی مسیحیین مجبور ومضطر گردیدند برترك اقوالیکه درآیات ثلثه منقول گردید پس این آیات مخالف است با عقاید ایشان و اگر اینطوریکه عیسی فرمود مداهنه نمایند در حفظ دین و دولت در ظرف مدت یکسال بل کمتر سلطنت ودیانت ایشان از تمامی روی زمین زایل میشود درکمال سهولت وآسانی زیرا که اگر کسی لندن را از ایشان بخواهد پاریس را هم بدهند گرفتن چنین مملکت مشقتی ندارد .

لذلك بعضی ظرفاء درحالت قدح براین اقوال الزاماً گفته اند تکلیف مالایطاق از برای انسان جایز نیست وهیچ دولتی را نمیشود الزام کرد که باین اقوال عمل نماید مگر بعضی صیادین ومفلوکین که پیراهن وقبا نداشته باشند تا کسی از ایشان بگیرد .

وبعضی ازظرفا ایضاً گفته اند این اقوال درانجیل مرقس ویوحنا مذکور نیست نمیدانم مرقس ویوحنا این اقوال را چرا ترك کرده اند و حال آنکه تمامی مسیحیین از این اقوال استدلال مینمایند برافضلیت دین ومذهب عیسوی ولیکن ارباب اناجیل اتفاق دارند برتحریر قصهٔ رکوب مسیح علیه السلام برحمار آیا ازدأب مورخین است که از امور جلیله ساکت شوند و امور خسیسه را ذکر نمایند؟! سیما درصورتیکه خود حوارین مخاطب باین اقوال باشند وممکنست که ازجانب ایشان جواب داده شود که کسیکه این اقوال را ذکر کرده تکلیف غیر را معین کرده است وکسی که ترك کرده است برنفس خود ترسیده است انتهی .

و بعضی از ملاحده گفته‌اند این احکامیکه مایهٔ افتخار مسیحیین است خالی از این نیست یاواجب است ویامستحب است نظر بربعضی حالات واگر مستحب است عیبی ندارد ولیکن اختصاص بملت مسیحیه ندارد زیراکه درملت غیراین استحباب نظر ببعضی حالات پیدا میشود و اگر واجب باشد بی‌شبهه منبع فساد وشرور است واسباب زوال دول وراحت واطمینان فساق وفجار وشرور است .

زمانیکه ثابت‌شد حقانیت‌مطالب‌مذکوره‌هیچ‌شکی‌وشبهه‌ای‌نیست دراستحسان جهاد عقلاً و نقلاً زمانیکه جامع شروط مذکوره در شریعت محمدیه صلی‌الله‌علیه وآله وسلم باشد .

حکایت مناسبی بخاطرم‌آمد: بعضی ازقسیسین‌آمدند بمحکمه مفتی‌محاکمات دولت انگلیس قسیس‌گفت جناب مفتی سؤالی دارم از مسلمین ومجیب‌را تایکسال مهلت‌خواهم‌داد ومفتی‌اشاره‌کرد بناظر محکمه خودکه مرد ظریفی بود ناظرمحکمه بقسیس گفت چه سئوال دارید بگوئید قسیس گفت که پیغمبر شما مدعی است‌که مأمور بجهاد است و حال آنکه موسی وعیســی مأمور بجهاد نبودند ناظر محکمه گفت از برای جواب این سئوال ما را یکسال مهلت میدهی قسیس گفت بلی ناظر درجواب گفت مامهلت نمیخواهیم زیراکه فرصت نداریم مگر درایام تعطیل .

اولاً: کیست‌که مارا مهلت‌میدهد تایکسال .

ثانیاً: جواب این‌سئوال محتاج‌بتأمل‌نیست چه‌میگوئی درحق‌جج یعنی‌حاکم انگلیس‌که بمنزلهٔ قاضی‌است درشرع آیاجایز است ازبرای او بحسب قانون‌دولتی که قاتل را قصاصاً بکشد زمانیکه قتل براوثابت شود در نزد حاکم مذکور قسیس گفت نه ! زیراکه مأمور بقتل نیست بلکه منصب او اینست‌که قاتل را بفرستد پیش شیشنجج یعنی حاکم بزرگتر ازاول .

پس ناظرگفت آیا ازبرای این‌حاکم بزرگ جایز است‌که این قاتل‌را بحسب قوانین بکشد بعد ازثبوت قتل درنزد او .

قسیس گفت نه! زیراکه اوهم مأمور بقتل نیست بلکه منصب او اینست که امر را ثانیاً تحقیق نمایدبعد محاکمی که بالاتر از اوست خبر بدهد تاحکم قتل از آنحاکم ثالث صادر بشود .

ناظر گفت آیااین حکام ثلثه مأمور ازجانب دولت انگلیس نیستند چرااقتدار ایشان مختلفست .

قسیس گفت بلی نوکر یك دولت هستند لیکن اختلاف اقتدار ایشان بجهت اختلاف مناسب ایشانست .

پس ناظر گفت الان جواب سئوال تو از کلام خودتو ظاهر وروشن گردید لابد است از برای تو که بدانی موسی وعیسی علیه السلام بمنزله دوحاکم اولند وپیغمبرما بمنزلهٔ حاکم سیم است که بالاتر ازهمه بود چنانچه ازعدم اقتدار دوحاکم اول عدم اقتدار حاکم سیم لازم نمی آید وهمچنین از عدم اقتدار موسی وعیسی عدم اقتدار حضرت محمد صلی الله علیه وآله و سلم لازم نخواهد آمد قسیس ساکت وخائب و خاسر ازمحکمه بیرون رفت .

پس اگر کسی بنظر انصاف و تجنب ازعناد واعتساف نظر کند بدلایلی که در این فصل مذکور گردید از روی یقین میداند که تشدد در مسئله جهاد و قتل مرتد و مرغب بعبادت اوثان در شریعت موسی علیه السلام اشدّ واکثر است از تشدداتیکه درشرع شریف حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم واقع گردیده است .

و هم میداند که طعن مسیحیین خلاف انصاف ودیانتست تعجب دارم از حال قسیسین که آیانظر نمیکنند باسلاف خود که چگونه ملت خودشانرا بظلم منتشر کرده اند وقوانین جور و عدوان ازبرای مخالف خودشان قرار داده اند و چون مبحث خیلی طول کشید لهذا بهمین قدرها اکتفا شد .

طعن دوم : پیامبر بی معجزه !

صاحب میزان‌الحق درصفحه ۲۲۷ از باب ۳ و فصل ۴ از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۶۲ و غیر او از علمای مسیحیه گفته‌اند : از شرایط نبوت ظهور معجزات است از کسی که مدعی نبوت ورسالت است ومحمد صلی‌الله علیه وآله وسلم هیچ معجزه ندارد چنانکه درسورهٔ عنکبوت مسطور است :

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ [1]

یعنی : میگویند که اگر از پروردگار او باو علامتی نازل نگردد ایمان نخواهیم آورد .

بگو (ای‌محمد) : بدرستی که آیات در نزد خدایند و بتحقیق که من آشکارا نصیحت دهنده‌ام .

وهمچنین در سورهٔ بنی‌اسرائیل مذکور است که :

۱ـ آیة ۵۰ .

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً ﴿٩٠﴾ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيراً ﴿٩١﴾ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفاً أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً ﴿٩٢﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولاً [۱]

یعنی: آنان میگویند که ما بتو هرگز ایمان نخواهیم آورد تا که تو بجهت ما اززیرزمین چشمهٔ آب جاری نسازی یا باشد تورا بستانی ازخرما یا بستان انگور و روانه کنی جویها را بطور جاری یا بزیر بیاوری آسمانرا چنانکه ادعا کردی یا بیاوری خدا و فرشتگان را جهت شهادت یا باشد تو را خانه‌ای از آرایش طلا یا بالای آسمان بروی و بالا رفتن تو را باور نتوانیم کرد مگر فرود آری از برای ما کتابی که بخوانیم .

در جواب ایشان بگو (ای‌محمد) که منـزه است پروردگارم من نیستم مگر بشری به پیغمبری فرستاده شده‌ام .

و دیگر در سورة‌الانعام مرقوم است که :

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ [۲]

یعنی: با سوگند سخت خود قسم یادنموده‌اند که اگربایشان معجزه نازل‌شود بدرستی که بآن ایمان بیاورند .

بگو (ای‌محمد) بتحقیق که معجزات در نزد خدایند وشما را آگاه نگردانید زیرا که اگر معجزه بیاید بازآنها ایمان نخواهندآورد .

و ایضاً در همین سوره مسطور است که :

مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ

۱- آیة ۸۹ تا ۹۳ .

۲- آیة ۱۹۰ و ۱۱۰ .

لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ [1]

یعنی بگو (ای‌محمد) که نیست در نزد من آنچیزی (یعنی‌معجزه) که شما درخصوص آن استعجال میورزید زیراکه حکم ازخداست و او حق‌را ظاهر خواهد ساخت و اوست که بهترین حکم کنندگانست بگو (ای‌محمد) بدرستی آنچیزی (یعنی‌معجزه) که میخواستند بزودی بعمل بیاید اگر درنزد من میبود هرآینه بانجام میرسید امری که فیمابین من وشما بود .

پس واضحةً ازاین‌آیات مفهوم‌میگردد که محمد هیچ معجزه‌ای ظاهر نساخته و بظاهر ساختن هم قادر نبوده است انتهی بالفاظه .

بدانکه : این اعظم مطاعن ایشانست در حق سید عالم صلی‌الله علیه وآله وسلم و کم رساله ایست از رسایل ایشان که در مقابل اهل اسلام نوشته باشند و این طعن در او مندرج نباشد بخصوص صاحب منار الحق در نسخهٔ انگلیسیه و عربیه که سعی او در این باب بیشتر و کلمات او به اعلی صوت ندا میکند بکمال تعصب او .

حتی اشخاصی که بطور تاریخ احوال آنحضرت را نوشته‌اند نیز معترض این‌مسئله گردیده‌اند من‌جمله موسیو (ژرژدوروی) رساله‌ای نوشته است در لغت فرانسه در معرفت عقل و در سنه ۱۸۸۸ رسالهٔ مذکوره در پاریس منطبع گردیده و احوال‌اشخاص‌اول‌را درعقل‌بطوراجمال نوشته‌است. ازجمله‌حضرت‌رسول‌الله(ص) را نوشته است ودرصفحه ۱۵۷ صورت آنسرور راکشیده سرپاایستاده ورق قرآنی در دست مبارك دارد درآخر احوال آنحضرت چنین نوشته است :

چون معجزه ازاین بزرگوار میخواستند درجواب میفرمود که اختیار این‌امر بدست من نیست و این نعمت بمن عنایت نشده است و مستند او معلوم است همان

۱ـ آیة ۵۷ و ۵۸ .

آیات مذکوره است و مقصود قسیسین از اصرار در این امر آنست که بطور حیله و تذویر ومغالطه برهموطنان وهم‌مذهبان خود امر را مشتبه ومسلمانرا اغوی نمایند.

وما درجواب این‌جمله‌گوئیم: امورات ثلثه‌که سائل ومورد آنها را ذکر کرد تغلیط عوام است .

و اما اول : پس صدور معجزه از شروط نبوت نیست بنابرحکم این انجیل متعارف پس عدم صدور معجزه دال برعدم نبوت نیست .

آیهٔ ۴۱ ازباب ۱۰ ازانجیل یوحنا بروفق سریانیه قدیم باین‌نحورقم‌شده‌است:

وَاِيتَوْنَشا سَگّىْ لَوْتَهْ وَ اَمَرٍ وَدْدِيُوحَنَّا اَپْلاخِذا اَمّا اِبْدَكِلْ مِرمْ انتهی .

و درسریانیه جدیده باین‌نحو ترقیم یافته است :

وَتِلَنْ رَبَاتِبى لِكْبِلى وَاَمِرْيَوْد دِيُوحَنّا اُبْخا نِشْنَقا اِبْدِلى

المعنی : و بسیاری نزد او آمده (یعنی نزد عیسی) گفتند که یحیی هیــچ معجزه‌ای ننمود .

ودرآیهٔ ۲۶ از باب ۲۱ از انجیل متی باین نحو رقم شده است :

سَبَبْ دِكُلِّ اَخْ نَلِيْاكِ دُبْقِى لِيُوحَنّا یعنی زیرا همه یحیی را نبی میدانند.

و درآیهٔ ۹ ازباب ۱۱ از انجیل متی قول عیسی در حق یحیی علیهمــاالسلام واقع گردیده است که یحیی افضل پیغمبران است.[۱]

پس این پیغمبری که افضل‌الانبیاست یك معجزه‌ای هم از او صادر نشد بنا برشهادت‌کثیرین وتصدیق مسیح علیه‌السلام وحال‌آنکه نبوت یحیی درنزدمسیحیین مسلم است .

و هکذا جناب ارمیا و یونس که مسلم‌النبوه هستند وحال‌آنکه معجزه ندارند وصاحب منارالحق نیز مقرّ است.

۱ ـ هرآینه بشما می‌گویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست .

پس واضح و روشن گردید بطلان ادعای قسیسین که گفته‌اند از جمله شروط نبوت ظهور معجزه است زیرا که تو دانستی که شروط نبود بنابراین انجیل متعارف .

و قول باینکه نبی صاحب شرع باید صاحب معجزه باشد بخلاف تابع چنانکه صاحب منار ادعامیکند هیچ سند ندارد نه در عهد عتیق و نه درجدید ومعلوم است که دعوی بی‌حجت و برهان باطل است .

واما امر ثانی : پس غلط محض است چنانکه در فصل اول گذشت .

و امر ثالث یا غلط است از ایشان یا تغلیط عوام است زیراکه مراد ازقول خداوند ماتستعجلون به که در آیهٔ اخیره واقـع گردیده است عذابیست که گفته‌اند فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ [1] پس حاصل مضمون آیهٔ مبارکه اینست هروقت خدا خواست عذاب برشما نازل میشود ونزول عذاب هم در یوم بدر واقع گردید ومقصود از سایر آیات نفی معجزه مقترحه است و مقصود کفار از این اقتراح نبود مگر لجاج و عناد .

آیا نمی‌بینی که چیزهای محال طلب مینمایند مثل اینکه خدا را بیاوری یا ملائکه را یا اینکه تو را خانه‌ای باشـد از طلا و حال آنکه استـعمـال ظروف طلا ونقره درشرع شریفش حرام است واین نظیر آن است که شرب خمر در دین پیغمبر حرام باشد وگویند اگر شرب خمر نمودی ما ایمان میآوریم وتکلیف پیغمبر نیست که عوام‌را متابعت نماید درچیزهای محال یا حرام زیراکه مشتهیات وطبایع مردم مختلف است .

واگر یک کافری بیاید وبگوید معجزهٔ تو این باشد که جمیع مؤمنین یکدفعه بمیرند آیا باید پیغمبر این کار را بکند واضح و روشن است وقتی که مقصود کافر ظهور حق نباشد بلکه لجاج وعنادباشد پیغمبر نبایدآن آیه‌را اظهارنماید وحال آنکه:

۱ـ ما را ازآسمان سنگ بباران یا عذاب دردناکی برسان سورهٔ انفال ۸ : ۳۲ .

فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ [۱] واگر همه آیات را مینمود باز می‌گفتند سحر است کما قال‌الله عزوجل :

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ [۲]

و ایضاً : وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ [۳] علیهذا اگر خداوند کتابی‌را درقرطاس بسوی ایشان میفرستاد یا درهای آسمان را بروی ایشان باز مینمود باز هم ایمان نمی‌آوردند .

وهکذا حال بعض آیات دیگر که‌بحسب ظاهر دال‌برنفی معجزه است ولیکن مقصود از آن‌آیات نفی‌معجزه مقترحه است ونفی‌معجزهٔ مقترحه مستلزم نفی معجزه مطلقه نیست و برپیغمبران لازم نکرده است که هر معجزه‌ای را که منکر میخواهد حتماً بایدبنماید بلکه پیغمبران اظهارمعجزه نمی‌نمایند وقتی‌که منکرعناداً وامتحاناً و استهزاءً طالب معجزه باشد و ازبرای اثبات این‌مدعا شواهد چندی ازعهدجدید ذکر مینمائیم :

شاهد اول :

درباب ۸ از آیهٔ ۱۱ از انجیل مرقس باین نحو رقم یافته است :

و فریسیان بیرون‌آمده با وی (یعنی بامسیح) مباحثه شروع کردند و ازراه امتحان‌آیتی ازآیات‌آسمانی از او خواستند * واو (یعنی‌مسیح) ازدل آهی‌کشید کفت ازبرای چه اینفرقه آیتی میخـواهند هرآینه بشما میکویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد .

۱ــ چون برهان روشنی‌آورد گفتند : سحریست آشکار . سورهٔ صف ۶۱ : ۶ .

۲ــ اگر تو را نامه‌ای درکاغذ می‌فرستادیم وبا دستهای خود لمس می‌کردند. هرآینه‌کافران می‌گفتند نیست این‌نامه جز سحرآشکار. سورهٔ انعام ۶ : ۷ .

۳ــ اگرآنان را دری ازآسمان می‌گشودیم. سورهٔ حجر ۱۵ : ۱۴ .

پس فریسیون معجزه ازعیسی (ع) برسبیل امتحان طلب نمودند ومسیح اظهارمعجزه ننمود و ایشانرا هم حواله نکرد بمعجزاتیکه پیش از او صادر شده بود و وعده هم بایشان نداد که بعد معجزه خواهم کرد بلکه قول: «او آیتی بدین فرقه عطانخواهد شد» دال براینستکه درمابعد هم معجزه ازعیسی صادر نخواهد گردید البته زیرا که لفظ فرقه شامل جمیع اشخاصی است که معاصرعیسی علیه‌السلام بودند .

شاهد دوم :

درباب ۲۳ ازآیه ۸ ازانجیل لوقا باین نحو عیان وبیان گشته است :

اما هیرودس چون عیسی رادید بغایت شاد گردید زیرا که مدت مدیدی بود میخواست او را به بیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترقب میبود که معجزه از او به بیند * پس چیزهای بسیاری از وی پرسید لیکن او (یعنی عیسی) بوی هیچ جواب نداد * ورؤسای کهنه و کاتبان حاضر شده بشدت تمام بر وی شکایت مینمود * پس هیرودس بالشکریان خود اورا (یعنی عیسی را) تحقیر نموده واستهزاء کرد لباس فاخر براو پوشانیده نزد پیلاطس اورا باز فرستاد .

پس عیسی علیه‌السلام در اینوقت اظهار معجزه نکرد و حال آنکه هیرودس مترقب بود که معجزه از عیسی علیه‌السلام به‌بیند ظن غالب اینکه اگر هیرودس در آنوقت معجزه ازمسیح میدید یهود را ملزم مینمود در شکایت وهیرودس ولشکر او عیسی را حقیر نمی‌شمردند و استهزاء باو نمینمودند .

شاهد سیم :

درباب ۲۲ ازآیهٔ ۶۳ از انجیل لوقا باین نحورقم یافته است :

وکسانیکه عیسی را گرفته بودند او را تازیانه زده استهزاء نمودند

* چشم اورا بسته طپانچه بر رویش زدند وازوی سؤال کرده گفتند نبوت کن که تورا زده است؟ * وبسیار کفر دیگری بوی گفتند .

وچون سئوال ایشان ازراه استهزاء وتوهین بود مسیح علیه السلام جواب ایشانرا ندادو نبوت نکرد آیا نبی نبود ومعجزه هم نداشت معلوم میشود که جماعت یهود هیچ معجزه از حضرت عیسی علیه السلام ندیده بودند واگر دیده بودند اکتفا نموده ومعجزه دیگر مطالبه نمیکردند .

شاهد چهارم :

درباب ۲۷ ازآیه ۳۹ از انجیل متی باین نحو عیان وبیان گشته است :

و راه گذاران سرهای خود را جنبانیده کفر گویان * میگفتند ای کسیکه هیکل را خراب میکنی ودر سه روز آنرا میسازی خودرا نجات ده اگر پسر خدائی از صلیب فرود بیا * و همچنین رؤسای کهنه باکاتبان استهزا کنانی میگفتند * دیگرانرا نجات داده اما نمیتواند خودرا برهاند اگر پادشاه اسرائیل است اکنون ازصلیب فرودآید تابدو ایمان آوریم * برخدا توکل نموده اکنون او را نجات دهد اگر خدا بدو رغبت دارد زیرا که گفت پسر خدا هستم * وهمچنین آن دو دزدی که باوی مصلوب شدند اورا دشنام میدادند .

پس عیسی علیه السلام در آنوقت نفس خود را نجات نداد و ازصلیب فرود نیامد اگرچه راه گذاران ورؤسای کهنه وکاتبان وشیوخ ودزدان اورا تعییر وسرزنش مینمودند ورؤسای کهنه وکاتبان و مشایخ میگفتند اگر ازصلیب فرودآید بدو ایمان آوریم پس برعیسی علیه السلام بود که ازبرای دفع عار و لزوم حجت یکمرتبه از صلیب فرود آید و پس از آن بازصعود نماید لیکن مقصود ایشان عناد واستهزاء و لجاجت بود لهذا مسیح (ع) جواب ایشانرا نداد .

شاهد پنجم :

درباب ۱۲ از آیه ۳۸ از انجیل متی باین نحو رقم شده است :

آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب مسیح گفتند ایمعلم میخواهیم از تو آیتی به‌بینیم * وآیتی بدیشان عطانشود جزآیت یونس نبی * زیرا همچنانیکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود .

پس کتبه‌وفریسیان‌معجزه‌ازعیسی(ع)طلب‌نمودندوعیسی(ع)اظهارمعجزه‌ننمودند وحواله بمعجزه‌ای که درقبل صادر شده‌بودهم نفرمودند بلکه‌عیسی(ع) ایشانرادشنام داد ولفظ شریر و فاسق را برایشان اطلاق نموده وعده هم نداد که در آینده معجزه ازمن صادر خواهدگردید زیراکه قول او: « پسر انسان سه‌شبانه روز دربطن زمین خواهد بود » غلط است یقیناً چنانچه در فصل سیم از باب اول مفصلاً و مدللاً بیان شد . ۱

پس ازاین تقریرات بطلان دعوای صاحب میزان‌الحق درصفحه ۲۳۱ درفصل ۴ ازباب ۳ از نسخه مطبوعه سنهٔ ۱۸۶۲ واضح وآشکارگردید که اوگفته است‌مسیح نگفت مانندمحمدکه‌آیت در نزد من نیست من بامعجزه فرستاده نشده‌ام بلکه‌فرمود یك خاص آیتی بشما نیز داده خواهد شد یعنی معجزه یونس نبی انتهی بالفاظه .

زیرا که گفتیم این وعده غلط است باقطع نظر از غلط بودنش مطلقاً قیام مسیحراهم ندیدندکاتبان وفریسیان واگر عیسی‌علیه‌السلام ازمیان اموات قیام فرموده بود براو لازم‌بود نفس خودرا براین منکرین وطالبین معجزه اظهار نماید تاحجت برایشان تمام شود وبوعدهٔ خود هم وفا فرموده باشد وحال آنکه نفس خود را بر کتبه و فریسیون اظهار ننمود ویهودیهای دیگرهم اورا ندیدند ولویکمرتبه .

لذلك از آنوقت تا امروز جماعت یهود اعتقاد بر قیام مسیح و برخاستن

۱ـ ببخش کلیسا وساختهای آن جزء دوم صفحه ۱۷۴ مراجعه شود .

او از میان اموات ندارند بلکه ایشان گویند تلامذه آمدند جثهٔ اورا دزدیدند و در جای دیگر دفنش کردند پس اگر مطلق قیام را هم وعده داده باشد کذب خواهد بود .

پس اگر مقصود او در این وعده بودن اوسه شبانه روز در قبر دروغ است بهمان دلایلی که در فصل سیم از باب اول دانستی و اگر مقصود مطلق قیام است اوهم غلط است اگر مقصود هردو امر است چنانچه ظاهر آیه است آن هم کذب محض است پس در جمیع صور تصحیح صاحب میزان غیر صحیح وباطل است .

شاهد ششم :

در باب ۴ از آیه ۳ از انجیل متی باین نحو عیان وبیان گشته است :

پس تجربه کننده نزد او آمد (یعنی ابلیس نزد مسیح) کفت اگر پسر خدائی بکو تا این سنکها نان شود * درجواب کفت (یعنی مسیح) مکتوبست انسان نه محض بنان زیست میکند بلکه بهر کلمه که ازدهان خدا صادر کردد * آنکاه ابلیس او را بشهر مقدس برد و برکنکرهٔ هیکل قرار داد * بوی کفت اکر پسر خدائی خودرا بزیرانداز که مکتوبست فرشتکان خود را در بارهٔ توفرمان بدهد تاتو را بدستهای خود برکیرند مبادا پایت بسنکی خورد * عیسی وی را کفت بازمکتوبست خداوند خدای خودرا تجربه مکن .

پس ابلیس برسبیل امتحان دومعجزه از مسیح علیه‌السلام طلب نمود وعیسی بیکی هم جواب ویرانداد و در مرتبهٔ ثانیه اعتراف نمود که لایق و سزاوار مربوب نیست که رب وخالق خودرا تجربه نماید بلکه مقتضای عبودیت مراعات ادب وعدم تجربه است .

و کذلك شیاطین انس خدمت حضرت رسول (ص) آمدند اورا تجربه نمایند

آیت مقترحهٔ ازاو خواستند حضرت فرمود :

سبحان ربی هل کنت الابشراً رسولاً .

مقصود اینکه شما شیاطین انس نباید مرا تجربه نمائید و من هم نباید خدای خودرا تجربه کنم.

حضرت‌مسیح‌در آیه‌ای که درشاهدپنجم‌ذکرشد مجربین‌را دشنام‌داد وحضرت رسول درجواب مجربین خدا را تنزیه نمود .

شاهد هفتم :

در باب ۶ ازانجیل یوحنا ازآیه ۲۹ باین‌نحورقمشده است :

عیسی درجواب ایشان‌گفت عمل‌خدا اینست‌که باآن‌کسی‌که‌او فرستاده ایمان بیاورید * بدو گفتند چه معجزه مینمائی تا آنرا دیده بتو ایمان آوریم چکارمیکنسی؟ * پدران مادر بیابان منّ‌را خوردند چنانچه مکتوبست‌که ازآسمان بدیشان نان‌عطاکرد تابخوردند .

پس جماعت یهود معجزه از عیسی علیه‌السلام خواستند اظهار معجزه ننمود و ایشانرا هم بمعجزه‌که قبل از اینکلام صادر شده بود حواله نفرمود و در مستقبل هم وعده معجزه نداد بلکه تکلم بکلام مجملی نمود اکثر سامعین نفهمیدند که چه میگوید .

بلکه‌اکثر از تلامذه بسبب آن مرتد شدند زیراکه دیدند معجزه ندارد چنانچه درآیهٔ ۶۶ از همین باب مسطور است و عبارت آیهٔ مذکوره بفارسی اینست : در همانوقت بسیار از شاگردان او برگشته دیگر بااو همراهی نکردند زیراکه دیدند معجزه ندارد .

عیسی علیه‌السلام هم مأیوس شد به آنهای دیگر گفت شما هم بروید چنانچه درآیهٔ ۶۷ ازهمین باب مسطور است .

شاهد هشتم :

در باب اول از آیه ۲۲ ازرساله پولس باهل قرنتس یعنی رساله اولی باین نحو رقم یافته است :

چونکه یهود آیتی میخواهند و یونانیان طالب حکمت هستند * لیکن ما بمسیح مصلـوب وعظ میکنیم که یهود را لغزش و امتهارا جهالت است .

پس جماعت یهود چنانچه از مسیح معجزه میخواستند از حواریین هم طلب معجزه مینمودند ومقدس النصاری اقرار کرد که یهود معجزه میخواهند وماوعظ بمسیح مصلوب مینمائیم .

پس از اینعبارات منقوله واضح و روشن گردید که عیسی و حواریین اظهار معجزه ننمودند در وقتیکه از ایشان میخواستند وطالبین معجزه را هم حواله ننمودند بمعجزاتیکه قبل صادر گردید .

پس اگر کسی بآیات مذکوره استدلال نماید بر اینکه عیسی و حواریین قدرت نداشتند بر اظهار معجزات و خرق عادات در اوقات مذکوره و درآنوقت هم اظهار ننمودند معجزات را .

پس ثابت گردید براینکه قادر بر اظهار معجزات نبودند واین نوع استدلال در نزد قسیسین محمول بر اعتساف وخلاف انصاف خواهد بود .

همچنین قول قسیسین درتمسك ببعضی از آیات قرآنیه که منقول گردید خلاف انصاف وعین اعتساف است چگونه اینطور نباشد وحال آنکه تصریح شده است بمعجزات محمداه صلی الله علیه و آله و سلم در مواضع متعدده از قرآن و احادیث صحیحه چنانچه در فصل اول از همین باب مفصلاً و مدللاً دانستی[1] و در قرآن مجید در مواضع متعدده بنحو اجمال معجزات حضرت رسول مسطور ومذکور گردیده است

۱ـ از صفحه ۲۴۸ ببعد جزء اول بخش اسلام وپرتوآن مراجعه شود .

از آنجمله :

در سورهٔ مبارکه والصافات : وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾ وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ [1]

یعنی چون به بینند نشانهٔ از نشانهای خدائی یعنی معجزه که دلالت برصدق قول تو کنند چون شکافتن ماه وغیر آن سخریه کنند ویکدیگر را بسخریه خوانند وگویند نیست اینکه مادیدیم مگر سحر مبین .

و در تفسیر صافی[2] در ذیل شرح آیهٔ مبارکه: **واذا رأوا آیة‌ای معجزة تدل علی صدق القائل به** در ملخص منهج اذا راوا آیة یعنی معجزه چون شکافتن ماه و غیر آن و درمجلد هفتم از تفسیر کبیر فخرالرازی [3] در ذیل شرح آیهٔ مبارکه

والرابع من الامور التی حکاها الله تعالی عنهم قالوا ان هذا الا سحر مبین یعنی انهم اذا راوا آیة ومعجزة سخروا منها والسبب فی تلك السخریة اعتقادهم انها من باب السحر و قوله مبین معناه ان کونه سحراً امر لاشبهة لاحد فیه انتهی کلامه بالفاظه :

حاصل مضمون اینکه امر چهارم از اموراتیکه الله تعالی از کفار نقل فرموده است ایشان گفتند ان هذا الا سحر مبین یعنی ایشان زمانیکه ببینند آیه و معجزه را سخریه مینمایند وعلت سخریهٔ آنها اعتقاد ایشانست که آن معجزه ازبابت سحر است و قوله مبین معنیش آنستکه سحر بودن آنمعجزه محل شبهه نیست از برای احدی .

ودر تفسیر ابوالسعود [4] **واذا رأوا آیة‌ای معجزة تدل علی صدق القائل به یستسخرون یبالغون فی السخریه و یقولون انه سحر او یستدعی بعضهم من بعض ان یسخر منها وقالوا ان هذا ای مایرونه من الایات الباهرة الاسحر مبین** انتهی کلامه .

۱ـ آیهٔ ۱۵ .

۲ـ نوشته مرحوم ملامحسن فیض کاشانی .

۳ـ امسی به مفاتیح الغیب نوشته امام فخر رازی .

۴ـ نوشته ابوالسعودی عمادی .

و فی‌البیضاوی[1] و اذا راوا آیة[ٌ] تدل علی صدق‌القائل یستسخرون یبالغون فی‌السخریه و یقولون‌انه سحرا و یستدعی بعضهم من‌بعض ان‌یسخر منها وقالوا ان هذا الا سحر مبین ظاهر سخریته انتهی .

و در تفسیر جلالین[2] (و اذا راوا آیة) کانشقاق القمر (یستسخرون) یستهزؤن بها و(قالوا) فیهاما (هذاالاسحرمبین) انتهی و مثل همین عبارت در تفسیرحسینی[3] واقع گردیده است .

پس حاصل مقصود مفسرین از شیعه و سنی اینکه چون کفار معجزات قاهره وباهره را از حضرت نبوی صلی‌الله علیه وآله وسلم میدیدند سخریه میکردند و میگفتند سحریست مبین .

دوم : درسورهٔ مبارکه القمرو : وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ [4]

و در فصل اول گفتیم که اعراض حقیقی متصور نمیشود قبل از ظهور معجزه پس به فصل اول رجوع کن .

سیم : در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران قال‌الله عزوجل :

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ [5]

یعنی چگونه راه نماید خدا یعنی بسیار دور است که راه نماید گروهی را که کافر شدند وگواهی داده بودندکه فرستادهٔ خدا یعنی‌محمد حق است و قول او صدق و آمده بود بدیشان آیات روشن یعنی قرآن با سایر معجزات سید کاینات .

و فی‌الکشاف فی تفسیر قوله البینات الشواهد من‌القرآن و سایر المعجزات التی تثبت بمثل‌النبوه انتهی کلامه .

۱ـ اسرار التنزیل نوشته ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی شیرازی .

۲ـ نوشتهٔ جلال‌الدین سیوطی .

۳ـ نوشتهٔ حسین بن سعید بن جماد باهمکاری برادرش حسن بن سعید .

۴ـ چون برهانی ببینند اعراض کنند وگویند سحر جاودانی است آیهٔ ۲ .

۵ـ آیهٔ ۸۶ .

بدانکه : لفظ البینات زمانی که موصوف او مقدر باشد درقرآن غالباً بمعنی معجزات استعمال میشود واستعمال آن لفظ در اینصورت در غیرمعجزات بسیارکم است ودرآن معنی قلیل استعمال نمیشود بدون قرینه قویه .

و در سورهٔ مبارکهٔ بقره وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ [۱] یعنی خدا به عیسی پسر بینات مریم داد یعنی المعجزات .

و درسورهٔ مبارکهٔ النساء ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ [۲] مقصوداینکه قوم بنی‌اسرائیل بعد از دیدن معجزات موسی گوساله پرست گردیدند پس مقصود ازلفظ البینات المعجزات است .

و درسورهٔ المائده إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ [۳] یعنی بالمعجزات .

و درسورهٔ الاعراف وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ [۴] .

و درسورهٔ یونس وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ [۵]

بعد در همین سوره فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ [۶]

و درسورهٔ النحل بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ [۷] .

و درسورهٔ طه: لن نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ [۸] .

و فی سورة المؤمن وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ [۹] .

و در سورهٔ الحدید لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ [۱۰] .

و در سورهٔ التغابن ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ [۱۱] .

۱ـ آیة ۸۷ . ۲ـ آیة ۱۵۳ . ۳ـ آیة ۱۱۰ . ۴ـ آیة ۱۰۱ .
۵ـ آیة ۱۳ . ۶ـ آیة ۷۴ . ۷ـ آیة ۴۴ . ۸ـ آیة ۷۲ .
۹ـ آیة ۲۸ . ۱۰ـ آیة ۲۵ . ۱۱ـ آیة ۱۶ .

و هکذا در غیر از این مواضع که البینات و بالبینات بمعنی المعجزات و بالمعجزات آمده است .

چهارم : درسورهٔ انعام وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ [1]

یعنی و کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و ببندد دروغ را برخدا باینکه ملائکه دختران خدایند و بتان عندالله شفاعت خواهند کرد یا تکذیب کند آیات خدا را یعنی قرآن وسایرمعجزات پیغمبر راکه آنها را سحر نام نهد. پس بدرستی که رستگار نشوند ظالمان و ستمکاران و جاحدان و کافران .

و درتفسیر بیضاوی: ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً کقولهم الملائکة بنات الله وهؤلاء شفعاؤنا عندالله وکذب بآیاته کان کذبوا القرآن والمعجزات و سموها سحرا وانما ذکروا وهم جمعوا بین الامرین تنبیهاً علی ان کلاً منهما وحده بلغ غایت الافراط فی الظلم علی النفس انتهی.

پس آیات را بمعنی قرآن ومعجزات تفسیر کرد .

و درکشاف: جمعوا بین امرین متناقضین فکذبوا علی الله وکذبوا بما ثبت بالحجة والبینة و البرهان الصحیح حیث قالوا لوشاء الله ما اشرکنا ولاآباؤنا وقالواالله امرنا بها وقالوا الملائکة بنات الله وهؤلاء شفعاؤنا عندالله و نسبوا الیه تحریم البحایر و السوائب و ذهبوا فکذبوا القرآن والمعجزات و سموها سحراً ولم یؤمن بالرسول انتهی .

و درتفسیر کبیر فخر رازی: و النوع الثانی من خساراتهم تکذیبهم بآیات الله والمراد منه قدحهم فی معجزات النبی صلی الله علیه وآله وسلم وطعنهم فیها و انکارهم کون القرآن معجزة باهرة بینة انتهی .

ودرتفسیرصافی: ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً کقولهم الملائکة بنات الله و هؤلاء شفعاؤنا عندالله اوکذب بآیاته کان کذبوا القرآن والمعجزات وسموها سحراً وانما ذکرواوهم قدجمعوا بین الامرین تنبیهاً علی ان کلامنهما بالغ غایت الافراط انتهی .

۱- آیة ۲۱ .

پس این مفسرین از شیعه و سنی آیات را بمعنی قرآن و معجـزات تفسیر کرده‌اند و بعضی فقط بمعنی معجزات .

و ایضاً در همین سورهٔ مبارکه :

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ [۱]

یعنی چون بیاید بکفار قریش معجزه‌ای از برای اثبات نبوت پیغمبر آخرالزمان گویند بروجه عناد وحسد ایمان نمی‌آوریم بدان معجزه تا وقتی که داده‌شویم مانند آنچه داده شده‌اند پیغمبران خدا خدا داناتر است بموضعی که مینهد پیغام خود را در آن ومیداند که صلاحیت آندارد که محل رسالت وشایسته نبوت باشد زود باشد که برساند کسانیرا که مجرم شده‌اند بکفرخواری ورسوائی را عندالله وعذاب سختی بسبب مکر کردن ایشان با مؤمنان و بدسگالیدن در حق ایشان .

در تفسیر کبیر در تفسیر قول خدا واذجاءتهم آیة مینویسد: **متی ظهرت لهم معجزة باهرة .**

پس ثابت و محقق گردید که معجزات نبی صلی‌الله علیه وآله وسلم در قرآن هم مذکور گردیده است و مفسرین هم **آیات وآیة** را در مواضع مسطوره بمعنی معجزات تفسیر کرده‌اند .

و پاپاکزندر اعتقادش این بود که محمدصلی‌الله علیه‌وآله وسلم صاحب‌الهام است اگرچه این الهام درنزد پاپای مذکور واجب‌التسلیم نبود در مجلد خامس از کتاب خود که مسمی بدنسد است اینطور مرقوم نموده است : یامحمد کبوتر بیخ گوش‌تو نشسته است .

بدانکه این‌فقره‌را مانقل نمودیم ازمجلد مطبوع سنهٔ ۷۹۷ وسنه ۱۸۰۶ درلندن لیکن درنسخه اولی درصفحه ۲۶۷ ودرنسخه‌ثانیه درصفحه ۳۵۳ واقع گردیده است.

۱ـ آیهٔ ۱۲۴ .

و پاپای مسطور الهام حضرترا بکبوتر منتسب نموده است زیراکه‌الهام در نزد مسیحیین روح‌القدس بصورت کبوتر نازل میشود و روح‌القدس برعیسی علیه‌السلام نازل‌شد بعداز فراغ از تعمید ازیحیی‌علیه‌السلام درصورت کبوتر چنانچه در آیهٔ ۱۶ ازباب ۳ ازانجیل متی مرقوم‌گردیده است .

پس پاپای مذکور گمان کرده است که هروحی بتوسط روح‌القدس باید در صورت کبوتر باشد .



۱ـ اماعیسی چون‌تعمید یافت... روح خداراديدكه مثل کبوتری نزول کرده بروی می‌آید.

طعن سیم : پیامبر شهوتران !

باعتبار زنان است و آن برپنج وجه است .

وجه اول : اینکه از برای مسلمین جایز نیست تزویج زیاده برچهار زن و محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم اکتفا بچهار زن نکرد بلکه نه زن برد و حکم‌الله را درحق خود اظهار کرده است که زیاده ازچهار زن ازبرای من جایزاست .

وجه دوم : ازبرای مسلمین مراعات عدل مابین زنها واجبست وحکم‌الله را درحق خود اظهار کرد که این عدل از برای من واجب نیست .

وجه سیم : زید که غلام و آزاد کردهٔ آنحضـرت بود و او را بفرزندی برداشته بود روزی جهة دیدن بخانهٔ زید رفت وقتی که پرده حجره را برداشت چشم آنحضرت بزینب زن زید افتـاد از حسن و جمال او تعجب نمود لفظ سبحان‌الله خالق النور وتبارك‌الله احسن‌الخالقین برزبان جاری نمود بنابر آن زینب ماجرا را بعداز ورود شوهر براونقل وحالی نمود پس زید زینب را طلاق داد وبعدازانقضاء ایام عده محمد صلی‌الله‌علیه وآله وسلم اورا بنکاح خود درآورد وحکم‌الله را اظهار

کرد که خدا مرا باین تزویج مأمور فرموده است .

و حدیثی هم از باب ۵۳ از مجلد دوم از حیوة القلوب نقل کرده‌اند یعنی قسیسین .

وجه چهارم : بنابروایت باب ۵۳ مجلد دوم حیات القلوب روزی محمد(ص) درخانهٔ حفصه بود و ماریه قبطیه اورا خدمت مینمود اتفاقاً حفصیه پی کاری رفت و آنحضرت با ماریه مقاربت نمود چون حفصه براین امر مطلع شد غضبناك گردید گفت آیا درروز ونوبت من درفراش من باکنیز مقاربت مینمائی پس حضرت ماریه را برخود حرام کرد وبعد نتوانست در حرمت باقی بماند حکم‌الله را اظهار کرد که خدا ماریه را دوباره ازبرای من حلال فرمود .

وجه پنجم : ونیزدرمیان متابعان محمد صلی‌الله علیه وآله وسلم این‌قاعده هم مقرر است که زوجهٔ مطلقهٔ دیگریرا دیگری میتواند بنکاح خود در آورد اما در خصوص زنان آنحضرت این اذن باو داده شده است که بعداز او احدی زنان اورا نکاح ننماید .

این وجوه خمسه منتهای‌جهد ایشانست درطعن آنسرورباعتبار نساء وهمه این وجوه ویا بعضی ازاینها دراکثر رسایل ایشان مرقوم است مثل میزان‌الحق وتحقیق الدین الحق ودافع البهتان ودلایل اثبات رساله المسیح و دلایل النبوة و رداللغو وغیرازاینها از رسایل ایشان .

صاحب میزان در باب ۳ وفصل ۴ ازصفحه ۲۴۸ تا صفحه ۲۵۲ تمامی اینها را نوشته است منتهاچون‌عبارتهای ایشان ناملایم وقبیح بود لهذا قلب وقلم‌بتحریر عبارات آنها راضی نشد فعلیهذا حاصل مقصود ایشانرا نقل بمعنی نمودیم .

ومادراینموضع هشت امرذکرمینمائیم ودرضمن‌امورثمانیه جواب تمامی‌این وجوه وایرادات فاسده‌کاسده بوضوح تمام عیان وبیان خواهدگشت .

امر اول :

بدانکه تزویج زیاده بریکزن درشرایع سابقه جایز بود ابراهیم علیه السلام اول سارا را تزویج نمود و بعد درحال حیاة او هاجر را بردوابراهیم خلیل‌الله بود وخدا بسوی اووحی میفرستاد واورا بسوی کارهای خیردلالت میفرمود پس‌اگرنکاح ثانی جایزنبود خدا امربحرمت وفسخ نکاح ثانی مینمود .

ویعقوب علیه السلام چهارزن بردلیاه وراحیل وبلهاه و زلفاه ! لیاه وراحیل خواهربودند دختران لابان خال یعقوب علیه السلام وبلهاه وزلفاه کنیزبودند وجمع بین‌الاختین حرام قطعی است درشریعت موسی علیه السلام چنانچه در باب چهارم ازهمین کتاب دانستی[1] .

پس اگرتزویج اکثر از یکزن حرام باشد لازم میآیدکه اولاد حضرت خلیل و یعقوب علیه السلام اولاد زنا باشند العیاذبالله و خداوند باین دو بزرگوار وحی میفرمود و ایشانرا باموارت خیرارشاد مینمود .

چگونه متصور میشودکه ایشانرا در امورخسیسه ارشاد نماید و درامر عظیم ترك فرماید پس ابقای خداوند ابراهیم ویعقوب را دراین نکاح دلیل بینّ وروشنی است برجوازکثرت ازدواج .

وکدعون‌بن‌ایشا[2] زنهای بسیـار تزویج نمود در باب ۸ ازآیه ۳۰ از کتاب قضاة باین نحو رقم یافته است :

و کدعونرا هفتاد پسر بود که از صلبش بیرون آمدند بسبب اینکه زنان بسیاری داشت * ومتعه‌اش که در شکم بود اونیز پسری ازبرایش زائیدکه اسمش

۱ـ به صفحه ۳۳۶ جزء سوم ازبخش‌کلیسا وساختمهای آن مراجعه شود .

۲ـ منظور یربعل است که درانجیلهای امروزی آنرا جدعون پسر یواش خوانند وی مردی بود نیرومند وبا هیبت هفتمین قاضی بنی‌اسرائیل بود با تدبیر خاص خود اسرائیلیان را از دست مدیانیان رهائی بخشید . قاموس‌کتاب مقدس ص ۲۸۲ .

را ابی‌ملك نامید .

ونبوت کدعون از باب ۶ و ۷ از کتاب مذکور ظاهر و روشن است هکذا از باب ۱۱ از رساله پولس بعبرانیان .

و داود علیه السلام زنان بسیاری تزویج نمود اول میخال بنت شاؤل ملك را تزویج فرمود و عوض مهر او صد غلفه از غلفهای اهل فلسطین قرار دادند و داود علیه السلام عوض صد غلفه دویست غلفه داد پس شاؤل دختر خود میخال را در عوض اینمهر بداود علیه السلام تزویج نمود آیه ۲۷ از باب ۱۸ از کتاب شموئیل اول باین نحو رقم یافته است : داود برخاسته خودش ومردمانش عازم شدند و از فلسطیان دویست نفر کشتند و داود غلفه‌های ایشانرا آورده آنها را تماماً نزد ملك کذاشته تا اینکه داماد ملك باشد وشاؤل با اودختر خود میکل را بزنی داد .

وملاحدهٔ فرنگستان باین بدل مهر استهزاء مینمایند وگویند شاؤل از ین غلفها میخواست مناری بسازد و در جزو جهاز بدختر خود همراه کند یا اینکه غرضش چیزدیگربوده ولیکن مادراینمورد ازاستهزاء ایشان قطع نظر نموده وگوئیم چون داود علیه السلام برشاؤل طغیان نمود شاؤل دختر خود میکل را بفلطی پسرلیش کلیمی داد چنانچه درآیه ۴۴ ازباب ۲۵ ازکتاب شموئیل اول مرقوم‌گردیده است:

وداود علیه السلام شش زن دیگرتزویج نمود .

۱ اَهِینُوعَمِ یِزرِعِلِی ۲ اَبِی‌کَیلِ زَنْ نَابَالِ کَرمِلِی ۳ مَعْکَا دُخْتَرِ تَلْمِی پَادْشَاهِ کِشْوَرْ ۴ حِگِّیث ۵ اَبِیطَلْ ۶ عَکَاهْ .

چنانچه در باب ۳ از کتـاب شموئیل ثانی مرقوم گشته است و با وجود این شش زن محبت میکل از قلب شریفش زایل نشد اگرچه مدت مدیدی درفراش غیر بوده است لهذا بعداز کشته شدن شاؤل داود علیه السلام میخا را از ایشی بوشس پسرشاؤل خواستند و فرمودندکه زن من میکل که برای خود با صد غلفهٔ فلسطیان

مخطوب کرده‌ام بمن بفرست وایشی بوشس فرستاد او را از شوهر فلطی‌ئیل پسر لیش پس‌گرفت و شوهرش بهمراهش رفت بلکه گریه‌کنان در عقبش الی بحوریم رفت چنانچه درباب مذکورمسطوراست .

پس بعداز اینکه میکل درمرتبه ثانیه بداود علیه السلام رسید داود علیه‌السلام دارای هفت زن شد و بعد از آن داود علیه السلام کنیزان و زنان دیگر هم‌گرفت و تزویج نمود و به عدد آنها درکتب مقدسه ایشان تصریح نشده است .

درآیهٔ ۱۳ ازباب ۵ ازسفرشموئیل ثانی باین نحو ترقیم یافته است : ودیگر بعداز حرکت داود از حبرون متعه‌کان و زنان ازاورشلیم‌گرفت که از برای داود پسران ودختران تولید یافتند .

و پس از آن با زن اوریه زنا کرد و شوهر او را بحیله کشت بعد ضعیفه را تزویج نمود پس خدا او را عتاب فرمود براین زنا چنانچه در اول این فصل دانستی وداود علیه السلام اگرچه خاطی ومذنب بود در زنا وتزویج این زن لیکن عاصی نبود در تزویج کثیر از زنان دیگر والا خدا عتابش مینمود در تزویج آنها چنانچه درتزویج‌زن اوریه عتابش‌فرمود ولیکن‌خدا عتابش ننمود اظهار رضافرمود براین تزویج ونسبت عطای‌آن زنها را بذات مقدس خود دادوفرمود اگراینها کم‌اند مثل‌آن ومثل این از برای تو زیادکنم و قول الله عزوجل درحق دارد درلسان‌ناثان نبی علیه‌السلام در آیه ۸ از باب ۱۲ ازسفر شموئیل ثانی باین رقم یافته است : و خانهٔ آقای تو را وهم زنان آقای تو را بآغوش توداده‌ام واگر برای‌تو کمی میکرد مثل آن واین بتوزیاد میدادم .

پس قول خدا بتوداده‌ام بصیغهٔ متکلم در دو موضع وهمچنین قول خدا اگر برای‌تو کمی میکرد مثل آن واین‌بتو زیادمی‌دادم صریح‌است درمدعای‌ما.

و در آخر عمر شریفش دختر کبرهٔ بسیار جمیلـه مسماة به ابی شکیشونمی[1]

۱ـ ابی‌شك دختر زیبا شونمیه ازطایفهٔ یساکار بودکه برای همسری وپرستاری حضرت داود اختیار شد. از قاموس‌کتاب مقدس .

تزويج فرمودند چنانچه درباب اول ازسفرملوك اول مرقوم گشته است .

سليمان عليه السلام هفتصد زن با نويه وسيصد كنيز تزويج فرمودند ودر آخر عمر باغواى زنها مرتد شده معابد ازبراى اصنام بنا فرمودند چنانچه درباب ۱۱ از سفر ملوك اول مرقوم گشته است .

ازموضعى ازمواضع تورية حرمت تزويج زياده ازيكزن معلوم نميشود واگر حرام بود موسى عليه السلام حرمت آنرا بيان ميفرمود چنانچه ساير محرمات را بيان فرموده‌اند بلكه ازتورية جواز آن معلوم ومفهوم ميشود وتودانستى درجواب ازطعن اول كه آن سى ودوهزار دختر باكره كه غنيمت ازمديني بود موسى (ع) در ميان بنى‌اسرائيل آنهـا را قسمت فرمود بمزوجين و غيرمزوجين آنهـا را تزويج نمودند وتخصيص آنها بعزاب ازتورية معلوم نميشود .

در باب ۲۱ ازآيه ۱۰ ازتورية مثنى باين نحوعيان وبيان گشته است : اكر بقصد جنك بر دشمنان خود بيرون بروى و خداوند خدا ايشانرا بدست تو تسليم نمايد و تو ايشانرا اسير كنى * و درميان اسيران زن خوب صورتى ببينى وبحدى باو عاشق شوى كه ويرا ازبراى خود بزنى بكيرى * پس اورا بخـانه خود بياور و اوسرخود را بتراشد وناخن خود را بكيرد * و لباس اسيرى خود را از برخود خلع نمايد ودرخانهٔ توبماند ومدت يكماه بجهة پدر ومادر خودكريه نمايد و بعداز آن باوداخل شوكه توشوهروى واو زن توخواهد بود * ومقرراست اكرباوراضى نباشى او را بخواهش جانش رهاكن اما اورا البته بنقره مفروش واورا مال‌التجاره مكن بسبب اينكه ويرا خوار كردى * واكرمرديرا دوزن باشد يكى محبوبه وديكرى مبغوضه وهردومحبوبه ومبغوضه فرزندى ازبراى اوبزايند وپسرزن مبغوضه اول‌زاد باشد * پس مقرر اينكه در روزيكه پسران خـود را وارث اموال خود ميكردانى مختارنيستى كه پسرزن محبوبه را مقدم برپسرمبغوضه اول‌زاد كردانى كه فى الحقيقه اول‌زاد اوست * بلكه پسرمبغوضه را باول‌زاديكه اقرارنموده حصه ويرا از تمامى

اموال او دو چندان بدهد از آنکه ابتدای قوتش اوست و حق اول‌زادکی از اوست انتهی .

پس قول او و اگر در میان اسیران زن خوب صورت بینی الخ مخاطب مختص بعزب نیست بلکه خطاب اعم است خواه مزوج باشد خواه عزب بلکه مختص بیك کنیزهم نیست بلکه هرقدرکه دلش میخواهد جایزاست که ببرد .

ازاین تقریرات معلوم شدکه ازبرای اسرائیلی جواز تزویج زنان کثیره وقول او اگر مردیرا دوزن باشد یکی محبوبه ودیگری مغبوضه صریحست درمدعای ما که بهیچوجه محتاج به بیان وتقریر نیست پس ثابت شدکه کثرت ازدواج درشریعت موسی (ع) حرام نبوده فلذلك کدعون وداود وسلیمان وغیرایشان ازانبیاء وصلحای امت موسی زنهای بسیار عقد و تزویج نمودند در صورتیکه قسیسین منکر نسخ هم باشند بقای جواز در شرع عیسی (ع) هم ثابت خواهد بود .

فعلیهذا اگرخاتم‌الانبیاء نه یا یازده ویا دوازده ویاکمتر ویا بیشترداشته باشد چه نقصی برنبوت اووارد میشود ؟! چرا برانبیای بنی‌اسرائیل بسبب کثرت‌ازدواج هیچ عیب ونقصی وارد نمیشود فارق چه چیزاست واگرنبی بعضی خصایص داشته باشد دون‌الامة چه ضرر ونقصی برنبوت او وارد خواهد شد چنانچه بیان اینمرحله عنقریب درامورات آتیه مذکورخواهدگردید منتظرباشید .

امر ثانی :

صحیح درقصهٔ زینب رضی‌الله عنها آنکه زینب بنت عمه رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم بوده است وخود رسول‌الله اورا بزید بن‌حارثه رضی‌الله عنه تزویج فرمود وچون برزید تکبر مینمود بجهة شرافت نسب اورا طلاق داد بعدازانقضاء ایام عده رسول‌صلی‌الله علیه وآله وسلم اورا تزویج فرمود وما دراینموضع بعضی آیات سورهٔ احزاب که متعلق‌باین‌قصه هستند با عبارات تفسیرملخص منهج‌الصادقین

نقل مینمائیم پس میگوئیم .

قال‌الله عز وجل **واذ تقول**: و یادکن ایمحمد وقتی که میگفتی **للذی انعم‌الله** مر آنکسی را که انعام کرده است خدایتعالی **علیه** براو بتوفیق اسلام وهدایت ایمان وخدمت ومتابعت اوتورا وتوفیق دادن‌تورا درآزادکردن او ومحبت ورزیدن تونسبت باو **وانعمت‌علیه** وانعام‌کردی تو بر پروریدن وآزادکردن اواز فرط محبت واختصاص تواورا درفرزند خواندن یعنی‌گفتی زیدرا که مستغرق نعمت خداورسول است **امسك عليك** نگاه‌دار دربرخود **زوجك** زن‌خودرا یعنی‌زینب **واتق‌الله** وبترس از خدا در امر زینب از آنکه از روی اضرار طلاقش دهی **و تخفی فی نفسك** و پنهان میکردی در نفس خود **ماالله‌مبدیه** آنچیزیراکه خدا پیدا کننده وآشکار سازندهٔ آنست از نکاح‌کردن تو زینب‌که زید طلاقش‌دهد **و تخشی‌الناس** ومیترسی از سرزنش مردمان بغیر حق یعنی از سرزنش ناحق ایشان‌که‌گویند زن پسرخواندهٔ خودرا خواست **والله‌احق‌ان‌تخشاه** وحال‌اینکه خدا سزاوار است ازاینکه بترسی ازاو درآنچه باید ترسید و مقرراست‌که‌حضرت ترسناك‌ترین خلق‌بود زیراکه‌کمیت خوف وخشیت بسبب کمیت علم است‌که **انما یخشی‌الله‌من عباده‌العلماء** پس بحکم انااعلمکم بالله آنحضرت از همه عالمیان اخشی بود و خـوف وخشیت او بیشتر ودرحدیث آمده که الخوف‌رفیقی وچون اتقاء وخشیت آنحضرت بخدا درنهایت‌مرتبه بود پس مراد بخشیت آنسرور ازناس استحیاء‌باشد چه حیا وشرم برآنحضرت غالب بود کما قال‌الله عزوجل : **ان ذلکم کان یؤذی‌النبی فیستحیی‌منکم**.

علم‌الهدی در تنزیه‌الانبیاء آورده که عرب ادعیاء را نازل منزله

اولاد میدانستند در جمیع احکام بجهة این‌مطلقا ادعیاء را درنکاح درنمی-
آوردند پس پیغمبر اراده فرمود که بجهة تزویج او بزینب بعداز طلاق
بالکلیه این‌حکم را باطل‌گرداند و نسخ سنت‌جاهلیت نماید و اما اخفای
اینمعنی میفرمود جهة ترس آنکه مردم‌گویندرسول زن‌پسر خودراخواست
فلما قضی‌زید پس هنگامیکـه گذرانیده **زید منها** از زینب **و طـراً**
حاجتی‌راکه بااوداشت از نکاح ومباشرت بعد از اینکه ازاو ملال‌گرفت
جهت ترفع و تعظم او ازوی وهیچ از حاجت اوباقی نماند طلاقش‌گفت
و زینب عده را تمام‌کرد **زوجناکها** تزویج نمودیم تورا بااووااورا بتو
دادیم **لکیلایکون** تانباشدبعدازتو **علی‌المؤمنین حرج** برمؤمنان تنگی
یااثمی ووبالی **فی‌ازواج‌ادعیائهم** در خواستن‌زنان پسر خوانندگان‌خود
را **اذاقضوا منهن‌وطراً** یعنی وقتی‌که‌گذارده باشند حاجت خود را که
نکاح‌است یاطلاق وانقضای‌عده یعنی بجهت آنکه جمیع مؤمنان اقتدابتو
کرده و زوجات مطلقهٔ ادعیای خودرا بنکاح درآرند زینب را بتو تزویج
کردیم ورسم‌جاهلیت را درهم شکستیم **وکان امرالله** وهست‌کاریکه‌خدا
خواهد **مفعولاً** کرده‌شده یعنی هرامریکه ارادهٔ الهی‌تعلق بآن‌گیرد البته
گذارده‌شود وبوقوع آید چنانکه تزویج سید عالم بازینب ازانس‌بن‌مالك
مرویست‌که‌چون عده زینب منقضی شد رسول خدا زید راگفت بروزینب
را از برای من خواستگاری‌کن زید روایت‌کندکه من بخانهٔ زینب رفتم
آرد خمیر میکرد چون او را دیدم درچشم من بمرتبه بزرك و عظیم‌الشأن
نمود که‌طاقت آن نداشتم‌که‌در وی نگاه‌کنم بجهت حرمت ومزیت شأن
رسول پس پشت براو کردم وگفتم‌بشارت بادتوراای زینب که رسول‌خدا
تورا خواستگاری میکند خوشحال شد وگفت من‌هیچ‌کاری نکنم تاکه با
پروردگارخودمشاورت کنم‌پس برخاست و بمصلای‌خوددرفت و باخدای‌خود

مناجات کرد حقتعالی آیات مذکوره را انزال فرمود انتهی.

مؤلف گوید: از آیات و کلمات مرقومات دو امر مفهوم و معلوم میگردد: علت طلاق گفتن زید زینب را ترفع و تعظم او بود برزید بجهت شرافت نسب و عدم کفائت و علت تزویج رسول نسخ رسم جاهلیت نه قضای شهوت چنانچه قسیسین تهمت می بندند و افترا میگویند.

و فخر الرازی در اواخر مجلد ششم از تفسیر کبیر خود در ذیل شرح آیات مبارکات گفته است: **واتق الله قیل فی الطلاق و قیل فی الشکوی من زینب فان زیداً قال فیها انها تتکبر علیّ بسبب النسب و عدم الکفائة** و بعد گفته است در شرح **لکی لایکون علی المومنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذاقضوا منهن وطراً ای اذا طلقهن و انقضت عدتهن وفیه اشارة الی ان التزویج من النبی علیه السلام لم یکن لقضاء الشهوة النبی علیه السلام بل لبیان الشریعه بفعله فان الشرع یستفاد من فعل النبی** انتهی بالفاظه.

پس بوضوع تمام از کلمات مرقومه ادعای ماظاهر و روشن میگردد که تزویج نبی از برای بیان شرع بوده است نه از برای قضای شهوت منتها چون این تزویج خلاف رسم جاهلیت بوده حضرت این امر را درقلب شریف خود اخفا فرموده بود وچون حکم خدا نازل شد بفعل خود رسم جاهلیت را بهمزد واین هیچ عیبی ندارد و اغلب انبیای بنی اسرائیل شرع را بافعال بیان مینموده‌اند چنانچه هوشع و اشعیا وحزقیال وغیرهم سلام الله علیهم.

پس اعتراضات قسیسین بر این قصه نیست مگر از عدم اطلاع بحقیقت امر ویامغالطه و بی انصافی وروایتی که بیضاوی نوشته است در این باب درنزد محققین محدثین عامه و خاصه ضعیف و بی اعتبار است چنانچه محقق محدث شیخ عبدالحق دهلوی [۱] دربعضی از تصانیف خود تصریح کرده است.

۱ـ فرزند سیف‌الدین فقیه حنفی است ازاهل دهلی(هند) درزمان خودش محدث هندی بوده گویند تألیفات وی ازصد جلد تجاوزکند. فهرس‌الفهارس ومعجم‌المطبوعات

وهمچنین روایتی که علامه مجلسی درباب ۵۳ از مجلد دوم از حیاةالقلوب از علی‌بن‌ابراهیم نقل نموده است وقسیسین در استدلال آن روایت متمسك شده‌اند سنداً و متناً معیوب و مخالف با اخبار صحیحهٔ دیگر بلکه منافی ضروری مذهب امامیه‌است زیرا که مذهب اثناعشریه قول‌بر‌عصمت جمیع‌انبیاست بخصوص پیغمبر خاتم صلی‌الله علیه وآله وسلم و درنزد خود مجلسی نیز این فقره مردود وغیرمسلم است یعنی حدیث زید و زینب.

و در شرح اربعین تصریح باین امر نموده است وعین عبارت او از صفحهٔ ۵۴ و ۵۵ ازنسخهٔ‌مطبوعه‌سنه ۱۳۰۵ ازکتاب مسطوراگر دراینجانقل‌شود باجاست:

فقال قدس‌سره: اقول ذکر بعض‌اصحابنا من خصایص‌النبی صلعم انه‌کان اذارغب فی‌نکاح امرة فان کانت خلیه کانت تجب علیهاالاجابة و تحرم علی غیره خطبتها وان‌کانت ذات زوج‌کان تجب‌علیه طلاقها لینکحهاکقصة زینب ولم تذکر حجة والروایة المتقـدمة تدل علی بطلان ما تمسکـوا من تلك القضیة ویظهر من‌کلام السید انکار ذلك و لعلهم اخذوا ذلك من بعض‌کتب المخالفین مع‌انه خلاف المشهور بینهم ایضاً انتهی بالفاظه خلاصهٔ مفـاد اینکه بعض اصحاب ماگفته‌اندکه ازجمله خصایص‌النبی صلعم این بودکه اگرنظرشریفش بر زنی واقع میشد و رغبت مینمود در نکاح او اگر بلامانع بود اجابت برآنزن واجب وخطبه‌اش برغیر حرام میشد واگر شوهر داشت بر شوهرش حرام میشد و طلاق براو واجب برای اینکه نبی علیه‌السـلام او را نکاح نماید و حجتی برصدق قول خود ذکرنکرده‌اند و روایت متقدمه دلالت دارد بربطلان این قول وعلم‌الهدی سید مرتضی منکرآن امر است و شاید مأخذ این قول بعضی ازکتب عامه باشد و حال‌آنکه در میان ایشان خلاف مشهور است.

پس معلوم شدکه مجلسی منکر این امر است واگرکسی‌گوید پس چرا این حدیث‌زید وزینب را دربحار وحیوةالقلوب ذکرکرده‌است درجواب‌گوئیم علمای اسلام را دو نظر میباشد نظر احاطهٔ و نظر تحقیقی پس در نظر اول مطلق اخبار را

جمع و در ثانی ضعاف را طرح وصحاح را ثبت مینمایند فعلیهذا ذکر اینخبر در آن کتب عیبی ندارد وسید مرتضی در کتاب تنزیه‌الانبیاء این‌حدیث زید را ازاحادیث خبیثه خوانده است.

مؤلف این کتاب گوید : اگر العیاذ بالله پیغمبر ختمی مرتبت صلی‌الله علیه و آله وسلم در نکاح زینب رغبت نموده بود و بر شوهر حرام شده بود البته تبلیغ این امر برپیغمبر واجب فوری بود چه تأخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست بخصوص درصورتیکه زید عازماً علی‌الطلاق وقاصداً علی‌الفراق خدمت آنسرور مشرف‌شده ولسان‌شکایت را از زینب گشوده وگفت‌که او برمن تکبرمیکند حضرت نفرمودند او راطلاق بده سهل‌است‌برخلاف آن فرمودند: أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ [1] حاشا از مثل پیغمبر صلعم ثم حاشا که امرکند که زن حرام را زید در خانهٔ خود نگاه بدارد و حال‌آنکه تعجیل پیغمبر در ادای رسالت بمرتبهٔ بودکه هنوز ذیل آیه تمام نشده صدرآنرا تبلیغ میفرمودند تا اینکه وحی نازل شدکه :

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ [2] کمانطقت به‌الاخبار وصرحت به‌الاخیار.

آیا امکان دارد ازپیغمبرصلعم که عنداللزوم مداهنه‌کند وعندغیراللزوم تعجیل حاشا وکلا پس‌معلوم میشودکه اصحاب این قول رامفهوم نبوت مفهومشان نگشته.

و در شرح‌المواقف [3] مسطور است: و مایقالوا انه احبهاحین رآها فما یجب صیانت‌النبی صلی‌الله علیه وآله وسلم عن‌مثله انتهی.

امر سیم:

لازم نیست که امورات شرعیه متحد باشد در جمیع شرایع و یا مطابق باشد

۱ـ همسرت را نزد خود نگهدار و از خدا بترس سورهٔ احزاب ۳۳ : ۳۷ .

۲ـ دراعلان ورساندن قرآن شتاب مکن منتظر وحی آشکارآن باش سوره طه ۲۰ . ۱۱۴ .

۳ـ نوشتهٔ سید شریف علی‌بن محمدگرگانی .

بعادات اقوام و آرای ایشان .

واما اول پس درباب‌چهارم دانستی مدللاً ومفصلاً[1] وهم در آن باب روشن و محقق ساختیم که سارا زوجهٔ ابراهیم خواهر صلبی او بوده است و یعقوب جمع بین‌الاختین نمود وعمران پدرموسی علیه‌السلام عمه خود را تزویج نمود و زوجات سه‌گانه محرم است در شریعت موسویه و عیسویه و محمدیه و بمنزلهٔ زناست نکاح باآنها سیما باخواهر صلبی وعمه و این تزویج از اقبح قبایح است درنزد مشرکین وملحدین پس ایشان بسیار تشنیع وتعییر وسرزنش مینمایند بر این متزوجین واولاد آنهارا بهاشدّ انواع زنامنتسب مینمایند نعوذ بالله من‌الضلالة والجهالة .

ودر باب ۵ از آیهٔ ۲۹ از انجیل لوقا باین نحو رقم یافته است:

و لاوی ضیافت بزرگی در خانهٔ خـود برای او کرد (یعنی‌برای عیسی) و جمع بسیاری از باج خواهان و دیگران بایشان نشستند * اما کاتبان ایشان و فریسیان همهمه نموده بشاگردان او گفتند برای چه باباج خواهان و گنه‌کاران اکل وشرب میکنید * درجواب ایشان‌گفت الخ ۳۳ پس بوی‌گفتند از چه سبـب شاگردان یحیی روزه بسیار میدارند و نماز میخوانند و همچنین تلامذه فریسیان نیز لیکن شاگردان تو اکل و شرب میکنند .

از اینعبارات معلوم میشـود که تلامذه عیسـی نماز نمیخوانده‌اندروزه هم نمیگرفته‌اند لیکن مادر اینموضع ازعدم نمازوروزه تلامذه قطع نظر نموده وگوئیم کاتبان و فریسیان[2] که ازاعظم واشرف فرق یهودند تلامذه عیسی‌را تعییر وسرزنش

۱ـ بصفحه ۳۳۴ ببعد جزء سوم‌کلیسا و ساختهای آن مراجعه شود .

۲ـ کاتبان: دارای منصب عالی در بارگاه داود وسلیمان وعهده‌دار رهبری یهود بودند. علاوه برمقام وقایع نگاری‌مشیر رهبران‌بزرك نیز قرار داشتند ودر تغییرات هیکل‌نیز مداخله می کردند. فریسیان(گوشه‌نشینان) گروهی از یهودیان را گویندکه تازمان‌حضرت مسیح‌بوده‌اند ←

مینمودند که ایشان باگنه‌کاران و عشاران اکل و شرب مینمایند روزه هم نمیگیرند پس حواریون بخلاف عادت قوم مرتکب بودند .

ودر باب ۱۵ ازانجیل لوقا از آیه اول باین نحورقم یافته است: وچون همه باج خواهان و گناه‌کاران بنزدش میآمدند تاکلام او را بشنوند * فریسیان وکاتبان همهمه کنان میگفتند این شخص عاصیانرا می پذیرد وباایشان میخورد .

و درباب ۱۱ ازکتاب اعمال ازآیه ۲ باین نحورقم‌یافته‌است: وچون‌پطرس باورشلیم آمد اهل‌ختنه‌باوی معارضه‌کرد * گفتند که بامردم نامختون برآمده باایشان غذا خوردی .

و درباب ۷ از انجیل مرقس ازآیهٔ اول باین نحورقم یافته است: وفریسیان و بعضی‌کاتبان از اورشلیم آمده نزد او جمع شدند * چون بعضی از شاگردان او را دیدند که بادستهای ناپاك یعنی ناشسته غذا میخورند ملامت نمودند * زیرا که فریسیان وهمه یهودتمسك تقلیدبمشایخ‌نموده تادستهارا بدقت‌نشویند غذا نمیخورند * و چون از بازارها آیند تانشویند چیزی نمیخورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه میدارند چون شستن پیالها وآفتابها و ظروف مس وکرسیها * پس فریسیان و کاتبان از او یعنی ازعیسی پرسیدند چونست‌که شاگردان تو بتقلید مشایخ سلوك نمینمانند بلکه‌بدستهای ناپاك نان میخورند .

ودر ملت براهمه هند وغیر ایشان از اقوام مشرکین هند تشددات عظیمه‌است در این باب ودر نزد ایشان اگر یکی ایشان بامسلم ویایهود و یانصرانی اکل نماید

واز اصل وریشه آنان‌اطلاع‌کافی در دست نیست بجز اینکه گویند: فریسیان خلفا و جانشینان فرقه خسیدیه (مقدسین) ازمکاتبان بوده‌اند ودر رأس قومی ازیهود مدتی باهیرودیس رومانی جنگیدند و عاقبت شکست خوردند و بعد از ظهور مسیح ریاست فرقه ضد رومانی را بعهـده گرفتند و پیشوای دینی نیز بحساب می‌آمدند و بامور ظاهری بیش از معنویات اهمیت می‌دارند اینستکه مورد لعن مسیح قرار گرفتند . تلخیص از قاموس .

از ملت خارج خواهد بود و نکاح زوجه مبتنی یعنی پسر خوانده بعد از طلاق در نزد مشرکین عرب قبیح بوده است و زیدبن حارثه پسرخواندهٔ حضرت رسول(ص) بوده است و آنحضرت از طعن عوام مشرکین عرب نکاح زینب را مخفی کرده بود وچون امر خدا رسید زینب را تزویج فرمود واعتنا بعادت عرب نمود.

امر چهارم:

طاعنین از علمای پروتستنت حیا نمیکنند و شرم نمینماید بجهت عدم قوهٔ منفعله در ایشان و نظر نمیکنند بکتب مقدسه خود از اختلافات و اغلاط واحکامیکه بعضی از آنهارا درباب اول دانستی ودرباب ششم خواهی دانست ایضاً انشاءالله نظر نمی کنند بذنوب. انبیاء وعشایر و اصحاب ایشان که در ابتدای این فصل از کتب مقدسهٔ ایشان منقول گردید ومیخواهیم اینموضع را هم خالی نگذاریم از ذکر بعضی امور واحکام مندرجه در توریه اگرچه بر بسیاری از آنها در ماسبق مطلع گردیدی.

پس میگوئیم وبالله التوفیق.

اول: درباب ۳ ازآیه ۳۷ از سفر تکوین باین نحو عیان وبیان گشته است

و یعقوب عصائی از چوب سبز کبوده و بادام و چنار گرفته ودر آنها خطهای سفید خراشید و سفیدی که در عصاها بود ظاهر کردانید * و عصاهائیکه خراشیده بود در مقابل کلّها درجوی حوضهای آب نشاند هنکامیکه کوسفندان برای نوشیدن میآمدند تااینکه درحین آمدن آنهابجهت نوشیدن حامله شوند * وکلّها درمقابل عصاها حامله میشد وبرهای مخطط ومنقط وا باق نشانرا میزائیدند * ویعقوب برهارا جدا میکردانید وبر روی کلهای مخطط وتمامی کوسفندان سیاه فام لابان برمیکردانید وکلهای خود را بتنها میکذاشت و باکلهای لابان آنها را نمیکذاشت * و واقع شد هروقتی که مواش قوی کر بودند یعقوب عصاها را در نظر آنها در جویها

میکذاشت تا اینکه در میان عصاها حامله کردند * اما وقت ضعیف شدن مواشی نمیکذاشت که ضعیفان از آن لابان وقویها از آن یعقوب میشدند * وآن مرد بزیادنی میافزود که ویرا کلها وکنیزکان وغلامان وشتران وحماران فراوان بودند.

واین بسیار عجیب است که بحسب جریان عادت غالباً اولاد شبیه اصولند و اما شبیه شدن ایشان بچیزیکه می‌بینند از عصا و غیر آن احدی از عقلا او را تصور نمیکند والا لازم میآید اولادیکه در بهار متولد وحامله میشوند تمام سبزرنگ باشند.

دوم : درباب ۱۳ از سفر احبار باین نحو رقم یافته است مراد از سفر احبار سفر لیویانست:

تمامی روزهائیکه علت در اوست ناپاك باشد زیرا که ناپاکست تنها بنشیند مکانش بیرون از اردو باشد * لباسی که علت برص در آن باشد خواه لباس پشم وخواه لباس کتان * خواه درتبار وخواه درپود از کتان ویا پشمینه خواه در چرم یا درچیزیکه از چرم ساخته شده باشد * واکر علت درلباس ویا درچرم ویا در تار ویا در پود ویا در هرچیزیکه از چرم ساخته‌شده باشد سبزفام وسرخ نماید علت برص است بکاهن نمودارشود * وکاهن بعلیل بنکرد وعلیل هفت روز محجوب سازد * و در روز هفتمین بعلت بنکرد اکر علت در لباس خواه در تار ویا خواه در پود خواه در چرم خواه در هرچیزیکه از چرم ساخته شده است منتشر شده است آن ناخوشی برص رنجور آور است که ناپاکست * پس آن لباس را چه تار وچه پود چه پشمینه چه کتان ویا هرچیزیکه از چرم ساخته شده که علت درآنست بسوزاند چونکه برص رنج آور است بآتش سوخته شود * و اکرکاهن بنکرد واینك اکرعلت در لباس یا تار ویا پود ویا در هرظرف چرمی منتشرشده باشد * آنکاه کاهن امر فرماید که آنچه که علت درآنست

بشویند واو را دوم بار هفت روز محجوب سازد * وکاهن بعلت بعد از اینکه آنچیز شسته شده است بنکرد و اینك اکر ماده علت تغییر برنك نداده است و علت منتشر نشده است ناپاکست آنرا بآتش بسوزانی در بیرونیش واندرونیش نا خوشی مضمن است * واکر کاهن بنکرد واینك مادهٔ علت بعد از شستن اکر سیاه‌فام باشدآنرا چه از جامه و چه از چرم وچه از تار وچه از پود بدرد * واکر باز درجامه چه در تار وچه درپود وچه درظرف‌چرمی‌نمایان شودبرص روئیدنیست آنچیزیکه علت‌در آنست بآتش بسوزان * ولباس چه ازتار وچه از پود ویا هرچیز چرمی که‌آنرا شستی‌اکرعلت ازآن رفع شدآن دوباره شسته شودکه ناپاك‌خواهد شد* این است قانون علت برص درلباس پشمینه ویاکتان چه در تار و چه در پود وچه در هرظرف چرمی تاآنرا پاك ویا ناپاك بدانی انتهی.

پس نظر وتأمل‌کنید در این احکام‌که از ثمرات ونتایج اوهام است‌آیا لایق وسزاوار است‌که جلو دوثیاب احراق شود بامثال این وساوس.

سیم : در باب ۱۴ از سفر احبار باین‌نحو عیان وبیان‌گشته است:

وقتیکه بزمین‌کنعان بجهت ارثیت بشما میدهم درآئید اکر در خانه از زمین میراثی شماعلت برص را عارض بکردانم * وصاحب‌خانه بیاید وبیان‌کرده بکاهن‌بکوید که درخانه‌ام بمن‌مانند علت چیزی‌نمایانست آنکاه کاهن امر فرمایدکه پیش از درآمدن کاهن جهت ملاحظه علت آن خانه را خالی کنند تا آنکه هرچه‌که درآنخانه است ناپاك نشود وکاهن بعد ازآن‌جهت ملاحظهٔ خانه درآید * وبآن علت بنکرد واینك اکر در دیوارهای خانه خطوطهای مجوف مایل بسبز وسرخی نمودار است و نمایش آنها از دیوار پست‌تر باشد * پس کاهن از خانه بدرخانه بیرون برود و آن خانه را هفت روز به‌بندد * و در روزکاهن برکشته بنکرد و

اینك اگر آن علت در دیوارهای خانه پهن شده است * آنگاه کاهن امر فرماید تاسنگهای که علت در آن اثر کرده است کنده و آنها رابمکان ناپاك خارج از شهر بیندازند * واندرون خانه را از اطراف بتراشند وخاکی که تراشیده‌اند بمکان ناپاك خارج از شهر بریزند * و سنگهای دیگر را گرفته در جای آن سنگها نصب نمایندو خاك دیگر گرفته خانه را اندود نمایند * و اگر علت بعد از برآوردن سنگها و بعد از تراشیدن خانه و اندودکردنش برگشته بروز بکند * آنگاه کاهن برگشته بنگرد و اینك اگرعلت درخانه پهن‌شده است برص رنج‌آور درخانه است وناپاکست* پس آنخانه وسنگهایش وچوبهایش وتمامی کل اندودش را خراب کرده و در جای ناپاك خارج از شهر بیرون نماید * وکسیکه در خانه در تمامی آن روزهای بسته شده داخل شود تابشام ناپاك خواهد بود * وآنکسیکه درآنخانه خوابیده باشد لباس خود را شست وشو دهد و هم‌کسیکه در آنخانه چیزی بخورد لباس خود را بشوید * واما اگرکاهن داخل شده بنگرد و اینك اگر علت بعد از اندودکردن خانه در خانه پهن نشد پس کاهن‌آنخانه را پاك خواهدکفت چونکه آن علت رفع شده است.

پس این احکام هم مثل احکام سابق از ثمرات اوهام است‌آیا میشود خانه را خراب کرد بمثل این اوهام که اهون از بیت عنکبوت است آیا عقلای اروپا اعتقاد مینمایندکه ثوب وجلد وسنك و دیوارهای خانه مبتلا بمرض برص شوند و بدون ملاحظه نبض خانه را خراب ولباس را احراق نمایند.

چهارم : درباب ۱۵ ازسفر احبار: وظرف سفالین که علیل جریان مس کرده است شکسته شود و هر ظرف چوبین باآب شسته شود ۱۶ و اگرکسیرا آب منی برآید تمامی‌بدنش رادرآب شست‌وشودهد وتا بشام ناپاك‌باشد ۲۳ واگر بربسترش ویا برچیزیکه بآن نشستـه است یعنی حایض‌آن خون باشدآن‌کس وقتی‌که برآن

برخورد تا بشام ناپاك خواهد بود * و اكر كسى فى‌الواقع با او بخوابد و خون حيضش براو باشد هفت روز ناپاك خواهد شد وهمكى بستريكه بر آن خوابيد است ناپاك خواهد شد .

مؤلف گويد : درحكم اول بالنسبه بظروف سفالين تضييع مال است ظاهر و آشكار است بمجرد لمس نجاست بباطن ظرف نفوذ نميكند اكر هم سريان نجاست بعمق آن توهم شود چرا بشستن طهارت حاصل نشد چنانچه در ظرف چوبين .

و در حكم ثانى بعد از اينكه تمام بدن را شست بعد از خروج منى تاشب بنجس است چرا اواكر نجاسات معنويه راآب زايل نكرده بود در شب طهارت از چه حاصل كشت ؟

وحكم ثالث‌هم‌محل نظراست زيراكه ظاهر است بمجرد مس ثوبيكه‌حائض بر روى او نشسته است نجاست سرايت نميكند در جسد ماس و اگر سرايت هم توهم‌شود كه نجاست سرايت‌مينمايد شستن همان عضووفقط كافيست واگر فرض‌محال شود كه نجاست بجميع بدن و جامه سرايت كرده باشد بعد از تطهير ثوب و بدن بقاى نجاست او تاشب چه‌معنى دارد .

عجيب اينكه‌مرداگر جماع كند ويامحتلم بشود غسل ثياب براو واجب‌نيست ودر اينموضع بمجرد مس ثوب غسل ثياب هم واجبست .

وحكم چهارم اعجب ازحكم‌اولست زيراكه مردبمجرد اينكه يكقطره‌خون حيض باو برسد مثل‌خود حايض‌تاهفت روز نجس است بلكه از خود حايض‌هم‌بدتر زيراكه ممكنست‌كه در اواخر ايام حيض قطرهٔ خون حيضى باو برسد حايض پاك و اين بيچاره تاهفت روز در نجاست خود باقيست .

ونظر باين احكام جماعت نصارى صغير وكبير اناث و ذكور كلهم اجمعين انجس و اخبث‌ناسند زيرا كه مطلقا اين احكام مراعات نمينمايند .

و عجب اینکه بالصراحة مینویسند که احکام توریة بهیچوچه منسوخ نشده است پس بنابحکم کتب‌مقدسهٔ خودشان انجس واخبث ناسند .

پنجم : درباب ۱۶ از سفراحبار باین نحوعیان وبیان گشته است .

بعد دوبزرا گرفته آنهارا بدرخیمه‌مجمع بحضور خداوندحاضر گرداند * و هرون بر آن دوبزقرعه انداخته یك‌قرعه برای‌خداوند ودیگر قرعه برای عزازیل * و هرون آن بزی که قرعه خداوند برایش بر آمده تقریب نموده جهة قربانی رفع گناه بگذراند و بزیکه بر آن قرعه غزازیل بنامش برآمده باید که‌زنده بحضورخداوند حاضر کرده‌شود تااینکه‌بواسطه کفاره شود وآنرا ازبرای عزازیل بصحرا سردهد .

واین حکم هم بسیار عجیب است قربانی عزازیل وزنده ببیابان رها کردن‌چه معنی دارد وبلاریب این‌قربانیست از برای غیر خدا ومشرکین هند شیران‌را باسماء الهه‌خود دراسواق رها میدهند نه دربیابانها تااینکه از تشنگی وگرسنگی میمیرند.

فائدة : اغلب مترجمین فارسیه ازراه حیله وتدلیس قربانی عزازیل را به بز طلیق ترجمه مینمایند از آنجمله مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ وهمچنین مترجم مطبوعه سنه ۱۸۷۸ ولیکن خیانت ایشان برکسی‌که ازنسخ اصلیهٔ ایشان اطلاع‌دارد مخفی ومسطور نخواهد ماند .

ششم : در باب ۲۵ ازتوریهٔ مثنی از آیهٔ ۵ باین نحورقم یافته است .

اگر برادران باهم ساکن باشندویکی از آنها لاولد بمیرد زن‌آن متوفی بنکاح بیگانه بیرون‌نرود بلکه برادرشوهر بااو داخل شده اورابزنی بگیرد وحق برادر شوهررا مرعی دارد * ومقراست اول زادهٔ‌که میزاید باسم برادر متوفی قائم گردد تا آنکه اسمش ازبنی اسرائیل محو نشود* واگرآنمرد بگرفتن زن برادرش راضی نشود زن برادرش بدروازه پیش مشایخ برود و بگوید‌که برادر شوهر من به برخیزانیدن اسم برادر خود

اسرائیل انکار میکنند و برعایت حق برادر شوهری بامن راضی نیست *
پس مشایخ شهرش آن مرد را طلب داشته بااو مکالمه کنند واکر اقرار
نموده بکوید که اورا نمیخواهم بکیرم * آنکارزن برادرش درنظرمشایخ
پیش او آمده نعلین او را از پایش بکشد و بررویش خیو بیندازد و در
جواب بکوید بشخصی که به بناکردن خانه برادرش راضی نیست چنین
کرده شود * ودر اسرائیل اسم اورا خانه کشیده نعلین بکذارند .

واین حکم بسیار عجیب است زیراکه‌زن میت بسا هست که عوراء ویاعمیاء
ویا اعرج ویاقبیح‌المنظریا غیرعفیفه صالحه‌یامعیوب بعیوبات دیگر یامبتلابمرضهای
مضمن باشد واقامه زرع برادر هم عجیب است .

و اعجب از اینها آنست که علمای پروتستنت این حکم عظیم‌الشأن را ترك
کرده‌اندو گفته‌اند تزویج زن‌برادر ازبرای برادر جایزنیست چنانچه‌درجدول قرابت
ونسب ازکتاب صلوة عامه وغیرآن ازرسوم کنیسا تصریح شده است و حال آنکه
بیان محرمات در انجیل نشده است و مأخذ حلال و حرام و شرایع و احکام تورية
است لاغیر .

محرم حلال‌تورية ومحلل‌حرام‌آن واجب‌القتل وملعونست بحکم خود تورية
چنانچه درمواضع عدیده ازتورية تصریح شده است پس‌تمامی علمای پروتستنت
واجب‌القتلند .

هفتم: در باب ۱۹ از سفر اعداد از آیه ۵ باین نحو عیان و بیان گشته
است :

و آن کاو را در مد نظر وی بسوزانند یعنی پوست و کوشت و
خون و فضلات آن را بسوزانند * و کاهن چوب‌سرو آزاد وزوفا و
قرمزیرا کرفته در میان کاو که میسوزد بیندازد * پس‌کاهن لباس خود را
بشوید وجسد خود را بآب شستشودهد و بعد از آن به ارد و داخل شود

و کاهن تاشام ناپاك باشد «سبحان‌الله بی سرایت نجاست نجس شد جسد و لباس خود را شست مع هذا تاشام ناپاك است و شام بدون سبب وعلت پاك میشود» و سوزانندهٔ آن لباس خود را بشوید و جسد خود را بآب شست وشو دهد و تا شام ناپاك باشد «این‌حکم هم محل‌تعجب است مثل حکم سابق» و شخصی که پاك باشد خاکستر آن کاورا جمع نموده در جای پاك خارج از اردو بگذارد تا اینکه برای آب تنزیه بجهت جماعت بنی اسرائیل محفوظ ماند که موجب رفع گناهی است * و جمع کننده خاکستر کاو لباس خود را بشوید و تا شام ناپاك باشد الخ

حکم سیم از دو حکم اول اعجب است زیـرا کـه اگر خاکستر پاکست جمع‌کنندهٔ او چرا نجس شود واگر نجس است چگونه از اوطهارت حاصل‌میشود آیا نجس موجب حصول طهارت در نجس دیگر میشود ؟!

آیه ۱۱ از همین باب باین نحو رقم شده است :

هر کس‌میت‌هر آدمیرا مس‌کند تا هفت‌روز ناپاك‌باشد* خویشتن را در روز سیم از آن‌آب‌تنزیه تطهیر نماید تا روز هفتم پاك باشد واگر در روز سیم خود را پاك ننماید در روز هفتم پاك نشود.

این‌حکم هم خیلی عجیب است‌اولاً حصول نجاست تاهفت‌روز بمجرد مس میت چرا؟! ثانیاً تأخیرغسل تا روزسیم چه معنی دارد ؟! ثالثاً حصول طهارت چهار روز بعد از غسل یعنی چه ؟ شریعت از برای مرد یکه در چادر بمیرد اینست که هرداخل شوندهٔ آن چادر وهر که در آن چادر بوده است هفت روز ناپاك باشد * و هرظرف کشاده که سرپوش در سر آن نباشد ناپاکست «و این احکام هم مثل احکام سابق محل تعجب است اولاً حصول‌نجاست ازبرای‌کسانی‌که واردچادر میشوند وهمچنین کسانی‌که درچادر بوده‌اند چه‌معنی‌دارد؟! وظروف سربسته‌ظاهرشان چرا

نجس نشد اگر این چادر نجس است وهمچنین حصول طهارت در روز هفتم غرابت دارد » وهرکسی که بشمشیر کشته شده در صحرا ویا بمیتی یا باستخوان آدمی و یا قبری مس نماید تا هفت روز ناپاك باشد * و از برای شخص ناپاك از خاکستر گاو سوخته شده جهت رفع گناه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند * وشخص پاك زوفارا گرفته درآب فرو برد و برچادر و برهمه اسباب و برکسانی که در آنجا بوده‌اند و بر شخصی که استخوان یا کشته یا میته یاقبر رامس کرده بپاشد * وشخص پاك بر آن شخص ناپاك در روز سیم * و درروز هفتم بپاشد و اودر روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده لباس خود را بشوید و خویشتن را درآب شستشودهد تابوقت شام‌پاك گردد * واز برای‌ایشان قانون‌ابدی این است که پاشنده آب تنزیه لباس خود را بشوید و مس‌کننده آب تنزیه تا شام ناپاك‌باشد «این حکم‌هم خیلی غرابت دارد زیراکه اگرآب تنزیه پاکست چرا بسبب ملاقات او نجاسـت حاصل میشود و اگر نا پاکست چگونه طهارت ازاوحاصل میگردد؟ وعدم‌استعمال آن موجب‌قتل وبقاءدرنجاست ابدی میشود چنانکه درآیهٔ ۲۰ از همین باب تصریح شده است» : هرچه که آن کس ناپاك آنرا مینماید ناپاك شود و هم نفسی که آنرا مس نماید تاشام ناپاك باشد انتهی .

مخفی نماند تمام احکامیکه در شاهد هفتم نقل شد از باب ۱۹ از سفر اعداد منقول‌گردید آیاممکن است که این‌احکام از جانب خدای عادل‌مقدس باشد؟! حاشا وکلا بلکه نسبت این احکام بخدای عادل ومقدس موجب ناسزای بسیار وکفراست واینهم دلیلی است براینکه توریة تحریف‌گردیده است .

امر پنجم :

اگر کسی قصد اواعتساف ومتصف بعدم انصاف باشد میتواند مثل اعتراضاتی که ایشان بر حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلم وارد میآورند بر جناب عیسی و حواریین وارد آورد در باب ۷ از انجیل لوقا باین نحورقم یافته است :

۳۳ زیرا که یحیای تعمیده دهنده آمد که نه‌نان میخورد ونه‌شراب میآشامید میکوئید دیودارد * پسر انسان آمد که‌میخورد ومیآشامد میکوئید اینك مردیست پرخور و باده پرست و دوست باج کیران و کنه‌کاران * و یکی از فریسیان از او وعده خواست یعنی مسیح که با او غذا خورد پس بخانهٔ فریسی در آمده بنشست * که ناکهان زنی که درآن شهر کنه‌کار بود یعنی فاحشه بود چون شنید که در خانهٔ فریسی بغذا نشسته است شیشهٔ از عطر درآورده * در پشت سر اونزد پایش یعنی نزد پای عیسی کریان بایستاده وشروع کرد بشستن پاهای اوباشك خود وخشکانیدن آنها بموی سرخود و پاهای ویرا بوسیده آنها را بعطر تدهین کرد * چون فریسی که از وی وعده خواسته بود این را بدید باخود میکفت که این شخص اکر نبی بود هرآینه دانستی که این کدام وچکونه زنیست که‌اورا لمس میکند زیرا که کنه کار است یعنی فاحشه است که پای عیسی‌را می‌بوسد * پس بسوی آنزن اشاره نمود بشمعون کفت این‌زن را نمی‌بینی بخانهٔ تو آمدم آب بجهت پاهای من نیاوردی ولی این زن پاهای مرا باشکها شست و بموی سرخود آنها را خشك کرد * مرا نبوسیدی لیکن این زن از وقتی که داخل‌شدم از بوسیدن پاهای من بازنه ایستاد * سرمرا بروغن‌مسح مکردی ولیکن اوپاهای مرا بعطر تدهین کرد * ازاین جهت بتو میکویم کناهان اوکه بسیار است آمرزیده شد زیرا که محبت بسیار مینماید لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت محبت کمتر مینماید *پس

بآن زن گفت گناهان تو آمرزیده شده * واهل مجلس در خاطر خودتفکر آغاز کردند که این کیست که گناهان‌هم می آمرزد *پس بآنزن گفت‌ایمانت تو را شفا داده‌است بسلامت روانه شو .

و در باب ۱۱ ازانجیل یوحنا باین نحو عیان وبیان‌گشته است :

او شخصی ایلعاذر نام بیمار بود از اهل بیت عینا که‌ده مریم و و خواهرش مرتا بود * و مریم آنستکه خداوند را بعطر تدهین ساخته و پاهای او را بموی خـود خشکانیده که برادرش ایلعاذر بیمار بود * پس خواهرانش‌رانزد مسیح فرستاده گفتند ای‌آقا اینك آنکه دوست میداری مریض است * چون عیسی این شنید گفت اینمرض تابموت نیست بلکه برای‌مجد خداست تاپسر خدا از آن مجدیابد * وعیسی مارتا وخواهرش وایلعاذر را محبت مینمود .

اینمحبو به همان مریمی‌است که پاهای عیسی‌را تدهین کرد ودر ماسبق دانستی که از فواحشات مشهورات بود پس چگونه حضرت عیسی او را دوست داشت و محبت پیداکرد نسبت باو وخواهر او؟! وچگونه‌اذن دادکه پاهای او را ببوسد؟ آیا میشود خدا اذن بدهد که فواحش را دوست دارند ؟ آیا میشود این حکم از جانب خدای عادل مقدس باشد؟!

ودر با ب۱۳ از انجیل یوحنا :

۲۱ چون عیسی این بگفت در روح مضطرب گشت و شهادت داده گفت‌هر آینه بشما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد * پس شاگردان بیکدیگر نگاه میکـردند و حیـران میبودند که این در بارهٔ که میگوید * و یکی از شاگردان او بود که بسینه عیسی تکیه مینمود و عیسی اورا محبت مینمود * شمعون پطرس بدو اشاره کرد یعنی بدان شاگردی که عیسی او را دوست میداشت که بپرسد در بارهٔ که این بگفت * پس

اودر آغوش عیسی افتاد بدو گفت خداوندا کدام است ؟

و در حق همین شاگرد واقع گردیده است در آیه ۲۶ از باب ۱۹ و آیه ۲ از باب ۲۰ و آیه ۷ و آیه ۲۰ از باب ۲۱ از انجیل یوحنا که عیسی او را دوست میداشت .

ودر باب ۸ از انجیل لوقا باین نحورقم یافته است :

و واقع شد بعد از آنکه اویعنی عیسی در هر شهری و دهی گشته موعظه مینمود و بملکوت خدا مژده میداد و آن دوازده باوی میبودندیعنی دوازده شاگرد * وزنان چندی که از ارواح پلید ومرضها شفایافته بودند یعنی مریم معروف بمجدلیه که از اوهفت دیو بیرون رفته بود * و یونا زوجهٔ خوذاناظر هیرودیس وسوسن وبسیاری اززنان دیگر که درخدمت او اموال خودرا انفاق میکردند .

مؤلف گوید: از مریم غفلت مکن وهکذا ازیونا وسوسن[1] ومقصود ازاین انفاق مال‌را بدان .

وظاهر وروشن است که خمرام‌الخبائث است وشرب آن قبیح است عندالله وسبب ضلالت وگمراهی و موجب کفر و هلاکت است و شرب آن مناسب شأن اتقیاء نیست فضلاً عن‌الانبیاء و ازالهٔ عقل از خواص لازمهٔ آنست خواه شارب

۱ــ مریم مجدلیته زانیهٔ ثروتمند بود و شهرت فراوان داشت . لوقا جهت گرویدن او را بمسیح چنین بیان می‌کند: وی به‌هفت شیطان مبتلا بود مسیح آنهارا از اوبیرون‌کرد ومریم تاآخر بعیسی وفادار ماند (لوقا باب ۸: ۲-۳) در انجیل مرقس آمده است :

از جمله زنانی که برای حنوط نمودن عیسی بقبروی رفتند مریم مجدلیته بود (باب ۱۶: ۱)

یونا همسرخوذا وکیل هیرودیس انتیپاس دومین فرزند هیرودیس اعظم است . وی ازجمله خادمان‌عیسی‌بود (لوقا باب۸: ۳) وبرای دفن‌مسیح حنوط‌آورد (لوقا باب۲۴: ۱۰)

سوسن از جمله زنانی است که مسیح را بمال خود خدمت نمود (لوقا باب ۸ :۳)

نبی باشد و خواه غیر نبی ولذلك‌الله جل‌شأنه شرب آنرا برهرون و او لادهرون حرام فرمود زمانیکه ارادهٔ دخول در قبهٔ شهادترا دارند از برای خدمت و شرب آن وسایر مسکراترا سبب موت قرار داد وحرمت شراب وسایر مسکرات عهد ابدیست باهرون واولاد هرون .

در باب ۱۰ از سفر احبار یعنی‌لیویان باین نحورقم یافته است : ۸ وخداوند هرون را متکلم شده گفت ۹ که تو وپسرانت بهمراهت هنگام در آمدن شما بخیمهٔ مجمع شراب ومسکرات را نخورید مباداکه بمیرید در قرنهای شما قانون ابدیست ۱۵ تااینکه در میان چیزهای مقدس و چیزهای غیر مقدس وغیر طاهر و طاهر تمییز بدهید انتهی .

مؤلف گوید: آیهٔ ۹ صریحست در حرمت شراب وسایر مسکرات وآیه ۱۵ هم حاکم براینست که شراب وسایر مسکرات موجب زوال عقل است تابحدی‌که شارب فرق نمیگذارد مابین رطب ویابس وطاهر ونجس و خبیث و مقدس ولذلك ملکی مرسل از جانب خداوند زوجهٔ مانوح را منع فرمود از شرب خمر و شرب هرمسکروقت حمل آن تاولد او ازجمله اتقیا باشد وخباثت خمر ومسکرات دراین ولدتقی سرایت نکند و این حکم را مؤکد فرمود هم برزوج اودر سفر ۱۳ ازکتاب قضاة باین نحورقم یافته است :

۴ پس حالا تمنا اینکه باحذر بوده شراب و مسکرات را ننوشی و از هر چیز ناپاك نخوری * و ملك خداوند به مانوح فرمود از هرچه بآن زن‌گفتم باحذر باشد * و از هرچیزی‌که از ناپاك بیرون آید نخورد وشراب ومسکرات را ننوشد وچیزهای ناپاك را هیچ نخورد و ازهرچه که اورا امرکرده‌ام پرهیز نماید .

و این آیات هم صریح است در حرمت خمر وسایر مسکرات ونجاست آن ولذلك و قتی‌که ملك بشارت داد زکریا را بولادت یحیی (ع) واوصاف یحیی و

تقوای او را بیان کرد و گفت یحیی شراب و سایر مسکرات را نمیخورد واضح و آشکار است که ترك مباحات موجب تقوی نمیشود .

پس واضح و محقق است که شراب و عرق و سایر مسکرات حرام و نجس است .

در آیهٔ ۱۵ از باب اول از انجیل لوقا باین نحو عیان و بیان گشته است : زیرا که در حضور خداوند بزرك خواهدبود یعنی یحیی و شراب وعرق ومسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود مملو روح‌القدس خواهد بود .

و لذلك اشعیا (ع) شارب مسکرات را مذمت فرمود و شهادت داد که انبیاء وکهنه ضالّ وگمراهند بسبب شرب‌خمر مسکرات آیه ۲۲ از باب ۵ از کتاب‌اشعیا باین‌نحو رقم‌یافته است: وای بر آنانی که‌بنوشیدن شراب‌پهلوان ودر مزاج‌مسکرات قوت ماندند .

وآیهٔ ۷ از باب ۲۸ ایضاً از کتاب اشعیا باین نحورقم یافته است : اما ایشان نیز از شراب ضال و از مسکرات گمـراه شدند و هم‌کاهن و هم پیغمبر بامسکرات گمراه و از شراب سرگردان گردیدند و از مسکرات آواره شده در رؤیا خاطی و در فتوی ساهیند .

و از این آیات معلوم ومفهوم میشود یعنی از کلمات اشعیا که تمامی انبیای بنی اسرائیل در نبوت خاطی ودر فتوی ساهی‌اند و ازشرب مسکرات حیران وسر-گردانند و نمیدانند چه میگویند و در ماتقـدم دانستی بحکم همین انجیل عیسی و حواریون شارب‌الخمر والمسکرات بودند پس درنبوت خاطی و در فتوی ساهی و در وادی ضلالت حیران وسرگردان بودند .

فعلیهذا بچه دلیل کتب عهد عتیق و جدید را معتبر بدانیم و حال آنکه قائل وکاتب آنها شارب‌الخمر خاطی‌وساهی درنبوت وفتوی بودند فعلیهذا تقریر وتحریر ایشان هیچ اعتباری‌ندارد .

معجزه اول عیسی بنابر شهادت باب ۲ از انجیل یوحنا این بود که آب را شراب کرد در عروسی قانای جلیل .

و در اول همین فصل دانستی که نوح علیه‌السلام بسبب شرب خمر عقلش زایل ومنکشف‌العوره گردید

ولوط علیه‌السلام بجهت شرب خمرعقلش زایل و بادختران خود کرد آنچه کرد که تاامروز از هیچ دائم‌الخمری مثل آن مسموع نگردیده است .

و در باب ۱۳ از انجیل یوحنا باین نحو رقم شده است : ۴ ازشام برخاست و جامهای خود را بیرون کرد و دستمالی کرفت بکمر بست یعنی عیسی ۵ پس آب در لکن ریخته شروع کرد بشستن پاهای شاکردان وخشکانیدن آنها بادستمالیکه بر کمر داشت وبعضی الزاماً گفته‌اند که عیسی علیه‌السلام در آنوقت مست بودندانست چکارمی کند زیراکه پاشستن عریان شدن نمیخواهد .

وسلیمان حکیم نبی علیه‌السلام درذم شراب درکتاب خود یعنی در سفرامثال در باب ۲۳ باین نحو فرمود: ۳۱ هنکامیکه شراب سرخ فام است ورنکش را در جام نمایان ساخته وهم براستی حرکت مینماید بآن منکر ۳۲ چه عاقبت مثل مارمیکزد و مثل شاه مار نیش میزند انتهی .

معلوم است که مار ایمان‌را میگزد وتقوی وعصمت و نبوت را نیش میزند وچنانچه مارکزیده واقعی نیش زده میمیرد و از این عالم مسلوب‌الاختیار میشود و همچنین شراب خوار ازعالم‌ایمان وتقوی وعصمت ونبوت مسلوب‌الاختیار میگردد چنانچه از کلام اشعیا این‌مدعا واضح و آشکارگردید وهکذا اختلاط ومصاحبت و مسافرت بازنان جوان اجنبیات ازبرای مردهای‌جوان آفات‌شدیدیست ترجی وتمنی عصمت در غایت بعد است سیما مرد جوان و عزب و شارب‌الخمر باشد و زن هم فاحشه و محبوبه باشد و باآن مرد در بیابانها بگردد و او را بمال و نفس خدمت نماید .

و حال داود علیه‌السلام را دانستی که زنها عقلش را زایل کردند و در ایام شیخوخیت وپیری مرتد و بت پرستش گردانیدند .

و حال آنکه در ایام جوانی پیغمبر و صالح بود و چون تجربهٔ کامله از برای او حاصل بود از حال پدرش داود ومادرش زن اوریا و از حال برادر و خواهرش آمون وتامار وازحال اسلاف‌خود مثل روبیل پسر یعقوب که بامتعهٔ پدرش زنا کرد ویهودا پسر دیگر یعقوب بیك نظر بزن اجنبیه کارش رسید بآنجائیکه رسید و حال آنکه کثیرالازواج بود وپیر مرد وشراب هم نخورده بود .

وحال سلیمان علیه‌السلام را دانستی که باعروس خود تامار زنا کرد وازحال برادرش ابی شالوم که باتمامی متعهای پدرش داود زنا کرد و از حال خود فعلیهذا تشدید بلیغی در این باب فرمودند .

پس‌در باب ۵ از سفر امثال باین نحو عیان وبیان نمودند :

۲ تااینکه امتیاز هارا نگاه داشته لبهایت‌معرفت‌رامرعی دارند * چونکه لبهای زن بیگانه شهد را میچکانند و کامش از روغن نرم تر است * اما آخرش مثل افسنتین تلخ یعنی‌علقم ومثل شمشیر دودمه برنده‌است * پاهایش بمرك فرو میروند و اقدامش باسفلهای جحیم متمسك است * تا اینکه حیات را نسنجی چگونه راههای آنزن بحدی گمراه است که آنهارا درك نتوانی کرد * پس حال‌ای پسر مرا استماع نموده‌ازکلمات دهنم دوری نورز * راه خودرا از آن مستبعد سازوبدر خانه‌اش نزدیك مشو * تا اینکه عزت خود را بدیگران و سالهای خود را به بیرحمان ندهی * ای‌پسر من‌چرا ازرن بیگانه ملتذ باشی «بعد درباب ششم میفرماید» تا اینکه تو را از زن خبیثه و از تملق زبان زن بیگانه نگاهدارد * در قلب خود بزیبائیش شوقمند مباش و تو را از مژگانهایش نگیرد * زیرا مراد وقیمت زن‌فاحشه‌بقرص نانی میرسد اما زن‌شوهردار جان‌گرانبها را

صید مینماید * اکر کسی آتش ببغلش بکیرد آیا جامه‌اش سوخته نخواهد شد * اکر کسی باخکرهای‌سوزنده روانه‌شود آیا پاهایش نخواهدسوخت * همچنین است کسی که بازن همسایه‌اش داخل شود هر کسی که او را لمس نماید بیگناه نخواهد شد .

پس از آن در باب ۷ فرمود :

۲۴ پس‌حال‌ای پسران از من بشنوید و بکلمات دهانم متوجه شوید * دل تو برراههایش مایل نشود و در طریق هایش کمراه مشود * زیرا مجروحان بسیار را بجحیم انداخته است و نیرومندان کشته شده او بیشمارند * خانهای او راههای قبر است که بحجرهای مرك مبلغ است .

بعد در باب ۲۳ فرمود :

۳۳ چشمان‌تو بزنان‌بیگانه نکران‌خواهد شد و دل‌تو متدبر کجیها خواهد بود * و مثل خوابندهٔ در میان دریا ومانند نائم بر سردار کشتی خواهی بود انتهی .

و کذلك اختلاط بابچهای امرد آفات شدیدیست بلکه اخوف و اشنع از اختلاط بازنانست چنانچه اهل تجربه شهادت میدهند .

و چون این مطالب را دریافت نمودی پس‌گوئیم: عیسی (ع) شارب‌الخمر بود تا اینکه معاصرینش گفتند مردیست پرخوار و باده پرست ودائم‌الخمر وجوان عزب‌هم بود زمانی‌که مریم قدمهایش را باشك چشم خودتر کرد واز وقتی که‌داخل شد از بوسیدن پاهای او باز نایستاد و پاهای تر اورا بموی سر خود خشکانید و در آنوقت فاحشه ومشهوره و صاحب بیدق بود .

پس چگونه عیسی(ع)حال پدران‌خودیهودا وداود وسلیمان (ع)را فراموش فرمود؟ وچگونه اقوال سلیمان (ع) را از خاطر سترد؟ وچگونه ندانست که همت

و قيمت او يكقرص نانست ولامس اوگنه كار است وكذلك لامس او ايمن نيست چــنانچه ممكن نيست كســی آتشرا در بغل بگيــرد و جامهــای او نسوزد وكســی بر اخگرهای آتش راه برود و قدمهای او محترق نشود و چگونه اجازه داد او را باين امور تا اينكه شمعون فريسی ميزبان اعتراض كرد وگفت اگراينمرد نبی بود ميدانست اين زن چه‌كاره است واين‌لمس وتقبيل ازچه راه است واز كجا ميتوان تصور كرد كه اين امور ازشهوات‌نفسانيه نبوده است وچگونه گناهان آنزن را باين فعل بخشيد آيا اگر فاحشه كسيرا ببوسد گناه او بخشيده ميشود يا اينكه بسبب تدهين پاهای مبارك كه آن دهن را از اجرت زنا جمع كرده بود وحال آنكه موسی عليه السلام در تورية فرمود قيمت سك واجرت زن زانيــه را برهيچ چيزی نميشود استعمال كرد .

آيا اين امور لايق ذات مقدس خدای عادل هست! و اما اگر رسول‌الله(ص) زينب كه دختر عمه او بود بعد از اينكه شوهر باختيار خود طلاق بدهد و ايام عده منقضی شود و او را بحكم خدا تزويج نمــايد لايق ذات مقدس خــدای عادل نخواهد بود ؟!

معلوم است امثال اين كلمات صادر نميشود مگراز راه عناد وعداوت وعدم انصاف وايمان آيا نعی و زنا درآنوقت حلال بود آيا سزاوار است از برای يكی ازقسيسين وخلفای نصاری كه مهمان باشد درخانهٔ يكی ازمعارف پای خود را دراز كند وفاحشهٔ قبيحهٔ زانيه را اذن بدهد كه پاهای‌اورا بشويد وببوسد وبموی‌سرخود بخشگاند وتدهين‌نمايد در ملاء عام و حال آنكه امارات توبه قبل از اين افعال از اوظاهر نباشد نه سراً ونه جهراً .

عيسی عليه السلام مريم را دوست ميدارد بنابر شهادت انجيل او و دوازده حواری دربيابانها با زنان شوهردار وغيرشوهردار ايشانرا باموال خدمت مينمايند.

و چگونه ميشود تصور كردكه زلت قدم از برای ايشان اتفاق نيفتاد با اين

اختلاط شدید چنانچه روبیل قدمش لغزش کرد بسبب اندك مخالطه تا اینکه با زن پدر زنا کرد و یهودا با عروس خود و داود علیه السلام با زن اوریا وآمون پسر داود با خواهر خود ولذلك بعضی ازعلمای اسلام الزاماً در مقام تعجب در مقابل مزخرفات و هذیانات قسیسین گفته‌اند اغرب و اعجب از همه آنست که لوقا گفته است عیسی وحواریین در دهات میگردیدند و زنهای چند همراه داشتند ازآنجمله مریم که مشهور بزنا وفجوربوده است

وتو میدانی که دربیابان‌تنهاخوابیدن خوب‌نیست خصوصاً دربلاد شرقیه پس لابد این ولیات با این‌اولیاء میخوابیدند تا اینکه ازضررگرگهای صحرائی محفوظ باشند واحتمال لغزش قدم درباب حواریین اقوی است زیراکه ایشان قبل ازصعود مسیح علیه السلام درایمان‌کامل نبودند بنابر اقرار وشهادت علمای مسیحیه پس ظن عصمت از زنا درحق ایشان ضعیف است .

آیا نمی‌بینی که اساقفه و شمامسه ومعلمین فرقه‌کاتلك تزویج نمینمایند وادعا مینمایندکه این امر ازشدت عفاف است ولیکن معاصی‌که ازایشان صادر میشود از هیچ فاسق غنی ازاهل دنیا صادرنمیگردد تمام زنها ودخترهای مردم مال ایشانست و کنایس ایشان مثل خانه میماندکه از برای زنا و فجور مهیا شده باشد وکذلك مدارس ایشان .

مؤلف گوید : قبایح و منکراتیکه درکنایس ومدارس ایشان مشهود ومرئی خود حقیر گردیده است اگر بتفصیل ذکر شود مجلدات در این باب باید تحریر شود با وجود اینکه بنات کنیسا متصل مداوا مینمایند که حامله نشوند معهذا درهر ماهی چند نفراز قدیسات میزایند ویا بچه سقط مینمایند باستعمال ادویه وازغیر بنات کنیسا هرزنیکه میخواهد با قسیس و خلیفه رابطه پیدا کند اسم توبه وذکر ذنوبرا عنوان نموده درکنیسا چند ایام خلوت مینمایند درکمال اطمینان مشغول هستند ودر هرهفته وماهی بعنوان تجدید توبه مشغول میشوند بازار زنا درکلیساگرم میشود .

در صفحه ۱۴۴ و ۱۴۵ از کتاب سیزده رساله در رسالهٔ ثانیه باین نحو رقم شده است : قدیس برنردوس گوید ازدواج مکرم ومضجع بلادنس را از کنیسا نزع نمودند پس کنایس را پر کردند از زنا با ذکور ومادرها وخواهرها بلکه بانواع و اقسام ارجاس وادناس .

فاروس پیلاجیوس اسقف دربلاد پرتکال سنهٔ ۱۳۰۰ گوید: کاش اکلر وسیین عفت وعدم تزویج را نذرنمیکردند ولاسیما اکلروس سپانیا زیراکه فرزندان رعیت درآنجا یك قدری زیادتر ازابنای کهونت است یعنی حرامزاده‌هائیکه ازقسیسین و خلفا متولدمیشوندقدرقلیلی کمترند ازحلال‌زادها مثلاً اگردرخانه‌ای پنجنفر بچه باشد دو نفر از قسیس است وسه نفرازصاحب خانه .

یوحنای اسقف سال‌تزبرح درقرن پانزدهم نوشت که او کم ازقسیسین را پیدا کرده است که غیرمعتاد باشند بر نجاسات متکثره با زنها وادارهٔ رهبانیت بسیارمتدنس ومتنجس است مثل خانهای مخصوص ازبرای زناست انتهی .

شهادت قدمای ایشان در حق عصمت قسیسین کافیست دیگر محتـاج بذکر زیاده براینها نیستیم وگوئیم حال‌ایشان مثل حال فقرا ودراویش مشرکین هند است که ادعای عصمت مینمایند و گویند تزویج از اشد معـایب است از برای فقرا و دراویش وحال آنکه افجر وافسق ناس‌اند آنچه آنها دارند امرای فساق ندارند .

بعضی ازمسافرین نقل کردند که چون بقریهٔ ازقراء هند رسید دختریرا دیدکه ازسمت قریه میآید پس از او سؤال کرد که تو دختری یا عروس دختر جواب داد که ای سائل من ازبنات قریه هستم ولیکن درقضـای شهوت افضل جمیع عرایسم آنچه ازبرای‌من حاصل‌است ازبرای‌هیچ شوهرداری درعالم خواب و رؤیا حاصل نمیشود ومجردین ازملاحظ ایشان بیشتراز متزوجین است .

پس درنزد منکرین ملت عیسی علیه‌السلام آن بزرگوارمستغنی بود ازتزویج مطلقاً وهمچنین حواریون مستغنی بودند ازتزویج مطلقـاً ویا ازکثرت تزویج و یا

مثل حضرات شما مسه وقسیسین ازفرقه کاتلك ومثل فقرا و دراویش مشرکین هند وکذا محبت عیسی علیه السلام شاگرد را محل تهمت است در نزد کسانیکه مبتلا باشند باین فحش قبیح لهذا بعضی درمقابل مزخرفات ایشان الزاماً گفته‌اند بنابرقول انجیل رابع تکیه کردن مرید محبوب بسینهٔ عیسی تغنج است انتهی .

بدانکه : آنچه تحریرنمـودیم دراین امرخامس الزامی است نه اعتقـادی والامن بری هستم از امثال این تقریرات و امریرا از اینها اعتقاد نمینمایم در حق عیسی علیه السلام وحواریون آنجناب و خدا را بشهادت میطلبم که من اعتقاد باین مزخرفات که درکتب مقدسه مرقوم است نسبت بانبیاء ندارم چنانچه درمقدمه کتاب ومواضع دیگر تصریح نمودم ومقصود ازذکر آنهـا تنبیه قسیسین است که بدانند کتب ایشان به چه قبایح مشتملند دیگراعتراض برحضرت رسول‌الله علیه وآله وسلم را ترك نمایند .

امر ششم :

در جلالین در سورهٔ التحریم باین نحو رقم شده است: **من‌الایمان تحریم الامة** انتهی پس قول پیغمبر صلی‌الله علیه وآله و سلم ماریه را برخود حرام کردن باینمعنی است حاصل اینکه مقصود پیغمبر صلی‌الله علیه وآله وسلم آنست صحبت ماریه که ازبرای آن سرور مباح بود فرمود این امرمباح را من ترك کردم وفتوای فقهای اثنی عشریه آنست که اگرکسی از برای ترك مباحی حلف نماید خلاف قسم از برای او جایز است بدون اینکـه کفاره برذمهٔ او تعلق بگیرد پس اگر ترك مباح مستحسن نباشد دربعضی اوقات قباحت ندارد یقیناً .

امر هفتم :

اگر پیغمبر بفرماید فلان کار را نخواهم کرد بعد اگر آن کار را بکند بیجهة

جواز اصلی آن و یا اینکه حکم خدا باو برسد گفته نمیشود که پیغمبر مذنب شد بلکه درصورت ثانیه اگر بجای نیاورد عاصی خواهد بود البته ومثل این امر درنزد اهل کتاب در حق خدا در کتب عهد عتیق یافت میشود فضلاً عن الانبیاء چنانچه بتفصیل تمام در شهود قسم ثانی ازباب رابع دانستی[1] و درجواب شبهۀ ۵ ازفصل ۴ ازباب ۶ خواهی دانست انشاء الله .

و درعهد جدید درحق عیسی علیه‌السلام مثل این امر یافت میشود درباب ۱۵ از انجیل متی مرقوم است که آنزن کنعانیه از برای شفای دخترخود استغاثه نمود حضرت عیسی اول اباء نمود و هیچ جوابش نداد و حواریون از عیسی خواهش نمودند که ضعیفه‌را مرخص نماید جواب گفت فرستاده نشده‌ام مگربجهت گوسفندان وگمشده آل اسرائیل باز ضعیفه استغاثه نمود حضرت فرمود نان فرزندان راگرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست وبالاخره ضعیفه جواب حسنی داد عیسی علیه‌السلام از قول خود عدول نموده و دختر او را شفا داد .

در باب ۲ از انجیل یوحنا مرقوم است : مادر عیسی علیه‌السلام در عروسی قانای جلیل استدعا کرد که عیسی آب‌را شراب نماید حضرت قبول نفرمود و تغیر کرد و فرمود ای زن مرا با تو چکار است ساعت من هنوز نرسیده است و بعد بفاصلۀ چند دقیقه حضرت در همان مجلس آب را شراب کرد و حال آنکه در اول استدعای مادر را ردنمود وفرمود نخواهم کرد وبعد کرد درخصوص اینگونه‌صفات چگوئیم؟ آیا بگوئیم حضرت عیسی معصیت کرد یا اینکه بگوئیم اول امرخدا بود نکن خدا را اطاعت نمود درمرتبۀ ثانیه امرخدا رسید بکن باز خدا را اطاعت‌نمود هم درمسئله زن کنعانیه و هم در مسئله مادرش .

همچنین درمسئله ماریه بمفاد **وماینطق عن‌الهوی ان هوالاوحی یوحی** ماریه را برخود حرام فرمود یعنی ترك مباح نمود وخدا را اطاعت فرمود و درثانی

۱ـ از صفحه ۲۸۱ ببعد جزء اول بخش اسلام و پرتوآن مراجعه شود .

امر خدا رسید که آن فعل مباح را بجا بیاورد و در مرتبهٔ ثانیه هم خدا را اطاعت فرمود واگر قسیسین غیر ازاین قول را اختیار نمایند برایشانست که اول این دو قول مسیح را تصحیح نمایند بعد اعتراض نمایند .

امر هشتم :

عیبی ندارد که اولیاء الله مخصص ببعضی خصایص باشند آیا نمی بینی که هرون واولاد او مخصوص بودند بامور کثیره ازقبیل خدمت قبه شهادت ومایتعلق بها و این امور جایز نبود ازبرای بنی لاوی فضلاً از سایر بنی اسرائیل وهمچنین اکل آن نان مخصوص که اکل آن جایز نیست مگر از برای کاهن و هکذا ذبح قرابین و غیره وهمچنین بنا براعتقاد فرقهٔ کاتلك خلفا وقسیسین مخصوصند بعدم جواز تزویج ودیگران از امت مسیح لابدند از تزویج و هکذا امورات دیگر که ذکر آن موجب تطویل است .

چون امور ثمانیه را دانستی جواب مطاعن ایشان بوجوه خمسه از برای تو واضح وآشکار گردید لیکن من بسیار تعجب مینمایم از این معاندین که اگر امریرا به بینند درشریعت غیر وموافق رأی خبیث ایشان نباشدگویند جایز نیست که این امر از جانب خدای مقدس حکیم عادل باشد یا اینکه گویند این امر لایق منصب نبوت نیست واگر امری اشنع واقبح ازآن درشرایع ایشان پیداشود ازجانب خدا ولایق منصب نبوتست.

پس امر خدا به حزقیال علیه‌السلام که گناه آل اسرائیل وآل یهودا را برخود حمل نماید واینکه تا سیصد و نود روز نان را بفضلهٔ انسانی بپزد و بخورد .

وکذا امر خدا باشعیا علیه‌السلام که مکشوف العوره غلیظه وعریاناً میان زنان ومردان تا سه‌سال راه برود و در قید عقل هم باشد.

وهکذا امر خدا بهوشع که زن زانیه ازبرای خود تزویج نماید وعاشق شود

بآن زن فاسقه محبوبه زوج واولاد زنا را ازبرای خـود اولاد بداند چنانچه تفصیل این اموران شاءالله درباب ششم خواهدآمد وتمامی این امورازجانب خدای عادل حکیم مقدس ولایق بمنصب نبوت این انبیای مقدسین است .

واجازهٔ نکاح زینب بعد ازطلاق وانقضای ایام عده ممکن نیست که ازجانب خدای عادل مقدس باشد ولایق بمنصب نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله و سلم هم نیست .

هکذا یعقوب علیه السلام که ابن الله الاکبر است بنص تورية از درجهٔ نبوت ساقط نمیشود بسبب عشق ومحبت اوبراحیل وپدر او را چهارده سال خدمت نمود بجهة خاطر راحیل وچهار زن تزویج نمود وجمع بین الاختین فرمود .

هکذا داود علیه السلام ازدرجهٔ نبوت معزول نمیشود که ابن الله الاکبراست بنص زبور بسبب تزویج زنان وکنیزان بسیاربیش ازاینکه با زن اوریا زنا کند بلکه همه این زنها بعطای خدا وتزویج آنها موافق رضای خدا بوده است .

داود علیه السلام قابل این هست که خدا درحق اوبفرماید که اگراینها ازبرای تو کم است مثل آن ومثل این زیادکنم ومعاتب نمیشود بسبب تکثیرزوجات .

هکذا سلیمان علیه السلام ازدرجهٔ نبوت ساقط نمیشود که اوهم ابن الله است بنابرشهادت کتب مقدسه ایشان بسبب تزویج یکهزار زن وکنیز و درآخرعمر هم مرتدشده عبادت صنم نمود بلکه نبوت اومسلم وکتب ثلثهٔ اویعنی کتاب امثال سلیمان وکتاب وعظ سلیمان وکتاب سرود سلیمان ازکتب الهیه است.

وهکذا لوط علیه السلام نبوت اوعیب نمیکنند بسبب زنا با دخترهای خود.

همچنین از نبوت معزول نمیشـود فرزند یگانه خدا وتلامذهٔ اوبسبب حب فواحش وبعضی تلامذه وجولان با زنان درقراء بلاد شرقیه بلکه متهم هم نمیشوند بسبب این مخالطت شدیده وحال آنکه شارب الخمر وجوان عزب هم بودند .

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ازدرجهٔ نبوت ساقط ومعزول میشود

بجهة کثرت ازدواج و نکاح زینب بعداز طلاق و تحلیل جاریه لعل منشأ این امور آنستکه چون خدا در نزد اهل اسلام واحد حقیقی است تکثر بوجه من‌الوجوه در ذات مقدس او نیست پس ذات مقدس اومتسع نمیشود ازبرای امرغیرمناسب ودرنزد مسیحیین ذات الله مشتمل است براقانیم ثلثه و هریك ازاقانیم سه‌گانه در نزد ایشان متصف بصفات الوهیت ودارای تمام نعوت ربوبیت است وممتازند از همدیگر به امتیاز حقیقی لهذا امور غیرمناسب درذات او متسع میشود زیرا که امتیاز حقیقی مستلزم تعدد است یقیناً وتعدد از امتیاز حقیقی مفارقت نمینماید البته اگرچه بحسب ظاهراقرار بتعدد ندارند وسه غیرازیك است .

شاید خدای ایشان در زعم خود اقوی است از اله مسلمین و کذلك عصمت ازهیچ ذنبی حتی شرك وعبادت‌گوساله واصنام وزنا وسرقت و کذب درتبلیغ وحی وغیراینها ازمعاصی شرط نبوت نیست در نزد ایشان .

پس‌ساحت نبوت اوسع است درنزد ایشان ازساحت‌آن درنزد مسلمین زیرا که مسلمین عصمت را شرط نبوت میدانند .

یا اینکه منشأ این امورآنست که یعقوب وداود وسلیمان وعیسی‌علیهم‌السلام ابناءالله وفرزندان‌خدا هستند ومخالفت پدرازبرای‌ایشان جایزاست بخلاف حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله و سلم که آن بزرگوار عبدالله وابن‌عبدالله و رسول‌الله است پس ازبرای اوجایز نیست مخالفت مالك وسید ومرسل نعوذبالله از تعصب باطل واعتساف ازمکابرت وعدم انصاف .

ایمطالعه‌کننده این‌کتاب : از مسیحیین هرچند که این سخنان در نزد تو افسانه و ناگوار خواهد نمود باز تنك حوصله و تنك ظرف نگشته غضبناك مشو بدرستی دانسته وآگاه باش‌که این کتاب بجهة آن نوشته نشده است‌که بی‌سبب و بی‌دلیل طریقهٔ مسیحیین و کتب عهد عتیق وجدید ایشان مذموم وباطل‌گردد و تو که مسیحی هستی بغیرت آمده خشمناك‌گردی بلکه حقیقت همین است که‌بیان‌کردیم .

چون اینحقیر خود را در حضور پروردگار خود مدیون میدانستم که حقیقت را بتو بیان‌سازم لهذا بیغرضانه بتحریر این کتاب اقدام ورزیدم پس‌تو نیزطرف داری وغیرت را بکنار نهاده تعصب و تقلید آباء و اجداد وحب وطن ودنیا داری و ریاست پنجروزه مانع تو نشود و با قلب صاف بخدا مناجات و استدعا نما که نورهدایت را چنانچه باینحقیر بتوهم عنایت‌فرماید آنگاه این کتابرا مطالعه‌نموده مطالب و تعلیمات قرآن مجید را باین تواریخ مفقود السند ومشتمل برسی هزارغلط که مسمی بانجیل است‌با یکدیگرمقابله کن ودر آن حال ازمرحمت خدای‌متعال‌بتو آشکارخواهدگشت که هرچیزیکه تابحال و بعدازاین‌درباره حقانیت‌قرآن وحضرت محمد رسول‌الملك المنان وبطلان احکام تورية وانجیل ومنسوخیت وتحریف آنها ذکرنمودیم بالکلیه راست وحق بوده است .



طعن چهارم؛ پیامبر گنهکار !

آنکه محمد صلی‌الله علیه و آله وسلم مذنب وگنه‌کار بوده است هرمذنب وگنه‌کار نمیتواند شفیع مذنب دیگرباشد .

واما صغری پس‌درسورهٔ مبارکهٔ والضحی‌مسطورگشته : وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ [1]

یعنی ویافت تو را گمراه پس هدایت‌کرد .

همچنین در سورهٔ المؤمن مرقوم است :

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ [2]

یعنی پس صبرکن بدرستیکه وعدهٔ خدا حق است وطلب مغفرت‌نما ازبرای ذنب خود وبرب خود حمدکن وحمد را مقرون به تنزیه ساز درصبح وشام .

درسورهٔ مبارکهٔ القتال مذکورگشته یعنی در سورهٔ محمد :

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ [3] یعنی پس بدان نیست مستحق

۱ـ آیة : ۷ .

۲ـ آیة : ۵۵ . ۳ـ آیة : ۱۹ .

عبادت وپرستش مگرخدای واحد حقیقی و استغفارکن از برای ذنب خود واز برای مؤمنین و مؤمنات .

درسورهٔ مبارکه الفتح رقم یافته است که :

انا فتحنالك فتحاً مبیناً لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر[۱]

یعنی اینك ما برای توفتح نمایانی نمودیم که خداگناهان ماضی ومستقبل تو را عفو نماید .

مخفی نماند که صاحب میزان‌الحق درنسخهٔ میزان درباب ۳ و فصل ۳ از ورق ۲۱۲ تا ۲۱۴ از نسخهٔ مطبوعهٔ سنه ۱۸۶۲ وهم درطریق‌الحیات از ورق ۱۲۰ تا ورق ۱۲۲ از نسخه مطبوعهٔ سنه ۱۸۶۱ بعد از نقل طعن مذکور واستدلال بآیات مزبوره چند حدیث ازمجلد دوم حیات القلوب وهمچنین چند خبری هم ازصحیح مسلم وصحیح بخاری درباب اثبات مدعای خود ازمسلم وبخاری نقل‌کرده است.

ازآنجمله حدیثی ازامام محمد باقرعلیه السلام از حیات القلوب نقل نموده است که حضرت باقر علیه السلام فرمودندکه حضرت رسول (ص) شبی در خانهٔ عایشه بود و عبادت بسیاری میکرد عایشه عرض کرد چرا اینقدر خود را تعب میفرمائید وحال‌آنکه حقتعالی گناهان گذشته وآینده تو را بخشیده است فرمود که ای عایشه‌آیا بندهٔ شکرکنندهٔ خدا نباشم .

وازکتاب سنیها ازآن جمله این حدیث را نقل نموده است که آنسرورا‌قرار بگناهان خود نموده ودعا میکرد وعرض مینمود : فاغفرلی ما قدمت و ما اخرت وما اسررت و ما اعلنت وما انت اعلم به‌منی انت المقدم وانت‌المؤخر انت لااله الا انت : یعنی مرا مغفرت‌کن هرچه پیش‌کردم وهرچه که بعدکردم وهرچه مخفی داشتم وهرچه‌که اعلان کردم وهرچه‌که توازمن بهترمیدانی توئی اول توئی آخر توئی خدائیکه جزذات مقدس تو دیگر هیچ نیست الخ .

۱ــ آیة : ۲

حکماً قسیس مزبور بعداز نقل آیات و احادیث از طریق شیعه وسنی پیش خود خیال کرده است که از قرآن واحادیث شیعه وسنی هم شیعه را رد کرده است وهم اهل سنت وجماعت را .

والجواب : صغری و کبری هردو غیرصحیح نتیجه هم کاذبست یقیناً وما از برای توضیح بطلان صغری و کبری شش دلیل ذکر مینمائیم .

دلیل اول : بهاءالدین علی بن عیسای اربلی جامع کتاب کشف‌الغمه در کتاب مذکور گفته‌است که انبیاء علیهم‌السلام بروجهی سلوك میداشته‌اند که جمیع اوقات عمرعزیزایشان مستغرق یاد خدا بوده‌است چنانچه‌لمحه‌ای دلهای‌خودرا از آن فارغ نمیداشته‌اند و خاطرهای ایشان متعلق بملاءاعلی و مربوط بعالم بالا بوده و ایشان همیشه حق را در نظر بصیرت خود داشته در مراقبت و مواصلت او بسر میبردند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند : **اعبد الله کانك تراه فان لم تره فانه یراك** یعنی بعبادت خدا قیام نمای چنانکه گویا اورا می‌بینی چه اگر تواو را نمی‌بینی بدرستی که اوتو را می‌بیند .

چون حضرت رسول‌ازاینمرتبهٔ رفیعه فرود میآمدند ومشغول‌بکاردیگرمیشدند ازاموریکه لازمهٔ زندگانیست مثل خوردن غذا یا آشامیدن آب یا مباشرت حلال یا امثال ذلك ازامورمباح آنرا پیش خودگناه بزرك میشمردند وخطای عظیم میدانستند ودرحال درمقام استغفارازآن درمی‌آمدند وآمرزش‌آنرا ازخدای خود میخواستند.

نمی‌بینی بعضی خدام و بندگان ارباب دنیا اگر درجائیکه نظرصاحب ایشان بدیشان باشد ودانند که صاحب ایشان ایشانرا می‌بیند لمحه‌ای‌باکل‌وشرب یاجماع مشغول شوند درنظرمردم‌گنه‌کار ومستحق ملامت مینمایند .

پس چه گمان داری گاهی که این امربالنسبه بصاحب همه صاحبان واقع شود و باین اشاره است کلام حضرت رسول (ص) : **انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفرالله فی‌الیوم مائة مرة** و قول او (ص) : **حسنات الا برارسیئات**

المقربین این بود خلاصهٔ کلام کشف‌الغمه نعم ماقال رحمة‌الله علیه .

و قاضی بیضاوی درکتاب شرح مصابیح که هم از مصنفات اوست جائی که شرح حدیث پیغمبر صلوات‌الله علیه و آله که انه‌لیغان علی‌قلبی و انی لاستغفرالله فی الیوم مائة مرة مینماید گفته است که غین در لغت بمعنی غیم و ابر استعمال یافته و غان علی کذا بمعنی غطا علیه است و ابوعبیده که از ائمهٔ لغت است براین وجه حدیث را معنی گفته‌است: بدرستی که درپوشیده دل‌من چیزی‌است که میپوشد او را و بدرستی من استغفار مینمایم در هر روزی صد مرتبه .

بعداز کلام بسیار قاضی بیضاوی گفته است : میگوئیم که چون دل مبارك آنسرور مستغرق دریای عرفان بوده و درصفا و ضیاء برجمیع دلها زیادتی داشت وآنحضرت با اینحال تعیین‌شده که قرارشرع وحکمت دنیا ودین وسنت را تجدید دهد بروجهی که متضمن سهولت وآسانی باشد نه عسرت واشکال ناچار بود او را که از مرتبهٔ قرب و اتصال بجانب بعضی رخصتهای الهی نزول نموده و ببعض حظوظ نفسانی التفات نماید باآنچه ازجانب خدا درمعرض امتحان بآن درآمده و مکلف بآن شده از احکامی که لازمهٔ بشریت است .

پس هرگاه مرتکب چیزی از آن میشدند غباری از آن بر آئینهٔ دل ایشان می‌نشست بواسطهٔ نهایت صفا و نورانیتی که داشته ازآن متأثر میشد زیراکه هرچند رقت وصفای اشیاء بیشتراست تأثیر کدورات درآن زودتر ظاهرمیشود وآنحضرت صلی‌الله علیه وآله هرگاه احساس بچیزی از آن میکردند آنرا برنفس خود گناه بزرگ می‌شمردند و درمقام استغفار وطلب آمرزش ازآن درمیآمدند . تا اینجا بود خلاصهٔ کلام قاضی بیضاوی درکتاب مصابیح و زبدة‌العارفین .

وشیخ جمال‌الدین عبدالرزاق کاشی[1] را دراینمقام کلامی‌است بغایت لطیف که

۱ـ جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق از شعراء بنام قرن ششم بود بسال ۵۸۸ درگذشت مرحوم سعید نفیسی در سالنامهٔ پارس ومجلهٔ ارمغان سال ۲۲ درشماره‌های ۲و۳و۴ و تذکره دولتشاه صفحه ۹۰ وی را اصفهانی معرفی کرده‌اند .

بواسطه بطول انجامیدن کلام دراین کتاب درمقام ذکر آن برنیامده وفخرالرازی در مجلد اول از تفسیر خود در این مقام کلام لطیفی دارد از خوف تطویل او را ذکر ننمودیم.

دلیل دوم: اینکه الله جل شأنه رب و خالق است و تمامی خلق مخلوق و مربوب او هستند پس هرچه صادر شود از حضرت رب خالق در حق عبد مربوب مخلوق از خطاب وعطاب و استعلاء درمحلش است وبمقتضای مالکیت وخالقیت والوهیت است .

وکذلك هرچه صادر میشود از عباد از ادعیه و تضرعات و استغفار وابتهال بحضرت ذوالجلال ایضاً درموقع خود صادرگردیده وبمقتضای مربوبیت ومخلوقیت و عبودیت است .

و انبیاء (ع) عبادالله المخلصونند پس ایشان احق و سزاوارند از غیر ایشان بتضرع و استغفار و حمل بر معنی حقیقی در هر موضع از امثال این مواضع در کلام الهی و در دعاهای انبیاء و تضرعات ایشان خطا وضلال است وشواهد اینمدعا درکتب عهدین سیما در زبور بسیار است وما بعضی از آنها را در این موضع نقل مینمائیم .

شاهد اول: در باب ۱۵ از انجیل مرقس و باب ۱۸ از انجیل لوقا بایـن نحو عیان و بیان گشته است بنابرفارسیه مطبوعه‌سنه۱۸۸۲ : ۱۷ چون براهی‌میرفت شخصی دوان دوان آمده پیش او زانو زده سؤال نمودکه ای استاد نیکو چکنم تا وارث حیات جاودانی شوم ۱۸ عیسی بدوکفت چرا مرا نیکو کفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جزخدا فقط انتهی بعبارات مرقس .

و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ : ۱۸ ویکی از رؤسا از وی سئوال نمود یعنی ازعیسی کفت ای‌استادنیکوچکنم تاحیوةجاودانی‌را وارث کردم ۱۹ عیسی‌ویرا کفت ازبهرچه مرانیکوئی‌میکوئی وحال‌آنکه هیچکس نیکونیست جزیکی که خدا

باشد انتهی بعبارات لوقا .

و در فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ باین نحورقم یافته است: ۱۷ وهنکامیکه براه میرفت شخصی دوید و پیشش بزانو در آمد کفت ای استاد نیکو چه فعل را نمایم تاوارث حیوة جاودانی کردم ۱۸ عیسی ویرا فرمود که چرا مرا نیکو کفتی و حال آنکه هیچکس خوب نیست جزیکی یعنی خدا انتهی بعبارت مرقس .

شاهد دوم: در زبور ۲۲ بنابر فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۹۱ باین نحو ترقیم یافته است: ای‌خدای من خدای‌من‌چرا مراترك کرده‌ای وازنجات‌من وسخنان فریادم دور هستی ۲ ای‌خدای من در روز میخوانم و مرا اجابت نمیکنی در شب نیز مرا خاموشی نیست .

و چون آیات این زبور راجع بعیسی است بنابر زعم اهل تثلیث پس قائل آنها عیسی است، در نزد ایشان .

شاهد سیم. آیه ۴۶ از باب ۲۷ از انجیل متی قول‌عیسی (ع)باین نحوعیان و بیان گشته است : و نزدیك بساعت نهم عیسی بآواز بلند صدا زد کفت ایلی‌ایلی لم‌شبقتنی یعنی الهی الهی مرا چرا ترك کردی ؟

شاهدچهارم: در باب اول از انجیل مرقس باین نحـو رقم یافته است : ۴ یحیی در بیابان تعمید همی داد و بجهت آمرزش کناهان بتعمید توبه موعظه مینمود ۵ و تمامی مرزوبوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدندوبکناهان خود معترف شده در رود اردن از اوتعمید می یافتند ۶ و درآن‌ایام عیسی ازناصرهٔ جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت انتهی .

این عمودیت عمودیت توبه و مغفرت گناهان بوده است چنانچه مرقس در آیه ۴و۵ تصریح کرد .

و آیه ۳ از باب ۳ از انجیل لوقا باین نحو بیان شده است: بتمامی حوالی اردن آمده بتعمید توبه بجهت آمرزش گناهان موعظه میکرد .

و درآیهٔ ۱۱ از باب ۳ ازانجیل متی باین نحو بیان‌وعیان‌گشته است ازقول یحیی: من شمارا بآب تعمید میدهم بجهت توبه الخ .

و در آیه ۲۴ از باب ۱۳ از کتاب اعمال باین نحو مسطور گردیده است: چون یحیی پیش از آمدن او یعنی مسیح تمامی قوم اسرائیل‌را بتعمید توبه موعظه نموده بود .

و آیه ۴ از باب ۱۹ از کتاب اعمال باین نحو رقم شده است: پولس کفت یحیی البته تعمید توبه داد الخ .

پس این آیات تماماً دال بر اینست که تعمید تعمید توبه از بـرای مغفرت گناهان بوده است و تعمید یافتن عیسی از یحیی (ع) مسلـم و مدلول علیه انجیل است پس از این تعمید لازم میآید اعتراف عیسی بگناهان و توبه اواز آنها زیراکه حقیقت این تعمیدنبود مگرهمین .

و در باب ۶ از انجیل متی در نمازیکه عیسی او را تعلیم حواریون فرمود باین نحو عیان و بیان‌گشته است یعنی درآیه ۱۱ و۱۲:

وَشبقلا خوبن دخي داوب اخنا سبقلا لدينا دَرَن ❁ ولاماروت لن جوربا الا پاصيلان من بشاسب ددبوخ نالاسرملكوتا وخيلا الخ .

ودرعربیه مطبوعه سنه ۱۸۷۰ آیتین مذکورتین باین نحوترجمه شده‌است:

واغفرلنا ذنوبنا کما نغفر نحن ایضاًللمذنبین‌الینا ❁ و لاتدخلنا فی تجربة لیکن نجنا من‌الشریر لان‌لك‌الملك والقوة والمجد الی الابد آمین.

و عبارات عربیه‌مطبوعه بیروت‌سنه ۱۸۸۱ بعینه‌مثل عبارات سابقه است یعنی گناهان‌مارا ببخش چنانچه مانیزگنه‌کاران خودرا می‌بخشیم ومارا درآزمایش میاور بلکه ازشریر مارارهائی‌ده زیراملکوت وقدرت‌وجلال‌تاابدالآباد ازآن تست‌آمین .

فائدة: مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۸۷ و هم مترجم فارسیه سنه ۱۸۸۲ و

مترجم فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۷۸ آیتین مذکورتین را باین نحو ترجمه نموده‌اند : وقرضهای‌مارا ببخش چنانکه مانیزقرض داران خودرا می‌بخشیم ومارا درآزمایش میاور الخ .

این ترجمه غلط و تدلیس است زیراکه لفظ خوبن مثل لفظ حوبنا است در عربی یعنی گناهان ما چنانچه ازترجمه عربی‌که ازمصنفات خود علمای پروتستنت است بذنوبنا ترجمه شده است معلوم میشود[1] .

دست ازاین شیوهٔ مرضیه برنمیدارند هدیهم‌الله .

مجملاً خیانت ایشان براهل لسان مخفی نیست ظاهرو روشن است که عیسی علیه السلام نمازیکه تعلیم حواریین نمود میخواند و از موضعی از مواضع انجیل ثابت نمیشودکه عیسی‌این نمازرا نخواندند ودردلیل‌ثالث خواهی دانست‌که عیسی کثیر الصلوة بود پس لازم میآید که عیسی هزار هزار مرتبه دعا کرده باشد خدایا گناهان ما را ببخش !

عصمت از گنـاه اگرچه شرط نبوت نیست در نزد اهل تثلیث لیکن ایشان ادعای عصمت‌مینمایند درحق‌عیسی‌خاصةً باعتبارناسوت ایضاً پس‌عیسی‌علیه‌السلام باین اعتبار درنزد ایشان صالح ومقبول خدا بود پس اقوال عیسی علیه السلام چرا مرا نیکو کفتی؟ والهی الهی چرا مرا ترك‌کردی ؟ وایخدای من خدای من چرا مرا ترك‌کرده‌ای؟ الخ وایخدای‌من در روزمیخوانم مرا اجابت نمیکنی! والفاظ توبه و اعتراف بگناهان در وقت تعمید یافتن ازیحیی واعتراف اوبگناهان درنماز محمول

۱ـ هنگامیکه خود نگارنده باکشیش مسیحی تماس داشتم عهدجدیدرا مجدداً بفارسی ترجمه می‌کرد پرسیدم چرا اینهمه رنج متحمل میشوید کتابی که مکرر بفارسی ترجمه شده برای چندمین‌بار ترجمه‌اش می‌کنید صریحاً گفت همهٔ ترجمه‌ها غلط است میخواهم‌کتاب مقدس‌را بطور صحیح ترجمه کنم از باب مثال همین کلمه خوبن راگفت‌که بمعنای گناه است ولی در انجیلهای فارسی بقرض ترجمه شده است .

برمعانی حقیقیه ظاهریه نخواهـد بود در نزد اهل تثلیث والا لازم میآید که نیکو نباشد وقتی که نیکو نشد بد خواهد بود ولازم میآید بمفاد قول او : خدایا چرا مرا ترك کردی متروك خدا باشد ومتروك خدا هم مردود است وبعید از خلاص ونجات است وهم لازم میآید باعتبار تعمید خاطی ومذنب وگنه‌کار باشد .

پس لابد بایدگفته شودکه این تضرعات ازمسیح بمقتضای مخلوقیت ومربوبیت است باعتبار ناسوت ودر زبور ۵۳ ازآیه ۲ باین نحوعیان وبیان گشته است: خدا ازآسمان بربنی‌آدم نظرانداخت تا به بیند که فهیم وطالب خدا هست * همه ایشان مرید شده باهم‌فاسد کردیدند نیکوکارنیست یکی هم نی * آیا کنه‌کاران بی‌معرفت هستندکه قوم مرا میخورند چنانکه نانرا میخورند وخدا را نمی‌خوانند .

درباب ۵۹ ازکتاب‌اشعیاباین‌نحوعیان وبیان‌گشته است: ۹ ازآن‌سبب حکم از ما دور شده وصداقت بما نرسیده است منتظر نوربودیم واینك ظلمت ومترصد روشنائی بودیم و در تاریکی‌گردش مینمائیم * زیراکه معصیتهـای مادر حضورت بسیاراست وگناهان ما برضد ما شهادت میدهد چونکه معصیتهای ما با مایند ونسبت بگناهان ما آنها را اعتراف مینمائیم * هنگامیکه بخداوند عاصی و کاذب شده از خدای خود قهقرا نمودیم بظلم وبغی تکلم نمودیم وازکلمات کذب آبستن شده از دل بیرون آوردیم * انصاف باز پس‌کردیده وصداقت ازدوربایستد الخ .

درباب ۶۴ ازکتاب اشعیا باین نحوعیان وبیان‌گشته است : ۶ وتمامی ماها مثل چیز پلیدکردیده‌ایم وهمکی اعمال صداقت ما مثل لته حیض است و جمیع ما مثل برك پژمرده‌کردیده ما را کناهان ما مثل باد از میانه برمیدارد * واحدی نیست که با سمت استدعا نمـوده خویشتن را برای متمسك شدن بتو برانکیزاند بتحقیق روی خود را ازما مستورساخته بسبب‌کناهان ما مارا گداختی انتهی .

بی‌شك وشبهه بسیاری ازصلحا در زمان داود علیه السلام موجود بودند مثل ناثان نبی و غیر او و هرگاه فرض نمائیم که ایشـان معصوم نبودند بنابر زعم اهل

تثلیث بلاریب ایشان مصداق آیات زبور که مزبور گردید نبودند .

ایضاً عبارات اشعیا علیه السلام بصیغه متکلم مع الغیر واقع گردیده و اشعیا و غیراو از انبیای آن عهد و صلحای آن زمان اگرچه غیرمعصومند بنابر زعم مثلثین لیکن مصادیق او صاف مصرحه درعبارتین نبودند قطعاً .

پس عبارات زبور وعبارات اشعیا محمول برمعانی حقیقیه ظاهریه نخواهند بود پس لابدیم در این عبارات از اینکه گوئیم این تضرعات بمقتضای عبودیت و مخلوقیت ومربوبیت بوده است .

هکذا درباب ۹ از کتاب دانیال[1] وباب ۳ و ۵ از مراثی ارمیا[2] وباب ۴ از رسالهٔ اولای پطرس[3] امثال اینعبارات واقع گردیده است .

دلیل سیم : آنکه افعال انبیاء علیهم السلام دربعضی از اوقات بلکه کثیر از برای تعلیم امت است تا امت بایشان اقتدا نمایند وخودشان محتاج باین افعال نیستند.

آیهٔ ۲ از باب ۴ از انجیل متی باین نحو رقم یافته است : که عیسی (ع) چهل شبانه روز روزه داشتند .

درآیه ۳۵ از انجیل مرقس باین نحو مسطورگردیده است : بامدادان قبل از صبح برخاسته بیرون رفت یعنی عیسی و بویرانه رسیده درآنجا بدعا مشغول شد .

چون عیسی علیه السلام بنا برزعم اهل تثلیث متحد است با ذات خدا نعوذبالله پس محتاج بعبادت واین تکلفات شدیده نبوده است پس لابد باید بگویند این افعال از برای تعلیم غیربوده است وبس .

۱ــ و چون من هنوز سخن می گفتم و دعا می نمودم و بگناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می کردم .

۲ــ دلها و دستهای خود را بسوی خدائی که درآسمان است برافرازیم وبگوئیم ما گناه کردیم وعصیان ورزیدیم وتو عفو نفرمودی ــ وای برما زیرا که گناه کردیم .

۳ــ گرچه درعهد جدید اعتراف بگناه زیاد بچشم می خورد ولی در باب مزبور از رسالهٔ مرقوم اعتراف بگناه نشده است .

دلیل چهارم : اینکه الفاظ مستعمله در کتب شرعیه مثل صلوة وزکوة وصوم وحج ونکاح وطلاق وغیرآنها واجب است که درمعانی شرعیه استعمال شود مادامی که قرینه صارفه درآن استعمال نباشد نه درمعانی لغویه آن .

صلوة در لغت بمعنـی دعاست و در شرع بمعنی ارکان مخصوصه استعمال گردیده است .

و زکوة درلغت بمعنی نمو است و درشرع در قدری مخرج ازمال استعمال می‌شود .

وصوم در لغة بمعنی مطلق امساك است و در شرع بمعنی امساك مخصوص استعمال میشود .

و قس علیه البواقی و لفظ ذنب در اصطلاح شرع چون در حق انبیاء وائمه استعمال میشود بمعنی ترك اولی وفعل مباح است نه بمعنی گناه .

دلیل پنجم: وقوع مجاز درکلام الله و کلام انبیاء بسیار است چنانچه در مقدمه باب سیم دانستی .

و ایضاً درباب هفتم خواهی دانست که حذف مضاف در کتب مقدسه بسیار واقع گردیده است .

دلیل ششم : بسا هست که مقصود از دعا تعبد محض است چنانچه در قول خدا جل شأنه : رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ [1] یعنی پروردگارا عطا کن درحق ما چیزی را که دربزبان رسل آنرا بما وعده داده‌ای و عطای موعود برخدا واجبست خواه ما دعا کنیم یا نکنیم پس دعا در اینموضع تعبد است .

وکذلك در قول الله : رب احکم بالحق [2] میدانیم حکم خدا نخواهد بود مگر بحق پس مقصود از دعا تعبد است و کذلك استغفار انبیاء و طلب عفو نمودن آن

۱ـ سورهٔ آل‌عمران ۳ : ۱۹۳ .

۲ـ سورهٔ انبیاء ۲۱ : ۱۱۲ .

بزرگواران تعبد است اگرچه هیچ گناهی از ایشان صادر نشده باشد مع‌هذا خدا را باین دعا عبادت مینمایند .

وچون دلایل سته را دانستی پس‌گوئیم : صاحب منهج‌الصادقین در معنی آیهٔ مبارکه **و وجدك ضالاً فهدی** گوید یعنی ویافت تو را راه‌گم‌کرده بدروازهٔ مکه وقتیکه حلیمه دایهٔ تو تو را آورده بود تا بجدت بسپارد پس راه نمود تورا باینکه جدت را بتو رساند .

در تفسیرصافی **وضالاً فی‌قوم لایعرفون فضلك فهدیهم الیك** یعنی یافت تو را مجهول‌القدر درمیان قومی که فضل تو را نمی‌شناختند پس ایشانرا بسوی‌تو هدایت نمود تا اینکه تورا شناختند .

و صاحب سیف‌الامة رحمة‌الله علیه در رد نصرانی‌گوید اینمرد معنی ضال را نفهمیده و ندانسته که ضال چیزی است که دیگری گم کرده باشد ندیده که درحدیث وارد شده است : **الحکمة ضالة المؤمن اینمـا وجدها اخـذها** و ندیدکه بهیمه ازکسی‌گم شده باشد ضاله میگویند و ندیده‌که ضله در لغت بمعنی ضاع است پس ضال چیزیست که ازکسی ضایع شده باشد .

بنابراین معنی آیه اینست که یافت تو را گمشده یعنی در میان قوم خود گم شده بودی وحق تو را نمیشناختند و راه بتو نمیبـردند **فهدی** یعنـی پس ایشانرا بتو راه نمود و ارشادکرد وفضل تو را بایشان شناسانید .

پس مفعول هدی قومند نه‌آنجناب چنانکه مفعول فأوی وفاغنی همچنانی‌که که امامین همامین امام‌جعفر صادق وامام‌رضا علیهماالسلام تفسیرفرموده‌اند وشیخین جلیلین علی بن ابراهیم قمی و عیاشی در تفسیر خود بیـان‌کرده‌اند و فرموده‌اند : **الم یجدك یتیماً** ای وحیداً لامثل له‌کلمه یتیم بمعنی منفرد وبی‌مثل است چنانکه گویند درة یتیمة **فاوی** یعنی چون تو را چنین دید قوم تو را بتو پناه داد یعنی **فاویهم الیك ووجدك عائلاً** و تو را صاحب عیال دید چه قوم تو همگی عیال

تو بودند و برتو بود اغنای ایشان بمال و یا بشرایع و احکام فاغناهم .

سلمنا که ضالّ بمعنی کسیست که چیزی گم کرده باشد ومتحیر وگمراه باشد و مفعول هدی جناب محمد است صلی‌الله علیه و آله وسلم لیکن باید معنی شود که در چه‌چیز متحیر بود وچه چیز را گم کرده بود میتواند شدکه تحیر وگمراهی او درکیفیت رفع اذیت قوم و بیچاره شدن او از اذیت ایشان باشد .

پس هدایت کرد او را بمهاجرت بمدینهٔ طیبه و امر کرد بجنك کردن ومقاتله با ایشان .

اینمرد گویا چون در میان عوام عجم برآمده کسی را که راه دین گم کرده ضال میگویند چنین دانسته که در لغت عرب هرجا ضـال مذکور میشود باین معنی است انتهی بالفاظه .

و فخرالرازی در مجلد هشتم از تفسیر کبیر خود در ذیل شرح آیهٔ مبارکه بیست معنی از برای‌آیه ذکر مینماید ومعنی پنجم راگوید :

وخامسها ان یقال ضل‌الماء فی‌اللبن اذاصار مغموراً فمعنی‌الآیه کنت مغموراً بین‌الکفار بمکه فقواك‌الله تعالی حتی اظهرت دینه انتهی .

مقصود اینکه درلغة عرب‌گفته میشود ضل‌الماء فی‌اللبن زمانیکه آب مغمور و مستور و ناپیدا باشد در میان شیر پس معنی آیه اینست که یامحمد تو مغمور و مستور و ضعیف بودی در میان کفارمکه و خدا تورا قوت وقدرت داد تادین او را اظهار فرمودی .

و بعدگفته است ششم عرب‌شجرهٔ فریده در بیابانرا ضاله مینامند کانه‌حقتعالی میفرماید بلادمکه‌مثل‌بیابانست که خالی باشد ازشجره که‌حامل‌ثمرهٔ ایمان‌ومعرفت‌الله باشد پس تو یامحمد آن شجرهٔ فریده هستی در مفازات جهل پس خلق‌را بسبب‌تو هدایت کردم انتهی .

عجب دارم از قسیس بآیه استدلال بقدح حضرت مینماید و حال آنکه مدح

آنبزرگوار است .

مخفی نماندکه استغفارطلب غفرانست وغفران هم ستربر قبیح است وسترهم بردوقسم متصور میشود :

اول بعصمت از وقوع درقبیح زیراکه خداکسیرا که مستور بدارد از وقوع در قبایح هوا اورا مستور فرموده‌است .

وثانی بستر است بعد ازوجود .

پس غفران در دو آیهٔ اول بوجه اول است در حق نبی صلی‌الله علیه و آله وسلم ودرثانی بوجه ثانیست در حق مؤمنین ومؤمنات وفخررازی درذیل تفسیرآیهٔ ثانیه باین نحورقم نموده و گفته است درآیه لطیفه ایست و آن اینست که از برای پیغمبر احوال است حالی باخدا وحالی‌بانفس وحالی باغیر .

اما در حالت باخدا پس اورا توحیدکن .

و اما در حالت با نفس پس استغفارکن یعنی عصمت را از خدا طالب باش یعنی بقاء در عصمت‌را .

و اما در حالت بامؤمنین پس استغفارکن از برای‌ایشان وطلب غفران نما از جانب خدا انتهی .

واینکه مقصود ازامرباستغفار درآیتین محض‌تعبد است چنانچه درقول‌الله : رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وهمچنین: قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ چنانچه در دلیل ششم دانستی

و یااینکه مقصود از امر باستغفار آنست که استغفار سنت باشد در میان امت پس استغفار حضرت رسول‌صلی‌الله علیه وآله وسلم از برای تعلیم امت است .

در جلالین در ذیل تفسیر آیه ثانیه پیغمبر مأمور بااستغفار شد باوجودعصمت از برای اقتدای امت انتهی .

و یااینکه مضاف در آیتین محذوف اســت پس تقدیر درآیهٔ اولی اینست:

فاصبر ان وعدالله حق واستغفر لذنب امتك پس لفظ امت محذوف است و در آیه ثانیه :

فاعلم انه‌لااله‌الاالله واستغفر لذنب اقاربك واهل بیتك‌الذین یمکن صدور المعصیة منهم ولذنب‌المؤمنین والمؤمنات‌الذین لیسو امن اقاربك و اهل بیتك .

پس بعدی نیست در ذکر مؤمنین ومؤمنات .

و در صافی در تفسیر لیغفرلك‌الله‌ما تقدم من‌ذنبك وما تأخر: فی‌المجمع عن‌الصادق(ع) انه سئل‌عن‌هذه‌الایه فقال‌ماکان له‌ذنب ولاهم بذنب ولکن‌الله حمله ذنوب‌شیعته‌ثم غفرهاله یعنی ازامام جعفرصادق (ع) سئوال کردند از معنی این‌آیه پس صادق (ع) در جواب سائل فرمودند که حضرت رسول گناهی نداشت وقصد گناه‌هم نکرد لیکن خداوند گناهان شیعیان آنحضرت را برآن حضرت‌حمل فرمود بعدآنهارا بآن حضرت بخشید .

و ایضاً در صافی و مجمع معنی‌آیه را از حضرت صادق (ع)سئوال کردند حضرت فرمودند :

والله ماکان له‌ذنب ولکن‌الله سبحانه ضمن له‌ان‌یغفر ذنوب شیعته علی ماتقدم من ذنبهم و ماتأخر مقصوداینکه حضرت صادق (ع) میفرماید: سوگند بخدا که حضرت رسول گناهی نداشتند و لیکن خداوند ضامن شد از برای پیغمبر مغفرت ذنوب شیعیان علی علیه‌السلام را پس گناه ماضی و مستقبل شیعیانرا بخشید به پیغمبر .

و بعضی از اهل معرفت‌گفته‌اند عصمت پیغمبر بدلایل و براهین ثابت‌ومحقق گردیده است .

پس اضافهٔ ذنب بسوی اومخاطب اوست و لیکن مقصود امت است و خدا فرمود: ماتقدم‌من‌ذنبك یعنی از زمان آدم تا زمان ظهور آنسرور و ماتأخر یعنی از

زمان آنبزرگوار تاروز قیامت زیراکه تمامی مردم امت آنحضرتند جمیع پیغمبران وامت ایشان تحت شرع آن سرورند بحسب باطن .

قال صلی‌الله علیه و آله کنت نبیاً وآدم بین‌الماء والطین پس آنبزرگوار نبی بود قبل از خلقت آدم جمیع انبیاء از جانب او وبسوی او دعوت میفرمودند ندیدیکه جمیع پیغمبران بشارت بظهور آنبزرگوار دارند .

پس چون تمام ناس امت آن حضرت بودند لهذا او را بشارت بمغفرة کل داده است از مؤمنین بانبیاء پس مخاطب آن بزرگوار است و مقصود دیگرانند و این مناسب شأن آنحضرت موافق بارحمت واسعهٔ الهیه است .

و بعضی ازاهل خرافت ازعلمای پروتستنت گفته‌اند اگر فرض شودکه هیچ گناهی ازمحمدصلی‌اللهوآله‌وسلم ظاهر نشده‌است مگرترك‌اولی، ترك‌اولی‌هم‌معصیت است بحکم کلام‌الله یعنی توریة و انجیل پس حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم مذنب است یعقوب در آیهٔ ١٧ ازباب ۴ ازرساله خودگفته است: پس‌هرکه نیکوئی کردن بداند وبعمل نیاوردگنه‌کار است انتهی .

تودانستی‌که ماآیات واخبار را بترك اولی تفسیر نکردیم تااینکه ایراد برما وارد شود لیکن تفضلاً در جواب اینموردگوئیم :

منشأ این ایراد خرافت سن و زوال عقل است زیرا که بی شك وشبهه ترك شرب خمر حسن و اولی است وخدا یحیـی را بسبب ترك شرب خمر مدح نمود و انبیاء در حق شراب وشارب آن‌گفتند آنچه‌گفتند و عیسی (ع) علی قولهم مبتلا بود بکثرب شرب خمر .

وکذلك عدم اذن بفاحشه در شستن پاها و مسح‌آنها بموی‌سر وتقبیل‌رجلین حسن و خوبست وکذا ترك مخالطهٔ شدیده بانساء اجنبیات شواب وجولان باایشان در قراء شرقیه حسن وخوبست بخصوص زمانیکه‌مرد مخالط جوان عزب وشارب الخمرباشد وعیسی‌علیه‌السلام این‌امور حسنه‌را بجانیاورده تااینکه مخالفین‌اعتراض

کردند براو چنانچه درجواب طعن سیم‌دانستی پس‌لازم میآید بنابررأی این قسیس خدای او مذنب باشد.

مخفی نماند که این معترض از برای تغلیط عوام لفظ تورات را از جانب خود اضافه‌کرد وسندی بدست نداد مگر از رسالهٔ یعقوب وآنهم الهامی نیست بنا برتحقیق علمای اعلام از فرقه پروتستنت سیما بنابرتحقیق امام ومقتدای اینمعترض یعنی لوطر[1] چنانچه در فصل چهارم از باب اول دانستی پس کلام یعقوب حجت نیست واعتراض این معترض‌هم برما واردنیست بلی برعیسی علیه‌السلام وارد است چنانچه دانستی واز تقریرات سابقهٔ ماجواب احادیثی‌که‌کشیش فندر وغیر او برای اثبات مدعای خود ذکر نموده‌اند معلوم ومشخص‌گردید.

واین شش دلیلی‌که ذکر شد در این فصل همه‌آنها یا بعض ازآنها درتمامی آیات واخبار وادعیه و ازکار که مثل‌آیات واخبارمذکوره میباشند جاری وساریست و چون ازآیات و احادیثی‌که معترض بآنها استـدلال نمود مذنب بودن سید عالم صلی‌الله علیه وآله وسلم ثابت ومحقق نگردید بلکه مدح‌آنسرور معلوم و مشخص شد پس کذب کبری وصغری واضح وآشکارگشت و علاوه برهمه اینها بازگوئیم:

۱ـ مارتین‌لوطر (Martin Luther) (۱۵۴۸-۱۴۸۸) ازجمله راهبان‌فرقهٔ «اگوستینان» بودکه بمقام‌کشیشی نایل‌آمد و در ویتنبرگ (Witenberg) بتعلیمات مذهبی پرداخت بعد در رم مأموریت پیداکرد و با مشاهدهٔ دستگاه پاپ و کارهای روحانیت مسیحی بنای مخالفت گذاشت وبآلمان برگشت...

پاپ لئوی دهم (Papeleo X) در ۱۶ ژوئن ۱۵۲۰ رسماً او را تکفیرکرد لوتر تکفیرنامه را درمیان مردم آتش زد و دادگاه و رمس (Worms) حکم ارتداد او را صادر کرد ولی بیشتر مردم آلمان حکم دادگاه را ناحق دانسته از لوتر پشتیبانی‌کردند وشهامت او باعث شهرت ومحبوبیت اوگردید.

مارتین‌کتاب مقدس عهد جدید را به‌آلمانی ترجمه کرد وبعداز او جمع دیگری نیز باکلیسا مخالفت‌کردند بالاخره فرقهٔ پروتستانت بوجودآمد عقیده مارتین‌لوتر وسایررهبران مذهبی‌مسیحیت‌را درپاورقی صفحه‌های ۲۶۹و۲۶۶جزء دوم‌کلیسا وساختهای‌آن مطالعه‌فرمائید.

لایبعد که خداوند غفور رحیم گناهان یك شخصی را بلاواسطه ببخشد وبعد شفاعت او را در حق سایر مذنبان وگنه‌کاران وارباب عصیان قبول بفرماید و بقای قبح ذنب درصورت عدم غفرانست وبعد از حصول غفران قبحی نمیماند و درآیه چهارم که مستدل او رابرای اثبات ذنب بنابرزعم فاسد خود واردکرده بود تصریح شده برمغفرت ذنوب ماضیه ومستقبله در دار دنیا پس چه مانعی داردکه آنحضرت شفیع المذنبین باشد در دارعقبی و اخری و برفرض محال هرچندکه تسلیم و قبول نمائیم مذنب بودن آنسرور را .

نمیدانم گناه مغفور چه ضرر دارد مثلاً اگر شخصی در یك وقت مقروض بوده باشد و خداوند قرض او را ادا نماید چرا نمی تواند ضامن قرض دار دیگر باشد باید گفت که اینشخص ده سال قبل مقروض بوده وحالا صاحب مال وثروت است ضامن قرض دار دیگر نمی‌تواند بشود این از شأن عقلاست ؟! آیا نمی‌بینی که بنی‌اسرائیل زمانیکه عجل وگوساله‌پرست‌شدند وخدا بجهت این ذنب خواست همه را هلاك نماید و ذکر ایشانرا از روی زمین براندازد چنانچه در باب ۳۲ از سفر خروج مذکورگردیده و در باب ۳۳ از سفر مذکور مزبور است که خداوند بموسی فرمود تو و بنی‌اسرائیل بروید بارض‌کنعان لیکن من با شما نخواهم آمد پس جناب موسی شفاعت‌کرد وخدا با ایشان رفت و بعد چون عصیان نمودند در مرتبهٔ‌ثانیه‌خدا خواست همه راهلاك نماید جناب‌موسی وهرون علیهما السلام شفاعت نمودند پس خدا شفاعت ایشانرا قبول فرمود و چون در مرتبهٔ ثالثه عصیان ورزیدند خدا حیات را برایشان فرستاد ومسلط‌کردکه ایشان‌را میگزیدند ومیمردند پس بنی‌اسرائیل خدمت‌جناب موسی آمدند و او را شفیع خود قرار دادند و جناب موسی علیه‌السلام بمقام شفاعت برآمده وخداوند شفاعت او را قبول نمود وبلا را از بنی‌اسرائیل رفع و دفع نمود چنانچه در باب ۱۶ و ۲۱ از سفر اعداد مذکور ومزبورگشته و حال‌آنکه جناب موسی وهرون و سایر انبیای بنی‌اسرائیل معصوم

نیستند بنا برزعم‌فاسد مسیحیین مع‌هذا شفاعت مذنبین را می کنند.

پس معلوم ومشخص می گردد برفرض‌عدم عصمت حضرت رسول ص عقلاً و نقلاً قباحتی نیست در شفیع‌المذنبین بودن آنجناب در روز قیامت و حال‌آنکه ما در مقدمه جلد اول درجواب از شبهات شما عصمت جمیع انبیا را ثابت ومبرهن کردیم بدلایل عقلیه ونقلیه مستخرجه ازتورات وانجیل وقرآن تا چه برسد بعصمت سیدالانبیاء البته بموضع مذکور رجوع کن اگر شك داشته باشی[1] .

اللهم ابعثه مقاماً محموداً الذی وعدته له و ارزقنا شفاعته فی‌الدنیا والاخرة ولاتحرمنا صحبته آمین یا رب العالمین.

چون این دو فصل خیلی طول کشید معذرت می‌خواهم از مطالعه‌کنندگان درهمین موضع کلام مجملی میگوئیم وختم سخن میکنیم وآن اینست هراعتراضی که یهود ونصاری برمسلمین مینمایند بالقطع‌والیقین برخودشان وارد است چنانکه برمتتبع وعالم باحکام مخفی ومستور نیست.

۱ـ بصفحه ۱۳۰ ببعد جزء اول از بخش‌کلیسا و ساختهای آن مراجعه شود .

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه

شبهاتی از قسیس

عنوان	صفحه